نشر جامه دران

فرهنگ تفسیری ایسم‌ها

محمد حاجی زاده

محمد حاجی زاده

محمد حاجی زاده

نشر جامه دران

حاجی‌زاده، محمد/ ۱۳۲۷

فرهنگ تفسیری ایسم‌ها / محمد حاجی‌زاده.- تهران: جامه‌دران، ۱۳۸۴.

۳۲۰ص.: جدول.

۲۸۰۰ تومان   ISBN: 964-5859-33-X

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱. زبان انگلیسی — اصطلاح‌ها و واژه‌ها. ۲. علوم انسانی — واژه‌نامه‌ها.

الف. عنوان.

۴ف۲ح/ PE۱۶۸۰   ۴۲۳

کتابخانه ملی ایران   ۹۷۰۹-۸۳م

محمد حاجی‌زاده

ـ فرهنگ تفسیری ایسم‌ها ـ

یک هزار و سیصد و هشتاد و چهار

انتشارات جامه‌دران

WWW.Jamehdaran.Com

Email: info@jamehdaran.Com



فرهنگ تفسیری ایسم‌ها	**محمد حاجی‌زاده**
چاپ اول	۱۳۸۴
آماده‌سازی	●
حروف نگاری و صفحه‌آرائی	دفتر نشر جامه‌دران
طراح جلد	پیمان سلطانی
چاپ جلد	دیگر
چاپ متن	پیام
لیتوگرافی	ترمه
۲۲۰۰نسخه	۳۸۰۰تومان



ISBN 964-5858-33-X ● شابک X -۳۳-۵۸۵۸-۹۶۴

JAME-H-DARAN PUBLISHING, Inc.

تلفکس: ۸۸۹۱۲۴۰۰

تهران - صندوق پستی ۷۷۹۱-۱۴۱۵۵

www.vakhoon.com

راهنمای تلفظ

Vowels and diphthongs

1	iː	as in	**see** / siː /	11	ɜː	as in	**fur** / fɜː(r) /
2	ɪ	as in	**sit** / sɪt /	12	ə	as in	**ago** / əˈgəʊ /
3	e	as in	**ten** / ten /	13	eɪ	as in	**page** / peɪdʒ /
4	æ	as in	**hat** / hæt /	14	əʊ	as in	**home** / həʊm /
5	ɑː	as in	**arm** / ɑːm /	15	aɪ	as in	**five** / faɪv /
6	ɒ	as in	**got** / gɒt /	16	aʊ	as in	**now** / naʊ /
7	ɔː	as in	**saw** / sɔː /	17	ɔɪ	as in	**join** / dʒɔɪn /
8	ʊ	as in	**put** / pʊt /	18	ɪə	as in	**near** / nɪə(r) /
9	uː	as in	**too** / tuː /	19	eə	as in	**hair** / heə(r) /
10	ʌ	as in	**cup** / kʌp /	20	ʊə	as in	**pure** / pjʊə(r) /

Consonants

1	p	as in	**pen** / pen /	13	s	as in	**so** / səʊ /
2	b	as in	**bad** / bæd /	14	z	as in	**zoo** / zuː /
3	t	as in	**tea** / tiː /	15	ʃ	as in	**she** / ʃiː /
4	d	as in	**did** / dɪd /	16	ʒ	as in	**vision** / ˈvɪʒn /
5	k	as in	**cat** / kæt /	17	h	as in	**how** / haʊ /
6	g	as in	**got** / gɒt /	18	m	as in	**man** / mæn /
7	tʃ	as in	**chin** / tʃɪn /	19	n	as in	**no** / nəʊ /
8	dʒ	as in	**June** / dʒuːn /	20	ŋ	as in	**sing** / sɪŋ /
9	f	as in	**fall** / fɔːl /	21	l	as in	**leg** / leg /
10	v	as in	**voice** / vɔɪs /	22	r	as in	**red** / red /
11	θ	as in	**thin** / θɪn /	23	j	as in	**yes** / jes /
12	ð	as in	**then** / ðen /	24	w	as in	**wet** / wet /

/ˈ/ represents *primary stress* as in **about** / əˈbaʊt /
/ˌ/ represents *secondary stress* as in **academic** / ˌækəˈdemɪk /

(r) An 'r' in parentheses is heard in British pronunciation when it is immediately followed by a vowel-sound.
Otherwise it is omitted. In American pronunciation no 'r' of the phonetic spelling or of the ordinary spelling is omitted.

/ - / Hyphens preceding and / or following parts of a repeated transcription indicate that only the repeated part changes.

فهرست

مقدمه

اگر چه در ادوار مختلف، همیشه گوشه‌ای از فرهنگ ایران زمین از آنِ سیاست بوده اما این سیاست تا قبل از انقلاب اسلامی بیشتر متعلق بوده است به نخبگان و اقلیت‌های سیاسی! و عامه مردم گذرا و گاه از کنار آن گذشته‌اند، تحولات دو سه دهه اخیر و رخداد انقلاب اسلامی باعث گردید که عامه مردم نیز در سیاست شریک و یا دخیل شوند و همین شراکت، انگیزه‌ای شد که رشد سیاسی مردم ما چشمگیرتر از همیشه تاریخ خودنمایی بکند و در تبعیت از تحصیل این سیاست، واژه‌ها و اصطلاحات جدیدی جاری شدند در بستر فرهنگی جامعه که بیشترین سهم را از این واژه‌ها، حوزه سیاست دارد و حوزه‌ی هنر و ادب نیز نسبت به دیگر حوزه‌ها در الویت دوم تاثیر پذیری‌اند. (اگر می‌گویم واژه و اصصلاحات جدید، منظور نه اینست که این واژه‌ها! تازه شکل گرفته و یا بعد از انقلاب درست شده‌اند، نه! عمر بسیاری از این واژه‌ها به اندازه عمر تاریخ است، نظر و مراد من این می‌باشد که بعد از انقلاب اسلامی! این واژه‌ها و اصطلاحات رونق و رواج بیشتری یافته‌اند و از دایره تفکر خواص عبور کرده و بر اذهان، و زبان پاره‌ای از عوام هم نشسته‌اند.)

حضور در این عرصه و رودررویی با: گفتار، نوشتار، خواندار و شنیدار امروزه ما را مواجه نموده است با این واژه‌ها و اصطلاحات جدید که اکثراً نیز جهانی و

بین‌المللی‌اند- در کتاب‌ها و نوشته‌هایی که می‌خوانیم گنجانده شده‌اند، از رادیو، تلویزیون و تریبون‌ها به کرات در شبانه روز می‌شنویم و بعضاً در زبان محاوره هم جریان دارند، توضیح این مختصر به این معنا می‌باشد که آشنایی و داشتن حضور ذهن در مورد این اصطلاحات و واژه‌ها تقریباً به صورت یک نیاز درآمده و این فرهنگ! در راستای پاسخگویی به همین نیاز فراهم شده است. چند سال متوالی به گردآوری و تدوین این فرهنگ پرداخته‌ام اما خود اذعان و اقرار دارم که درین وادی هم کوچک است و هم احتمالاً دارای نواقصی، تلاش خود را کرده‌ام و خیلی هم دلم می‌خواست که این فرهنگ، جامع‌تر و بهتر از این به شما خوانندگان عزیز تقدیم شود، اما از آنجا که از ابتدا، هدف! بر پایه سادگی، روانی و اختصار بود، تنها به تعریف ساده واژه بسنده کردم، امیدوارم اهالی تحقیق بر من ببخشایند و نیاز بیشتر خود را از منابع گسترده‌تر تأمین نمایند.

پی‌نوشتی در آخر کتاب ضمیمه گردیده که همگون و هماهنگ نمی‌نماید و قرار نبود باشد و اگر اکنون هست! به این علت می‌باشد که بعضاً اینجا و آنجا می‌شنیدم مثلاً عزیزی می‌پرسد: «مهدورالدم» یعنی: چه؟... و به همین سبب وسوسه مرا واداشت که بخش پایانی را نیز اضافه نمایم.

ایسم، شیسم، سیسم، سیزم (/ɪzəm/ism)

ایسم در لغت به معنای: اصالت، اصول، رویه و نمونهٔ آن است و در حالت پسوندی معنای: مکتب از آن گرفته می‌شود، این پسوند (شیسم، سیسم، سیزم) که اصطلاحاً به «ایسم» از آن یاد می‌شود و در گفتگوها و بر سر زبان‌ها جاری است، از واژه شیسما (Schisma) گرفته شده که در زبان یونانی به معنای شکاف است و در ابتدا در مورد مسلک‌ها و انشعاب هایی به کار می‌رفته که از کلیسا و مذهب مسیح منشعب می‌شده‌اند و یا کناره‌گیری می‌نموده‌اند (اعتزالی و انشعابی) و غالباً این انشعاب و کناره‌گیری‌ها را که سبب تضعیف کلیسا و مذهب می‌شده جرم و گناه تلقی می‌نمودند و به چنین فرقه و گروه‌هایی که از کلیسا و روحانیت جدا می‌شدند و به مفهومی شکاف در مذهب ایجاد می‌نموده‌اند «شیسم» می‌گفته‌اند امّا بعدها کاربرد «شیسم» گسترده‌تر گردید و به هر نوع تجزیه و تفکیکی در جامعه و احزاب و مذهب «شیسم» گفته شد و حالا به صورت یک پسوند رایج به دنبال واژه‌ها و اصطلاحات (سیاسی، ادبی، هنری، مذهبی، عرفانی، فرهنگی، قومی و...) می‌آید و تقریباً هنوز همان مفهوم اولیه را داراست، زیرا اصطلاح یا واژه‌ای که به «ایسم» یا همان (شیسم، سیسم، سیزم) ختم می‌شود؛ یا عقیده، مرام و مسلکی نو بنیاد است که با عقاید ماقبل خود در تضاد است و با آن فرق می‌کند یا انشعابی است از ایده و مرامی و مسلکی و یا وابستگی دارد به کسی یا چیزی که مفهوم، در نهایت می‌شود یکی و بی‌شباهت به همان «شیسم» اولیه نیست.

پسوند (ism) در زبان انگلیسی، isme در زبان فرانسه، ismus در زبان آلمانی کاربردهای گوناگونی دارد، این پسوند در پی نام‌ها یا صفت‌ها می‌آید و معنای: رأی، عقیده، ایمان، مذهب، گرایش و روش را می‌رساند، تلاش‌های زیادی اساتید و ادبای ایرانی انجام داده‌اند که معادلی برای ایسم بیابند و گه‌گاه از پسوندهایی: مثل گر، گری، گرایی، گرا، انگاری، انگار، باور، باوری، خواهی، گفتاری، آئینی، روشی استفاده کرده‌اند اما به صورت مطلق چنین کاری عملی نیست، در جایی مفهوم را می‌رساند و در جایی نمی‌رساند، مگر اینکه در جایی گری به کار ببریم، در جایی خواهی، در جایی... مثلاً لیبرالیسم را بگوئیم آزادی‌خواهی، سوسیالیسم را بگوئیم (جامعه باوری Socialism) و یا برای واژه‌ای چند معادل بیاوریم به عنوان نمونه برای هلنیسم (Hellenism) برای اینکه معنا کامل شود از چند واژه استفاده کنیم تا معادل را بیابیم مثلاً (یونان گفتاری، یونان آئینی، یونان‌گرایی)

آ



آئروآمبلیسم (/eə'rəæm'bɑlızəm/ Aeroamobolism)

ازدیاد فشار در اثر زیاد شدن گاز ازت در خون یا در سایر بافت‌ها را گویند.

آئرومدلیسم (/eə'rəmɒdəlızəm/ Aeromodolism): **فن و ساختمان هواپیماهای کوچک و مدل**

فن و ساختمان مدل‌های کوچک هواپیما برای مطالعه اجزاء مختلف هواپیما و مشاهده اثرات ناشی از کاربرد سیستم بخصوصی یا اختراع جدیدی یا احتمالات احتمالی که ممکن است پس از ایجاد نوع بخصوصی از هواپیما حادث گردد.

آبسانتیسم (/æbsən'ti:ızəm/ Absentism): **غایب‌گرایی**

۱ـ حالتی که بیشتر بین مالک غایب و تولیدکننده (کشاورز، صنعتگر و غیره...) به وجود می‌آید، در این وضع کلیه امور توسط مباشری از طرف مالک حل و فصل می‌شود. در هر حال مالک از آنچه متعلق به اوست دور است، و از تغییرات و رویداد حاصله فقط از طریق مباشر آگاه می‌شود.

۲ـ غایب شدن متوالی از محل کار، مدرسه، دانشگاه و غیره.

۳ـ قرارداد کشاورزی بین مالک غایب و کشاورز که در آن حضور یک واسطه (مباشر) پیش‌بینی شده است.

آبستانتیونیسم (/əb'stenʃ(ə)nızəm/ Abstentionism): **امتناع‌گرایی**

ریشه این اصطلاح واژه لاتین (Abstentio) = مانع شدن و منع کردن) است و مفهوم

این اصطلاح: خودداری فردی از انجام وظایف اجتماعی است. مثلاً امتناع از رأی دادن که می‌تواند مخالفت ضمنی باشد و یا بی‌اعتناعی و بی‌تفاوتی. در برخی از فرهنگ‌ها این اصطلاح را همان: (آبسنتیسم – Absenteeism) پنداشته و آن را اعتراض خاموش به نظام حکومتی غیرمطلوب معنا کرده و نشانه بارز این فلسفه را هم رأی ندادن و بی‌توجهی به امورات جاری مملکت پنداشته‌اند (به آبسانتیسم رجوع شود)

آبسکیورانتیسم (/ˌɒbskjʊˈrantɪzəm/ Obscurantism): **تاریک‌اندیشی**

یکی از مکاتب سیاسی است که مخالف نشر دانش در میان طبقات مختلف جامعه می‌باشد و نقطه مقابل روشنگری است، هواداران این مکتب آگاهی جامعه را به ضرر نظام می‌دانند. این اصطلاح ابتدا در قرن هیجدهم در آلمان پیدا شد و در اوائل قرن نوزدهم وارد فرانسه گردید.

آبسلوتیسم (/ˈæbsəlu:tizəm/ Absolutism): **استبدادباوری، حکومت مطلقه، مطلق‌باوری**

این اصطلاح از ریشهٔ لاتینی (Absolutus= به پایان رسیده و کامل) گرفته شده است و اعتقاد و باور به قدرت نامحدود سیاسی است که پیشینه‌ای کهن دارد و در جهان باستان وسعتی بیشتر داشته و در طول تاریخ، همیشه با فراز و نشیب‌هایی و تحت نام‌های گونه‌گون رُخ نموده است، در حال حاضر هم که عمر دولت مطلقه در کشورهای مختلف به پایان رسیده به گونه‌ای دیگر و شکل‌هایی دیگر در گوشه گوشهٔ جهان گه‌گاه خودی نشان می‌دهد.

ویژگی‌های دولت مطلقه: تمرکز و انحصار در منابع و ابزارهای قدرت دولتی، تمرکز وسایل اداره جامعه در دست دولت متمرکز ملی، پیدایش ارتش جدید، ناسیونالیسم و تأکید بر مصلحت دولت ملی، پیدایش دستگاههای اداری و نظامی عظیم و نوسازی قضایی، مالی و دیوانی بود، نهادهای نمایندگی و پارلمان در دولت مطلقه جنبه صوری داشتند.

و خلاصه، نوعی حکومت استبدادی و دیکتاتوری را گویند که تمامی قدرت در دست حکومت و یا دولت متمرکز است و مردم یا نمایندگان مردم حق دخالت در

تصمیمات متخذه را ندارند، هیئت حاکمه است که تصمیم می‌گیرد و هر کاری که خواست انجام می‌دهد.

آبولی‌سیونیسم (/æbəˈlɪʃənɪzəm/Abolitionism)

به عقیده کسانی گویند که خواهان از بین رفتن راه و روش و قانونی خاص در اجتماع هستند که این قانون را با شرایط زمانی و مکانی مناسب نمی‌دانند مثل: برده‌فروشی.

آپراگماتیسم (/æˈprægmətizəm/ Apragmatism): **تسلیم‌گرایی، ناتوانی**

نداشتن ظرفیت و توان روبرو شدن با اتفاقاتی که روزانه ممکن است به وقوع بپیوندد.

آپریوریسم (/eɪˈpraɪərɪzəm/ Apriorism): **پیشداوری‌گرایی**

آوردن دلیل و برهان بر پایه ایده‌ها و افکاری که براساس پیش‌داوری صورت می‌گیرد و ممکن است که با واقعیت همخوانی نداشته باشد و باعث اشتباه یا خطا گردد.

آپولوژیسم (/əˈpɒlədʒɪzəmApologism)

۱ـ ریشهٔ این اصطلاح، واژهٔ «آپولوژیا ـ Apologia» می‌باشد که در زبان یونانی به معنای دفاع آمده است.

۲ـ اعتقاد به کناره‌گیری و کار نداشتن به کار دولت، گوشه‌گیری و این که سلطنت از حقوق الهی است که به پادشاه تفویض گردیده.

۳ـ هنگام اوج‌گیری مخاصمات کلیساها و پادشاهان در قرون ۱۶ و ۱۷ عدهٔ کثیری در اروپا به دفاع از سلطنت برخاستند و بر این ادعا پای فشردند که سلطنت به خودی خود حقی است که از طرف خداوند به پادشاهان داده شده و کسی نباید معترض پادشاه باشد، لذا با توجه به معنای واژهٔ «آپولوژیا» این گروه به «آپولوژیست‌ها» معروف شدند، در ایران هم در دوران کشف حجاب پاره‌ای از روحانیون و صاحبنظران در گوش مردم چنین می‌خواندند:

«چو فرمان یزدان، چو فرمان شاه».

آپولیتیسم (/ˌeɪpəˈlɪtɪzəmApolitism): **سیاست‌گریزی**

کیفیت و حالت کسی را گویند که در سیاست دخالت نمی‌کند و خود را به بی‌قیدی می‌زند و باور او این می‌باشد که دخالت در سیاست کار مطلوبی نبوده و باعث می‌گردد که هیئت حاکم از آن سود جویند و بهره‌برداری بیشتری به نفع خود بنمایند.

آزادی‌خواهان این فاکتور را ناپسند می‌شمارند ـ این واژهٔ فرانسوی به معنای لاقیدی نسبت به سیاست، مسائل اجتماعی، ملی و میهنی و خودداری از شرکت در جریانات سیاسی است.

آتانتیسم (/ə'tentɪzəm/ Attentism): **سیاست انتظار، موقعیت‌طلبی**

سیاست انتظار و موقعیت‌طلبی را برای رسیدن به هدف گویند. در این نوع سیاست، کسی که این روش را دنبال می‌کند کلیه عوامل لازم را برای رسیدن به منظور خود در نظر می‌گیرد و زمانی دست به اقدام می‌زند که بداند موفقیت، قطعی است.

آتاویسم (/ætəvɪzəm/Atavism)

بروز و ظهور بعضی خصوصیت‌های اجدادی در چند نسل بعد. یعنی این اثر در نسل‌های بلافصل دیده نشده، بلکه پس از طی چند نسل در فرزندی از خانواده‌ای بروز می‌کند.

آتلانتیسم (/æt'lantɪˌsɪzəm/ Atlantism): **ناتوگرایی**

به نظرات و عقاید طرفداران قرارداد آتلانتیک شمالی (ناتو) گفته می‌شود. پیمان نظامی آتلانتیک شمالی که با علامت اختصاری: ناتو (Nato) شناخته می‌شود برای حفظ اهداف دولت‌های غیرسوسیالیست و کمونیست در ۴ آوریل ۱۹۴۹ شکل گرفت. از اعضای این قرارداد می‌توان از کشورهای: بلژیک، فرانسه، لوکزامبورگ، هلند، انگلستان، کانادا، دانمارک، ایسلند، ایتالیا، نروژ، پرتغال، ایالات متحده آمریکای شمالی، یونان، ترکیه و آلمان نام برد.

آتلتیسم (/æθ'letɪzəm/ Athletism)

مجموعهٔ ورزش‌های دو و میدانی.

آتومیسم (/ə'tɒmɪzəm/ Atomism): **یکی از فلسفه‌های پیدایش جهان**

اصطلاح یک فلسفه مادی است که پیدایش جهان را ترکیب عارضی و اتفاقی تعداد بی‌شماری اتم می‌داند.

آتونالیسم (/eɪ'təʊn(ə)lɪzəm/ Atonalism): **خلاف‌گرایی، مخالف‌خوانی، ناراضی‌گرایی**

مخالفت با هر چه موجود است و پیش بیاید.

آته‌ایسم = آتئیسم (/'eɪθɪɪzəm/ Atheism): **خداباوری منهای دینداری**

گروه زیادی «آته‌ایست‌ها» را منکران وجود خداوند دانسته‌اند و آته‌ایسم را مسلک

بی‌خدایی پنداشته‌اند در صورتیکه آته‌ایست‌ها به صورت مطلق منکر خدا نیستند، باور آنان مادی‌گرایانه و ماتریالیستی هست، امّا مانند «لاادریون» به انکار صددرصد خداوند نمی‌انجامد. آته‌ایست‌ها دین را از طریق ارائه‌کنندگان ادیان رد می‌کنند، یعنی: برابر مفهوم نظریه‌ها، آنان را باید خداپرستان منکر ادیان دانست و دایرةالمعارف‌های معتبر هم آته‌ایسم را «دکترین خداپرستان منکر ادیان» معنا کرده‌اند و از پیروان این مکتب از سقراط در یونان باستان و از بارُخ اسپینوزای هلندی در قرن هفدهم یاد کرده‌اند که بارُخ: «طبیعت و خالق کائنات را یکی می‌داند».

آتی‌سیسم (/'ætɪsɪzəm/ Atticism): **یکی از سبک‌های ادبی قدیم**

اصطلاحی است در مورد یک سبک ادبی قدیمی. این سبک در سده‌های چهارم و پنجم قبل از میلاد جاری بوده، از مشخصات بارز این سبک که بعدها بوسیله محققین، خطیبان و ادبا بررسی و عنوان شده، نوعی ظرافت، اختصار و به هم فشردگی واژه‌ها بوده است.

آدامیسم (/ædəmɪzəm/ Adamism): **عریان‌باوری**

این اصطلاح در مورد کسانی به کار برده شده که در قرن یازدهم میلادی در اجتماعات به صورت کاملاً عریان ظاهر می‌شدند و عقیدهٔ آنان بر این بود که آدم ابوالبشر هم همین گونه لخت و عریان بوده و در عین حال معصوم هم بوده، پاره‌ای از روایات دلالت بر این دارد که این جماعت، اندیشه والایی نداشته و خود، فاسد بوده‌اند.

آدوپتیانیسم (/ə'dɒptɪanɪzəm/ Adoptianism): **عقیده پاره‌ای از مسیحیان قدیم در مورد عیسی‌مسیح**

به مکتب و مرام مسیحیانی اطلاق شده که عیسی‌بن‌مریم را، پسر، مظهر یا نشانه و روح خدا نمی‌دانستند و بر این اعتقاد بودند که این عناوین را فقط خداوند در هنگام غسل تعمید به او بخشیده است.

آدونتیسم (/'ædv(ə)ntɪzəm/ Adventism)

اعتقاد و اندیشه مسیحیانی را گویند که در انتظار ظهور مجدد عیسی‌مسیح به عنوان پیامبر در دنیا هستند.

آرئیسم (Areism)
چگونگی و وضعیت یک سرزمین را گویند که به صورت مداوم آب در آن جاری نیست.

آرابیسم= عربیسم (/ærəbɪzəm/Arabism): **ناسیونالیسم عرب** (Arab-Nationalism)
نام جنبشی است که آرمان و هدف آن وحدت تمامی کشورهای عربی در زیر یک پرچم واحد می‌باشد. این اصطلاح سابقه چندان طولانی ندارد.
پس از جنگ جهانی اول، سرزمین‌های عربی به عنوان مستملکات، بین فرانسه و انگلستان تقسیم شدند و این شد که استقلال‌طلبان عرب پیکار خود را با اشغالگران خارجی برای کسب قدرت شروع کردند و تأسیس دولت‌های مستقل عرب آغازیدن گرفت که بعدها در قالب «ناسیونالیسم» تجلی یافت و گروه‌هایی مثل: «جنبش اصلاح‌طلب بیروت»، گروه جوانان عرب، باشگاه عربی، گروه برادران عرب، انجمن عرب، گروه سری قحطانی، جامعه عرب، حزب ناسیونالیسم اجتماعی سوریه، گروه پیکار ناسیونالیستی، حزب ناسیونالیسم عربی، حزب بعث سوسیالیست عرب، و جنبش ناسیونالیست‌های عرب شکل گرفتند.
از رهبران مهم جنبش «ناسیونالیسم عرب» می‌توان به «میشل عفلق»، مسیحی سوری و جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور فقید مصر اشاره کرد، عفلق با تأسیس حزب بعث در سوریه، سعی در پروراندن ناسیونالیسم عربی به عنوان یک واقعیت برتر از دین اسلام نمود، او معتقد بود:
«اسلام جرقه‌ای از اخگر اُمت عرب و جلوه‌ای از مشعل نبوغ آن است و در مقایسه با امت عرب اهمیت چندانی ندارد، به نظر او، اسلام رُخداد عصر جاهلیت بوده و حزب بعث، تبلور عصر طلایی امت عرب است».
ناسیونالیسم جدید عرب با جمال عبدالناصر آغاز شد، او خواستار اتحاد همهٔ دولت‌های عربی برای مبارزه با رژیم اسرائیل بود و در این راستا اقدام به تشکیل «جمهوری متحده عربی» با همکاری کشورهای سوریه و یمن نمود که این اتحادیه دوام چندانی نداشت و از هم پاشید.

آرتریتیسم (/ɑːˈθraɪtɪzəm/ Arthritism)
قابلیت بیمار شدن و یا سرایت بیماری در اثر کمبود مواد غذایی یا خودداری از غذا

خوردن بی‌رویه (رژیم غذایی) یا حذف اجباری مقداری از غذا.

آرکائیسم (/ɑ:keɪɪzəm/ Archaism): **باستان‌گرایی**

توجه به سنت، رغبت و تمایل به ارزش‌ها و آثار باستانی - در هنر و ادبیات، استفاده از روش، واژه‌ها و اصطلاحاتی است که در حال حاضر معمول نیست، گاه آگاهانه و از روی تعمّد، هنرمندی برای بازآفرینی حال و هوای گذشته، چنین استفاده‌ای می‌کند و جایز هم هست.

آرمینانیسم (/ɑ:'mɪnɪənɪzəm/ Arminanism): **مکتب و فلسفه هرمان آرمینیوش**

نام فلسفه و عقیده‌ای است که «هرمان آرمینیوش» مذهب‌شناس هلندی رواج داد. آرمینیوش که از پیروان «کالوین-Calvin» بود مسئلهٔ تقدیر و سرنوشت بشر را بررسی و مورد سؤال قرار داده و در خصوص دو فاکتور (سعادت و بدبختی) که در پی سرنوشت است اظهارنظرهایی نموده است.

آریانیسم (/'a:rɪənɪzəm/Arianism): **مکتب آریوس**

این نظریه از آنِ پیروان «آریوس» کشیش مشهور فرقه آریانیسم است که معتقد به وحدت تثلیث در آئین مسیح نبود (پدر، پسر، روح‌القدس) و بر این پای می‌فشرد که پسر با پدر از تمامی جهات شبیه نیست و بنابر همین قاعده، پسر برای همیشه نمی‌تواند خاصیت پدر را حفظ کند، آریوس (Aryus) به انگیزه این باورها مورد تکفیر روحانیون کلیسای قسطنطنیه قرار گرفت.

آریانیسم‌ها مسیح را آفریدهٔ خدا می‌دانند و منکر وحدت و اشتراک سه شخصیت تثلیث‌اند. در آئین مسیحیت، تثلیث عبارت است از: جوهر و روح واحدی از ذات پروردگار که تجلی‌اش به صورت (پدر، پسر و روح‌القدس) می‌باشد.

آریستوتلیسم (/ˌærɪstə'ti:lɪzəm/ Aristotelism): **آریستوتلیانیسم** (Aristotlianism): **فلسفه ارسطویی**

این فلسفه منسوب به ارسطو فیلسوف یونانی قرن چهارم قبل از میلاد و از مکتب‌های معروف یونان قدیم است که خلاصه‌ی این فلسفه را در امور سیاسی می‌توان چنین ذکر کرد:

۱- انسان حیوانی اجتماعی است و حقیقت خود را در میان نوع خویش می‌تواند

دریابد.

۲ـ کل مقدم بر جزء است، پس جامعه و دولت بر فرد مقدم می‌باشند.

۳ـ دولت بهترین تشکیلات بشری است و هدف آن کمک به بهبودی زندگی نیک است و دولتی که سعادت و بهبودی افراد را تأمین نکند مردود می‌باشد.

۴ـ افراد مساوی خلق نشده‌اند و یکسان هم نیستند پس مساوات امری غیرطبیعی است.

۵ـ قانون اساسی باید با طبیعت و احتیاجات افراد جامعه وفق داده شود مثل: لیاقت، تموّل، نژاد، ولادت و...

۶ـ غلامان آزاد خلق نشده و اصل غلامی درست و موافق با طبیعت است.

۷ـ اتباع هر کشور نمی‌توانند شریک‌هایی مطلع، بصیر و مؤثر در امر حکومت باشند.

۸ـ ارسطو سه نوع حکومت را خوب دانسته و بهترین شکل حکومت را در این سه نوع حکومت می‌داند: ۱ـ حکومت سلطنتی (مانرشی) که چون فاسد و منحرف شود به حکومت ستمگری (تیرانی) تنزل یابد ۲ـ حکومت اشرافی (اریستوکراسی) که اگر فاسد و منحرف گردد به حکومت (الیگارشی) یا حکومت ثروتمندان تبدیل گردد ۳ـ حکومت پولیتی (حکومت طبقه متوسط و ملی) که در صورت انحراف به حکومت دموکراسی (حکومت طبقه پایین و فقیر) تغییر جهت دهد و در نهایت! به حکومت ترکیبی این سه نوع حکومت هم معتقد است یعنی تلفیقی از: مانرشی و اریستوکراسی و پولیتی!

فلسفه‌ی ارسطو بعدها انشعاباتی پیدا کرد که بارزترین آنها مسلک (انحرافیون یا اوروئیست) است رجوع شود به (اروئیسم).

ارسطو در اندیشه ادبی بر تفکر افلاطون خط می‌کشد و انواع ادبی روزگار خود را به: شعر حماسی، تراژدی، کمدی و شعر غنایی تقسیم می‌کند. بر خلاف افلاطون به عقیده ارسطو عنصر اساسی تشکیل دهنده تمام انواع ادبی تقلید است اما این تقلید در: صورت، مبنا و شیوه تقلید از یکدیگر متمایزند، ارسطو تقلید را نیازی طبیعی در وجود انسان می‌داند- ارسطو در تفاوت بین تراژدی و کمدی می‌گوید: اشخاص به دو گونه برتر و یا پست‌تر از عامه مردم در ادبیات نمایان می‌شوند، شعرایی که دارای درکی عمیق از مسایل هستند به

خلق تراژدی می‌پردازند که قهرمانان تراژدی را اشخاص برتر جامعه تشکیل می‌دهند و شعرایی که به امور جزیی‌تر و کم‌اهمیت‌تر گرایش دارند به خلق کمدی دست می‌زنند و در آن اشخاص پست‌تر را به نمایش می‌گذارند.

ارسطو در تکمیل تقلید خاطر نشان می‌سازد که کار شاعر تقلید محض از عوامل موجود در طبیعت نیست، وی ناگزیر است که موضوع را چنان عنوان نماید که نکات اساسی و حقایق جهانی نهفته در آن نمایان شود و در نتیجه دیدگاه وسیع‌تری نسبت به موضوع به دست آید، دنیایی که شاعر خلق می‌کند دنیایی غیرممکن است و جدا از دنیای واقعی با قوانین مربوط به خود است که وقوع رخدادهای گوناگون در آن محتمل است با توجه به اینکه این دنیا بر پایه‌ی اصول دنیای واقعی بنا نهاده شده است.

آریستوکراتیسم (/'arıstəkratızəm/ Aristocratism): **اشراف‌گرایی**

۱ـ قشر فوقانی و حاکم بر جامعه که دارای امتیازات، امکانات و نفوذ ویژه‌ای هستند
۲ـ عقیده کسانی که می‌پندارند فقط طبقه اشراف هستند که صلاحیت حکومت را بر مردم دارند و برای بقیه افراد اجتماع حقی قائل نیستند

آریستوکراسی (حکومت اشرافی) ـ آریستوکرات (عضو طبقه اشراف، طرفدار حکومت اشراف) ـ آریستوکراتیک (اشرافی).

آریویسم (/ˌari:'vi:ızəm/ Arrivism): **هدف‌گرایی، منظورگرایی**

ریشهٔ این اصطلاح واژهٔ (Arrive) به معنای رسیدن است، پیروان این اندیشه فقط به این می‌اندیشند که به هدف و منظور و مقصد خود برسند، حالا چگونه و به چه قیمتی می‌توان به این هدف رسید برای آنان اهمیتی ندارد و به همین دلیل هم من بر این گمانم که این معادل فارسی (هدف‌گرایی و منظورگرایی) که من در بالا جانشین کرده‌ام معادل خوبی نباشد، زیرا هدف‌ها گاه متعالی و مقدس‌اند و گاه زشت و بی‌اهمیت.

آسپریتوآلیسم (/'sprıtʃʊəlızəm/ Spritualism): **اصالت روح**

نام فلسفه و مکتبی است که پیروان آن بر خلاف ماتریالیست‌ها روح را حقیقتی انکارناپذیر می‌دانند و معتقدند که روح ماده نیست، غیرقابل تغییر است و کم شدنی هم نیست.

آستیسم (/ə'setɪzəm/Asceticism)=(Ascetism): **ریاضت‌گرایی، پرهیزگاری**
آستیس (asctic) در زبان انگلیسی ریاضت‌کش و مرتاض زاهدانه معنا شده و آستیسم در موارد زیر بکار برده می‌شود:
۱ـ مجموعه اعمالی که برای توبه و استغفار صورت می‌پذیرد
۲ـ کشیدن ریاضت در زندگی (در مورد هر دو فاکتور هدف باید متعالی و روحانی باشد)

آستیگماتیسم (/ə'stɪgmətɪzəmAstigmatism): **ناهنجاری چشمی**
نوعی بیماری و نارسایی چشمی است که در این نارسایی، بیمار خطوط را به طور همگن متمرکز نمی‌سازد و باعث می‌گردد که بیمار به وضوح نبیند، اغلب دید او تار است و لکه‌های سیاهی را در پیش خود حس می‌کند، این بیماری می‌تواند مادرزادی باشد یا اکتسابی

آسوسیاسیونیسم (/ə,səʊsɪ'eɪʃənɪzəm/ Associationism)
این اصطلاح نام مکتبی است که افکار، تخیلات و تداعی معانی را مبدأ و منشاء زندگی ذهنی و خاطری و اساس شناخت‌ها می‌داند.

آفریسم (/ə'feə(r)ɪzəmAFFairism)
به عقیده کسانی گفته می‌شود که پندار آنان بر این است که هرگونه تغییری که در موضوع پول روی دهد موجب تغییرات و نوسان‌هایی در چیزهای دیگر می‌گردد که با پول در ارتباط هستند ـ این گروه همه چیز را تحت‌الشعاع اوضاع مالی و معاملات می‌دانند.

آفریکانیسم (/æfrikənɪzəm/Africanism): **آفریقاگرایی**
خصوصیت آفریقایی شدن هر زبان خارجی (به ویژه فرانسه) و صحبت مردم بومی را در قاره آفریقا با لهجهٔ مخصوص آفریقایی «آفریکانیسم» گویند.

آفوریسم (/'afərɪzəm/Aphorism)
۱ـ کلمات قصار
۲ـ بیان مقصود به وسیله شخص مجهول و بکار بردن کلمه‌ای که معرف او باشد (فلان، بهمان، بیستار)

آکادمیسم (/ˌakəˈdemɪzəm/ Academism): **سنت‌گرایی**
تقلید از اصول، قواعد و نمونه‌های سنتی بدون آن که مصلحت و یا اصولی بودن آنها در نظر گرفته شود.

آکاریسم (Achairism)
عقیده و مسلکی است مذهبی که بنیانگذار آن «الاکری» است، نزدیک به نظریه اهل تسنن است، در این نظریه خلفای راشدین را جانشینان پیامبر اسلام (ص) می‌دانند و به اصول مذهب معتقد نیستند.

آکتوالیسم (/ˈaktʃʊəlɪzəm/ Actualism)
نظریه‌ای است در علم زمین‌شناسی و به مجموعهٔ اصول و فاکتورهای علمی گفته می‌شود که بنابر آن اصول! و مقایسه آنان با کیفیت آثار زمان حاضر می‌توان آگاهی‌های ارضی را در زمان گذشته به دست آورد، مثلاً دنبال کردن دگرگونی‌های زمین تا لحظه اکنون.

آکروماتیسم (/ˈakrə(ʊ)matɪzəm/ Achromatism)
۱ـ حذف شعاع‌های رنگین از تصویر شیء در عدسی
۲ـ پیدا شدن قوس و قزح در آسمان که به تدریج از بین می‌رود.

آکمئیسم (/ˈakmiːɪzəm/ Acmeisme)
نوعی مکتب ادبی که در ابتدای قرن بیستم در روسیه بوجود آمد و مکتب سمبولیسم را مردود می‌دانست

آگراریانیسم (/əˈgreərɪənɪzəm/Agrarianism)
برابری در تقسیم زمین، تقسیم اراضی به تساوی

آگراماتیسم (/əˈgramətɪzəmAgrammatism)
۱ـ سخن گفتن با ایجاز و اختصار کامل
۲ـ سخن گفتن بدون رعایت اصول دستوری
۳ـ ایجاد آشوب، هرج و مرج و به هم ریختگی در زبان به گونه‌ای که طوری به صورت تلگرافی و فشرده در آید که به راحتی قابل درک و فهم نباشد.

آلارمیسم (/əˈlaːmɪzəm/Alarmism): **آشوب‌طلبی و طرفدار آشوب و متشنج بودن**

آلبینیسم (/æl'bi:nɪzəm/ Albinism): **زال تنی**
نوعی بیماری یا خصوصیت ارثی و مادرزادی است که انسان یا حیوان مبتلا به آن دارای پوست سفید مایل به سرخ و موهای سفید می‌گردد. از نشانه‌های دیگر این بیماری قرمزی رنگ تخم چشم و برخوردار نبودن از دید کافی می‌باشد
ریشه این اصطلاح واژه (Albino) به معنای: زال و آدم موی سفید می‌باشد

آلپی‌نیسم (/ælpɪnɪzəm/ Alpinism): **آلپ‌گرایی، کوه‌گرایی**
۱ـ کوهنوردی
۲ـ راه و روش کوهنوردی و آموزش‌های لازم برای صعود از کوه و دست یابی به قله یا غار
۳ـ وابستگی به کوه آلپ

آلتروئیسم (/æltrʊɪzəm/ Altruism)
۱ـ رعایت نمودن حال دیگران
۲ـ مکتبی است در ادبیات و هنر که هنرمند تحت تأثیر هنرمند دیگری نیست و از کسی تقلید نمی‌کند به نحوی که در اثر مشهود است و نشان می‌دهد که این هنرمند خود دارای سبک و سیاق و روشی است که مخصوص خود اوست.

آلتوسریانیسم (Althusserianism): **مکتب آلتوسر**
فلسفه‌ای است منسوب به «لوئیز آلتوسر- Louis Althusser) فیلسوف مارکسیست فرانسوی که جامعه‌شناسی معاصر را در چهار جهت عمده تحت تاثیر قرار داده است:
۱ـ وی معتقد بود که ایدئولوژی و سیاست صرفاً زیر بنای اقتصاد نیستند بلکه شرایط موجودیت اقتصاد را تشکیل می‌دهند
۲ـ آلتوسر سعی نموده که ماهیت ایدئولوژی را مجدداً تعریف کند و مدعی است که باید ایدئولوژی را یکی از روابط اجتماعی یا به منزلهٔ نوعی تجربه عملی در نظر گرفت.
۳ـ مهم‌ترین پیشنهاد او این بود که برای آن که جوامع سرمایه داری بتوانند موجودیتشان را حفظ کنند باید روابط تولیدی را بازسازی کنند و این نیاز را ادوات

ایدئولوژیکی دولت از طریق نهادهایی مثل رسانه‌ها و آموزش و پرورش باید برآورده کند.

۴ـ آلتوسر پیشنهاد می‌کند که افراد جامعه را باید بـه عـنوان عـاملان و واسـطه‌های ساختارهای روابط اجتماعی به شمار آورد.

آلکساندرینیسم (/ælɪg'zɑ:ndrɪnɪzəm/ Alexandrinism)

به تمدن یونانی گفته می‌شود که از قرن سوم قبل از میلاد به مدت پانصد سال طرفداران زیادی داشت و مرکز آن در اسکندریه بود، طرفداران این نوع تمدن به بسط و گسترش تمدن یونانی در سراسر جهان آن روز معتقد بودند.

آلکلیسم (/'ælkəhɒlɪzəm/ Alcoholism): **الکل‌گرایی**

معتاد به الکل را گویند، معتاد به الکل در ساعت و وقت معین باید به مصرف الکل بپردازد، در غیر اینصورت بیمار دچار عوارض روانی و جسمانی می‌گردد.

آلگوریسم (/ælgərɪzəm/Algorism): **حساب با سلسله اعداد**

آلومورفیسم (/æləmɔ:fɪzəm/Allomorphism/)

تغییر شکل مواد معدنی بدون آنکه این مواد تغییر ماهیت بدهند (پارامورفیسم)

آلینیسم (/'eɪlɪənɪzəm/Alienism/)

به درمان امراض مغزی گفته می‌شود

آماتوریسم (/'amətə:ɪzəmAmateurism/)

آنچه از روی علاقه فردی صورت پذیرد ـ کاری که به عنوان حرفه نباشد و صرفاً از روی تفنن و اشتیاق انجام شود و نه به لحاظ چشم داشت مالی

آمانسالیسم (Amensalism)

رشد نکردن گیاهی در اثر همجواری و وجود گیاه دیگر، چون وقتی دو گیاه، دو درخت در کنار هم قرار داشته باشند یکی از آنها که موقعیت مناسب‌تری دارد رشد کرده و مانع رشد گیاه کناری خود می‌شود.

آمپوتیسم (/æmpyətɪzəm/Amputism/): **نوعی انحراف جنسی**

از انحرافات جنسی و نوع نادری از پارشیالیسم است که در آن بیمار به وسیله بخشی جدا شده از بدن تحریک می‌گردد، این بیماری به دو صورت است، یکی با خود و دیگری با غیر، بیمار گرایش دارد با شخصی که نقص عضو دارد ارتباط جنسی برقرار

کند و نوع دیگر، آن است که خود را ناقص بپندارد و تحریک شود. این بیماری بیشتر تخیلی است اما در مواردی هم دیده شده که بیمار به قطع عضو پرداخته تا به ارضای جنسی برسد.

آمریکانیسم (/ə'merıkənızəm/Americanism): **آمریکاگرایی**

۱ـ تقلید از روش آمریکایی در: زبان یا لهجه یا زندگی روزمره

۲ـ تأثیر آمریکا در کشورهای دیگر

۳ـ آمریکا زدگی و طرفداری از آنچه آمریکایی است و خواست آمریکا باشد.

آمورالیسم (/eı'mɒr(ə)lızəm/ Amoralism): **اخلاق ستیزی، بی‌اخلاقی**

این اصطلاح از ترکیب پیشوند یونانی (A) به معنای نفی وانکار و واژه (Mora) به معنای: اخلاق و اخلاقی درست شده است.

آمورالیسم در مورد: «مردود شمردن و انکار هرگونه اصول و موازین اخلاقی، وجدانی و شرافتی بکار می‌رود».

پاره‌ای از پیروان این مکتب در روزگار رنسانس بر این اعتقاد بودند که اخلاق مطلقاً باید تابع خواسته‌ها و مقاصد سیاسی باشد، شعار: «هدف وسیله را توجیه می‌کند» بیانگر فلسفه پیروان این اصطلاح می‌باشد.

آمورالیسم از ویژگی‌های خاص فاشیسم و دیگر ایدئولوژی‌های همانند است.

آناباپ تیسم (/ænə'baptızəm/ Anababtism): **کمونیسم مسیحی**

عنوان، عقیده و نام یک فرقه‌ی مذهبی بود که ابتدا در قرن ۱۶ در آلمان به وجود آمد و بعد به سویس و هلند و اطریش سرایت کرد. این فرقه که مرامی سوسیالیستی کمونیستی داشتند در افکار خود افراطی بوده و هیچگاه در بین خود نتوانستند به وحدت آرا برسند اینان غالباً افرادی متفرق و نامنظم بودند و قادر به تشکیل کانونی منسجم، متمرکز و وسیع نشدند.

نهضت این فرقه یک نهضت رادیکالیسم رفورماسیون (اصلاحات افراطی) بود ولوتر که پیشوای اصلاحات مذهبی بود آنها را خطرناک دانسته و با آنان به مخالفت پرداخت و سعی کرد که جلو آنها را بگیرد.

از پیشوایان این دسته باید از: تماس مونزر (Thomas Munzer) کشیش ساکسونی نام برد که به علت اندیشه‌ی سوسیالیستی طرفداران زیادی پیدا کرد، نامبرده یکی از

عوامل مهم جنگ دهقانان سال ۱۵۲۵ به شمار می‌رفت که در نهایت پس از شکست دهقانان دستگیر و اعدام شد.

پس از اعدام تماس مونزر در سال ۱۵۳۳ در روستای رن یکی از افراد این فرقه به نام: ملکورهوفمان (Melchor Hoffmann) مدعی تجدید ظهور مسیح گشت که منجر به دستگیری و زندانی شدن وی در استراسبورگ شد و در همان موقع افراد این فرقه در مونستر گرد آمده و یک دولت تئوکراسی به ریاست یک واعظ به نام: برنارد راتمن تشکیل دادند، در سال ۱۵۳۴ جان آو لیدن (John of Leiden) ریاست را بر عهده گرفت و عنوان سلطنت زیون (Zion) به آن داد و بالاخره در سال ۱۵۳۵ پس از حمله و تصرف شهر و اعدام پیشوایان فرقه به وسیله شاهزاده اسقف مونستر این فرقه متلاشی شد و باقی مانده‌های این فرقه از سویس به سایر نقاط اروپا پراکنده شدند.

آنابولیسم (/əˈnabəlɪzəm/ Anabolism)

یکی از دو مرحله متابولیسم (به متابولیسم رجوع شود)

آنارشو سندیکالیسم (/ænɑːko-sɪndɪkəlɪzəm/ Anarcho-syndicalism)

در پایان سده‌ی نوزدهم جنبشی صورت پذیرفت به نام آنارشوسندیکالیسم که میانداری بود بین آنارشیسم و جنبش اتحادیه‌ی کارگری (سندیکالیسم) و بُن و ریشه‌ی آن دگرگونی‌ای بود که بین پیروان «باکونین» روی داد و در نتیجه عده‌ای از طرفداران «باکونین» که از اندیشه‌های وی دلخوش نبودند، اتحادیه‌های کارگری را به صورت نهادی اساسی برای ابراز وجود برگزیدند.

در فرانسه این جنبش از میان «سندیکالیسم انقلابی» برآمد که سردمدار آن: فرناند پلوتیه (Fernand Pelloutieh) (۱۸۶۷ـ۱۹۰۱) سازمان دهنده و نظریه‌پرداز جنبش کارگری بود که از مارکسیم بریده و به آنارشیسم گرویده بود و از ترورهای ناکام آنارشیست‌ها نیز سرخورده شده بود، اتحادیه‌های کارگری را تنها سلاح و جایی دید که از آنجا، هم بشود وضعیت کارگران را بهبود بخشید و هم سرمایه‌داری را از میان برد این جنبش در اتحادیه‌های کارگری اروپا و امریکا رخنه کرد، در اسپانیا چهره‌ی خشن آنارشیستی به خود گرفت و در انگلستان و فرانسه با مخالفت اتحادیه‌های کارگری روبرو شد و در نهایت پس از جنگ جهانی اول از میان رفت اگر چه تا حدودی هنوز در میان هواداران اتحادیه‌های کارگری فرانسه و اسپانیا می‌توان جای

پای آن را دید.

آنارشیسم (ænəkızəm/Anarchism): **بی‌سروری**

عقیده، مسلک و مرام آنارشیسم ریشه‌ای قدیمی دارد و برخاسته از واژه‌ی آنارشی (anarkia) یونانی به معنای: بدون سرور، بدون حکومت است.

در این جنبش و نظریه، هواداران آن مخالف با هرگونه قدرت متمرکز، دولت و حکومت هستند، بنیاد آنارشیسم بر دشمنی با دولت است، قوانین، حکومت و دولت را موجب بدبختی‌های اجتماع و مردم می‌داند و بر این اعتقاد است که مردم خود قادر خواهند بود از راه همکاری و مساعدت با هم و با خودگردانی به نحو آزاد به اداره امور بپردازند زیرا تمامی حکومت‌های سیاسی نه تنها مردم را فاسد و استثمار می‌کنند، بلکه شخصیت انسان‌ها را نیز پایمال کرده و مانع پیشرفت و تکامل انسانند، پیشوایان آنارشیست را می‌توان در چهار شخصیت زیر خلاصه کرد: پیشوای آنارشیسم جدید پیرژوزف پرودون (Pierre-Joseph-proudhon) فرانسوی (اوایل قرن ۱۹) است که به پدر مسلک آنارشیسم معروف می‌باشد و خواهان تغییر دادن آرام جامعه بود.

پرودون از آنارشیست‌های فرد باور بود و با مالکیت مخالفتی نداشت تنها خواهان بهبود چگونگی کسب و بهره‌برداری از آن بود.

از دیگر رهبران آنارشیسم لویی اگوست بلانکی (Blanki) فرانسوی است که خواهان به چنگ آوردن قدرت با زور بود. بعد از بلانکی باید از باکونین نام برد که ادامه دهنده‌ی راه بلانکی بود.

آنارشیست‌ها به اتفاق مخالف شکل‌گیری هر نوع دولتی هستند حتی دموکراسی را نیز استبداد می‌پندارند و می‌گویند فرق آن با استبداد سلطنتی این است که اندکی مشکلات و معضلاتش کمتر است. «پرودون می‌گوید: دولت‌ها تازیانه‌ی خدایند.

آنارشیست‌ها: به آنارشیست‌های بهبود خواه ـ کمونیست و فرد باور تقسیم می‌شوند که پیروان: پرودن، بلانکی و باکونین‌اند

داریوش آشوری در دانشنامه سیاسی «باکونین» را پدر آنارشیسم جدید معرفی کرده است در حالی که در حقیقت بنیان‌گذار آنارشیسم جدید پرودن می‌باشد.

آناکرونیسم (/ə'nakrə,nɪzəm/Anachronism): **اشتباه تاریخی**

۱ـ ظهور و به وجود آمدن چیزی یا کاری در زمان و مکانی نامناسب.

۲ـ آنچه که در زمان و به موقع خود ایجاد نشده باشد و در دوران دیگری که نیاز و مناسبتی ندارد به وقوع بپیوندد.

آناکوریسم (/ænəkərɪzəm/ Anachoretism): **راهب‌گرایی**

زندگی کردن به مانند راهب، روحانی و یا شخص دیگری که انزوا پیشه کند و در تنهایی فقط به عبادت و پرستش خداوند بپردازد.

آنالفابتیسم (/ən'ælfəbetɪzəm/Analphabetism)

۱ـ فقدان فرهنگی

۲ـ رشد نکردن فرهنگ در یک جامعه

۳ـ بی‌سوادی کامل و نداشتن تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش درست.

آنتاگونیسم (/æn'tag(ə)nɪzəm/ Antagonism)

۱ـ رقابت

۲ـ مبارزه بین ملت‌ها یا اشخاص بر سر مسلک سیاسی و عقاید اجتماعی

۳ـ تضاد بین دو فرآورده مختلف در علم پزشکی

آنتروپوسنتریسم (/æntərəʊpo'sentə(r)ɪzəm/ Anthropocentrism): **انسان مرکزی**

انسان مرکزی نظریه‌ای است که انسان را مرکز جهان قرار می‌دهد و خیر و سعادت انسان را غایت تمام اشیاء می‌داند.

آنتروپومورفیسم (/æntərəʊpomɔ:fɪzəm/Antropomorphism): **انسانمداری**

۱ـ اعتقاد

۲ـ ایمان

۳ـ اعتقاد و ایمانی که وجود خداوند را تعمیم وجود انسان می‌داند.

۴ـ کسانی که با نیروی تصوّر و خیال و یا قوه درک و فهم قائل به وجود خداوند می‌باشند، این اصطلاح به تشبیه هم معروف است و بدان معناست که خدا را، در ذات یا در صفات مانند انسان تصور بکنیم.

آنتریسم (/entrɪzəm/ Entrysm): **نفوذگرایی**

به اقدام فرد یا گروهی که برای مأموریتی مشخص و معین از یک سازمان سیاسی به

یک سازمان سیاسی دیگر نفوذ می‌کند و خود را هوادار آن سازمان نشان می‌دهد و یا به عضویت آن سازمان در می‌آید گفته می‌شود.

آنتوانیسم (/æntwanızəm/ Antoinism): **مکتب لویی آنتوان**

نام مکتبی عرفانی است منتسب به یک معدنچی بلژیکی به نام لویی آنتوان

آنتی امپریالیسم (/ænti'Im'pıərıəlızəm/Anti imperialism): **گرایش ضد امپریالیسم**

به عقیده مخالفان امپریالیسم گفته می‌شود، (آنتی به معنای: ضد، مخالف است)

آنتی انتلکتوالیسم (/ænti,ıntə'lektʃuəlızəm/Anti-Intellectualism)

این مکتب در برابر: انتلکتوالیسم قرار دارد، و بر عکس فلسفه‌ی انتلکتوالیسم که معتقد بود حقیقت و علم را از طریق قریحه و هوش می‌توان به دست آورد و عقل‌گرایی را مقدم می‌دانست. به فاکتورهای: اراده، الهام، قدرت، نبوغ و حتی زور. و به عقل‌گرایی و حرکت‌های سنجشگرایانه چندان پای بند نیست ـ فاشیسم از این سنت فلسفی به نحو اکمل استفاده نمود.

آنتی پارلمانتاریسم (/ænti,parləməntərızəm/Antiparlementarism): **گرایش ضد پارلمان و قانون**

عقیده و اعتقاد کسانی را گویند که مخالف وضع قانون به وسیله مجلس هستند و به طور کلی این افراد مخالف حکومت قانون یا پارلمان می‌باشند و طرفدار استبداد و حکومت مطلقه‌اند.

آنتی پروتکسیونیسم (/ænti,prə'tekʃənızəm/Antiprotectionnism)

مخالف با هرگونه سیستم حمایت دولتی یا خارجی

آنتی پودیسم (/ænti,pədızəm/ Antipodism)

نوعی حرکات زمینی آکروبات که بر پشت می‌خوابند و به وسیله حرکات پا، چرخ می‌خورند.

آنتی راسیسم (/ænti'reısızəm/ Antiracism): **ضد نژادگرایی**

این اصطلاح نام مکتب مخالفان سیاست تبعیض نژادی می‌باشد.

آنتی سمیتیسم (/ænti'sı'mıtızəm/ Anti-Semitism): **یهودستیزی**

نفرت از یهودیان یا دشمنی عَملی با آنان به قصد آزار یا نابود کردنشان

آنتی فرومگنتیسم (/æntɪfɛrəʊmæg'nɛtɪzəm/ Antiferromaganetism)
بر کیفیت اجسامی گفته می‌شود که در درجه حرارت پائین‌تر از حد معمول مغناطیس روی آنها اثر ندارد.

آنتی کاریانیسم (/'æntɪkwərɪənɪzəm/Antiquariaonism): **نوگرایی**
این اصطلاح را مخالفت با کهنه‌پرستی باید دانست و منسوب به: جان بودن (Jean Bodin) فیلسوف انگلیسی می‌باشد که در سال ۱۵۵۰ با نظریات خود این واژه را وارد فرهنگ سیاسی عمومی کرد.
وی در مقالات و نوشته‌های خود دلیل عقب‌ماندگی رشد فکری را تکیه بر عقاید پیشینیان دانست و اعتقاد بر این داشت که: فلسفهٔ سیاسی اجتماعی جهان، زنده به نوآوری می‌باشد نه تکرار مکررات.

آنتی کلریکالیسم (/æntɪ'klerɪklɪzəm/ Anticlericalism): **مخالفت با روحانی‌گرایی**
مسلک و مرام کسانی است که معتقدند روحانیت در امور عمومی نباید مداخله کند و تأثیر بگذارد.

آنتی کلونیالیسم (/æntɪ'kə'ləʊnɪəlɪzəm/ Anti-colonialism): **گرایشات ضد استعماری**
این اصطلاح عنوانی است برای جنبش‌هایی که بر ضد استعمار به ویژه استعمار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی امپریالیسم فعالیت می‌کنند.

آنتی کمونیسم (/æntɪ'kɒmjʊnlɪzəm/ Anticommunism): **مخالفت با کمونیسم**
به عقیده مخالفان کمونیسم و زندگی اشتراکی گفته می‌شود.

آنتی کنفورمیسم (/æntɪkən'fɔ:mizəm/ Anticonformism): **مخالفت با تسلیم‌گرایی**
مخالفت با رسوم و عادات متداول و جاری

آنتی‌میلیتاریسم (/æntɪ'mɪlɪtərɪzəm/ Antimilitarism) :**عقیده‌مخالفان‌حکومت‌نظامیان**
به عقیده و مرام کسانی گفته می‌شود که با حکومت نظامیان و فرمانروایی آنان موافق نیستند.

آندروئیسم (/æn'dɑrəɪzəm/ Andoreism)
۱ـ وضع رودخانه‌هایی که آب آنها به دریا نمی‌ریزد.
۲ـ بررسی و مطالعه حوضچه‌هایی که آب در آنها فرو می‌رود.
۳ـ وضع مناطقی که آبهای سطحی آن به دریا نمی‌ریزد.

آنژلیسم (/eɪndʒəlɪzəm/Angelism)
تمایل به رفتاری مانند فرشتگان داشتن و معصوم بودن

آنکسیونیسم (/ə'neksʃnɪzəm/ Annexionism)
سیاست، ضمیمه نمودن کشورهای کوچک به کشورهای بزرگ همسایه

آنگلیکانیسم (/'æŋglɪkənɪzəm/ Anglicanism)
در زمان سلطنت ادوارد هشتم و در انگلستان فرقه‌ای از مسیحیت اعلام وجود نمود که خواهان برقراری مسیحیت تحت‌نظر یک کلیسای واحد بود، در حقیقت این فرقه در بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها قرار گرفتند و خواهان برطرف شدن اختلاف‌ها شدند.

آنوریسم (/ænjʊrɪzəm/ Aneury(i)sm)
غده‌ای که از خون تشکیل می‌شود و غالباً به شریان مربوط است، محتویات این غده ممکن است خون مایع یا خون منعقد باشد.

آنی‌میسم (/ænɪmɪzəm/ Animism): **روح‌گرایی، روح‌پرستی**
این اصطلاح یا واژه از مکتب‌های انسان‌های اولیه است که اشیاء و جمادات را نیز جاندار می‌پنداشتند و بر این اعتقاد بودند که آنها هم مثل بشر صاحب روح می‌باشند.
۱ـ طرفداری از وجود عالم ارواح
۲ـ عقیده‌ای که روح را اساس زندگی می‌داند
۳ـ اعتقاد و باور کسانی که می‌پندارند که در مواقع وقوع و بروز حوادث و پدیده‌های طبیعی، روح هر آدمی وارد عمل شده و صاحب روح را برای پذیرش حادثه آماده می‌نماید و دست به اعمالی معجزه آسا می‌زند که آن پدیده و حادثه به نظر فرد مطبوع جلوه می‌نماید.

آوانتوریسم (/əd'ventʃə(r)ɪzəm/Adventurism)
۱ـ ماجراجوئی ۲ـ تمایل به اخذ تصمیم ناگهانی و بدون اندیشه

آوروئیسم (/əverəuɪ:sɪzəm/ Averoism): **آوروئس‌گرایی**
(آوروئس فیلسوف مسلمان اسپانیایی) نام مکتب و فلسفه «آوروئس» که در قرون وسطی مسایل متافیزیک را از دید قرآن مورد تجزیه و تحلیل قرارداد، «آوروئس» را پزشک فلسفه غرب لقب داده‌اند.

ائیدتیسم (/aɪ'dɛtɪzəm/ Eidetism)

قدرت تجسّم اشیاء و چیزهایی که در گذشته دیده شده‌اند بدون اعتقاد به واقعیت مادی این پذیره.

ابژکتیویسم (əb'dʒektɪvɪzəm/ Objectivism)

۱ـاین عقیده فلسفی در برابر «سوبژکتیویسم» یا «ایده آلیسم سوبژکتیف» قرار دارد، در این آیین به حقایق از نظر حسی نگاه می‌شود، این جماعت بیش از اندازه برای قبول حقایق به درک حسی وابسته‌اند نه فاکتورهای دیگر

۲ـ تحت تاثیر نبودن و پیشداوری نکردن در حمایت از کسی یا چیزی در قضاوت، عین‌گرایی، یقین‌گرایی.

ابستروکسیونیسم (/əb'strʌkjnɪzəm/ Obstructionnism): **مانع‌گرایی، سدگرایی**

۱ـ اختلال و اغتشاش در جلسه‌ای «مثلاً مجلس» برای عدم توانایی در رای‌گیری و جلسه را از اکثریت انداختن

۲ـ در ورزش، مخالفت و دست زدن به اعمالی در برابر حریف که غیر قانونی و خلاف مقرارت است.

ابسکورانیسم (,ɒbskjʊ'rantɪzəm/ Obscuranism)

به عقیده مخالفان: تعلیم و تربیت، دلیل، منطق، ترقی و پیشرفت گفته می‌شود

ابسولوتیسم (/'æbsəlwtɪzəm/ Absolutism): **حکومت مطلقه**

ابسولوتیسم ـ اصطلاح مکتبی سیاسی و یا نوعی حکومت است که زمامدار دارای

حقوق و قدرت نامحدود است، زمامدار فعال ما یشاء است و حاکم بر همه چیز مردم، در حقیقت باید گفت که اصطلاح یاد شده، مادر و بن اصطلاحات امروزه: دسپوتیسم (استبداد)، اتوکراسی، دیکتاتوری و نظائر آن است.
این اصطلاح از قرن پانزدهم خودنمایی کرد، در قرن پانزده پاپ خود را در رأس اولین سلطنت مقتدر سیاسی و روحانی قرار داد و فرضیه‌ی «ابسولوتیسم» شکل گرفت، طرفداران سلطنت پاپ ـ سلطنت روحانی و سیاسی پاپ را بر مردم، حقوق الهی و آسمانی می‌پنداشتند.

أُپتی میسم (/ɒptɪmɪzəm/ Optimism): **خوش‌باوری، خوشبینی**
این اصطلاح در سیاست، هنر و فلسفه به معنای: خوش‌باوری، خوش‌بینی، حُسن ظن و نمونه‌ی آن به کار می‌رود و در برابر «پسی میسم» به معنای: بدبینی استعمال می‌گردد.

اپورتونیسم =اپورچونیسم (/ˌɒpəˈtju:nɪzəm/ Opportunism): **فرصت‌طلبی**
در فارسی اگر برای این اصطلاح بخواهیم معادلی در نظر بگیریم: از اصطلاحات و جملاتی مثل: فرصت‌طلبی، همراه باد بودن، ابن الوقت بودن و نمونه‌های آن می‌توان استفاده کرد، در نیمه‌ی اوّل قرن بیستم این اصطلاح به وسیله‌ی نویسندگان و فلاسفه‌ی کمونیست، زیاد به کار گرفته شد و مخاطب آنها طبقات متوسط (بورژواها) بودند، در هر حال این واژه در مورد کسانی مورد استفاده قرار می‌گیرد که برحسب موقعیت تغییر عقیده می‌دهند و با تغییر اوضاع سیاسی تغییر رنگ سیاسی می‌دهند و به قول ایرانی‌ها از هر طرف که باد بوزد خرمن خود را باد می‌دهند.

اپیس کوپالیسم (/ɪˌpɪskəˈpeɪlɪzəm/Episcopalism): **اسقف‌گرایی، طرفداری از حکومت اسقف‌ها**
این اصطلاح یا اصطلاح «اپیس کوپالیانیسم» نام مکتبی است که در قرن ۱۶ در اروپا به وجود آمد و در حقیقت دنباله‌ی مکتب «کالوینیسم» است که منسوب به «ژان کالوین» فرانسوی است که معتقد بود اتوریته‌ی روحانی به اتوریته‌ی جسمانی برتری دارد و می‌خواست کشیشان را از قدرت دنیوی مستقل نماید، نمایندگان دیگر مردم را نیز وارد کلیسا نموده و کلیسا را خودمختار و مستقل ساخت و در واقع

اسقف‌ها، عُمالِ حکومت سلطنتی گردیدند و در نتیجه مسلک «اپیس کوپالیسم» یا طرفداری از حکومت اسقفان به وجود آمد.

اپیکوریانیسم (/'epɪkjʊərɪanɪzəm/ Epicurianism): **مکتب منسوب به: اپیکور**

مکتب و فلسفه‌ی منسوب به (اپیکور یا ابیقور) فیلسوف معروف یونانی (۳۴۲-۲۷۰ ق.م.) را گویند که یکی از چهار مکتب بزرگ یونانی به شمار می‌آید، این فیلسوف مدرسه‌ای در آتن تأسیس نمود که تا قرن بعد هم وجود داشت، به پاره‌ای از اصول فلسفه‌ی وی به شرح زیر اشاره می‌شود:

۱- طرفداران این مکتب هوادار مادیت (ماتریالیست) و منکر وجود خداوند بودند (آتئیست).

۲- اعتقاد به تکامل داشتند (اولوسیونیست).

۳- باور آنان به انسان دوستی و خوش بینی به نوع بشر بود (فیلانتروپیست).

۴- جامعه و حیات اجتماعی را بر پایه‌ی منافع فردی می‌دانستند و می‌گفتند: اگر ما عضو جامعه شده‌ایم برای آن است که فکر می‌کنیم در عضویت جامعه، بیشتر می‌توان تحصیل فایده‌ی شخصی کرد و «جامعه و دولت» ما را از خطر دشمن بهتر حفظ می‌کند و اگر روزی «جامعه و دولت» قادر نباشد این وظیفه را انجام دهند بهتر است که نباشند.

۵- «عدالت، حقوق اجتماعی و قانون» را از موهومات می‌دانستند و بر این باور بودند که خوب و بد قراردادی است و هر آنچه را که مردم موافق آن بودند خوب و برعکس آن بد است و بنا به اراده این قراردادها را می‌توان لغو کرد.

۶- تقوی را در تأمین لذت و مسرت می‌دانستند (نه در علم و آنطور که افلاطون و سقراط گفته‌اند).

۷- بهترین روش زندگی را در میانه روی، اعتدال، آرامش و رفاقت می‌پنداشتند و با شهوت، زیاده روی و افراط در هر کار مخالف بودند.

۸- طرفدار بهبودی موقعیت زنان و غُلامان و حامی تربیت عمومی و نهضت انسان دوستی بوده، و اعتقاد آنان بر این بود که همه‌ی افراد بشر با هم برادرند و هیچ ملتی نسبت به ملت دیگر مزیت ندارد.

۹- عزلت و گوشه‌گیری را مایه‌ی سعادت فردی می‌دانستند و می‌گفتند که خردمند باید از قبول مشاغل دولتی و قبول مسئولیت کناره‌گیری کند.

۱۰- بی‌نیازی فردی را باور داشتند و خواهان این بودند که هر فرد خود باید وسیله‌ی لذت خویش را فراهم کند نه جامعه.

این فلسفه در قرن‌های بعد سبب ترقی اجتماعی جامعه‌ی: گرگو ـ رومن (ترکیب یونان و روم) و موجب بهبودی موقعیت زنان و غلامان و رواج نهضت انسان دوستی و تربیت عمومی گردید.

بعد از (اپیکور)، لوکرسیوس (Lucretius) شاعر و فیلسوف رومی جانشین وی گردید.

اپی کوریسم (/'epıkjʊrızəm/ Epicurism): **لذت‌گرایی**

۱- فلسفه‌ای که لذت بردن را غایت مطلوب بشر می‌داند.

۲- فلسفه‌ای که اعتقاد به تلاش و جستجو دارد، حتی برای یافتن یک لذت مورد علاقه در شخص.

۳- اعتقاد به خوشگذرانی و عیاشی.

اتاتیسم (/etatızəm/ Etatism)

به سیستم حکومتی گفته می‌شود که دولت مستقیماً بر اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دخالت می‌کند و بر آن تسلط کامل دارد.

اتنوسانتریسم (/eθnasentə(r)ızəm/ Ethnocentrism): **قوم‌گرایی، قوم‌مداری**

این اصطلاح از دو واژه [«اتنی Ethnie» برگرفته از ریشه یونانی « Ethnos» به معنای: قوم، مردم و فرهنگ] و [واژه « Centre[1]» برگرفته از ریشهٔ لاتین « Centrun» و مأخوذه از واژهٔ یونانی « Kentron» به معنای نُک، سر و مبدأ] تشکیل یافته است.

در اصطلاح لغوی: این اصطلاح: قوم مداری، فرهنگ مداری، قوم مرکزی و نمونه آن معنا شده و در علم روانشناسی اجتماعی، به کس، کسان و یا قومی گفته می‌شود که به ارزش‌ها و قابلیت‌های گروه خودی و کشش‌های قومی و فرهنگی خود سخت پایبند هستند.

۱. سانتر (Centre) بر میانه و مرکز یک مکان و محدوده‌ای مثل مرکز شهر اطلاق می‌گردد.

اتوئروتیسم (/ɔ:teʊ'erətɪzəm/ Auto-erotism): **خودانگیزی**

ارضاء غریزه جنسی را به وسیله خود انسان (خودانگیزی) گویند، بدون دخالت شخص دیگر

اتوپیانیسم (/ju:təʊpɪənɪzəm/Utopianism): **سوسیالیسم تخیلی، به «یوتو پیانیسم» رجوع شود**

اتوپیسم (/ju:'təʊpɪzəm/ Utopism): **آرمانشهرطلبی**

دلبستگی به ایجاد، یا خیال‌پردازی درباره‌ی یک نظم اجتماعی آرمانی را گویند. این واژه از کتاب «سرتامس مور» به نام «آرمانشهر» گرفته شده که در آن یک جامعه‌ی کمونیست مسیحی تصویر شده است.

از روزگار افلاطون تاکنون بسیاری از نویسندگان طرح جامعه‌هایی آرمانی را ریخته‌اند و همچنین تعدادی از گروه‌های دینی و بهبودخواهان سیاسی در اروپا کوشش‌هایی برای برپا کردن جامعه‌های آرمانی کرده‌اند.

اتوریتاریانیسم (/ɔ:,θɒrɪ'teərɪənɪzəm/Authoritarianism): **قدرت باوری**

حمایت و پشتیبانی از حکومت زور را که دستورهای آن از ترس کیفر رعایت می‌شود: قدرت باوری گویند، طرفداران این نظریه برآنند که قدرت فرمانروا به خودی خود توجیه مشروعیت آن می‌باشد و بدون چون و چرا باید پیروی گردد زیرا این قدرت به صورت مأموریت از سوی خداوند یا سیر تاریخ به او داده شده است، هواداران جدید این گونه رژیم‌ها از کندی و بی‌کفایتی نظام‌های دموکراتیک در اداره‌ی امور انتقاد می‌کنند و برای جامعه، خواهان نظامی قدرتمند هستند که بدون توجه به رضایت فرمانگزاران کارها را پیش برند، دسپوتیسم شرقی و دیکتاتوری‌های فاشیست از این گونه نظام‌ها و صاحب این نظریه‌اند.

اتوماتیسم (/ɔ:'tɒmətɪzəm/ Automatism)

۱ـ حرکت خود به خود

۲ـ به مکانیسمی گفته می‌شود که به صورت طبیعی موجب می‌شود که حرکتی انجام شود بدون آن که تصمیمی گرفته شده باشد و یا کسی یا چیزی یا عملی مکانیکی موجبات این حرکت را فراهم آورد.

اتوماتیسم (/ɔ:'tɒmətɪzəm/ Automatism)
اصطلاحی است در هنر در مورد گروهی تندرو از سورئالیست‌های کانادایی که به رهبری (بُردوآس) در مُنت رئال شکل گرفت و چند سالی فعالیت داشت (۱۹۴۰ـ۱۹۵۱) اعضای این گروه بیانه‌ای با لحن تند انتشار دادند و در آن از هنر و دیگر جنبه‌های زندگی در کانادا انتقاد کردند (۱۹۴۸)

اتومورفیسم (/ɔ:tɒmɔ:fɪzəm/ Automorphism): **همخوانی، هم‌شکلی**
موقعیت و خصوصیت یک مجموعه که اجزای متشکله آن با هم همخوان و هم شکل هستند.

اتیسم (/'ɔ:tɪzəm/ Autism)
به حالت درمانی و چگونگی آن می‌گویند که برای یک کودک یا آدم سالمند به وجود می‌آید که ارتباط کودک یا آدم سالمند با دنیای خارج و افراد دیگر قطع می‌گردد.

ار استیانیسم (/ɪ'rastɪə,nɪzəm/Erastianism): **مسلک ار استیان‌ها**
مسلک «ار استیان‌ها» در حقیقت ترکیبی است از: ۱- اوتیلیته (Utiility) یا یوتیلیتاریانیسم (Utilitarianism) که همان فلسفه‌ی سودجویی است. ۲- سکولاریسم (Secularism) یعنی: توجه به امور دنیای مرئی و جهان خاکی. ۳- ر اسیونالیسم (Rationalism) یا فلسفه‌ی اصالت عقل.
اولین ارائه دهنده‌ی این عقیده تئولوژیست ایتالیایی مارسل دوپادو، معروف به مارسیلیو (Marsilio) در قرن سیزدهم بود و بهترین نماینده این مکتب، جان سلدون (John Seldon) انگلیسی می‌باشد، فلسفه‌ی این مکتب را می‌توان خلاصه اینطور تفسیر کرد:
۱- قدرت حکومت، مشروط و فقط برای حفظ نظم و امنیت است و مبدأ الهی و آسمانی ندارد. ۲- قدرت شاه همان است که قانون معین کرده است. ۳- قانون و حقوق همان است که محکمه قادر به اجرای آن است. ۴- اختیارات کلیساها و روحانیون در حدی است که عرف وضع کرده است.

ارتوژنیسم (/,ɔ:θɔ(ʊ)'dʒenɪzəm/ Orthogenism)
مطالعه در باب چگونگی کنترل ازدیاد جمعیت از راه توالد و تناسل.

ارتیسم (/'erɪθɪzəm/ Erethism)

حالت طبیعی تحرک و تأثیرپذیری برخی از بافت‌ها یا سلسه اعصاب و سیستم عصبی.

اُرفیسم (/'ɔ:fɪzəm/ Orphism)

عنوانی است که آپُلینر (Apollinaire) بر گرایش تازه در آثار دلنه (Dolaunay) و چند نقاش دیگر نهاد تا آن را از کوبیسم پیکاسو (Picasso) و براک (Braque) متمایز کند. او این عنوان را در مورد آثار لِژه (Leger) ـ پیکابیا (Picabia) ـ مارسل دوشان ـ کوپکا (Kupka) و حتی برخی از آثار خود پیکاسو نیز به کار برد امّا اصطلاح اُرفیسم تنها در ارتباط با آثار: دُلنه و همسرش: سینا تِرک دُلُنه پایدار ماند.

نقاشی‌های دُلُنه در این دوره که گاه: «اُرفیسم کوبیستی» نیز نامیده می‌شوند، ترکیبی است تغزلی از: دایره‌ها، پاره سطح‌ها و ریتم‌های رنگین که شالوده هندسی آنها بر تجربه‌های کوبیست او در اواخر دهۀ نخست سدۀ بیستم استوار است.

نقاشان آمریکایی: راسل (Russel) و مک دانلد رایت نیز روشی همین گونه در رنگپردازی داشتند.

اُرگانیسم (/'ɔ:gənɪzəm/Organism)

۱- مجموع عملیات و حالات طبیعی و هماهنگ اعضاء مختلف بدن.

۲- مجموعه اعضاء یک اداره یا سازمان یا حزب سیاسی که در راه پیشرد هدف و مقصود فعالیت دارند.

ارگوتیسم (/'ə:gətɪzəm/ Ergotism)

مسمومیتی که به وسیله خوردن گیاه «چاودار» کفک زده حاصل می‌شود، این مسمومیت باعث اختلالات عصبی و روانی می‌گردد و گاهی نیز باعث بروز قانقاریا در عضوی از بدن.

این مسمومیت معمولاً به کسانی دست می‌دهد که به کرات و به عنوان غذا از این گیاه استفاده می‌کنند.

ارلئانیسم (ɔ:lɪ:ənɪzəm/Orleanism)

عنوان نوعی حکومت است که در این حکومت، عملکرد نخست وزیر و قوه قضائیه

به وسیله رئیس دولت (رئیس جمهور) و عده‌ای از نمایندگان منتخب مردم کنترل و بازرسی می‌شود.

اروتیسم (/'erətɪzəm/ Erotism): **ادبیات شهوانی**

ادبیات شهوانی یا ادبیات اروتیک اثری است که بر محور عشق جنسی و توصیف صریح پاره‌ای از جزئیات می‌چرخد یا به تعریفی دیگر اثر برخوردار از کیفیت شهوت‌انگیزی و جسمانی است، این نوع ادبیات هم با هرزه‌نگاری تفاوت دارد هم با ادبیات عاشقانه، نه این است و نه آن، زیرا در هرزه‌نگاری درون‌مایه و ذات نوشته جنسی و هرزگی است اما در ادبیات شهوانی، عوامل جنسی جنبه زیباشناسانه داشته و هدف تحریک و یا انگیزش جنسی نیست.

اُریانتالیسم (/ɔ:rɪen'terlɪzəm/ Orientalism): **شرقی سازان**

۱ـ این عنوان اصطلاحی است از آنِ تعدادی از نقاشان آکادمیک اروپایی سدهٔ نوزدهم که موضوع‌های شرقی مآب را با برداشتی رمانتیک به تصویر می‌کشیدند مثل: سلاطین، زنان حرمسرا، بازارها و نمونه‌های آن. ۲ـ قوانین و مقررات مربوط به تمدن مشرق زمین که مورد مطالعه قرار می‌گیرد ۳ـ علاقه و تمایل به چیزهایی که در مشرق زمین وجود دارد.

ازوتریسم (/ˌesə'terɪzəm/ Esoterism)

۱- نوشته، مطلب و یا هر چیز که برای ترجمه و بیان شکل باشد.

۲- غیر قابل فهم بودن برای اشخاص نامحرم، ناآشنا و آنهایی که رازدار نیستند.

۳- کیفیت و چگونگی ای که در مکتب‌های فلسفه قدیمی برای عقاید و رازهای پنهانی مشاهده می‌شود.

اسپارتاکیسم (/'spɑ:təkɪzəm/ Spartakism)

عنوان جنبش سوسیالیستی که تمایل به اصول کمونیسم دارد، این جنبش در سال‌های بین ۱۹۱۹-۱۹۱۲ به وسیله «روزا لوگزامبورگ» و «کارلین کنشت» به وجود آمد و تمامی اقلیت‌های سوسیال دموکرات را متحد نمود امّا دیری نپائید که به دست محافظه‌کاران مغلوب شدند، این جنبش اگر چه خاموش شده ولی هنوز به صورت کمرنگ وجود دارد.

اسپریتوآلیسم (/ˈspɪrɪtʃʊəlɪzəm/ Spiritualism): **فلسفه اصالت روح**

نام فلسفه و مکتبی است که پیروان آن بر خلاف ماتریالیست‌ها روح را حقیقتی انکارناپذیر می‌دانند و معتقدند که روح ماده نیست، غیرقابل تغییر است و کم‌شدنی هم نیست.

اسپریتیسم (/ˈspɪrɪtɪzəm/ Spiritism): **دانش احضار ارواح**

علم احضار ارواح را گویند. چگونگی احضار روح بدین صورت است که شخصی به نام «مدیوم» واسطه‌ای است بین روح و احضار کننده روح، واسطه حرف‌ها و گفته‌های روح را بر زبان می‌آورد، یا به عبارتی «روح» از زبان و دهان «مدیوم» استفاده می‌کند.

اسپونتانیسم (/spɒnˈteɪnɪzəm/ Spontanism)

۱- این اصطلاح: موقعیت، کیفیت و وضعیت کسانی را می‌رساند که اصولاً افراطی هستند و به این اعتقاد دارند که فقط مردم را باید شوراند و روحیه انقلابی را در آنان به وجود آورد و نباید روی احزاب و سندیکاها و نمونه‌های آن تکیه کرد، این توده‌ها هستند که همیشه قادر می‌باشند حادثه آفرین باشند لذا برآنچه در اذهان مردم می‌گذرد و صحبت دل مردم است و قضاوت‌هایی که از رُخدادها و حوادث دارند صحه می‌گذارند، تقویت می‌کنند و انقلاب را بر پا می‌سازند.

۲- تمایل به خود جوشی.

اسپینوزیسم (/spɪˈnəʊzɪzəm/ Spinozism): **مکتب اسپینوزا**

به مکتب: اسپینوزا فیلسوف هلندی و طرفداران او گفته می‌شود.

اسپینوزا معتقد بود که: بین طبیعت و روح اتحاد و یگانگی وجود دارد و خدا را از طبیعت جدا نمی‌دانست.

اسپینوزا بر این باور بود که انسان به دو امر واقف است: یکی گسترش و امتداد یافتن هر چیزی و دیگری افکار و مخیلات، و با استفاده از همین دو امر می‌تواند خود را از اشتباهات مبرا سازد و همین دو مسئله را سبب بندگی، اطاعت و خدمت به دیگران می‌دانست و پای می‌فشرد که تمایل به شناخت و دانستن، باعث به وجود آمدن فرضیه‌هایی می‌گردد که بر اساس آن فرضیه‌ها راه سیاسی و اخلاقی برگزیده

می‌شود. حاکمیت را اسپینوزا همان لذت و خوشی می‌دانست که از شناخت اشیاء حاصل می‌شود.

استائیکیسم (/'stəʊɪsɪzəm/ Stoïcism): **رواقیون**

مکتب «استائیک» آخرین و چهارمین مکتب از مکاتب بزرگ آتنی قدیم است. این مکتب ۳۰۰ سال قبل از میلاد به وسیله «زنو- Zeno» یا «زنون Zenon» فیلسوف فنیقی (اهل شهر سیتیوم جزیره‌ی قبرس) در شهر آتن به وجود آمد و هدف «زنون» این بود که در اصول فلسفه‌ی یونان قدیم تجدید نظر کند و آن را با شرایط جدید دوره‌ی «هلنیستیک» یعنی دوره‌ی بعد از اسکندر وفق دهد، این مکتب بعدها به روم انتقال یافت و تکامل پیدا کرد.

وجه تسمیه «رواقیون» یا «استائیکیسم» از آنجاست که مریدان، شاگردان و مستمعین «زنو» در زیر ایوان یا رواقی نزدیک «اگورا» در شهر آتن موسوم به «استوئاپوئسیل Stoa poecile» که به زبان یونانی به معنای: رواق رنگ شده می‌باشد گرد هم جمع می‌شده‌اند.

اصول فلسفه رواقیون در بخش سیاسی: چهارده بند زیر است:

۱ـ کولکتیویسم: یعنی منافع فرد باید فدای جامعه باشد، اما جامعه‌ی جهانی نه دولت ملی! در اینجا دولت جهانی مد نظر است و دولت جهانی است که حاکم بر فرد است.

۲ـ انترناسیونالیسم: مردم عضو جامعه‌ی جهانی هستند و قوانین این جامعه طبیعی و واجب الاجراست و حیات اجتماعی ضروری است

۳ـ برادری و برابری: همه‌ی مردم جهان با یکدیگر برادر، برابر و دارای حقوق مساوی هستند بدون توجه به مال و مقام و فرهنگ و نژاد

۴ـ قانون- قانون هر کشور باید برابر قانون جامعه‌ی بشری و همگون با قانون طبیعت باشد.

۵ـ جامعه - فقط جامعه‌ی جهانی جامعه‌ی ایده‌آل است

۶ـ نژاد - منظور نژاد انسان است با هر رنگ و پوست، هیچ نژادی به نژاد دیگر برتری ندارد.

۷- شأن، منزلت و حقوق انسانی مورد اهمیت و احترام است، نه مال و مقام و نژاد و

فرهنگ.
۸- تقوی: عبارت است از عالی‌ترین درجه‌ی خیر و صلاح و خاص یک طبقه نیست، هر قوم و هر طبقه‌ای می‌تواند صاحب تقوی باشد.
۹- آتئیسم: رواقیون دوره‌ی اوّل منکر وجود خداوند بوده‌اند.
۱۰- ماتریالیسم: معتقد بودن به اصالت ماده و فلسفه‌ی عملی و معتدل مادی.
۱۱- پوزی تیویسم: اعتقاد به وجود آثار قابل حس و مشاهده و بس.
۱۲- میس تی سیسم: افکار و عقاید اسرارآمیز و معماگونه.
۱۳- بی‌نیازی: تحمل و صبر و مقاومت در سختی‌ها و مشکلات به منظور تمرین در بی‌نیازی و عدم احتیاج به دیگران.
۱۴- اعتقاد به حقوق طبیعی.

استاتیسم (/'steɪtɪzəm/ Statism)
حالت پایداری اجسام و تعادل آنها به هنگامی که قوای وارده بر روی جسم ثابت است و جسم بی‌حرکت بوده و جابجا نمی‌شود.

استالینیسم (/'stɑlɪnɪzəm/ Stalinism): **مکتب و نظرات استالین**
در ابتدا، کارل مارکس فلسفه‌ی کمونیسم را طرح ریزی نموده و مطرح کرد پس از (کارل مارکس) و بعد از جنگ جهانی اوّل و به هنگام انقلاب بلشویک روسیه لنین در این فلسفه تغییراتی داد و آن را تفسیر بیشتری کرد ابتدا به فلسفه‌ی لنینیسم مارکسیم و در نهایت به لنینیسم معروف شد.
بعد از لنین، استالین روی کار آمد و او هم به نوبه‌ی خود فلسفه‌ی لنین را تفسیر نمود و دگرگونی‌هایی در آن پدید آورد و فلسفه‌ای را رواج داد که به استالینیسم موسوم گشت، استالینیسم خارج از حیطه و تفسیر کمونیستی آن در اذهان تداعی کننده‌ی خشونت، شدت عمل و سخت‌گیری نیز هست.

استتیسیسم (/i:s'θetɪsɪzəm/ Aestheticism): **زیباگرایی**
مکتبی است در حوزه هنر و ادبیات که توجه به زیبائی در درجه نخست اهمیت قرار دارد و طرفداران این مکتب بر این باورند که هدف هنر صرفاً ایجاد زیبائی است.
زیبائی‌گرایی را دنبالهٔ مکتب رمانتیسم دانسته‌اند.

برای نخستین بار در سال ۱۷۵۰م در مقاله‌ای فلسفی «الکساندر بوم گارتن» از واژهٔ زیبایی‌شناسی نام برد، امّا زیبائی‌شناسی به نام «امانوئل کانت» فیلسوف آلمانی رقم خورده است.

از نمایندگان این مکتب می‌توان به اسکار وایلد (Wilde Oscar) و والتر (Walter) در انگلستان ـ ادگار آلن پو (Edgar) در آمریکا و تئوفیل گوتیه (Gautier theophile)، شارل بودلر (Baudelaire _ Charles) گوستاو فلوبر (Flaubert _ Gustave) و استفان مالارمه (Mallarme _ Stephane) در فرانسه اشاره کرد.

اگر چه مکتب زیبایی‌گرایی به انحطاط انجامید امّا هیچوقت از میان نرفت، چنانکه شاعرانی شامل: ویلیام باتلر، ییتز، تی.ای.هالم، و تی.اس، الیوت تحت تأثیر این مکتب قرار دارند.

استرابیسم (/strəˈbɪzəm/ Strabism): **بیماری چشمی**

از بیماریهای چشمی است که موازی بودن خطوط دید را از بین می‌برد. (تاب داشتن و چپ بودن چشم)

استراسیسم (/ˈɒstrəsɪzəm/Ostracism)

از اصطلاحات و واژه‌های سیاسی قدیمی است که این حق و امتیاز را به روحانیون کلیساها می‌داد که برای مدت ده سال یک فرد سیاسی را به تبعید بفرستند.

استروکتورالیسم (/ˈstrʌktʃərəlɪzəm/ Structuralism)

۱- کشف بنیادهای پدیده‌های اجتماعی (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و...) و قابل فهم نمودن آنها به منظور شناسایی عملکرد این پدیده‌ها.

۲- به جریان انداختن یک فکر مشترک در مورد چند علم انسانی مانند: روانشناسی، مردم‌شناسی و... برای تعیین یک روش منطقی و قطعی بر اساس و پایه ریاضیات یا نمونه‌ها و سرمشق‌هایی که از طریق ریاضی حاصل می‌گردد.

استوئیسیسم (/ˈstəʊɪsɪzəm/Stoicism)

این فلسفه و اصطلاح بر خلاف و ضد اپی کوریسم می‌باشد.

پیروان این فلسفه معتقدند که فرمانروائی و حاکمیت هر شخص به خود او بستگی دارد و درحقیقت برای خوشبختی باید راهی برای برطرف نمودن اختلال واضطراب

در طبیعت پیدا کرد.

استیگماتیسم (/'stıgmətızəm/ Stigmatism)

کیفیت سیستم نوری (مثل عدسی) که تصویر هر نقطه در آن یک نقطه است. تعدادی از کسانی که مشکل در بینایی دارند به ناهنجاری استیگماتیسم دچارند.

استیلیسم (/'stılızəm/ Stilism)

پیرو سبک و روش بخصوصی بودن و در راه تحقق این روش و سبک، تلاش نمودن.

اسکالستیسیسم (/skə'lastı,sızəm/ Scholasticism)

نام مسلک و فرقه‌ایست از الهیات و عقاید مذهبی مسیحی قرون وسطی که افکار آنها در باب دولت و جایگاه انسان در دستگاه اجتماعی، انحصار داشت به آنچه را که کلیسا معتبر می‌دانست و به سه دسته تقسیم می‌شدند:

۱- رئالیست‌ها: که معتقد بودند کُل! واقعیت دارد و اجزاء واقعیت ندارند، مثلاً دولت اهمیت دارد و مردم بی‌اهمیتند. از پیشوایان این فرقه می‌توان از آنسلم (Anselm) و جان اسکوتس اریگنا (Johnscotus Erigena) نام برد.

۲- نامینالیست‌ها (Nominalist): که بر عکس گروه اول معتقد بودند افراد واقعیت هستند و دولت بی‌اهمیت، پیشسوایان این دسته: روسلن (Roscellin) و گیوم دوکام (Guiillaume, D,ccam) و دنس اسکوتس (duns scotus) می‌باشد.

۳- کونسپ توالیست‌ها (Conceptuelist): که میانگین دو نظریه ۱ و ۲ را پذیرفتند و بر این باور بودند که هم فرد و هم جامعه هر دو اهمیت دارند، پیشوایان این دسته یکی ابلارد (Abelard) و دیگری توماس داکوئن (Thomas d´Aquin) است.

اسکپ تی سیسم (/'skeptısızəm/ Skepticism): **فلسفه شک**

یکی از قدیمی‌ترین مکتب‌های یونان قدیم: سپتیک (Sceptique)، یا «سپ تیسم»- یا فلسفه‌ی «شک» می‌باشد و معمولاً به کسی اطلاق می‌شد که عقاید مذهبی را رد می‌کرد و یا در آنها شک می‌نمود، این مکتب بعدها با نفرت مواجه گردید و از بین رفت و جای خود را به مکتب‌های معتدل‌تر: رواقیون و اپیکور داد.

در دوران رنسانس دوباره این مکتب احیاء شد ولی به کسانی گفته می‌شد که نسبت به معتقدات مسیحی شک کرده یا آنها را رد می‌نمودند و هنگام شکل گرفتن: «آتئیسم

(Atheism) در قرن هیجدهم فلسفه «اسکپ تی کیسم» هم در مورد «آتئیسم» بکار می‌رفت و هم در مورد «دئیست»* و در حال حاضر این اصطلاح فقط در خصوص کسانی بکار می‌رود که به چیزی شک و تردید دارند که به علتی نگفتنی نمی‌خواهند آن چیز را رد نمایند.

اسکلاواژیسم (/ɛsklavaʒɪzəm/ Esclavagism): **برده‌داری‌گرایی**

رژیم و طرفداری از رژیم برده داری را می‌گفتند ـ سیستمی که در آن طبقه‌ای از انسان‌ها به عنوان برده تحت قدرت و سلطهٔ عده‌ای دیگر بودند. این رژیم از رژیم‌های منسوخ شدهٔ قدیمی می‌باشد.

اسکوتیسم (/'skaʊtɪzəm/ Scoutism)

نام و عنوانی است برای سازمان پیشاهنگی که در سال ۱۹۰۹ به وسیله «بادن پاول» بنا نهاده شد و هدف آن برقراری سلسله مراتب برای جوانان در یک نظام ورزشی و تربیتی بود. رعایت اصول اخلاقی و کمک و مساعدت به همنوع از اهداف این سازمان است.

اسکوتیسیسم (/skatɪsɪzəm/ Scoticism): **اسکوت‌گرایی**

مجموعه عقاید و نظرات فیلسوف معروف: دنس اسکوت که از خداپرستی دفاع می‌نمود و معتقد بود که شناخت خداوند وسیله‌ای برای رسیدن به او می‌باشد.

اسکی پیسم (/ɪ'skeɪpɪzəm/ Escapism): **فلسفه فرار**

این فلسفه به فلسفه‌ی فرار معروف است و سابقه‌ی آن به یونان قدیم می‌رسد، امروزه کمابیش به صورت گوشه‌گیری و انزواطلبی از امورات سیاسی و اجتماعی و حکومتی رایج است و نه تنها نکوهش نمی‌شود بلکه گاه مطلوب هم جلوه داده می‌شود، امّا در گذشته و بخصوص در دوره‌ی عظمت و ترقی یونان قدیم طرز فکر و اندیشه‌ی مردم آتن چنین بود که اگر کسی از شرکت در امورات: اجتماعی، سیاسی و اداره‌ی امور مملکت فرار می‌کرد و طفره می‌رفت گناهکار بود و از جامعه باید طرد می‌شد.

بعدها در پی شکست‌های یونان و بروز اختلافات، فلسفه‌ی اجتماعی و سیاسی آن

* (دئیست) (Deist): اعتقاد داشتن به خداوند و رد کردن پیامبران و سایر مسائل مذهبی.

هم رو به ضعف نهاد و بدبینی نسبت به حکومت قوت گرفت و در نتیجه: شکاکین، کلبیون و اپی‌کوریان‌ها پدید آمدند که طرفدار عزلت و گوشه‌گیری بودند و دیگر گوشه‌گیری که گناه بود و کفر شمرده می‌شد معمول شد و نشانه‌ای گردید برای اعتراض به نظام! و فلسفه‌ی فرار خودنمایی خود را آغاز کرد. اصطلاح «اسکی پیسم» نام و عنوان فلسفه‌ی فرار در کشورهای انگلیسی زبان معاصر است.

اسنوبیسم (/snɒbɪzəm/ Snobism): **اشراف‌گرایی**

۱- از طبقه نُجبا و اشراف تقلید کردن.

۲- رفت و آمد نمودن به محیط و جاهایی که مخصوص این طبقه است.

۳- خود را به ظاهر جزو طبقه اشراف در آوردن.

اسنیسم (/'esi:nɪzəm/ Essenism)

اصول یا زندگی راهبان.

اکازیونالیسم (/ə'keɪʒənlɪzəm/ Occasionnalism)

تئوری و فرضیه‌ای که مربوط می‌شود به علت‌های اتفاقی پیدایش پدیده‌ها، منظور پدیده‌هایی است که به صورت غیر مترقبه و سیستماتیک روی می‌دهند

اکامیسم (/ɒkəmɪzəm/Occamism): **مکتب فلسفی «گیوم دوکام»**

این فلسفه منسوب به: گیوم دوکام انگلیسی است.

وی بر این باور بود که «اعتقاد به پروردگار و فناناپذیر بودن خداوند قابل تجسّم نیست» و با یک سلسله استدلالات فلسفی نتیجه گرفت که «فرق بین خیر و شر و نیک و بد در اراده‌ی خداوند است نه بشر» این فلسفه تاثیر مهمی در فرضیه‌های حقوقی و قضایی گذاشت و موجب شد که حقوق و قانون به دستور قانونگذار تعبیر و تفسیر شود و قانون به عنوان قدرت مطلق پذیرفته شود.

گیوم دوکام فرضیه دیگری نیز ارائه کرد که به «تئوری کونسیلیه یا فرضیه مصالحه» موسوم است و منظور از این تئوری بسط و تعمیم روش معمول انتخاباتی در کلیه صنف‌ها و طبقات بود.

فرضیه‌های دوکام با آن که جنبه‌ی مذهبی داشت به پاس رابطه با مسایل حقوقی و انتخاباتی چه در روزگار خود او چه بعد از وی مؤثر بود

اکتیویسم (/æktɪvɪzəm/ Activism): **کوشندگی**
معمولاً در جنبش‌های انقلابی و حزب‌های تندرو، عده‌ای از انقلابیون یا اعضاء حزب، جنبش و یا حزب را اداره می‌کنند و اقتدار آن را در دست دارند و بیش از دیگران مراقب اصول اعتقادی حزب و یا جنبش هستند که به انحراف کشیده نشود، به این دسته که در حقیقت هسته‌ی مرکزی را تشکیل می‌دهند (کوشندگان) و به نظریه و رای آنان که توجه شدید به عمل سیاسی و دست یازیدن به آن است (کوشندگی) یا (اکتیویسم) گویند.
کوشندگان در صورت افراط برای رسیدن به هدف سیاسی به قهر متوسل می‌شوند، سیاسیون دست چپی گاه واژه‌ی (مبارز) را به جای (کوشنده) به کار می‌برند.

اکزوتیسم (/ɪg'zɒtɪzəm/ Exotism)
علاقه و تمایل به چیزهایی که از کشور بیگانه آمده است

اکزورئیسم (Exoreism)
وضعیت نواحی روی زمین (به استثنای دریاها) که آب‌های جاری آنها به دریا می‌ریزد.

اکزورسیسم (/'eksɔːsɪzəm/ Exorcism)
به تشریفات و آداب و رسوم دفع اجنه و نمونه آن گفته می‌شود

اکسپان سیونیسم (/ɪk'spænʃənɪzəm/ Expansionism): **توسعه‌گرایی اراضی کشور**
سیاست دست اندازی و تجاوز به سرزمین و منابع ملت‌های دیگر و کوشش برای تسلط سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی بر آنها را گویند.
گسترشگری عمل قدرت‌های بزرگتر به قدرت‌های کوچکتر است.
اکسپانسیونیست‌ها طرفدار توسعه و گسترش اراضی کشور هستند که می‌تواند به وسیله‌ی: فتوحات نظامی، راههای اقتصادی و یا روش‌های دیگر صورت گیرد.

اکسپرسیونیسم (/ɪk'spreʃənɪzəm/ Expressionism)
اکسپرسیونیسم مکتب و اصطلاحی است در هنر به ویژه نقاشی که در این مکتب هنرمند برای بیان منظور خود اقدام به کژنمایی واقعیت می‌نماید، نه این که واقعیت را انکار کند بلکه به گونه‌ای غیر از معمول و آنچه که عادت شده، اثر خود را به نمایش

می‌گذارد اگر چه اکسپرسیونیسم در دوره‌های مختلف فراز و نشیب‌هایی را دنبال کرده و برخی از اکسپرسیونیست‌ها تمایلی به واقع‌گرایی نشان داده‌اند امّا در مجموع در آثار همه اکسپرسیونیسم‌ها کژنمایی و طغیان خود نمایی می‌کند.
وان گوک (Van Gogh) از مطرح‌ترین پیشگامان اکسپرسیونیسم است که آگاهانه به اغراق و تغییر در صور طبیعی پرداخت تا شور و اشتیاق دهشناک آدمی را نشان دهد در اکسپرسیونیسم هنرمند نمادی از واقعیت را به رخ می‌کشد که هیچ شباهتی به ظاهر واقعیت ندارد اما اگر همین نماد دنبال شود به واقعیت می‌انجامد.
در ادبیات هم هنرمند به ارائه نمادین واقعیت‌ها می‌پردازد و نه عین واقعیت و در نتیجه به تحریف موضوع دنیای واقعی، جابه جا کردن زمان و مکان و فضا می‌پردازد، در آثار هنرمند اکسپرسیونیست، تقلید و تکرار واقعیت و طبیعت راهی ندارد و در حقیقت این مکتب ضد واقع‌گرایی و ضد ناتورالیسم است و آنچه را که خود هنرمند از واقعیت تعبیر می‌کند به مخاطب القا می‌نماید، پاره‌ای از داستان‌های کافکا و یکی دو اثر از جیمز جویس را می‌توان از جمله آثار سبک اکسپرسیونیسم دانست

اکسپرسیونیسم انتزاعی (/'abstrakt ɪk'spreʃənɪzəm/Abstract-Expressionism)
این اصطلاح به طور عام در مورد جنبشی که از زمان جنگ جهانی دوم در هنر آمریکا شکل گرفت به کار برده می‌شود، نخستین کاربرد این اصطلاح برای توصیف برخی نقاشی‌های کاندینسکی (Kandinsky) (۱۹۱۹) بود، امّا رابرت کوتس (Robert) منتقد آمریکایی آن را در مورد آثار دکونینگ (Dekooning) و پالک (Pollock) و چند نقاش نیویورکی دیگر نیز به کار برد.
از آنجا که پاره‌ای از این آثار نه اکسپرسیونیست بودند و نه انتزاعی، رزنبرگ (Rosenberg) شاعر ومنتقد آمریکایی، اصطلاح نقاشی کنشی را به عنوان جایگزین مطرح نمود زیرا خصلت این نوع نقاشی این است که بر اساس حرکت بدنی و کنش روانی نقاش آفریده می‌شود، در حقیقت شاید بتوان اکسپرسیونیسم انتزاعی را گونه‌ای نقاشی عاری از انگاره و شکل‌های بنیادی (صور هندسی) به شمار آورد که از اسلوبی خود انگیخته، پویا و قلمزنی آزاد بهره می‌گیرد.

اکسترمیسم (/ɪk'stri:mɪzəm/ Extremism): **خشونت‌گرایی سیاسی**
طرفداری از خشونت در مبارزات سیاسی، افراطی بودن و دست یازیدن به عملیات

خشونت آمیز

اکسکلوسیویسم (/ɪk'sklu:sɪvɪzəm/ Exclusivism): **بی‌طرفی**

۱ـ قاطعیت

۲ـ صمیمی بودن در اندیشه‌ها و تصمیمات

۳ـ بی‌طرفی، مطلق بودن و جانبداری نکردن از کسی

۴ـ بی‌طرفی در قضاوت و نسبت و نزدیکی کسی را اهمال نکردن

اک لک تیسم (/ɪklektɪzəm/ Eclectism): **بیهوده‌گرایی، بیهوده‌گردی**

به مکتبی که از هر فلسفه‌ای چیزی برداشته و مکتب جدیدی رو می‌کند «اک لک تیسم» گفته می‌شود، دانشمندان و محققان علوم سیاسی و فلسفی به پیروان این مکتب بیهوده گردان عالم فلسفه و سیاست می‌گویند، این گروه همیشه تلاش بر این دارند که دو یا چند فلسفه سیاسی، اجتماعی متضاد را به هم پیوند زده و مکتب جدیدی ارائه نمایند مثلاً ایدآلیسم مذهبی را با ماتریالیسم دیالکتیک ادغام می‌کنند و برای این دو بدنبال یک منشاء علمی واحد می‌گردند، نهایت این که اکثر فرهنگ‌ها و دائرة المعارف‌ها این جماعت را بیهوده گردان دانسته و اعتقاد دارند که این آدم‌ها از فلسفه‌های بی‌محتوا چیزهایی بر می‌دارند و کنار هم می‌گذارند اما در عمل دقیقاً چنین چیزی تصور نمی‌کنم صادق باشد، زیرا این گروه گاه تکه و بریده‌هایی از فلسفه و مکتب‌های با محتوا هم بر می‌دارند، که بعضاً در اثبات اندیشه خود با مشکل مواجه شده و نمی‌توانند آن را ثابت نمایند در هر حال اینان به نظر من جستجوگرند! نه بیهوده‌گرد.

«فردینالد ماسال» پایه‌گذار یکی از احزاب سیاسی آلمان قدیم (انجمن عمومی کارگران) در مورد این فلسفه اینگونه اظهار نظر می‌کند: در فلسفه اک لک تیسم دو ویژگی می‌توان یافت:

۱ـ ناپی‌گیری و غیر عملی بودن این اندیشه

۲ـ سطحی بودن اندیشه هواداران این مکتب و این که همه از منفعت‌طلبان (اپورتونیست‌ها) هستند.

اکلکتیسیزم (/ɪ'klektɪsɪzəm/ Eclecticism): **بهگزینی**

این همان واژه بالاست که بیهوده‌گرایی معنا شده، اینهم تفسیر دیگری از این اصطلاح فشرده‌تر و ساده‌تر:

۱- دستچین و گلچین کردن خودسرانه و مکانیکی عقاید و اندیشه‌های ناهمگون بدون رعایت اصول معین و مشخص.

۲- دستچین و پیوند مکانیکی و غیراصولی چند مجموعه ایدئولوژیکی و نظرات ناهمگون.

۳- کشف یک وجه نظر عالی متحد درآرای مختلف و ناسازگار.

اکوالیتریانیسم (/ɪ,kwɒlɪ'teərɪənɪzəmEqualitrianism/): **برابرگرایی**

به «اکوالیتریان»، اگالیتاریان (Egalitaririan) هم گفته شده، «آگالیتر» گرفته شده از واژه‌ی فرانسوی «اگالیته» به معنای: مساوات است و بر می‌گردد به شعار انقلابی فرانسه (آزادی، مساوات، برادری) که در حقیقت کلید جنبش‌های آزادی خواهی قرن ۱۹ اروپاست. در زبان انگلیسی نیز هر دو اصطلاح: «اگالیتاریان» و «اکوالیتریانیسم» در همین معنا به کار می‌رود. سیر تاریخی عقیده به مساوات و برابری را می‌توان به اختصار چنین بیان نمود:

۱- رواقیون: واضح این عقیده‌اند و گفته‌اند: «تمامی مردم جهان با حقوقی برابر، تبعه جهان هستند بدون توجه به مال و مقام و نژاد و فرهنگ

۲- «سیسرو»: تمام افراد بشر را در طبیعت مساوی دانسته و گفته است: «در هر فرد انسان ظرفیت و قابلیت تشخیص و شناسایی حقوق طبیعت آفریده شده و این خاص فلاسفه یا دسته‌ی ویژه‌ی دیگر نیست»

۳- فلاسفه‌ی مسیحی قرون وسطی (اسکالستیک‌ها) را نیز با توجه به این که طرفدار الغای حق مالکیت بوده‌اند و اموال و دارایی را باعث فساد و تباهی می‌دانسته‌اند می‌توان به نوعی طرفدار مساوات دانست امّا اینان فقط خواهان مساوات اقتصادی بوده‌اند و در باب مساوات سیاسی و اجتماعی ساکت مانده‌اند

۴- در قرن هفدهم - «جان لاک» فیلسوف انگلیسی طرفدار مساوات سیاسی و اجتماعی و مخالف مساوات مالی و اقتصادی بود - رادیکال‌های انگلیس (حزب

لولرز) خـواهـان مسـاوات سـیاسی و تـاحدی حـامی مسـاوات اقـتصادی بـودند - هارینگتون: پیشوای حـزب جـمهوری خـواه انگـلیس طـرفدار بـرابـری سیاسی و اقتصادی بود

۵ـ در قرن هیجدهم: «مونتسکیو» و «روسوی» فرانسوی - «ادموند بـرگ»، «هـیوم»، «ادم اسمیت» انگـلیسی از طـرفداران مسـاوات سـیاسی و اجـتماعی بـوده‌انـد (نـه اقتصادی).

۶ـ در قرن نوزدهم: «جرمی بنتام»، «جیمزمیل»، «جان استوارت میل» انگـلیسی از مساوات سیاسی و اجتماعی (نه اقتصادی) حمایت کرده‌اند.

۷ـ در قرن بیستم: فلاسفه‌ی آمریکایی مانند: «جان دیووی» و سایرین از مسـاوات سیاسی و اجتماعی (نه اقتصادی) طرفداری نموده‌اند.

اکوسمیسم (/ɑkuzmɪzəm/ Acosmism): **جهان‌انکاری**

این نظریه در مقابل نظریه الحاد قرار دارد زیرا الحاد به معنی انکار وجود خدا و اثبات وجود جهان است در حالی که در جهان‌انکاری قضیه بـرعکس است، پـیروان ایـن عقیده وجود خدا را اثبات می‌کنند اما وجود جهان طبیعی را انکار - هگـل نـظریه «اسپینوزا» را از این قبیل می‌داند، اسپینوزا معتقد است که خدا همه چیز است و همه چیز خداست و جهان به عنوان یک واقعیت مستقل وجود ندارد و نگارنده معتقدم که اسپینوزا منکر جهان نیست و نمی‌گوید «جهان» وجود ندارد و آن را هم انکار نمی‌کند بلکه در برابر ایده آنهایی که می‌گویند جهان خود به خود بـه وجـود آمـده، متذکر می‌شود که: جهان و هر چه هست از آن خدا و نشانه‌ی خداست، جهان را به عنوان یک پدیده‌ی مستقل قبول ندارد. (به آته‌ایسم نیز توجه شود)

اکولتیسم (/ɒ'kʌltɪzəm/ Occultism): **رازگرایی**

۱ـ مطالعه و تحقیق درباره علوم پنهانی و سری که نـوشته شـده و یـا گـفته شـده و می‌شود.

۲ـ چیزهایی که دیگران از وجود یا چگونگی آن اطلاعی ندارند.

اکونیسم (Occunenism): **تمرکزگرایی مسیحی**

تمایل و اعتقاد به اتحاد و متمرکز شدن تمام فرقه‌های مسیحی

اکونومیسم (/ɪ'kɒnəmɪzəm/ Economism): **اقتصادباوری**
مقدّم داشتن اقتصاد و تامین معیشت بر سیاست و مبارزه‌ی سیاسی را گویند. در اصطلاحات سیاسی به «اکونومیسم» اکونومی کلاسیک و همچنین «اوتارکی= Autarky» هم گفته شده.
بنیاد این فلسفه بر این بود که هر ملت و هر کشور باید سعی کند تمامی احتیاجات اقتصادی خود را در داخل تهیه کرده و نیازی به کشورهای دیگر در تحصیل مواد لازم برای زندگی نداشته باشد، اعم از موارد صنعتی و کشاورزی.
این مرام به شدت در فاصله‌ی جنگ جهانی اول و دوّم در جهان رواج یافت امّا در جنگ جهانی دوّم با شکست مواجه گردید و ضعیف شد و تا اندازه‌ای باید گفت که از میان رفته است.

اکینیسم (/'ekwaɪnɪzəm/ Equinism): **ناهنجاری پا**
ناهنجاری و تغییر شکل ناخوشایند پا

اگالیتاریسم (/ɪ,glaɪ'teərɪzəm/ Egalitarism): **برابرگرایی**
نام اصطلاح و مکتبی است در مورد کسانی که در جستجوی راه و روش‌هایی هستند که نتیجه آن برابری و مساوات افراد جامعه است، چه در امور سیاسی و چه اجتماعی به «اکوالیتریانیسم» رجوع شود

اگزورسیسم (/'eksɔ:sɪzəm/ Exorcism): **دیوزدایی**
عقیده و روشی خرافی که در قرون وسطی در اروپا شایع بود و کشیش‌ها طی مراسمی مذهبی دیوا را از بدن شخص دیوزده بیرون می‌کردند.

اگزیبیسیونیسم (/'eksɪ'bɪʃənɪzəm/ Exhibitionnism): **گونه‌ای بیمار روانی**
نوعی اختلال وبیماری روانی را گویند که بیمار از به نمایش گذاشتن عضوی از بدن لذت می‌برد که به نمایش گذاشتن و یا ابراز آن نزد عموم جایز نیست، مثل برهنه شدن در انظار، به نمایش گذاشتن آلت تناسلی و یا دیگر اعضایی که عرف جایز نمی‌شناسد.

اگزیستانسیالیسم (/,egzɪ'stenʃəlɪzəm/ Existentialism): **هستی‌گرایی**
ریشه این اصطلاح: «اگزیستانس= Existence» به معنای «هستی» است.

فلاسفه معتقدند: که هستی، یا همان جوهر و ذات (اگزیستانس) قبل از به وجود آمدن: «وجود» یا همان بودن (اتر= Etre) در طبیعت پدید آمده و هرگز هم از میان رفتنی و از بین رفتنی نیست منتها تغییر شکل می‌دهد، بخشی که تغییر شکل می‌دهد همان بودن (اتر= Etre) است امّا جوهر، ذات هستی هیچوقت تغییر نمی‌کند، مثل چوبی که می‌سوزد و خاکستر می‌شود، یا آبی که بخار می‌شود، یا آدمی که به خاک مبدل می‌گردد (از جمادی مردم و نامی شدم...) به عبارت دیگر تمام آنچه در کائنات وجود دارد، روز دیگر، ماه دیگر، سال دیگر به همان شکل نخستین نخواهد بود و (بودنِ) آن چیز هر لحظه تغییر شکل می‌دهد ولی جوهر و ذاتش هرگز تغییر نخواهد کرد.

این مکتب فلسفی را که پس از جنگ جهانی اوّل در آلمان رواج یافت و سپس به ایتالیا و فرانسه و دیگر نقاط جهان رسید و در محافل ادبی و مطبوعات نیز تأثیر گذاشت به طور کلی می‌توان آن را اعتراضی دانست علیه مسائلی که افراد بشر ناگزیر در چنگ آنها گرفتارند.

«سارتر» نویسنده و فیلسوف معاصر از پیشروان و مبلغان این مکتب است

اگزیستانسیالیست‌ها به بررسی وجود می‌پردازند و معتقدند آدمی در میان امور پوچ و بیهوده به سر می‌برد، آرامش و هدفی ندارد و تلاش پیوسته‌اش برای هیچ است در صورتی که بدون بستگی به جایی، با خود و محیطش می‌تواند خویشتن خویش را بسازد.

اگنوس تی کیسم (/ag'nɒstɪsɪzəm/ Agnosticism)

پیروان این فلسفه بر این باورند که به وجود خدا و حقایق نخستین و به ابتدای خلقت نمی‌توان پی برد و مسایل ماورا طبیعی بر ما مجهول است و قابل کشف و دانستن هم نیست به ویژه علت اولی و جهان نامرئی، موضوعاتی هستند که ما چیزی درباره‌ی آن نمی‌دانیم.

اگوئیسم (/'egəʊɪzəm/Egoism): **خویشتن‌پرستی، خودخواهی**

اگوئیسم‌ها: عقیده به خویشتن پرستی و خودخواهی دارند و می‌گویند اصل حیات در توجه به نفس خویشتن است.

پیشرو این فلسفه ماکیاولی ایتالیایی است (اواخر قرن ۱۵ و اوایل قرن ۱۶) ماکیاولی فلسفه‌ی خود «استبداد جدید» را، اگوئیسم اونیورسل (اگوئیسم جهانی) (Universal Egoism) نامید، وی بر این عقیده بود که طبیعت انسان در همه جا و همه زمان اساساً خودخواه است و بر همین اصل انگیزه‌ی مؤثری که باید زمامدار بدان تکیه کند، اصل خودخواهی و خود پرستی است (برای توضیح بیشتر رجوع شود به ماکیاولیسم).

اگوتیسم (/'egətɪzəm/Egotism): **خود بزرگ‌بینی**

از اختلالات و بیماری‌های روانی است که در این بیماری شخص خود را برتر و بزرگتر از دیگران می‌پندارد و همیشه دوست دارد از خود وشخصیت بزرگ خود سخن بگوید و بزرگنمایی کاذب خود را که در خیال می‌پروراند به نمایش بگذارد. (اگوئیسم اصطلاح قبلی نیز صورت دیگر همین واژه است)

اگوسانتریسم (/ˌegə(ʊ)'sentrɪzəm/ Egocentrism): **خودمحوری**

فرضیه و تصّور آدمی که می‌پندارد عقل کل است، برتر از دیگران است و همه چیز به او ختم می‌شود و بر همین اساس طالب دست یابی همه چیز برای خود است.

اگوستینیسم (/ɔː'gʌstɪnɪzəm/ Augustinism)

عقیده و مسلک (ژانسنیست‌ها) به ژانسنیسم رجوع شود.

اگوفوتوریسم (/ɪːgəʊ-fjʊːtʃərɪzəm/ Ego - Futurism)

به فوتوریسم رجوع شود.

الکتروتروپیسم (/ɪˌlektrəʊtrɑpɪzəm/ Electrotropism)

واکنش توجیهی بعضی از حیوانات در برابر میدان الکتریکی

الکترو‌ماگنیتیسم (/ɪˌlektrəʊ'mægnɪtɪzəm/ Electromagnetism)

بخشی از فیزیک که درباره تأثیر جریانات الکتریسیته بر روی میدان‌های مغناطیسی بحث و مطالعه می‌کند. (الکترومگنتیسم هم فارسی‌زبانان می‌گویند)

الکتورالیسم (/ɪ'lektərəlɪzəm/ Electoralism): **گرایش به نظر اکثریت**

به عقیده و مسلک کسانی گفته می‌شود که در امور سیاسی و حزبی، خواستار، رای‌گیری، انتخاب و نظر اکثریت هستند

المانتاریسم (/ˌelɪmentrɪzəm/ Elementarism): **عنصرگرایی**

عنوان اصطلاحی است که از درون: (نئوپلاستی سیسم- Neo-Plasticims) به وجود آمد و دوزبورخ (Doesburg) در بیانه‌ای آن را اعلام کرد (۱۹۲۶) رجوع شود به نئوپلاستی سیسم

المپیسم (/əˈlɪmpɪzəm/ Olimpism)

سازمان و تشکیلات مربوط به برقراری مسابقات المپیک در کشورهای مختلف و قوانین و مقررات موجود در این زمینه

الیتیسم (/eɪˈli:tɪzəm/ Elitism): **سرآمد باوری، نخبه‌گرایی**

اعتقاد و باور به این است که در هر جامعه یا در هر گروه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نمونه‌ی آن، کس یا کسانی هستند که به انگیزه توانمندیهای شخصیتی از دیگران برترند و حق آنهاست که از امتیازهای پیشوایی و رهبری و مثل آن برخوردار باشند.

سرآمدباوری با دموکراسی مخالفت است و آن را پایمال کردن حق توانمندان می‌داند. به عنوان نمونه: سرآمد باوری در آموزش و پرورش عبارت هست از گزینش هوشمندترین دانش‌آموزان و پرورش آنها با روش‌های جداگانه و فراهم کردن امکانات استثنایی برای آنان تا بالاترین حد، این روش هم اکنون در برخی کشورها (بریتانیا، فرانسه، آلمان، شوروی و آمریکا) به کار بسته می‌شود

اُمانیسم = هیومانیسم (/ˈhju:mənɪzəm/ Humanism): **انسان‌گرایی، بشر دوستی**

این اصطلاح بشردوستی، دلبستگی به مسائل مربوط به نوع بشر، در قرن نوزدهم در اروپا رواج یافت و به تفکر و اندیشه‌ای گفته می‌شد که بر قابلیت‌های ذاتی انسان تأکید می‌ورزید، این تفکر در جهت خلاف تفکر مسیحیان قرون وسطی رقم خورد که در این اندیشه: انسان، موجودی بدبخت، ذلیل و گناهکار بود که دائم باید در آرزوی رهایی از دام گناهان نفسانی خود باشد، انسان‌گرایان، انسان را شاهکار طبیعت و آفرینش می‌دانستند و بر این باور بودند که بشر منبع و مظهر بی‌پایان قابلیت‌ها و استعدادهای بی‌شمار اخلاقی، روحی و جسمانی است.

ادبیات این دوره را «انسانیات» نامیده‌اند، از نویسندگان انسان‌گرای این دوره می‌توان

به اراسموس ـ سر تاموس مور و مونتنی اشاره کرد.

امپرسیونیسم (/ɪm'preʃənɪzəm/ Impressionism): **یکی از مکتب‌های هنری**

امپرسیون در لغت به معنای طلوع آفتاب است و مکتب امپرسیونیسم نخستین جنبش نقاشی مدرن و مهم‌ترین پدیده هنری اروپایی در سدهٔ نوزدهم است.

هنرمندان اولیه مکتب امپرسیونیسم، یک تشکل آزادانه هنری بودند که به انگیزه پاره‌ای نظرات مشترک و به منظور عرضهٔ مستقل آثار خود در کنار یکدیگر قرار گرفتند.

این هنرمندان نظام آموزشی متداول و هنر آکادمیک را مردود می‌دانستند و با این اصل «رمانتیسم» که مهم‌ترین مقصود هنر را انتقال هیجان عاطفی می‌داند مخالف بودند و بر عکس موافق نظراتی از «رئالیست» بودند که: هنر باید ثبت پاره‌هایی از طبیعت و زندگی به مدد روحیه علمی و فارغ از احساسات شخصی باشد، به همین لحاظ عده‌ای امپرسیونیسم را ادامه منطقی «رئالیسم» سدهٔ نوزدهم می‌دانند.

اولین امپرسیونیست‌های جوان: مونه (Monet)– رنوآر (Renoir)– سیسلی (Sisley)– و بازیل (Bazille) بودند که: پیسارو (Pissarro)– سزان (Cezanne)– مریزو (Morisot)– و گیومن (Gvillavmin)– دگا (Degas)– مانه (Manet) و چند تن دیگر نیز به آنها پیوستند.

این نقاشان جوان در کافه‌های من‌مارتر و کارگاهها گرد می‌آمدند و به بحث درباره مسایل هنری می‌پرداختند، بعدها: «انجمن بی‌نام هنرمندان نقاش، پیکره ساز و چاپگر» را سامان دادند و در یکی از روزها که در عکاسخانه نادار آثار خود را به معرض دید گذاشته بودند (۱۸۷۴) و عنوان یکی از نقاشی‌های مونه (امپرسیون= طلوع آفتاب) بود بهانه‌ای شد برای لویی لروا (روزنامه نگار نشریه: شاری واری) که به مسخره این گروه را «امپرسیونیست» بخواند، اعضای گروه هم این عنوان را پذیرفتند و از آن روز امپرسیونیسم مطرح گردید.

جای پای این مکتب را بیشتر در نقاشی، موسیقی، مجسمه‌سازی و ادبیات می‌توان دید.

۱ـ نقاشی: نمایش حالات به وسیله رنگ‌های تجزیه شده است، در این نوع نقاشی

نقطهٔ نظر ثابت در لحظات متعدد مورد توجه قرار می‌گیرد و نقاش به تدریج همانطور که طبیعت را مرور می‌کند تصویر را می‌کشد. در این شیوه نقاشی، قطعات مجزای رنگ، طبیعت را با حالات و لحظات مجزایش نشان می‌دهد و در ضمن استقلال و ارتباط این لحظات را می‌نمایاند. مؤسس این مکتب «مونه» است که با تابلوی «تأثر» خود، راه امپرسیونیسم را گشوده و پس از او «مانه» این مکتب را به راه تازه‌تری کشانید، نقاشان بزرگ دیگری که به این سبک کار کرده‌اند ـ رنوار ـ دگا ـ سزان از امپرسیونیست‌های قدیم و «وَن گوگ» ـ «گوگن» از برترین امپرسیونیست‌های «نو» هستند.

۲ـ مجسمه سازی: روش کار این مکتب در مجسمه سازی: ترکیب حالات و حرکات بوسیله احجام است، این سبک در پیکر تراشی زودتر از نقاشی بروز کرد و اصول آن بر مبنای «روش دید» نهاده شده، مؤسس این روش در پیکرتراشی «رودن» است، رودن طبیعت را برای گرفتن مایه و الهام انتخاب کرد و عده‌ای از او پیروی نمودند امّا عده‌ای از طبیعت برای ایجاد احجام و اشکال تخیلّی مایه گرفتند، از مجسمه سازان مشهور این سبک می‌توان از: کلینگر، میللو و بوردل نام برد.

۳ـ در ادبیات، این سبک به توصیف و تشریح احساسات، عواطف و سجایا می‌پردازد با سادگی بسیار! و در ذکر تفاصیل و جزئیات کوششی به عمل نمی‌آورد.

امپریالیسم (/ɪmˈpɪərɪəlɪzəm/ Imperialism): **گرایش امپراطوری**

نام، عنوان، خط مشی و سیاستی را گویند که خارج از حوزه‌ی ملی خود، هدفش ایجاد و خلق یک امپراتوری است و یا احساس و تعصّب این که: کشور باید تبدیل به یک امپراتوری شود و یا اگر کشور امپراتوری هست باید در نگاهداری آن کوشید، چنین قدرت و یا دولتی به تصرف سرزمین‌های دیگر می‌پردازد و مردم آن سرزمین‌ها را به زور وادار به فرمانبرداری کرده و از منابع: اقتصادی، مالی و انسانی آنها به سود خود بهره برداری می‌کند.

بن و ریشه‌ی (امپریالیسم) واژه‌ی قدیمی‌تر «امپراتوری» است که در دهه‌ی ۱۸۹۰ در انگلستان رواج یافت و رهبری آن را سیاستمدار استعمار خواه انگلیس: جوزف چمبرلین به عهده داشت، اگر چه امپریالیسم و امپراتوری خیلی قدیمی‌تر از دهه‌ی

۱۸۹۰ است اما در حقیقت امپریالیسم از آغاز بشریت وجود داشته، به عنوان نمونه دولت کورش کبیر و داریوش در غرب آسیا، دولت‌های: بابل و آشور و کلده و مصر قدیم در آفریقا را می‌توان از امپراتوری‌های قدیم دانست.

اولین امپراتوری را در تمدن غربی، اسکندر کبیر از اهالی مقدونیه بوجود آورد که بر اروپا و قسمت زیادی از غرب و جنوب آسیا حکومت داشت ـ حکومت اسلام را برخی امپراتوری اسلام دانسته‌اند ـ امپراتوری روم بر قاره‌ی اروپای گذشته و بخشی از آسیا و افریقا حاکم بود ـ از دیگر امپراتوری‌های بارز باید به: امپراتوری مقدس روم در قرون وسطی، امپراتوری عثمانی یا ترک، امپراتوری اسپانی، امپراتوری گسترده‌ی قیصرهای روسیه، امپراتوری مستعمراتی بریتانیا که در شش قاره‌ی جهان گسترش داشت، امپراتوری اطریش، امپراتوری ناپلئون و امپراتوری کوتاه مدت هیتلری اشاره کرد.

واژه‌های: امپریالیست (Imperialist) به معنای: طرفدار امپریالیسم- امپریال (Imperial) به معنای: امپراتوری (شاهنشاهی) ـ امپراتور (Emperatur) به معنای: شاهنشاه و پادشاه مقتدری که بر ممالک و نواحی بسیار سلطنت کند وامپراتوری (Emperaturi) به معنای: ممالک و نواحی یی که تحت سلطنت امپراتور قرار دارند، همه از خانواده‌ی واژه‌ی (امپریالیسم) می‌باشند

امپریسم (/em'pɪrɪsɪzəm/ Empircism-Empirism): **تجربه‌گرایی**

عقیده و مسلکی است قدیمی که بن و ریشه‌ی آن واژه‌ی (امپریک) یونانی است، در یونان قدیم، امپریک یکی از مکتب‌های پزشکی بوده و امپریک‌ها بر این باور بوده‌اند که تنها با تجربه می‌توان به کشف علل امراض و خواص ادویه و نحوه‌ی معالجات پی برد.

با توصیف شرح فوق، امپریسم را این گونه تفسیر کرده‌اند: که هر نوع ایمان و اعتقاد باید متکی به تجربه یا مشاهده و درک عینی باشد و در فلسفه این عقیده را دو قسم دانسته اند

۱ـ امپریسم عملی (Empirism-pratique)(در این فلسفه اتکا بر پایه‌ی: آزمایش، مشاهدات و واقعیات است بدون در نظر گرفتن سابقه قبلی)

۲ـ امپریسم استنباطی (Empirism-inducive) و آن عبارت است از آزمایش آنچه که از فرضیه‌ها و اصول کلی استنباط می‌شود.

امپی‌روکریتیسیسم (/empaɪərokrɪtɪsɪzəm/ Empirocriticism)

این اصطلاح مربوط به یک جریان فلسفی است که به موجب آن علم ترمودینامیک توانست مکانیک را کلاً دگرگون سازد.

این فلسفه در انگلستان به اوج خود رسید و تمامی فلاسفه دوران از «فرانسیس بیکن» تا «جان استورات میل» را تحت تأثیر قرار داد و پس از بحث و جدل‌های فراوان تقریباً همه فلاسفه پذیرفتند که مهم‌ترین رکن تحقیق علمی، تجربه است

اُنانیسم (/ˈəʊnənɪzəm/ Onanism): **اُنان‌گرایی**

برخی این اصطلاح را جستجوی لذات جنسی در تنهایی و خلوت ذکر کرده‌اند، در حالیکه این اصطلاح برمی‌گردد به واژهٔ اُنان (Onan) که نام مردی عبری است. روایت شده که در بین عبریان اگر مردی فوت می‌نمود، و پسر نداشت باید برادرش با زن بیوه او ازدواج می‌کرد و نام برادر خود را روی اولین پسر خود می‌گذاشت ـ اُنان بنا به همین رسم با زن بیوه برادر خود عروسی کرد امّا چون دوست نداشت که صاحب فرزند شود در مقاربت هنگام انزال خود را عقب می‌کشید و منی خود را بر زمین می‌ریخت، و بر همین اصول به مقاربت‌های منقطع که مرد قبل از انزال خود را عقب می‌کشد، طریقه اُنان هم گفته‌اند و با این تعریف، این اصطلاح را می‌توان طرفداری از جماع و لذت جنسی منقطع هم گفت.

انترناسیونالیسم (/ˌɪntəˈnæʃnəlɪzəm/ Internationalism)

طرفداران این مسلک معتقدند که مرزهای قراردادی، بین کشورها باید نادیده گرفته شود و همهٔ مردم جهان دلسوز و یار هم باشند و با داشتن یک ایدئولوژی مشترک، خواهان عدالتی حقیقی و صلحی جهانی باشند، تعصبات ملیتی و قومی و نژادی و کشوری را رد می‌نمایند، شعارهای «رنجبران جهان، متحد شوید» یا «برای کارگر، وطن وجود ندارد» و نمونهٔهای آن ناشی از همین تفکر است.

انتر ناسیونالیست‌ها بر این باورند که باید یک همکاری مسالمت‌آمیز بین ملت‌های جهان بوجود آید که در نهایت به یک صلح عمومی جهانی منجر گردد، زیرا هر فرد به

یک جامعه‌ی جهانی تعلق دارد- انترناسیونالیسم درجات مختلفی دارد: پاره‌ای فقط همکاری را بین دولت‌ها کافی می‌دانند، گروهی همکاری و همیاری در حد امکان را بین ملت‌ها لازم می‌شمارند و پاره‌ای: وحدت، همکاری و همیاری را بین ملت‌ها و دولت‌ها با هم ضروری دانسته و پیش بینی یک دولت بزرگ جهانی را می‌کنند که بتواند تمامی ملل جهان را تحت اختیار خود در آورد بدون این که شخصیت یا استقلال داخلی یا آزادی کسی پایمال شود البته درحدی که برخلاف صلح جهانی و ضرر ملل دیگر نباشد.

لازم به تذکر است که انترناسیونالیسم نباید با «جهان میهنی» یکی دانسته شود، چون در انترناسیونالیسم از فرد خواسته نمی‌شود که از ملت یا دولت خود ببرد بلکه خواهان رابطه‌ی مسالمت‌آمیز و بیشتری با دیگر ملت‌های جهان است.

عده‌ای انترناسیونالیسم را نقطه‌ی مقابل ناسیونالیسم دانسته‌اند در حالی که ناسیونالیسم (ملت باوری) میانه‌رو با انترناسیونالیسم ناسازگار نیست، امّا ناسیونالیسم تندرو مخالف آن است چنانکه نازیسم و فاشیسم با اندیشه‌ی نژاد باوری (راسیسم) خود و سروری‌جویی بر ملت‌های دیگر دشمنان سرسخت انترناسیونالیسم بودند.

فلسفه‌ی انترناسیونالیسم از دیر باز تا کنون مراحلی را طی نموده است که به اختصار توضیح داده می‌شود:

۱ـ اولین کسانی که در این خصوص اقدام نمودند، جمعیت «رواقیون» یا (استائیک‌ها) در قرن سوم (ق‌م) بودند که پیشوایان آنها: زنو (زنون) و (کری سی پوس) می‌گفتند: مردم جهان اعضاء یک جامعه‌ی جهانی هستند و وظائفی نسبت به این جامعه‌ی جهانی دارند و قوانین این جامعه‌ی جهانی قوانین طبیعی است و باید از آن اطاعت شود، این دولت جهانی حاکم بر فرد است (نک استائیکیسم)

۲ـ اپیکوریان‌ها: معتقد بودند افراد بشر با هم برادرند امّا به شدت رواقیون نبودند (نک، اپیکوریانیسم)

۲ـ سیسرو در قرن اول (ق‌م) مردم را اعضاء جامعه‌ی جهانی موسوم به (کامنولت) می‌شمارد و می‌گوید: مردم در حقوق و فهم و شعور مساوی اند، هر فرد را عضو دو

جامعه می‌داند (کشور و جهان) که باید از دو دسته قوانین تبعیت کند: قوانین کشورش و قوانین جهان امّا قانون جهانی را باید مقّدم بداند.

۳ـ فلسفه‌ی آغاز مسیحیت: (خداوند! پدر نوع بشر است و تمام مردم برادر یکدیگر و مساوی می‌باشند)

۴ـ سن اگوستن در قرن پنجم بعد از میلاد معتقد به وجود عدالت مطلق و نظم جهانی بود که آن را اراده‌ی خداوند می‌دانست و اطاعت فرد را از این نظم جهانی لازم می‌دانست و می‌گفت همه‌ی افراد جهان با هم دوست و برادرند و باید بر سر صلح باشند

۵ـ در قرن هفدهم تحولات زیر صورت پذیرفت:

الف ـ دیوک اف سللی (وزیر هانری ۴ فرانسه) در ۱۶۱۰ بعد از میلاد پیشنهاد تشکیل فدراسیونی اروپایی به نام: گراند پلان (طرح عظیم) را داد.

ب ـ امریک کروسه فرانسوی در ۱۶۲۳ در کتاب خود (صلح عمومی) پیشنهاد تشکیل مجمع سفرای دول را در ونیز ارائه داد

ج ـ ویلیام پن انگلیسی در ۱۶۹۳ مؤسس ایالت پنسیلوانی در آمریکا نظریه: دیوک اف سللی را تکمیل نمود

د ـ صلح وستفالیا در ۱۶۴۸ بعد از جنگ‌های سی ساله پایه‌ی حقوق بین‌الملل قرار گرفت هـ گروشیوس در کتاب خود پیشنهاد کنفرانس‌هایی از کشورهای مسیحی را نمود.

۶ـ قرن هجدهم شامل دگرگونی‌های زیر بود:

الف ـ پیمان صلح اوترک در (۱۷۱۳) در هلند بعضی از کشورهای اروپایی را متعهد به تقلیل تسلیحات و رعایت توازن قوا نمود که به نام اصل تعاون قدرت‌ها موسوم گشت

ب ـ لابه سن پیر، فرانسوی در سال ۱۷۱۳ پیشنهاد پروژه صلح جاودان را داد که در آن خواستار تشکیل فدراسیونی از کشورهای مسیحی شده بود.

ج ـ لابه گرگوار فرانسوی، اعلامیه‌ی حقوق مردم را منتشر ساخت که ماحصل نظریه وی چنین بود: «منافع هر ملت تحت الشعاع منافع عمومی نژاد بشر است»

د ـ آمانوئل کانت آلمانی مقاله‌ای نوشت تحت عنوان «به سوی صلح پایدار» که پیشنهاد او مبنی بود بر: انحلال قشون‌های ثابت و جمهوری شدن تمام کشورها در داخله‌ی خود و تجزیه‌ی مجریه از مقننه در هر کشور و برقراری حقوق ملل بر پایه‌ی کنفدراسیون کشورهای آزاد.

۷ـ در قرن نوزدهم: کارل مارکس مرام کمونیسم را با پیش‌بینی جهانی مطرح کرد و معتقد بود: همه‌ی کارگران جهان یک طبقه محسوب می‌شوند و در نهایت یک جامعه‌ی بین‌المللی بی‌طبقه به وجود می‌آید امّا این مرام را برخی انترناسیونالیسم نشماردند و فاشیسم و نمونه‌های آن نیز در راسته‌ی انترناسیونالیسم قرار نگرفت

۸ـ در قرن بیستم: تشکیل جامعه‌ی ملل را در ۱۹۲۰ بعد از جنگ جهانی اول در سویس داشته‌ایم، تشکیل انجمن ملل متفق را در ۱۹۴۶ در لندن و بعد در نیویورک شاهد بوده‌ایم و امروزه نیز بسیاری از مجامع در کشورهای مختلف به علت خستگی از جنگ‌های مکرر و نابسامانی‌های دیگر گویا به فکر احیاء تفکرات قدیمی انترناسیونالیستی افتاده‌اند و در گوشه و کنار شاهد ضعف ناسیونالیسم و گرایش‌هایی نسبت به انترناسیونالیسم هستیم، تشکیل اتحادیه‌ای محلی مانند پیمان دفاعی اتلانتیک، اتحادیه‌ی کشورهای آمریکای جنوبی، اتحادیه عرب، اتحادیه خاورمیانه و نظائر آن گویای این مدعاست اگر چه توفیق چندانی تاکنون حاصل نشده و هنوز جهشی منسجم و بارز به چشم نمی‌خورد.

انتروانسیونیسم (/ˌɪntəˈvenʃənɪzəm/Interventionism)

۱ـ سیاست دخالت دولت‌ها یا دولتی در امور خصوصی یک کشور دیگر

۲ـ دخالت یک ملت در کار ملتی دیگر یا کشوری دیگر.

انتریسم (/entɪzəm/ Entrysm): **نفوذگرایی**

به اقدام فرد یا گروهی که برای مأموریتی مشخص و معین از یک سازمان سیاسی به یک سازمان سیاسی دیگر نفوذ می‌کند و خود را هوادار آن سازمان نشان می‌دهد و یا به عضویت آن سازمان در می‌آید گفته می‌شود.

انتگریسم (/ɪnˈtegrɪɪzəm/ Integrism): **بنیادگرایی**

عقیده و مسلک برخی مذهبی‌ها یا کسانی که با تکیه کردن به سنت‌ها با هرگونه تحول

و نوگرایی مخالفند.

انتلک توالیسم (/ˌɪntɪˈlektʃʊəlɪzəm/ Intellectualism): **عقل گرایی، اصالت هوش و قریحه**

عقیده و مرامی است فلسفی که هوش و شعور را بر احساسات و اراده مقدم می‌شمارد و در آثار هنری نیز به اثری که جنبهٔ عقلی و فکری در آن غالب باشد گفته می‌شود.

انتلکتوالیسم یک عقیده‌ی فلسفی قدیمی است که به فلسفه‌ی: «اصالت هوش و قریحه» نیز معروف است.

این فلسفه یعنی: علم زاده‌ی عقل است و عقل منبع دانش و یا ساده‌تر این که، حقیقت یا علم را تنها به وسیله‌ی قریحه یا هوش می‌توان به دست آورد، اما امروزه به طبقه‌ی روشنفکران و یا کسانی که اهل قضاوت عقلی و سنجشگرانه هستند نسبت داده می‌شود، پیروان این مکتب را «انتلکتوئل= Inetllectuals» می‌نامند، در دوران مشروطیت این طبقه را «منوّر الفکر» ترجمه کرده‌اند.

انتوئی‌تیویسم (/ɪnˈtjuːɪtɪvɪzəm/ Intuitivism): **حس‌گرایی**

۱ـ اصولی که به موجب آن مبادی اخلاقی را حسی می‌دانند

۲ـ اصول اخلاقی حسی.

انتوئی‌سیونیسم (/ˌɪntjuːˈɪʃənɪzəm/ Intuitionism): **حس‌گرایی**

۱ـ عقیده و نظر علمای منطق هلندی، نظیر هیتینگ و بروئر که بر این باورند که در ریاضیات فقط باید پدیده‌هایی مورد بررسی قرار گیرند که بتوان آنها را به طور حسی درک و مجسم نمود

۲ـ درک مستقیم، شهودگرایی، دریافت ناگهانی.

انتیکریسم = انتی‌کواریانیسم (/ˌæntɪˈkweərɪənɪzəmAntiquarianism-Antiquairism/): **کهنه‌پرستی**

به کهنه‌پرستی گویند، اعتقاد داشتن به سنت و پای بند بودن به آن، اعتقاد به اصالت آنچه که کهن و قدیمی است و کوشش نمودن در حفظ و نگهداری آن و متکی بودن به عقاید گذشتگان و در حقیقت در برابر فلسفه‌ی مترقی (پروگرسیف) و تجدیدطلبی قرار دارد. این اصطلاح در مورد کسانی که اشیاء عتیقه را جمع آوری می‌نمایند نیز به

کار رفته است.

انتی‌میسم (/'ɪntɪmɪzəm/ Intimism)

این اصطلاح در هنر این گونه تعریف شده:

۱ـ بیان و نگارش آنچه نزد شاعر یا نویسنده به صورت راز و محرمانه است

۲ـ احساسات خود را در خصوص چیزی عنوان کردن

۳ـ مکتب نقاشانی که به نشان دادن مناظر زندگانی خانوادگی می‌پردازند

۴ـ با دید و نظری صمیمانه به موضوعی نگاه کردن.

اندپاندانتیسم (/ˌɪndɪ'pendəntɪzəm/ Independentism)

استقلال داشتن در رأی و تصمیم.

اندترمینیسم (/ˌɪndɪ'tɜ:mɪnɪzəm/ Indeterminism)

نام فلسفه‌ای است که پیروان آن بر این عقیده‌اند که انسان و خداوند از یک اراده و اختیار برخوردار هستند، این گروه، انتظام و علل تکامل پدیده‌ها را محصول شعور و خرد می‌دانند.

اندوستریالیسم (/ɪn'dʌstrɪəlɪzəm/Industrialism): **صنعتی شدن**

این اصطلاح عنوانی است برای صنعتی شدن زندگی انسان که در حقیقت، انسان ناگزیر است که آن را بپذیرد و چگونگی شکل گرفتن آنهم برمی‌گردد به سال ۱۸۴۱ که پس از صنعتی شدن انگلستان، کمیسیونی به نام کمیسیون شاهنشاهی مأمور رسیدگی به وضع معادن و کارگران گردید که گزارش یکسال بعد این کمیسیون، تکان‌دهنده بود و دلالت می‌کرد بر: مزد کم، کشیدن کار زیاد، گماردن کودکان به کار، نبودن بهداشت و امکانات و رفتارهای غیرانسانی با کارگران و... نویسندگانی مثل: ویلیام موریس، راسکین و کارلایل، نظام حاکم بر صنعت را به شدت مورد انتقاد قرار دادند و نهایت این که «اندوستریالیسم» به عنوان یک نظام غالب که راه فراری از آن نیست پذیرفته شد، امّا همیشه به خاطر دور شدن انسان از طبیعت مورد انتقاد بوده است.

اندیانیسم (/'ɪndɪənɪzəm/ Indianism): **هندگرایی**

۱ـ مطالعه و بررسی زبان‌ها، تمدن و فرهنگ هندیان

۲ـ جنبش ادبی که در ممالک آمریکایی و اسپانیائی جهت تحقیق درباره فرهنگ و تمدن هندیان، در قرن نوزدهم بوجود آمد.

اندیژنیسم (/ɪn'dɪdʒɪnɪzəm/ Indigenism)

۱ـ جنبش و جریان ادبی و هنری که قرن بیستم در ممالک آمریکای لاتین بوجود آمد و آن برقراری سیستم روشنفکری‌ای بود بر پایهٔ روشی که در هند وجود داشت

۲ـ سیاست و روشی که بعضی از حکومت‌های آمریکای لاتین در پیش گرفته‌اند و به مهاجرین خانوادگی که به آن کشور مهاجرت کرده و ساکن شده‌اند توجه خاص مبذول می‌دارند.

اندیویدوآلیسم (/ˌɪndɪ'vɪdʒʊəlɪzəm/ Individualism): **فردگرایی**

این اصطلاح را مکتب فردگرایان یا فردباوران دانسته‌اند و سابقه‌ای کهن دارد که چندین مکتب دیگر هم به آن توجه دارند مثل: اپی‌کوریان‌ها، رواقیون و در برابر مکتب «کلکتیویسم» یا جمع‌گرایی قرار دارد، در هر صورت در این مکتب همیشه توجه معطوف به فرد بوده، حالا در ادوار مختلف، عده‌ای گفته‌اند فرد باید خودش را بسازد تا جمع اصلاح شود و در مقابل، عده‌ای بر این عقیده بودند که هر چه هست همین فرد است و باید از لذات و مواهب سود ببرد و امیال و خواسته‌های فرد باید برآورده شود. این مکتب و جانبداری از فردگرایی با ظهور مسیحیت فروکش کرد و جای خود را به جمع‌باوری و کلکتیویسم داد.

در هر حال نظریه‌ای است بر این پایه که سودجویی فرد به خودی خود به سود کلی جامعه می‌انجامد، در نتیجه، این نظریه بر حق مالکیت، همچون شرط لازم آزادی، تکیه می‌کند و نظارت دولت را هنگامی لازم می‌شمارد که مقصود از آن فراهم کردن آزادی عمل برای فرد باشد، این اصطلاح در دوره‌ی معاصر در حوزه‌های سیاست و اقتصاد اهمیت بیشتری یافته و به معنای: عقیده به «اصالت فرد» در برابر «اصالت جمع» یا «کولکتیویسم و توتالیتاریانیسم» به کار می‌رود فلسفه‌ی «اندیویدوالیست‌ها» این است که باید اجازه داده شود هر کس به اختیار و آزاد برای خود فکر کند و کار کند و هر فرد بهترین قاضی منافع و مصلحت خویش باشد.

در این که اندیویدوالیسم افراطی منجر به بدبختی و هرج و مرج می‌شود اکثر فلاسفه

متفق القول هستند.

اندیویدوالیسم افراطی به «اولترا اندیویدوالیسم» موسوم است.

انسترومنتیالیسم (/ˌɪnstrʊˈmentəlɪzəm/ Instrumentialism): **هوش‌گرایی**

نام مکتب و فلسفه‌ای است که هوش، ذکاوت و نظریه را ابزار اقدام و عمل می‌داند.

انستیتوسیونالیسم (/ˌɪnstɪˈtjuːʃəlɪzəm/ Institutionalism)

تمایل به افزایش مؤسسات، تأسیسات و سیستم بازرسی و کنترل، به ویژه در محیط‌های سیاسی و اقتصادی.

انسیکلوپدیسم (/ɪnˌsaɪkləˈpiːdɪzəm/ Encyclopedism)

تمایل به جمع‌آوری مطالب و دانستنی‌های گوناگون که با هم بستگی و ارتباطی ندارند

انسیویسم (/ɪnˌsaɪləˈpiːdɪzəm/ Incivism): **مخالفت با شهری‌گرایی**

۱ـ رفتار کسی که با شهرنشینی و مقررات آن مخالف است

۲ـ رعایت نکردن قوانین و مقرراتی که در شهر وجود دارد و هر شهروند باید به آن توجه کند.

انفانتیلیسم (/ɪnˈfantɪlɪzəm/ Infantilism)

۱ـ نوعی ناهنجاری است که در این اختلال، شخص رشد و نمو معمول را نمی‌کند، همان عقب‌افتادگی که در خصوص بعضی از آدم‌ها روی می‌دهد

۲ـ نرسیدن به بلوغ جسمی یا روحی

۳ـ انجام و سرزدن کارهای کودکانه و غیرمتناسب با سن.

انگریسم (/ˈæŋgrɪzəm/ Ingrism): **انگرگرایی**

نام مکتب و روش نقاش فرانسوی «انگر» که مشخصه کاری وی خلوص تصاویری بود که به وجود می‌آورد.

اُنیریسم (Onirism): **نوعی بیماری روانی**

نوعی بیماری روانی است که شخص در خواب هذیان می‌گوید، حرف می‌زند. در این بیماری، بیمار خواب آرام و راحتی ندارد، با مسائل در خواب سر به گریبان است، کابوس می‌بیند، می‌ترسد، حرف می‌زند و چنانچه مداوا نشود روز به روز

تشدید خواهد شد.

انیلیسم (Oenilism)**: گرایش به شراب در حد اعتیاد و افراط**

این واژه مترادف با الکلیسم و نمونه‌های آن است، معتاد به شراب گردیدن و بیش از اندازه شراب خوردن و اثرات الکل در بدن را گویند.

اوانژلیسم (/ˌɪːvænˈdʒelɪzəm/ Evangelism)**: واپس‌گرایی مذهبی انجیلی**

تمایل و اشتیاق به برگشت به یک زندگی مذهبی و روحانی برابر اعتقادات و دستورات کتاب انجیل.

اوتیلیتاریانیسم (/juːtɪlɪˈteərɪənɪzəm/Utilitarianism)**: سودانگاری، سودگرایی**

سودانگاری یا منفعت‌طلبی عبارت است از اینکه اعتقاد بر این باشد که سود اصل تمام ارزش‌هاست، چه ارزش‌های علمی و چه ارزش‌های عملی، پیروان این مکتب فقط از هر چیزی سود و فایده آن را می‌خواهند و چیزی را خوب می‌دانند که دارای سود و منفعت باشد.

در فلسفه جدید «بنتام» و «جان استوارت میل» دو نماینده معروف این فلسفه هستند. جرمی بنتام می‌گوید: «منفعت اصل اخلاق است و نیز منفعت رابطه ذهن مدرک و اشیاء را تشکیل می‌دهد - منفعت علت لذت است نه خود لذت - غایت منفعت، تحقق خیر فرد و جامعه است.»

بنتام ادامه می‌دهد که اصل منفعت مستند به دو واقعیت است: اول واقعیت ذهنی و باطنی که عبارت است از اینکه ملاک سعادت فرد به خود فرد باز می‌گردد، دوم واقعیت عینی، یعنی: مردم در شرایط عینی یک نوع لذت را در می‌یابند. بنتام برای شناخت لذاتی که باید آنها را بر لذات دیگر ترجیح داد، حسابی به نام محاسبه لذات تدوین کرد که تابع هفت فاکتور است: شدت، مدت، فراوانی، خلوص، قرب، همراهی، یقین. و نظر «استوارت میل» این است که: سعادت، عبارت می‌باشد از مجموع لذات، به نحوی که کم و کیف آنها معین باشد و اخلاق مبتنی بر منفعت باید متکی بر تجربه باشد، این تجربه اثبات می‌کند که تمام مردم، نفع خود، یا حدأکثر ممکن سعادت خود را می‌جویند و مردم عاقل لذات شریف را بر لذات پست ترجیح می‌دهند.

اورانیسم (/jʊ'ranɪzəm/ Uranism)

داشتن تمایلات زنانه در مردان.

اوربانیسم (/'ɜ:bənɪzəm/Urbanism)

۱ـ شهرسازی

۲ـ علم و دانش شهرسازی و به وجود آوردن شهر، توسعه و اصلاح آن.

اورروئیسم (/əveroəuɪ:zəm/ Averroism): **انحراف‌گرایی ارسطویی (ابن‌رشدگرایی)**

فلسفه ارسطو که شرح آن داده شده در طول تاریخ انشعاباتی پیدا کرد و چند فلسفه‌ی دیگر از آن مشتق گردید، معروف‌ترین انشعاب، فلسفه‌ی ارسطوئیان طبیعی بود که اینان بین عقل و الهام تفاوت کامل قایل شده و آن دو را از یکدیگر تفکیک نمودند. طرفداران این عقیده را انحرافیون یا اورروئیست و مسلک آنها را اورروئیسم می‌نامیدند (مارسل دوپادو) در قرن ۱۳ میلادی بهترین مفسر این عقیده به حساب می‌آید

اوروکمونیسم (/'jʊərəkɒmjʊnɪzəm/ Eurocommunism)

۱ـ سیستم و روش کمونیسم اروپایی

۲ـ کمونیستی کردن کشورهای اروپایی به شیوه‌ای سوای آنچه در روسیه شوروی بکار رفته است.

اوریانتالیسم (/'ɔ:rɪəntalɪzəm/Orientalism): **شرق‌گرایی**

۱– قوانین و مقررات مربوط به تمدن مشرق زمین که مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

۲– علاقه و تمایل به چیزهایی که در مشرق زمین وجود دارد.

اوژنیسم (/ju:dʒenɪzəm/ Eugenism)

مطالعه و بررسی شرایط مطلوب برای حفظ کیفیت نوع بشر و فرضیه اجتماعی که براساس این نظریه پایه‌گذاری شده است.

اوستاسیسم (yəstətɪzəm/ Eustatism): **تغییرات سطح اقیانوس‌ها**

تغییرات سطح اقیانوس‌ها که بنا به مقتضیات آب و هوای هر منطقه صورت می‌پذیرد و یا تغییراتی که به واسطهٔ حرکت زمین در اقیانوس‌ها پیدا می‌شود.

اوفمیسم (/'ju:fəmɪzəm/Euphemism): **حسن تعبیر**

۱ـ به کار بردن واژه و یا جمله‌ای به جای واژه و یا جمله‌ای دیگر که مفهوم را مؤدبانه‌تر و خوشایندتر بسازد و جلوه بدهد، مثلاً به جای اینکه بگوئیم: فلانی آدم بی‌شعوری است! بگوئیم: فلانی ناآگاه است.

۲ـ توجه داشتن به حُسن تعبیر در گفتار، پندار، رفتار، نوشتار و...

اوفوئیسم (/ju:fjʊɪzəm/ Euphuism): **گرایش به رفتار روشنفکری و تشخّص**

ادای تشخص و بزرگی از خود نشان دادن ـ به اصطلاح لفظ قلم صحبت کردن، تظاهر و ادای باسوادی و روشنفکری.

اولترائیسم (/ˌʌltrəɪzəm/Ultraism): **افراط‌گرایی**

در هنر، اولترائیسم به معنای افراط‌گرایی و تندروی از حد متعادل است و مکتب‌های اکسپرسیونیسم و سوررئالیسم و مانند آن را نیز دربرمی‌گیرد، عمر این مکتب در هنر، کوتاه بود، کتاب «بیداری فینه‌گان» اثر جویس و رمان «۱۹۸۴» جورج اورول را می‌توان از پدیده‌های اولترائیستی دانست.

این شیوهٔ ادبی هنری به سال ۱۹۱۹ میلادی از اختلاط: دادائیسم- فوتوریسم و سوررآلیسم در اسپانیا به وجود آمد- از برجستگان این سبک می‌توان از: گیلرمو (Guillermo) نام برد ـ وی معتقد بود: شعر از گذشته جداست و هیچگونه پیوندی با آن ندارد.

اولترامونتانیسم (/ˌʌltrəˈmɒnteɪnɪzəm/ Ultramontanism): **پاپ‌گرایی، واتیکان‌گرایی**

۱ـ عقیده، مکتب و مرام کسانی که به واتیکان معتقدند

۲ـ عقیده داشتن به برتری پاپ.

اومانیتاریانیسم (/hjʊˌmanɪˈteərɪənɪzəm/ Humanitarianism) = (Humanism): **انسان‌گرایی**

۱ـ عقیده و مسلک کسانی که در راه خدمت به بشر و انسانیت گام برمی‌دارند و به نوعی به انسان و انسانیت خدمت می‌کنند

۲ـ بشردوستی از روی مسلک.

اومریسم (/yehemərɪzəm/Euhemerism)

مجموعهٔ فرضیه‌های قدیم و جدید را دربارهٔ پیدایش مذاهب مختلف گویند. در این

فرضیه‌ها، گفتار، کردار و رفتار اساطیری نیز دخیل است.

اونانیمیسم (/ju:nə'nɪmɪzəm/ Unanimism): **اتحاد گرایی**

ریشه این اصطلاح (Unanime) فرانسوی به معنای اتحاد است.

این اصطلاح از آنِ مکتبی ادبی هنری است که در حدود سال ۱۹۲۰ در ادبیات فرانسه رخ نمود، در ابتدا در اوایل قرن بیستم گروهی به نام گروه (آبئی -Abbaye) در فرانسه شکل گرفت که مؤسس آن ژول رومن (۱۸۸۵ـ۱۹۷۲م) و شش شاعر و نویسنده دیگر فرانسوی از جمله: ژرژ شنویر (۱۸۸۴ـ۱۹۲۷م) و ژرژ دوهامل (۱۸۸۴ـ۱۹۶۶م) بودند که هدف آنان مبارزه و مقابله با نمادگرایان و فردگرایان افراطی و جان بخشیدن به جنبه اجتماعی شعر و ادبیات و هنر بود ونزدیک کردن انسان‌ها به هم.

فعالیت گروه آبئی زیاد طولانی نبود اما دو نفر از اعضای این گروه: ژول رومن و ژرژ شنویر مکتب «اونانیمیسم» را سامان دادند، پیروان این مکتب نسبت به کل جامعه بشری و شادی‌ها و رنج‌های آن احساس همدردی و نزدیکی می‌کردند به اعتقاد پیروان این مکتب! اصول مشترک در گروه‌های بشری برای بیان هنر! مهم‌تر از مسایل شخصی و فردی است و هنرمند باید با ستایش زندگی دسته‌جمعی انسان‌ها، به نزدیک کردن افراد بشر به هم و تقویت مجموعه بشریت بکوشد. ریشه‌های اصول این مکتب را در عقاید «تولستوی» نویسنده روسی، والت ویتمن شاعر آمریکایی که به برادری جهانیان اعتقاد داشت و «امیل دورکیم» جامعه‌شناس فرانسوی می‌توان دید، شاعر و نویسنده برجسته این مکتب «ژول رومن» فرانسوی است.

اونیورسالیسم (/ju:nɪ'vɜ:slɪzəm/ Universalism): **جامع‌گرایی**

۱ـ باور و عقیده‌ای که می‌گوید: قادر مطلق آن کس و یا آن چیزی است که رضایت اکثریت خلق عالم را فراهم آورد و مورد قبول بیشتر افراد جهان باشد

۲ـ عمومی کردن، تحت قاعده کلی درآوردن.

اونیونیسم (/'ju:nɪsnɪzəm/ Unionism): **اتحادیه‌گرایی، اتحادگرایی**

۱ـ عقیده کسانی که معتقد به ایجاد وحدت و یگانگی در حکومت فدرال بودند

۲ـ عقیده و مرام هواداران اتحادیه‌های کارگری.

اووریریسم (Ouvrierism)

به مرام و عقیده کسانی گفته می‌شود که طبقه کارگر را تنها عامل باصلاحیت برای رسیدن به قدرت سوسیالیستی می‌دانند. این عده: سندیکاها و تشکیلات سیاسی مربوط به آنها را بهترین فاکتور و بهترین جا برای حرکت و جنبش می‌دانند.

اوولوسیونیسم (/ˌiːvəˈluːʃənɪzəm/ Evolutionism)**: گرایش به اصطلاحات تدریجی**

اوولوسیون (Evolution) به معنای تکامل است و بیشتر در علوم طبیعی بکار رفته است. مثل فلسفه‌ی داروین که معتقد بود به اینکه تمام موجودات اعم از جماد و نبات و حیوان یک سلسله راه تکاملی را طی کرده‌اند و از آغاز تا انجام در حال تکامل هستند.

پیروان این فلسفه اعتقاد به سیر تکاملی دارند و در سیاست روبروی: روولوسیونیسم‌ها (Revolutionism) قرار دارند که معتقد به انقلاب برای انجام اصلاحات اجتماعی هستند و می‌گویند چون انقلاب عملی سریع می‌باشد و اوضاع: اجتماعی را یکمرتبه دگرگون می‌کند نتیجه‌اش موقتی است و وضع به اوضاعی بدتر از زمان قبل از انقلاب برمی گردد لذا پیشنهاد «اوولوسیونیسم‌ها» اصلاحات تدریجی است.

اوونیسم (/əvɪnɪzəm/ Owenism)**: اوون‌گرایی**

۱ـ اعتقاد بر اینکه همه صنایع باید به وسیله سندیکاهای کارگری اداره شود

۲ـ نهضت و جنبش تعاونی که همراه با اندیشه‌ای اصلاح‌طلبانه و سوسیالیستی است.

ربرت اوون (Robert owen) کارخانه‌دار انگلیسی (قرن ۱۹) تلاش زیادی در بهبودی وضعیت کارگران به عمل آورد، و به همین جهت عده‌ای او را پایه‌گذار سوسیالیسم نوین می‌دانند، «اوون» موفق نشد که نظرات و اندیشه‌ی خود را شکل دهد و به صورت سوسیالیسم امروز معرفی کند امّا افکار او در نهایت به سوسیالیسم انجامید و عقاید «کارل مارکس» نشأت گرفته از اندیشه‌ی اوست.

عقاید و طرح «اوون» را که در بهبود احوال کارگران انگلیس مؤثر افتار و منجر به وضع چند ماده قانون در پارلمان انگلیس گردید «اوونیسم» و پیروان او را «اوونیست» گویند، اوون طرح خود را به آمریکا برده و در آنجا نیز رواج داد.

ایتالیانیسم (/ɪ'tælɪənɪzəm/ Italianism): **ایتالیاگرایی**

۱ـ به گونهٔ ایتالیایی صحبت کردن

۲ـ تمایل و توجه به هنر ایتالیا و هر آنچه مربوط به ایتالیاست.

ایدآلیسم (/aɪ'dɪəlɪzəm/ Idealism): **آرمان‌گرایی**

ایدآلیسم به معنای: خیال پرستی است و در سیاست «ایدآلیست» کسی را گویند: که معتقد است سیاست باید تابع ایدآل‌های انسانی باشد.

این مسلک در برابر «رئالیسم» یا واقع‌پرستی قرار دارد، اغلب فلاسفه ایدآیست بوده‌اند. مانند: افلاطون، سن اگوستن و توماس مور، اینان هر کدام کتابی در مورد حکومت ایدآلی خود به رشته تحریر درآوردند ـ افلاطون کتاب (جمهوری)، سن اگوستن کتاب (شهر جهان) و توماس مور کتاب (یوتوپیا).

و به همین انگیزه «ایدآلیسم» را «یوتوپیانیسم ـ **Utopianism**» هم گفته‌اند، «یوتوپیا» نام جزیره‌ی خیالی «توماس مور» است که جامعه‌ی ایدآلی خود را در آن جزیره جای داده و وصف کرده است، از زمامداران ایدآلیست می‌توان از: ویلسون رئیس جمهور سابق آمریکا و بوخارین، کامنوف، رادخ و تروتسکی در روسیه نام برد.

هنرمند ایده‌آلیست، سوژه را آنطور که در خیال خود می‌بیند مجسم می‌کند نه آنطور که در واقعیت وجود دارد.

ایدیوتیسم (/'ɪdɪətɪzəm/ Idiotism)

عبارت یا سبک و روش خاص مربوط به یک زمان، به یک دوره.

ایراسیونالیسم (/ɪ'ræʃənlɪzəm/ Irrationalism): **غیرعقل‌گرایی**

این مکتب به فلسفه‌ی غیر عقلی معروف است و در برابر مکتب (راسیونالیسم) یا عقل‌گرایی قرار دارد، این فلسفه در واقع شورش و قیامی بود بر ضد عقل که از اندیشه‌ی سه نفر از فلاسفه‌ی مشهور: **شوپنهاور، نیچه و گریسون** در قرن ۱۹ تراوش کرد.

پدیدآورندگان این فلسفه معتقد بودند که کسانی که با صبر و حوصله‌ی زیاد به جستجوی کشف حقیقت و یافتن شواهد می‌پردازند به خود مشقت داده و بیهوده به دنبال این مسئله‌اند، بنابراین فلسفه: **ایقان** نتیجه بعضی تجارب غیر عقلی و **اشراق** و

الهام اسرارآمیز است و ناشی از قوه‌ی محرکه‌ی اراده و اصرار غریزه‌ای و فشار نیروهای حیاتی می‌باشد.
ظهور فاشیسم و فلسفه‌ی آن تأثیر «ایر اسیونالیسم» است.

ایردانتیسم (/ˌɪrɪˈdentɪzəm/ Irredentism)

۱ـ جنبش ملی برای تسخیر سرزمین‌های مورد ادعای ایتالیا

۲ـ نظریه‌ای در مورد تصرف سرزمین‌هایی که بعد از سال ۱۸۷۰ ایتالیا آن سرزمین‌ها را از آن خود می‌دانست.

ایرنیسم (/aɪˈrɛnɪzəm/ Irenism): **صلح‌گرایی مسیحی**

روش صلح‌جویانه‌ای که مسیحیان فرقه‌های مختلف برای حل اختلافات و عقیده درپیش می‌گیرند.

ایزوکرونیسم (/ˈʌɪsə(ʊ)krɒnɪzəm/ Isochronism): **هم‌دوره‌ای**

۱ـ همدوره زمانی بودن

۲ـ حالت و چگونگی دو سلول عصبی یا عضلانی که در یک فاصله زمانی قرار دارند.

ایزولاسیونیسم (/ˌaɪsəˈleɪʃənɪzəm/ Isolationism): **کناره‌گرایی، انزواطلبی**

این فلسفه به سیاست کناره‌گیری و انزواطلبی معنا شده است، برابر این فلسفه، یک ملت از ملت‌های دیگر کناره‌گیری کرده و تمامی روابط و همکاری‌های سیاسی و اقتصادی خود را با ملل دیگر قطع می‌کند و بر این اعتقاد است که خود باید بر تمامی مشکلات فائق آمده و نیازی به کشور یا ملت دیگر نداشته باشد این اندیشه بیشتر با امپریالیسم همراه بوده، زیرا همیشه یک ملت بزرگ و صاحب قدرت چنین تصور می‌کند که قادر است به تنهایی زندگی کند، مدت‌ها سیاست خارجی انگلیس این گونه بود، در قرن‌های ۱۹ و ۲۰ آمریکا دارای چنین تصوری بود و به همین علت در جامعه‌ی ملل و دیوان دادگستری بین‌المللی شرکت نکرد، امّا نهایتاً این فلسفه نتیجه مطلوبی در پی نداشت و امروزه ملت‌ها و کشورها به این باور رسیده‌اند که بدون همکاری یکدیگر نمی‌توان حرکت کرد.

ایزومورفیسم (/ˌʌɪsə(ʊ)ˈmɔːfɪzəm/ Isomorphism)

موقعیت دو مجموعه که نسبت به هم حالت هم‌شکلی دارند.

ایکتیئیسم (/ɪkθɪ:zəm/ Ichthysm)

مسمومیت غذایی، که بر اثر خوردن ماهی فاسد پدید می‌آید.

ایلوتیسم (Ilotism)

۱ـ حالت بردگی و بندگی که در اثر نادانی و جهالت تولید می‌شود و شخص را به حقارت، بدبختی و پائین‌ترین درجه سوق می‌دهد

۲ـ بنده‌ای که به مرتبه و درجهٔ اسارت می‌رسد.

ایلوزیونیسم (ɪlu:ʒnɪzəm/ Illusionism): **وهم‌آفرینی**

۱ـ شعبده‌بازی

۲ـ هنر به نمایش گذاشتن و به وجود آوردن پدیده‌هایی که با قوانین طبیعی مغایرت دارد

۳ـ ایجاد خطاهای چشمی دربارهٔ چیزی که خارج از حوزه این خطا و اشتباه وجود ندارد.

ایلوژیسم (/ɪ'lɒdʒɪzəm/ Illogism)

غیرمنطقی بودن یک پدیده یا یک موجود.

ایلومینیسم (/ɪˌl(j)u:mɪ'nɪzəm/ Illuminism)

۱ـ نام جنبشی فلسفی، ادبی و علمی که در قرن هیجدهم در ایتالیا بوجود آمد

۲ـ عقیده‌ای مذهبی و روحانی که بر محور و اساس شناخت روشنایی درونی و الهامات خداوندی تکیه دارد.

ایمانانتیسم (/'ɪmənəntɪzəm/ Immanentism)

فلسفه‌ای است ماوراءالطبیعه که براساس آن وجود ملکوت به وسیله انسان درک می‌شود امّا نمی‌شود آن را وسیله‌ای برای شناسایی روشن چیزی قرار داد.

ایم‌ماتریالیسم (/ˌɪmə'tɪərɪəlɪzəm/ Immaterialism): **اصالت غیرمادی**

اصطلاح اصالت غیرمادی را «بارکلی» وضع کرده است، نامبرده معتقد بود که فقط! فکر و مفاهیم وجود دارند و ماده وجود ندارد، بنابراین، طبق نظریه «بارکلی» وجود! به معنای ادراک است و اگر چیزی مدرک نباشد، وجود ندارد و چون ذهن ما معانی مربوط به جهان مادی را در خود دارد، معلوم می‌شود که این اراده خداوند است که

این معانی را در ذهن ما آفریده است.

ایموبیلیسم (/ɪ'məʊbəlɪzəm/ Immobilism)

مخالفت با هر گونه تحرک و ابداع و ترقی و نوآوری.

اینسولاریسم (/'Insjʊlærɪzəm/ Insularism): **کوته‌اندیشی**

تنگ‌نظری، کوته‌فکری، محدودیت، جزیره‌ای، کوته‌اندیشی و انحصاری و محدود اندیشیدن.



بابوفیسم (/babufɪzəm/ Babeufism): **برابری‌خواهی**

عنوان جنبش انقلابی فرانسوی قرن هجدهم است که هـدف آن ایـجاد «جـمهوری برابران» بود،نام این جنبش از نام رهبر این حرکت «فرانسوا امیل بابوف» گرفته شده است.

بابوف و یارانش در ۱۷۹۶ «توطئه‌ی برابران» را برای براندازی حکومت طرح کردند ولی توطئه لو رفت و بابوف را در ۱۷۹۷ با گیوتین گردن زدند، «بابوفی‌ها» وارثـان ایدئولوژی ماده باوری (ماتریالیسم) قرن هجدهم فرانسه‌انـد، آنـان نـظام کـاملی از مقررات و قوانین برای بهبود وضع تهی دستان و چیرگی بـرمقاومت‌های نـیروهای ضدانقلابی پیش بینی کرده بودند.

باور «بابوفیست‌ها» به ارزش عالی برابری و هواداری از آن بود.

بابیسم (/bɑ:bɪzəm/ Babism): **بابیگری**

نظریه و عقیده‌ای که به وسیله باب ابراز گردید که این نظریه در اصول عقاید اسلامی اختلاف نظرهایی داشت.

باتسکلیسم (/bʌtskɪlɪzəm/ Butskellism)

این اصطلاح یا این واژه در پایان جنگ جهانی دوم برای اولین بار به وسیله مفسران سیاسی بریتانیا در شروع اولین حکومت محافظه‌کار (۱۹۵۵-۱۹۵۱) از ادغام اسامی دو وزیر به وجود آمد [وزیر دارایی سابق از حزب کارگر- هیوگتسکل (Hugh Gaits

(Kell وزیر دارایی حزب محافظه‌کار، باتلر (R.A. Butler)] و هدف این بود که واژه مذکور نشان دهنده شباهت آشکار بین عملکرد احزاب محافظه‌کار و کارگر در زمینه مدیریت اقتصاد و دال بر تغییر عقیده رهبران احزاب باشد نسبت به تئوری کینز.

باروتروماتیسم (Barotramatism)

عارضه یا بیماری‌ای را گویند که بر اثر تغییر ناگهانی فشار خون دست می‌دهد.

باکونی نیسم (bu-koonyınızəm/ Bakuninism): **باکونین‌گرایی**

باکونین (Bakunin) (۱۸۷۶-۱۸۱۴) نویسنده و آنارشیست روسی می‌باشد که از ۱۸۶۱ تا ۱۸۷۶ پیشوایی حزب آنارشیست را در اروپا به عهده داشت و همگام با مارکس و انگلس حرکت می‌کرد در سال ۱۸۷۲ به انگیزه داشتن عقاید نظامی (میلیتاریسم) از بین‌الملل اول اخراج شد و مسلک «باکونی نیسم» را وضع نمود و آن را در کتاب «خدا و دولت» شرح داد، اندیشهٔ باکونین در اسپانی (۱۸۷۳-۱۸۷۰) و بعداً در سایر کشورهای اروپایی نفوذ یافت.

اصول عقاید وی عبارت بود از: آتئیسم (انکار خداوند)، لزوم تخریب دولت و حفظ حقوق فردیت افراطی (اولترا اندیویدوالیسم).

باکونین مؤسس فرقه و مسلک (نیهیلیسم - Nihilism) در روسیه نیز می‌باشد.

باندیتیسم (/'bændItızəm/ Banditism): **ترورگرایی**

۱- مجموعهٔ اعمال و عملیاتی که جنایتکاران در یک ناحیه و منطقه مرتکب می‌شوند.

۲- فعالیت گروه‌های مسلحی که به قصد غارت و کشتار و ترور انجام می‌دهند.

بای‌پارتیسم (/,bʌIpɑ:tızəm/ Bipartism): **سیستم دو حزبی**

به سیستم‌های دو حزبی در کشور می‌گویند که به طور متناوب و یا با رأی اکثریت قدرت را به نوبت در دست می‌گیرند و همیشه قدرت در دست یکی از دو حزب اصلی کشور است

بای‌کامریسم (/bʌI'kam(ə)rızəm/Bicamerism) = (Bicameralism): **سیستم دو مجلسی**

سیستم سیاسی که در آن دو مجمع و دو مجلس مشورتی وجود دارد مثل مجلس (سنا و شورا) در دوران پهلوی یا مجلس شورای ملی و شورای نگهبان و مجمع

تشخیص مصلحت در جمهوری اسلامی - مراد و منظور این است که مجلس دیگری که معمولاً محافظه‌کار است در برابر مجلس اول قرار داشته باشد که قوانین تند و رادیکالی را که امکان دارد در مجلس اولیه و یا پائین‌تر تصویب شود مورد کنترل قرار دهد

بای‌کولتورالیسم (/bʌɪkʌltʃərəlɪzəm/ Biculturalism): **دو فرهنگی بودن**

کشورهایی که در آنها دو نوع تمدن و فرهنگ یا دو زبان رسمی وجود دارد مثل: (کانادا و بلژیک)

بای‌لینگوئیسم (/ˌbaɪˈlɪngwəlɪzəm/ Bilinguism): **دو زبانی بودن**

این اصطلاح معرف دو زبانی بودن است، به کس یا مردمی گفته می‌شود که در یک ناحیه با دو زبان سخن می‌رانند

بای‌متالیسم (/bʌɪˈmet(ə)lɪzəm/ Bimetallism)

سیستم پولی که بر روی ارزش دو فاز مثلاً: طلا و نقره به وجود آمده باشد

بَپتیسم (/ˈbæptɪzəm/ Baptism)

عنوان فرقه‌ای از مسیحیت است که در قرن هفدهم به وجود آمد که براین اعتقاد بودند که مسیحیت باید منطبق بر گفته‌های کتاب انجیل باشد، این فرقه تبلیغات زیادی در نقاط مختلف دنیا نمودند.

بربریسم (/ˈba:bərɪzəm/ Barbarism): **وحشی‌گرایی**

منظور: توحّش، بدویت و بربریت می‌باشد.

این اصطلاح به اقوام بربر منسوب است اما امروزه شامل عقاید، رسوم، طرز تفکر و سلوک تمامی اقوام وحشی است.

برگسونیسم (/bɜ:gsənɪzəm/Bergsonism): **تصورگرایی درونی**

این فرضیه از فلسفه‌ای منسوب به: هانری برگسون (۱۸۵۹-۱۹۴۱) فیلسوف فرانسوی گرفته شده که به نوعی: درون‌بینی مافوق عقلی (سوپرراسیونال) اعتقاد داشت.

در این فلسفه به: ایماژ و تصور و افسانه، بها داده شده و باور بر این است که صور

مختلف ایماژ[1] می‌تواند احساسات غریزی را بیدار نموده و شخص را وادار کند که تمامی نیروی پنهان خود را در راه رسیدن به هدف بکار اندازد.

برنشتاینیسم (/bernshtınızəm/ Bernsteinism): **مکتب برنشتاین**

این واژه برگرفته از نام: ادوارد برنشتاین (۱۸۵۰-۱۹۳۲) نویسنده و از رهبران سوسیالیست آلمان گرفته شده ادوارد برنشتاین با پاره‌ای از نظرات مارکس مخالف بود و آن را مردود شمرد و آموزش انقلابی مارکس را مطابق با روح لیبرالیسم بورژوازی مورد تجدیدنظر قرار داد و به تغییر تدریجی و آرام جامعه سرمایه‌داری به جامعه سوسیالیستی همت گماشت، برنشتاین معتقد بود که تضاد طبقاتی نه تنها تشدید نشده بلکه کاهش هم یافته است. لنین - لوکزامبورگ (۱۸۷۱-۱۹۱۹) و جناح چپ سوسیال دمکرات با مکتب و ایده برنشتاین مخالفت ورزیدند و آن را مورد انتقاد قرار دادند، نظرات برنشتاین در احزاب سوسیالیست اثر گذاشت و سرانجام جنبش سوسیالیستی به دو جناح: راست (احزاب سوسیالیست) و چپ (احزاب کمونیست) منشعب گردید، اغلب احزاب سوسیالیست، مارکسیسم را کنار نهادند و احزاب کمونیست در سال ۱۹۱۹ انترناسیونال سوم را پدید آوردند.

بروتالیسم (/'bru:tælızəm/ Brutalism)

تمایل در بکاربردن مصالح ساختمان خشن بدون پوشش در ساختمان‌ها یا نماسازی آنها - مثل: بتن پاشیدن بدون صافکاری، یا استفاده از تکه سنگ‌های غیر هندسی و نامنظم و تکه‌های آجر و نمونه آن.

برهمائیسم = برهمانیسم (/'bra:mə,nızəm/ Brahmaism=Brahmanism): **آئین برهمایی**

اگر چه این آئین در حال حاضر طرفداران چندانی ندارد و در حقیقت جزء آئین‌های منسوخ به شمار می‌رود اما کیش و آئینی است قدیمی که معتقدان آن را برهمایی گویند و به دین هندو هم معروف است. برهمائیان به وجود سه خداوند معتقدند: ۱- برهما ۲- ویشنو ۳- شیوا.

برهما: خالق جهان و هرچه در آن می‌باشد هست- شیوا: مخرب و خراب کننده

۱. تصویر ذهنی، تصور، تشبیه، کنایه، تصور کردن، تصویر کردن = image

است و همه چیز را از میان می‌برد و ویشنو: عمل محافظت از جهان و عالم هستی را بر عهده دارد.

هندوها «برهما» را به صورت انسانی مجسم می‌کنند که ۴ سر و ۴ دست دارد، در دست اول کوزه‌ای که کنایه از انباشت حیات است، در دست دوم تسبیح به نشانه شمارش روزهای عمر- در دست سوم قاشق مقدس، اشاره برای تغذیه و تداوم حیات و در دست چهارم قوانین هندو یا «وداها» که برهما سراینده و منصف آن سرودهاست.

بریتیشیسم (/ˈbrɪtɪshɪzəm/ Britishism): **تمایلات انگلیسی، انگلیس‌گرایی**

لغات، لهجه و ویژگی‌های خاص انگلستان- به روش انگلیسی

بلانکیسم (/blɑkɪzəm/ Blanquism): **بلانکی‌گرایی**

آراء و روش سیاسی «لویی آگوست بلانکی» اندیشمند و مبارز انقلابی فرانسوی است.

بلانکی ماده باور (ماتریالیست) و عقل باور (راسیونالیست) بود و به پیشرفت بی‌پایان تاریخ نظر داشت و باور او این بود که تاریخ از مرحلهٔ فردیت مطلق که روزگار انسان وحشی است به سوی کمونیسم که «تاج سر تمدن» است در حرکت می‌باشد.

بلشویسم (/ˈbɒlʃɪvɪzəm/ bolshevism)(bolsevism): **اندیشه گروه اکثریت حزب سوسیال دمکرات روسیه**

در فرهنگ معین بلشویسم اینطور تعریف شده: مکتبی است سیاسی، طرفدار حکومت پرولتاریا، مرکز این مکتب اتحاد جماهیر شوروی بود، ریشهٔ بلشویسم: بلش (bols) روسی به معنای: زیاد، اکثر، می‌باشد.

و در «دانشنامه سیاسی»: داریوش آشوری چنین اظهار نظر می‌شود: به طور کلی «بلشویسم» صرف نظر از تعریف‌های لنین و هواداران او، یک ایدئولوژی انقلابی است که از آمیزش مارکسیسم با سنت مردم باوری (پوپولیسم) روسیه پدید آمده و پس از رسیدن به قدرت، سُنتِ یکّه‌سالاری (اتوکراسی) روسیه را ادامه داده است، لنینیسم اساس نظر و عمل بولشویسم است.

منشأپیدایش «بولشویسم» اختلافی بود که در کنگرهٔ حزب مخفی «سوسیال

دموکرات، روسیه بر سر مسئلهٔ عضویت در حزب پدید آمد و به دنبال آن، حزب به دو گروه «بلشویک» به رهبری لنین و «منشویک» به رهبری «مارتوف» تقسیم شد.
بلشویک به معنای اکثریت و منشویک به معنای اقلیت است (در زبان روسی).
فلسفه بلشویک براین اساس بود که پرولتاریا یا طبقه کارگر باید به وسیله دستجات محلی که دارای انظباط شدید هستند و تحت اختیار مرکزند، هر چه سریع و زود قدرت سیاسی را به دست آورند، نباید طبق فرضیه «مارکس» منتظر شوند تا سیستم کاپیتالیست ضعیف و خسته شود و فساد آن آغاز گردد.
حزب بلشویک در نوامبر ۱۹۱۷ رژیم معتدل کرنسکی (Kerenski) را برانداخته و دولت اتحاد جماهیر شوروی را بنیان گذاشت و در ۱۹۱۸ نام حزب خود را حزب کمونیست گذاشت به این معنا که تنها حزبی است که در روسیه وجود دارد.

بلیسیسم (bɛlıkızəm/ Bellicism): **زورگرایی**
عقیده و نظریه کسانی که در روابط بین‌المللی طرفدار به کار بردن قدرت زور هستند و آن را توصیه می‌نمایند، خشونت و زور را بر راهکارهای دیگر ترجیح می‌دهند.

بناپارتیسم (/'bəʊnəpɑ:tızəmBonapartism): **ناپلئون‌گرایی**
۱- دیکتاتوری نظامی
۲- دخالت دیکتاتور نظامی در امور کشور
۳- طرفداری از سیستمی که قدرت را در یک فرد متمرکز می‌سازد و آن فرد در عین حال که صاحب قدرت است نظر عامه را در تصمیمات خود رعایت می‌کند.
این اصطلاح گرفته شده از نام: ناپلئون بناپارت است و به سیستم‌هایی که حکومت و نظرشان شبیه حکومت ناپلئون و خانواده او می‌باشد گفته می‌شود. این اصطلاح را عوام‌فریبی نیز گفته‌اند چون ظاهراً حکومت دیکتاتوری از طریق یک رهبر محبوب عامه هدایت می‌شود و عامه هم ناآگاهانه آن را می‌پذیرند.

بنتامیسم (/'benθəmızəm/ Benthamism): **فایده‌گرایی، سودباوری**
این فلسفه شعبه‌ای است از لیبرالیسم و منسوب به (جرمی بنتام- Jeremy Bentham) (۱۷۴۸-۱۸۳۲) فیلسوف انگلیسی است.
جرمی بنتام و جیمز میل که بنیانگذار این مکتب هستند با اینکه اقتصاد آزاد و آرمان

آن را قبول داشتند با راه و روش‌های آن مخالف بودند و کوشیدند بازار آزاد اقتصادی و سودجویی فردی را با مفاهیم حکومت قانونی و وظایف آن به هم پیوند دهند و شعارشان:«بیشترین خوشنودی برای بیشترین کسان» بود.

بنزولیسم (/'benzɒlɪzəm/ Benzolism): **نوعی بیماری**

عنوان نوعی بیماری است که در اثر دست زدن و تماس زیاد با «بنزول» روی می‌دهد و نشانهٔ آن بروز کم خونی و کم شدن گلبول‌های سفید خون است.

بوتولیسم (/'bɒtjʊlɪzəm/ Botulism): **نوعی مسمومیت**

مسمومیت شدید که بر اثر استعمال سم باسیل بوتولیک بوجود می‌آید و گاهی باعث بروز فلج موضعی می‌گردد.

سم باسیل بوتولیک معمولاً در قوطی‌های کنسرو یا گوشت پخته به وجود می‌آید.

بودیسم (/'bʊdɪzəm/ Buddhism): **بوداگرایی**

آئین و راه و روش بودا را گویند. بودا در قرن ششم قبل از میلاد به ترویج این آئین پرداخت و پیروان زیادی را در کشورهای: کره، هند، چین، ژاپن و آسیای جنوب شرقی برمه، سیلان، نپال، مغولستان بدست آورد، اصول عقاید بودا تشریح و از بین بردن دردها و رنج‌های انسان می‌باشد. هدف این آیین رسیدن به نیروانا و رهایی از بندهای مکرر است.

بودا عدالت اجتماعی را در تحقق یافتن این سه جمله می‌دانست: بد مگو - بد مشنو و بد مبین

بودا در زبان سانسکریت به معنای روشن و آگاه آمده - بودا را شاهزاده: سدهاراتا (seddharta) هم می‌نامند، بودا را متولد ۵۶۳ قبل از میلاد دانسته‌اند و اعتقاد بر این است که در سن ۲۹ سالگی در محلی به نام «بوده کایا» زیر درخت انجیر بویا (انجیر معبد) اشراق[1] عظیم به وی الهام شده است

مرکز بودیسم را هندوستان باید نامید اما با گسترش به جاهای دیگر با نام‌های دیگری از قبیل هینایانا (Hinayana) - مهاینا (Mahayna) و لاما (Lama) نیز از بودیسم یاد شده است.

۱. اشراق به معنای بالا آمدن آفتاب و کنایه از جهان شمول شدن اخلاقیات است.

بودا می‌گفت جهانی را که مشاهده می‌کنیم تظاهر موهوم با مبدأیی اساطیری روحانی است که در حالتی از سکون بسر می‌برد و موسوم به «نیرُوانا – Nirovana[1]» است، زندگی سراسر رنج و درد و پلیدی است و انسان باید تنها از طریق انکار تمام لذات دنیوی و نیل تدریجی به نیروانا به رستگاری دست یابد

بوروکراتیسم (/'bjʊərəkrætɪzəm/ Bureaucratism): **بوروکراسی، دیوانسالاری، کاغذبازی، اداره‌بازی**

۱- حاکمیت دبیرخانه

۲- دیوانسالاری

۳- سلطه مرکزیت اداری

۴- ریشه این اصطلاح بُن لاتین (Burra) می‌باشد که برای نخستین بار در قرن هیجدهم به صورت (Bureaucratie = بوروکراسی) به مفهوم حکومت به کار رفت و در قرن نوزدهم این واژه به صورت (Burokratie) وارد زبان آلمانی شد و رفته رفته در زبان‌های دیگر رواج پیدا کرد.

پایه‌گذار بوروکراسی: «ماکس وبر» جامعه‌شناس آلمان بود، بوروکراسی امروزه بر قشر اداری و طبقه مدیریت و بخصوص سازمان دولتی دلالت می‌کند و در مجموع به معنای حکومت کارمندان به شکل سازمان یافته و منسجم می‌باشد

بوروکراسی می‌تواند مظهر حکومت عقل و منطق به حساب آید و در عین حال می‌تواند مخرب باشد که به این شکل آن «اداره بازی» گفته‌اند به کاغذبازی و تشریفات اداری به حد افراط هم گفته شده.

ماکس وبر: بوروکراسی را دانشگاهی با سلسله مراتب معین می‌دانست که براساس آن وظائف کارمندان و رابطه آنها نسبت به یکدیگر مطابق مقررات ویژه‌ای معین شده است و می‌تواند وسیله مؤثری برای انجام هدف‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی باشد و در اثر رشد تبدیل به یک نیروی مستقل گردد، تصمیمات از بالا به پائین حرکت می‌کند و قلب ماهیت انسانی کارمند است که در پائین قرار دارد.

مارکس نظر خود را در مورد بوروکراسی ضمن بررسی عقاید هگل اینطور بیان

۱. نیروانا در زبان سانسکریت به معنای نابودی مطلق آمده است

می‌کند که: بروروکراسی پلی است بین دولت و جامعه و جامعه متشکل از گروههایی است با منافعی متفاوت و دولت حافظ منافع مشترک عموم افراد است

بولانژیسم (/buːlænʒɪzəm/ Boulangism): **بولانژگرایی**

جنبش سیاسی که برضد جمهوری‌خواهان به وسیله ژنرال «بولانژ» به وجود آمد، او با جمهوریت و افکار جمهوری‌خواهی مبارزه می‌کرد

بولیونیسم (/'bʊlɪənɪzəm/ Bullionism)

سیستم پولی که در آن پول فلزی دارای اعتبار قابل تعدیل می‌باشد و در نهایت می‌تواند هر سکه در صندوق گذارده شود یا وجه آن وصول گردد

بونیسم (/'bəʊnɪzəm/ Bonism)

عقیده و مرامی که می‌گوید جهان خوب است ولی بهتر از این هم می‌شد باشد

بوواریسم (/bəʊvərɪzəm/ Bovarism): **بواری‌گرایی**

از مکاتب ادبی است که پس از نوشتن رمان «مادام بواری» به وسیله فلوبر به وجود آمد، حالت کسی که در اثر سرخوردگی و عدم ارضاء به خواب و خیال و توهم پناه می‌برد.

بهاوریسم (/bɪheɪvjərizəm/Behavorism): **گرایش به علم روانشناسی**

فرضیه‌ای است در روانشناسی که به وسیله: «واتسون» و «اسکینز» به وجود آمد و آنان را عقیده بر این بود که علم روانشناسی باید واقع‌بینانه پذیرفته شود و رفتار و کردار آدم‌ها مورد بررسی و کنکاش قرار بگیرد که در حال حاضر تقریباً چنین شده است

بیزانسیسم (/bɪ'zantɪnɪzəm/ Byzantinism): **بیزانس‌گرایی**

۱- تمایل به تمدن و فرهنگ بیزانس

۲- تمایل به سخن گفتن به سبک گفتارهای بیزانس

۳- فدا کردن محتوا به نفع سبک

این اصطلاح برگرفته شده از واژه: بیزانس (Byzantine) است، امپراطوری بیزانس از تجزیه امپراطوری روم در قرن چهارم میلادی به وجود آمد و نام خود را از شهر «بیزانس» یا بوزانتیون، شهر قدیمی که در استانبول کنونی قرار داشت گرفته است،

این امپراطوری تا پایان قرن ۱۵ میلادی به صورت‌های مختلف وجود داشته و همواره پایتخت قسطنطنیه یا استانبول فعلی بوده است، امپراطوری بیزانس، امپراطوری عظیم و با قدرتی بوده که حدود ۱۱۰۰ سال اقامتگاه اسقف‌ها بوده، که راهنمایی امور مذهبی کلیساهای شرق را برعهده داشته‌اند

بیوماگنیتیسم (/baɪəmægnɪtɪzəm/ Biomagnetism)

تأثیر میدان‌های مغناطیسی در موجودات زنده و در آثار مترتب از زندگانی آنها

بیومرفیسم (/baɪəmorfɪzəm/ Biomorphism)

شباهت در آثار نقاشی یا مجسمه سازی سبک‌های: سورآلیسم، آبستره و غیره به موجودات زنده



پاپائیسم (/peɪpɪzəm/ Papism): **پاپ‌گرایی افراطی**

اغراق در خصوص پاپ و برتر دانستن او

پاپیسم (/peɪpɪzəm/ Papism): **پاپ‌گرایی**

واژه‌ای که در قرن شانزدهم به وسیله پروتستان‌ها به وجود آمد و منظور اقتدار پاپ بود و کلیسای کاتولیک

پاتتیسم (/pəˈθetɪzəm/Pathetism)

وضع و حالت چیزی که می‌تواند مؤثر و مهیج باشد

پاترنالیسم (/pəˈtɜːnəlɪzəm/ Paternalism): **سرپرست‌سالاری، پدرسالاری**

بُن این اصطلاح واژه‌ای لاتین (Pater) به معنای پدر و سرپرست است و عده‌ای نیز بن آن را واژه‌ای (pate = پدر) آریایی دانسته‌اند

در پاترنالیسم، رابطه‌ی رئیس یا سرپرست با افراد زیردست مثل رابطه پدر نسبت به فرزندان است که در آن: مؤدت، برتری و احترام توأم با سلطه‌گری است. این اصطلاح پیشینه‌ای کهن دارد و امروزه کاربرد آنچنانی ندارد و اگر هم باشد که هست به معنا و مفهوم اولیه خود نیست مثل شرکت یا کارخانه‌ای که کلیه امورات در دست کارفرما و یا صاحب شرکت است

پاتریمونیالیسم (/ˈpatrɪmənialɪzəm/ Patrimonialism): **سلطه موروثی**

این اصطلاح به گونه و شکلی از حاکمیت سیاسی سنتی یا نظامی گفته می‌شود که در

آن حکومت به مثابه ملک شخصی فرمانروا و سلطان است، در این نظام یک خاندان پادشاهی قدرت مطلقه را از طریق دستگاه دیوانی اعمال می‌کند. مشاغل اداری با مشاغل داخلی دربار ارتباط دارد، تمامی امور و امتیازات اقتصادی در سطح مملکت در درجه اول در انحصار فرمانروا و خانواده اوست

پاتریوتیسم (/patrıətızəm/ Patriotism): **وطن‌گرایی، میهن‌دوستی**

۱- میهن‌دوستی، وطن‌پرستی، عرق ملی

۲- عشق و علاقه به میهن و مردم، پاسداری ایثارگرانه و فداکارانه از وطن، مبارزه و حرکت به خاطر استقلال سیاسی و اقتصادی کشور و ستیز با هر گونه استعمار آشکارا و نهانی

(این اصطلاح را نباید با ناسیونالیسم اشتباه گرفت، زیرا دراین فاکتور، اغراق و تعصب خاص ناسیونالیستی وجود ندارد)

پارازیتیسم (/ˌpærəˈsıtızəm/ Parasitism): **زندگی انگلی، طفیلی‌گری**

۱- چگونگی و طرز زندگی انگل‌ها، حیوانات و نباتاتی که از چیز و کس دیگر برای ادامه حیات بهره می‌برند

۲- سربار دیگران بودن و از وجود و دسترنج آنان زندگی کردن

پاراشوتیسم (/ˈpærəʃu:tızəm/ Parachutism): **فن چتر نجات**

فن کاربرد چتر نجات در ورزش‌هایی که به وسیله چتر نجات انجام می‌شود یا چتر نجات در آن دخالت دارد

پاراکرونیسم (/pəˈrakrənızəmParachronism)

۱- اشتباه در تاریخ نویسی و وقایع نگاری

۲- تاریخ وقوع واقعه‌ای را اشتباه قید کردن به صورتی که از حقیقت دور باشد

پاراللیسم (/ˈpærəlelızəm/ Parallelism)

فرضیه‌ای است که قسمتی از فلسفهٔ افلاطون را شامل می‌شود و تحت عنوان طبقات اجتماعی یا ارواح سه گانه از آن نام برده شده که در کتاب جمهوری افلاطون آمده است و سه اصل در جامعه مورد نظر وی است:

۱- برآوردن نیازهای فیزیکی انسان مانند: غذا، لباس و مسکن و...

۲- حفظ و نگهداری کشور و جامعه
۳- حکومت بر کشور (رجوع شود به پلاتونیسم یا فلسفه افلاطون)

پاراللیسم (Parallelism)
۱- هم‌راستایی، همبالی، موازی بودن، همانندی، تشابه، وجود تشابه
۲- ساخت همگون، در نگارش به نوشتن همگون و وجه تشابه دو نوشته هم گفته می‌شود
۳- نظریه همروی

پارالوژیسم (/pə'ralədʒɪzəm/ Paralogism): **قیاس نادرست**
استدلال غیرمنطقی - قیاس نادرست - سفسطه، دلیل آوردن به صورت ناصحیح و اشتباه

پار اماگنتیسم (pærəmægnitɪzəm/ Paramagnetism)
حالت جسمی که دارای خاصیت آهن‌ربایی هست ولی ضعیف‌تر از آهن‌ربای مغناطیسی

پارتیکولاریسم (/pə'tɪkjʊləlɪzəm/ Particularism)
اصطلاحی است که از «دولت سیته» آتن و دیگر شهرهای یونان به یادگار مانده، تفسیر این اصطلاح: علاقهٔ شدید به حفظ حالت خاص هر شهر و استقلال سیاسی و آزادی فردی و پاسداری از رسوم و قوانین آن بوده است اما دولت سیته نتوانست جلو نفوذ مقدونیه را بگیرد که با نفوذ مقدونیه دولت سیته منقرض و این فلسفه نیز پایان یافت.

پارسیسم (/pa:'sɪzəm/ Parsism)
۱- مذهب پارسیانی که زردشتی بوده‌اند.
۲- اندیشه پارسی، ریشه در پارسی داشتن.

پارشیالیسم (/parshəlɪzəm/Partialism): **نوعی بیماری جنسی**
نوعی بیماری جنسی از نوع (فتی شیسم) است که تحریک جنسی، به بخشی از ساختمان بدن جنس مخالف بستگی دارد، صورت خفیف آن در قشر زیادی دیده می‌شود، مانند کسانی که از مشاهده سینه یا پای زنها تحریک می‌شوند.

پارشیالیسم زمانی از نظر بیماری حاد است که بخش تحریک کننده بدن از جمله بخش‌های پذیرفته شده جامعه نباشد.

پارلمانتاریسم (/pa:ləmən'teərızəm/ Parlementarism)**:حکومت پارلمان**

پارلمانتاریسم به سیستم حکومتی گفته می‌شود که در آن حکومت: قوه مجریه در اعمال و رفتار در برابر مقننه مسئول و جوابگو است، پارلمانداری روش کشورهایی است که در آنها پارلمان (مجلس) در مقام قوه قانونگذار وجود دارد و قوه مجریه در برابر آن مسئول است و گمارش وزیران و نخست وزیر با رأی اعتماد پارلمان صورت می‌گیرد، هرگاه قوهٔ قانونگذاری از هیأت وزیران سلب اعتماد کرد آن هیأت برکنار می‌شود و هیأت دیگری بر سرکار می‌آید.

در نظام «ریاست جمهوری» که در آن رئیس کشور و نخست وزیر یکی است، مثل: امریکا که رئیس جمهور با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شود قوه قانونگذار اگرچه به او اعتماد نداشته باشد حق برکنار کردن او را ندارد.

پارناسیسم (/pɑ:'nasızəm/ Parnassism)**: مکتب ادبی پارناس**

بن و ریشه این اصطلاح واژه پارناس (Parnassus) است که نام کوهی است در یونان، یونانیان قدیم عقیده داشتند خدای شعر (آپولون) و نگهبانان هنرهای زیبا در آن می‌زیند و نام نشریه‌ای نیز بوده که ابتدا طرفداران مکتب پارناس منتشر می‌کرده‌اند. پارناسیس‌ها به طور کلی از ذهنیت‌گرایی روگردان بودند و نظریه (تئوفیل گوتیه ۱۸۱۱ـ۱۸۷۲ م) نویسنده فرانسوی را که گفته بود: شعر عیناً مجسمه است و شاعر باید مانند مجسمه‌ساز شعرش را به صورتی ملموس درآورد دستورالعمل کار خود قرار دادند و بر اساس آن به صنعتگری در شعر پرداختند، به همین جهت شعرهای پیروان این مکتب اغلب مانند مجسمه تراش خورده و پرداخته شده است و توجه به ظرافت‌ها و زیبایی‌های زبان، همچنین: قافیه و فرم بیش از اندازه می‌باشد- این مکتب حدود سال ۱۸۶۰ به وجود آمد.

لوکنت دولیل (۱۸۱۰ـ۱۸۹۴م) به عنوان بنیانگذار، سولی پرودوم (۱۸۳۹-۱۹۰۷م)، فرانسوا کوپه (۱۸۴۲ـ۱۹۰۵م) و روژه ماریا دوهردیا (۱۸۴۲ـ۱۹۰۵م) بزرگترین شاعران این مکتب شناخته شده‌اند.

پاروشیالیسم= پاروکیالیسم (/pə'rəʊkɪəlɪzəm/Parochialism): **محلی‌گری، کوته‌بینی، محدودیت فکری**

این اصطلاح بیانگر محدودیت در افکار و عقاید محلی یا ناحیه‌ای و دلبستگی به انجام امور مربوط به آن ناحیه و بخش می‌باشد، و مجازاً در معنای خود فکری، محدودیت فکری و کوته نظری بکار رفته است

پاروکسیسم (/parəksɪzəm/ Par-ox.ysm) (Paroxisme): **اصطلاح پزشکی**

۱- بحرانی‌ترین و بالاترین درجه یک بیماری یا یک احساس، اوج بیماری

۲- گهگیری - حمله ناگهانی و معمولاً مکرر - شور، فوران - خنده، عطسه، خشم و غیره

پاریتاریسم (/pærɪətərɪzəmParitarism): **مباحثات بین کارفرما و کارگر**

مذاکرات، تفکرات و اندیشه‌هایی که بین کارگر و کارفر در خصوص کار و کارگری جاری است، مباحثاتی که همیشه بین این دو قشر در راه رسیدن و تحقق اهداف وجود دارد

پاسئیسم (/paseɪzəm/ passeism): **گذشته‌گرایی**

طرفدار گذشته بودن، وابستگی و ارتباط با گذشته و آنچه که در سابق روی داده است

پاسیفیسم (/pæsɪfɪzəm/ Pacifism): **آشتی‌گرایی**

ریشه این اصطلاح واژه: پاکس (Pax) می‌باشد که در زبان لاتین به معنای صلح است، مکتب و روش کسانی که طرفدار صلح و آشتی هستند و براین عقیده‌اند که بدون توسل به زور و خشونت می‌توان به صلح و دوستی دست یافت.

صلح جویی، آشتی‌گرایی، مخالفت با شرکت در جنگ و خونریزی، مصالحه‌طلبی.

این واژه در خصوص صلح‌جویی‌های منفی و مصلحتی نیز به کار می‌رود که گاه ضرر و زیان آن بیش از جنگ و ستیز است - پاره‌ای مهاتما گاندی را «رهبر مبارزت منفی جهان» می‌انگارند و از دید پاره‌ای ویلسون رئیس جمهور قدیم آمریکا از پاسیفیست‌های معروف است که جنگ را غیراخلاقی می‌دانست و می‌گفت که دولت‌ها باید برای حل اختلافات راهی دیگر بجز جنگ پیدا کنند، ویلسون برای شکل گرفتن جامعه ملل کوشش فراوانی به عمل آورد

پاگانیسم (/peɪg(ə)nɪzəm/ Paganism): **شرک‌گرایی**

ریشه این اصطلاح (Pagan) به معنای: کافر، مشرک و بت‌پرست است. از ابتدای قرن چهارم میلادی مسیحیان این اصطلاح را در مورد جنبش و حرکت‌های کسانی به کار برده‌اند که قائل به وجود چند خدا بوده و برعقیده خود پای می‌فشردند و یا از دین خارج می‌شدند

در عصر رنسانس گروه‌هایی از مردم خود را از قیود مذهبی ادیان مختلف آزاد کرده و به جریان اندیشه‌های فلسفی «مارسیل دوپادو ایتالیائی» و ژاندم فرانسوی می‌پیوستند - یعنی اوّل شکاک می‌شدند (Seeptique) و بعد از مذهبی که داشتند خارج شده و خود را آزاد اعلام می‌کردند

پالئومانتیسم (/pælɪamæntɪzəm/ Paleomagnetism): **مطالعه میدان مغناطیسی**

۱- علم شناخت تغییرات جهت قطب‌های آهن‌ربایی زمین از روی بررسی جهت ذرات آهن و نیکل در سنگ‌ها.

۲- مطالعه میدان مغناطیسی که در ادوار مختلف زمین‌شناسی در زمین وجود داشته است

پالادیانیسم (/pəˈleɪdɪənɪzəm/Palladianism): **پالادیوگرایی**

این اصطلاح منسوب به: (پالادیو - Palladio) آرشیتکت ایتالیایی است که متولد قرن شانزدهم میلادی است و در مورد کسانی بکار می‌رود که در معماری روش پالادیو را سرمشق خود قرار می‌دهند

پالامیسم (/pæləmɪzəm/Palamism): **از مکتب‌های خداشناسی**

یکی از مکاتب خداشناسی است (براساس مکتب روحانی شرقی) که در این مکتب از عدالت خداوندی دفاع می‌شود و از قرن چهارم میلادی بیشتر در امپراطوری بیزانس رواج داشته است

پالودیسم (/pəˈl(j)u:dɪzəm/ Paludism): **نوعی بیماری**

نوعی بیماری مسری که به وسیله یک جانور تک سلولی و انگلی پیدا می‌شود و گلبول‌های قرمز را مورد حمله قرار می‌دهد و شبیه به مالاریا است، این بیماری مثل مالاریا با تب نوبه در زمان‌های معین همراه است که به تدریج به کم خونی منجر

می‌گردد، تب مردابی هم به این بیماری گفته شده

پان پنوماتیسم (Pan-Penumatism)

فلسفه‌ی: ادوارد هارتمان (Robert Edvard Von Hartman) فیلسوف آلمانی را گویند که عقیده داشت: جهان با واقعیت نومنال (Nomenal)[1] هم اراده‌ی عاری از وجدان و شعور است و هم، خیال عاری از وجدان.

وی از بدبینان (پسی میست) است و اعتقاد به کمال بشر و نیل به سعادت و خوشی او ندارد.

پایتیسم (/ˈpʌɪətɪzəm/Pietism)

۱- مکتب پای تیست‌های آلمان (Pietist)

۲- پارسایی غلوآمیز، زهد متظاهرانه، در اصطلاح عامیانه: جانماز آب‌کشی

۳- جنبش مذهبی که در قرن هفدهم در فرقه مذهبی لوتر روی داد، لوتر عقیده داشت که تجربه و آزمایش‌های مذهبی می‌تواند بهترین اثر را در آنچه که دیگران غیرقابل تغییرش در مذهب می‌دانند بگذارد، این نظریه در فرقه پروتستان مسیحیت تأثیر زیادی گذاشت

۴- تجدید تقوی و پرهیزگاری و رواج دادن ایمان

(این مکتب از مکتب توریانیسم سرچشمه گرفته است)

پتالیسم (/ˈpetlɪzəm/ Petalism)

نوعی تبعید که در یونان قدیم رواج داشته و به موجب آن مجرم یا گناهکار را با حکمی به مدت پنج سال نفی بلد می‌کرده‌اند

پترارکیسم (/pɪˈtrɑːkɪzəm/ Petrarchism) (Petrarquisme): **پترارک‌گرایی**

شعر گفتن به سبک و شیوه: پترارک، شاعر و دانشمند ایتالیایی که براساس عشق‌های خیالی و موهوم دور می‌زند و قافیه‌بندی ویژه‌ای دارد

بترارک (Francesco. Petrarca-Petrark)

پتیالیسم (/ˈtʌɪəlɪzəm/Ptyalism)

زیادی و فراوانی بزاق دهان، زیادی ناهنجار آب دهان

۱. استنباط یا درک عقلی از طریق حس و دیگر موضوعات مجهول و غیرمعلوم.

پدانتیسم (/'ped(ə)ntɪzəm/ Pedantism): **فضل‌فروشی**
تظاهر به فضل و معلومات کردن، روش معلم و استادی که فضل فروشی می‌کند، اندیشه و رفتار و کردار آدم‌های به اصطلاح ملانقطی

پر (/per/ Per)
این واژه به صورت پیشوند در لاتین معانی گونه گونی دارد و به هر واژه‌ای که به صورت پیشوند بچسبد به آن واژه معنای خاصی می‌دهد

پراگماتیسم (/'prægmətɪzəm/ Pragmatism): **فلسفه اصالت**
به مکتبی فلسفی گفته شده که ارزش افکار و اعمال را از روی فواید و نتایج عملی آنها می‌دانند.
این مکتب را، پرس (Peirce) و – ویلیام جمیز (W.James) بنا کردند و جان دیویی (J.Dewey) و پیروانش آن را دنبال کردند، به این فلسفه، فلسفه اصالت عمل هم می‌گویند که در حقیقت در برابر متافیزیک قرار دارد.

پر رافائلیسم (/prɪ:rafəlɪzəm/Pre.Raphaelism)
۱- سبک نقاشی قبل از رافائل
۲- سبک دسته‌ای از نقاشان و هنرمندان انگلیسی که آثار پیش از رافائل را نمونه و سرمشق خود قرار می‌دادند
۳- گونه‌ای الهام‌گیری در امور: ادبی، هنری، مذهبی، تاریخی و... که قبل از رافائل نقاش معروف وجود داشته است

پر رمانتیسم (/per,rəʊmæntɪzəm/ Per.Romantism)
۱- دوران قبل از رمانتیسم
۲- دورانی که منجر به وجود آمدن رمانتیسم گردید

پرسبیتریانیسم (/,prezbɪ'tɪərɪənɪzəm/Presbyterianism)
واژه پرسبیتر گرفته شده از زبان یونانی به معنای: پیر یا شیخ است، اصلاً به نزدیکان یا پیروان هر استادی «پرسبیتر» می‌گویند
خلاصهٔ مرام و عقیده «پرسبیتریان» این است که اداره امور کلیساها باید به دست دو گروه انجام پذیرد ۱-گروه مؤمنین و روحانیون ۲- مسیحیان عادی، بنابراین روش نه

اقتدار اسقف‌ها پذیرفته شدنی است و نه سلطه‌جویی حکام! بلکه اصل بـر اظـهار وجود مردم عادی و مؤمنین بنا نهاده شده است

پر سونالیسم (/'pɜ:sənlɪzəm/Per.sonalism): **شخص‌گرایی**

نام مکتبی است فلسفی که به شخصیت انسان در درجه اوّل اهمیت نگاه می‌کند - طبق این عقیده، هرکسی برای کس دیگر زندگی می‌کند، بنابراین باید به شخصیت او مقدم بر هرچیز احترام گذاشته شود و خدشه‌ای به آن وارد نگردد - این فلسفه در برابر ناسیونالیسم و دیکتاتوری می‌ایستد و با آن به مقابله برمی خیزد

پر سیزیونیسم (/prɪ'sɪʒnɪzəm/ Pre.ci.sion.ism)

۱- موشکافی و دقت در امور، پایبند بودن به جزئیات و دقایق

۲- اندیشه، خواست و تمایل هنرمندان آمریکائی در قرن بیستم که بـین سـال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ بروز کرد و خواهان موشکافی و دقت کامل در اشکال مختلف امور جاری بودند

پرفکسیونیسم (/pə'fekʃənɪzəm/ Perfectionnism)

جستجوی زیاده از حد و افراطی برای به دست آوردن تکامل در هر چیز

پروبابیلیسم (/'prɒbəblɪzəm/Probabilism): **احتمال‌گرایی**

نظریه‌ای است فلسفی که می‌گوید: هر عملی از یک عقیده خاص سرچشمه می‌گیرد لذا ممکن است برابر با حقیقت یا واقع بوده و یا بر پایه اشتباه صورت پذیرفته باشد لذا باید به سمت و سویی میل و حرکت کرد که احتمال درستی و حقیقت بیشتر است این فلسفه به فلسفه‌ی احتمال معروف است و منسوب می‌باشد به فیلسوف شکاک یونان قدیم: کارنیاد یا کارنیادس (carneade) که مؤسس مکـتب: آکـادمی سـوم یـا آکادمی نوین هم هست.

فلسفه‌ی احتمال می‌گوید: ۱- حصول یقین ممکن نیست ولی عقیده و عمل را باید تابع احتمال قوی قرار داد ۲- تا زمانیکه: وجود تفسیر و مورد استعمال قانون مورد شک است فرد می‌تواند طبق تمایل خود عمل کند زیرا قانون مشکوک نـمی‌توانـد تحمیل الزام نماید.

پروتستانیسم (/'prɒtɪstəntɪzəm/ Protestanism): **مکتب پروتستان‌ها، آئین پروتستانی**

۱- نقطه نظر و عقیده پروتستان‌ها

۲- مجموعه کلیساهائی که بر پایه و اساس نظریه پروتستان وجود دارند مخالف رهبری پاپ هستند و به همین لحاظ با کاتولیک مبارزه می‌کنند، پاره‌ای آنان را اصلاح طلبان مسیحیت می‌گویند

۳ـ شاخه‌ای از دین مسیحیت می‌باشد که ناشی از اصول اصلاح دینی (رفورماسیون) بود و در اواخر قرن شانزدهم به کوشش و رهبری مارتین لوتر (۱۴۸۳-۱۵۴۶) و ژان کالون (۱۵۰۹-۱۵۶۴) پدید آمد، این آئین: کار را عبادت می‌پنداشت و ارتباط انسان و خداوند را بدون واسطه می‌شناخت، ثروت را موهبت الهی می‌دانست و خلاقیت را تشویق می‌کرد و با فرمانروائی پاپ در کلیسا مخالف بود

پروتکسیونیسم (/prə'tekʃənɪzəm/Protectonism)

سیاست و سیستم حمایت و حراست از صنایع و فرآورده‌های داخلی یک کشور در برابر رقابت‌های خارجی را گویند.

پرودونیسم (/predonɪzəm/ Prudhonism)

به آنارشیسم یا آنارشیزم رجوع شود

پروزلیتیسم (/'prɒsəlaɪtɪzəm/ Proselytism): **نوکیشی**

۱- نوکیشی، نوآئینی، نوکیش سازی، گروش انگیزی

۲- تمایل نشان دادن به مذهبی، کیشی، آئینی، تحصیل برای بدست آوردن عقیده‌ای و رفتن به سمت و سوی آن

پروسائیسم (/'prəʊzeɪɪzəm/ Prosaism)

۱- به نثر بودن، ویژگی نثر

۲- ملال آوری، بیان عاری از لطف

۳- معتقد بودن به خلق آثاری که در آن رعایت اصالت و ضوابط هنری نشده باشد

۴- طرفدار سبک عوام پسندانه و مبتذل

پروفتیسم (/'prɒfɪtɪzəm/ Prophetism): **پیامبرگرایی**

۱- عمل پیامبرانه، وابستگی به پیامبر

۲- عمل پیامبران در یک جا و مکان یا در زمان بخصوص و معلوم

پروفسیونالیسم (/prə'feʃənəlɪzəm/Pro.fes.sion.al.ism): **حرفه‌ای‌گرایی**

۱- حرفه‌ای بودن در هر فعالیتی، کارکشتگی، مهارت، دانش حرفه‌ای، تبحّر

۲- استخدام ورزشکاران حرفه‌ای

پروکسانیتیسم (Proxenitism)

دلالی و واسطه‌گری برای برپایی عیش و عشرت کسی در مقابل دریافت مُزد

پروگرسیونیسم (/prə'greʃənizəm/Progressionism) **پروگرسیویسم** (Progressivism): **پیشرفت‌گرایی**

بن این اصطلاح واژه « Progress» به معنای: پیشرفت و ترقی است،

- اعتقاد به پیشروی و سیر تکاملی جامعه، بنابراین نظریه و عقیده انسان می‌تواند در حدود امکانات دورهٔ خود در جامعه اثرگذار باشد و موجب افزایش آسایش انسانی و تکامل اجتماعی گردد - این واژه در مقابل اصطلاح‌های: «گرد گشت‌گرایی» و «واگشت‌گرایی» قرار دارد

پروگناتیسم (/prɒg'neɪθɪzəm/ Prognathism): **نوعی ناهنجاری**

۱- دارای فک بسیار جلو آمده، پیش آرواره، لب شتری

۲- کسی یا نژادی که فک‌های جلو آمده دارد و به هنگام صحبت این فک خودنمایی می‌کند

پرونیسم (/'perənɪzəm/ Peronism): **پرون‌گرایی**

روش عمل و سیاستی که «پرون» دولتمند آرژانتین در پیش گرفته بود و آن طرفداری و برقراری از برقراری ارتباط و اتصال مسائلی بود که منجر به عدالت اجتماعی می‌شد

پروونسیالیسم (/prə'vɪnʃlɪzəm/Pro.vin.cial.ism): **محلی‌گرایی**

محلی‌گرایی، ناحیه‌گرایی، کوته‌اندیشی، دهاتی‌واری، رسم ویژگی محلی، واژه‌ی محلی، اصطلاح محلی، تلفظ و لهجهٔ محلی «پروونس» به معنای: ایالت و جزیی است از کشور.

این اصطلاح در کشورهای باختری مانند فرانسه بکار می‌رود ولی در آمریکا معمول نیست.

تفسیر این اصطلاح این است که مسؤلیت‌های هر ایالت را باید به متصدیان امور همان ایالت سپرد و تمرکز امور نباید در مرکز و پایتخت باشد، این اصطلاح را حدوداً

می‌توان مترادف با «پارتیکولاریسم» دانست.

پروهیبیسیونیسم (/ˌprəʊhɪˈbɪʃ(ə)nɪzəm/Prohibitionism)

سیستم اقتصادی که در آن استعمال و تولید بعضی محصولات تحریم شده باشد

پریاپیسم (/ˈpraɪəpɪzəm/Priapism): **بیماری جنسی**

حشری بودن، شهوت‌پرستی، در پزشکی به نعوظ دائم آلت مردی گویند (نعوظ نابهنجار) این نعوظ غیرارادی و معمولاً دردناک است

پری پاتتیسم (pɛrɪpəˈtɛtɪzəm/ Peripatetism)

فلسفه و عقاید نظری ارسطو فیلسوف یونانی و پیروان او که جهان را به صورت یک جسم واحد مجسم می‌نمایند

پری سیلیانیسم (/ˌperɪpəˈtetɪzəm/ Priscillianism)

عقیده و روش آنان که ریاضت و زهد را پایه و اساس تمایلات و پیامبری می‌دانند

پری‌می‌تی‌ویسم (/ˈprɪmɪtɪvɪzəm/ Primitivism): **بدوی‌گرایی**

این فلسفه اعتقاد به لزوم بازگشت انسان به حالت سادگی و بی‌پیرایگی دوران ابتدایی و بدویت دارد، بنابراین عقیده تمامی وابستگی‌ها و قراردهای اجتماعی و متمدن باید از بین برود و تمامی محدودیت‌های بدویت زنده گردد.

تنها در این میان علایقی که از حس وظیفه‌ی مرد حکیم ناشی می‌گردد استثنا شده.

این فلسفه ابتدا در یونان قدیم در میان بعضی از فلاسفه‌ی شکاک بروز کرد و از فلاسفه‌ی قرون جدید بیشتر «روسو» طرفدار این فلسفه بود.

روسو اعتقاد به یک عصر طلایی در آغاز بشریت داشت و می‌گفت: انسان امروز از آن عصر طلایی و سادگی حیات و لطافت واقعی زندگی طبیعی محروم مانده و وارد مرحله‌ای پیچیده و معمایی گردیده است، این اصطلاح را می‌توان در دو فاکتور زیر خلاصه کرد:

۱- ویژگی‌های هنر انسان‌های کهن، نخستینی‌گرایی، آغازین‌گرایی

۲- روش و عقیده هنرمندانی که تناسب و ارتباطی بین سیر هنری از آغاز تاکنون قائلند و به آن توجه دارند

پریواتیسم (/ˈprʌɪvətɪzəm/Privatism): **شخصی‌گرایی**

توجه به امور شخصی و به خود اندیشیدن در برابر امور جمعی

پُست (/pəʊst/ Post)

پُست در زبان لاتین معانی فراوان و زیادی دارد، مثل: تیر، تیرک خیمه، خط آغاز، خط پایان، چسباندن، به دیوار زدن، به اطلاع رساندن، آگهی کردن، قرارگاه (محل نگهبانی) - پادگان، محل کار، مقام، چاپار و...

و همینطور در حالت پیشوندی باز بنا به اتصال به هر واژه‌ای معنایی خاص پیدا می‌کند که یکی از این معانی: (پس از، بعد از و...) می‌باشد مثلاً: پُست مدرن یعنی دوران بعد از مدرن و... و پَسا معادل پارسی «پست» لاتین می‌باشد و به همین معنی به کار می‌رود، پُست مدرن= پَسامدرن

پُست استراکتورالیسم (/pəʊst'strʌktʃərəlɪzəm/Post-structuralism): **پسا ساختگرایی**

اندیشه و تفکر پساساختگرا براین پایه نهاده شده است که هیچ رابطهٔ خویشاوندی بین دال و مدلول وجود ندارد و مدلول برای همیشه نمی‌تواند در خدمت دال باقی بماند و یا به زبانی دیگر در پساساختگرایی هیچوقت نتیجه و انتهای کار از قبل مشخص و معلوم نمی‌باشد از پسا ساختگرایان نامی می‌توان از: میشل فوکو و رولان بارث نام برد

پست امپرسیونیسم (/pəʊst'ɪm'preʃnənɪzəm/ Post -impressionism): **دوره و مکتب هنری بعد از امپرسیونیسم**

اصطلاح و عنوانی است تقریباً گنگ مثل پاره‌ای دیگر از این عناوین، این عنوان درباره آثار و اندیشه هنرمندان نقاشی مثل: وَن گوگ (Vangogh) گوگن (Gauguin) و... به کار می‌رود که در برابر مکتب امپرسیونیست واکنش نشان داده و از طبیعت‌گرایی امپرسیونیسم فراتر رفته و راههایی برای تحول در نقاشی ارایه نمودند، اهمیت دادن به صراحت فرم، استحکام ساختار و تأکید بر بیان درون به یاری رنگ و شکل از مشخصه این مکتب است.

پس از امپرسیونیسم (۱۸۸۵-۱۹۰۵) تنی چند از نقاشان که ابتدا آثار خود را در نگارخانه یک دلال هنری به نام «گوپی» به نمایش می‌گذاشتند دست به ابداع و خلاقیت‌هایی زدند و با گذشتن از امپرسیونیسم و نوآوری‌هایی در آثار خود مکتبی دیگر را در نقاشی بنیان نهادند که به پُست امپرسیونیسم معروف گردید

می‌توان از: تولوز، لوترک، ژرژ، سورا- سیتیاک، پل گوگن- امیل برنار-وَن گوگ و پل سزان در این خصوص نام برد، این نقاشان متنوع‌ترین کاوش‌ها را در عرصه نقاشی به عمل آوردند و نمایندگان این سبک در سدهٔ بیستم می‌باشند

نقاشان این مکتب می‌کوشیدند که به فرم و ساختار استحکام ببخشند و به بیان درون بپردازند تا بیرون (درون‌گرایی) و از طبیعت‌گرایی امپرسیونیسم فراتر رفتند و راههای جدیدی برای تحول در نقاشی سدهٔ بیستم گشودند

پست مـــدرنیسم (/pəʊstmɒdənɪzəm/Postmodernism): دوران بـــعد از مـــدرنیسم، پسامدرن، پسانوگرایی

پُست مدرنیسم یا پسامدرنیسم را هنوز جامع و قاطع نمی‌توان تعریف کرد، چرا که هنوز با خود در جدال است و بطور شاید و باید جا نیفتاده است و به همین علت هم در تعاریفی که از پُست مدرنیسم ارائه می‌شود گاه تناقص و اختلاف نظرهایی به چشم می‌خورد، بیشترین تأثیر پست مدرنیسم در ابعاد هنری بر روی رُمان صورت پذیرفته و رمان‌نویسان پُست مدرن و نظریه پردازان این مکتب هنوز به صورت متحد و یکپارچه به یک توافق کامل دست نیافته‌اند که یک ایدئولوژی منسجم از این مکتب ارائه نمایند تنها حرفی را که به یقین در خصوص پُست مدرنیسم می‌توان زد این است که پُست مدرنیسم یعنی: (بعد از مدرنیسم - مکتب بعد از مدرنیسم).

عده‌ای پُست مدرن را ادامه دهندهٔ مدرن می‌دانند و روابط مشترکی در این دو مکتب به دست می‌دهند و پاره‌ای پُست مدرن را مخالف مدرن می‌دانند و با این ایده مدرن که عقل سرچشمهٔ حقیقت است موافق و مدعی اند که حقیقت ساخته و پرداخته ذهن ماست و از آن به عنوان «آگاهی کاذب» نام می‌برند، نظریهٔ آگاهی کاذب را می‌توان در عقاید: مارکس، فروید و نیچه دید، فروید می‌گوید: «آگاهی ما تحت تأثیر ناخودآگاه ماست که گاه به شکل بیماری روانی ظهور می‌کند پس منشاء واقعیت نمی‌تواند باشد» - مارکس «آگاهی کاذب» را ایدئولوژی می‌داند و به این انگیزه می‌گوید: ایدئولوژی نمی‌تواند واقعیت باشد.

نیچه که در ظهور پُست مدرنیسم نقش مؤثری دارد و فیلسوف مورد علاقه پُست مدرن‌هاست اعتقاد دارد که: «چیزی به نام عینیت وجود ندارد به خصوص عینیت

علمی، هر چه هست تفاسیری است که از دیدگاههای متفاوت بیان شده است و هیچ تفسیری به معنای نهایی منجر نمی‌شود»

-

«لیوتار» یکی از جامعه‌شناسان پُست مدرن می‌باشد که با کل‌گرایی در تئوری، هنر و فلسفه مخالف است و آن را تلاشی در جهت از بین بردن تفاوت‌ها می‌داند

-

پُست مدرنیسم مخالف ایده‌آلیسم است و به معنا و ارزش نهایی اعتقاد ندارد

-

«هایدگر» این گونه اظهار نظر می‌کند که: «ما محصور در زبان هستیم و زبان نمی‌تواند بر واقعیت خارج دلالت کند، اگر واقعیت را داده‌ای خارج از زبان بدانیم راهی برای شناخت آن نخواهیم داشت، واقعیت تنها واژه‌ای است درون زبانی که توانایی خارج از محدوده زبان را ندارد»
ژان فرانسوا لیوتار فیلسوف جامعه شناس پُست مدرن در مقاله‌ای در دانشگاه منچستر (Manchester University Press) می‌گوید من «پُست مدرنیسم» را بی‌اعتقادی به «فرا روایت‌ها» تعریف می‌کنم

-

ظاهراً مفهوم پُست مدرنیسم را اولین بار نویسنده اسپانیائی «فدریکو وی اُونیس به سال ۱۹۳۴ در اثر خود به نام: گزیده شعر اسپانیولی به کاربرده، و از آن در تشریح واکنش نسبت به مدرنیسم استفاده نموده است.

-

اصطلاح پُست مدرنیسم از سال‌های ۱۹۵۰ در آمریکا و کشورهای اروپائی به کار گرفته شد، در پایان دههٔ ۱۹۶۰ به عنوان جنبش فرهنگی و هنری شناخته شد و از دهه‌ی ۱۹۸۰ گسترش یافت
همانطور که اشاره کردم عده‌ای این مکتب را ضد مدرنیسم دانسته‌اند و این اشتباه از آنجا ناشی شده که پسامدرنیسم مخالف آوانگاردیسم است و معمولاً در جنبش‌های آوانگارد مدرنیست‌ها دخیل بوده‌اند و همین مسئله هم باعث گردیده که تصور شود

پست مدرن‌ها مخالف و نقطه مقابل مدرن‌ها هستند، از طرفی دیگر چون پُست مدرن‌ها به نوعی تمایل به گذشته نشان می‌دهند و مدرن‌ها گذشته را نفی می‌کنند باز خود دلیلی شده است که بعضی پُست مدرنیسم را ضد و در خلاف جهت مدرنیسم بدانند در حالی که پست مدرن‌ها به گذشته رغبت نشان می‌دهند امّا مجذوب و دلباخته سنت و گذشته مثل رمانتیست‌ها نیستند، هنرمند پُست مدرن هوشیارانه از کنار ارزش‌ها و گذشته می‌گذرد و از آن سود می‌برد که اگر مدرنیسم را نسبت به پُست مدرنیسم گذشته بدانیم از مدرنیسم هم سود می‌برد

«دیوید لاج» منتقد آمریکایی مختصات رمان پسامدرنیسم را در کتاب «نظریه رمان» ترجمه حسن پاینده به این گونه آورده است:

۱- عدم قاطعیت که بیشتر در سطح روایت خود را نشان می‌دهد تا در سطح سبک، نویسنده پایان‌های متعددی برای رمان عنوان می‌کند

۲- تناقض: در این نوع رمان؛ هر بخش، بخش‌های قبای خود را نقض می‌کند

۳- جابجایی: نویسندگان پسامدرن اغلب می‌کوشند از انتخاب یکی از شیوه‌های استعاری و مجازی سر باز زنند و تمام ترکیب‌های ممکن در زمینه خاص را به کار گیرند

۴- عدم انجام: نویسندگان پسامدرن؛ به انجام کلام بدگمانند

۵- دوری از قاعده: رمان‌نویسان پسامدرن، داستان‌های خود را براساس منطق عبث نمایی یا پوچی می‌نویسند (نگارنده با این فاکتور موافق نبوده و بر این عقیده‌ام که در جهان هستی هیچ چیزی بی‌قاعده و قانون نیست و نمی‌تواند باشد و همان بی‌قاعده‌ای که منظور «دیوید راج» است، خود قاعده‌ای است)

۶- زیاده‌روی: برخی از رمان نویسان پسامدرن در بهره‌گیری از تمهیدات استعاره و مجاز به عمد زیاده‌روی کنند

۷- اتصال کوتاه: بین هنر و واقعیت زندگی فاصله‌ای وجود دارد؛ خصوصیت نوشته‌های پسامدرنیستی، تلاش به منظور اتصال کوتاه در این فاصله است.

از هنرمندان پُست مدرن می‌توان در رمان به: سموئل بکت، جان فاولز، ریچارد برتیگن، مارگارت دربل، کرت وَن گات و...

در شعر به: فیلیپ لارکین
و در نمایشنامه‌نویسی به: جان آزبرن، هرولد پینتر و تام استوارد اشاره کرد
هر چه کوشیدم که بتوانم تعریفی کامل و جامع از این مکتب و یا اصطلاح به دست بیاورم حقیقت این است که نشد، دهها فاکتور و تعریف، از اندیشمندان گونه گون این مکتب در برابرم قرار دارد که اگر بگوییم هیچکدام نه با هم می‌خواند و نه قانع کننده است شاید زیاده روی باشد اما این مسلم است که خلاصه و چکیده نمی‌توان تعریفی از این اصطلاح به دست داد، عده‌ای این جنبش را «ضد نوگرایی= مدرنیسم» دانسته‌اند، شاید نتوان دربست این نظریه را پذیرفت ولی از اختلاف‌های اساسی این دوگرایش نیز نمی‌توان گذشت، پست مدرنیسم ایدئولوژی مدرنیسم را محافظه کارانه می‌داند، و خواهان نوآوری مداوم و پی در پی و افراطی است و از طرفی هم برخلاف مدرنیسم بازگشت مستقیم و صریح را به تاریخ و سنت جایز می‌شمارد، با کنکاش و جستجو در اندیشه پست مدرنیسم می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- پست مدرنیسم با اکسپرسیونیسم قرابت دارد و نشانه‌های مشابهی بین این دو مکتب می‌توان پیدا کرد.

۲- پست مدرنیسم اصولی از مدرنیسم را مثل: حقیقت مطلق، پیوستگی و وحدت را رد می‌کند و با فلسفه کانت که اساس و پایهٔ جامعهٔ مدرن است و عقل را سرچشمه حقیقت می‌داند مخالف است و بر این باور است که: دنیای حقیقی مستقلی خارج از ادراک ما وجود ندارد و این حقیقت معمول ساختهٔ ذهن ماست.

۳- نیچه که در ظهور پست مدرنیسم نقشی مؤثر دارد معتقد است که چیزی به نام عینیت وجود ندارد، به خصوص عینیت علمی، هر چه هست تفاسیری است که از دیدگاه‌های متفاوت بیان شده و هیچ تفسیری به معنای نهایی منجر نمی‌شود، حقایق چیزی نیستند مگر دروغ‌های سودمند.

۴- پست مدرنیسم نیز همانند مدرنیسم از واقع‌گرایی گریزان است و تقلید از واقعیت را جایز نمی‌داند و اگر هم چنین تقلیدی صورت بگیرد همانند اکسپرسیونیسم با استفاده از نشانه و نماد است نه عین واقعیت و محتوا.

۵- به طور کلی پنج فاکتور و خصلت عام و مرتبط با یکدیگر را می‌توان در

گرایش‌های مدرن تشخیص داد: کثرت‌گرایی - التقاط‌گرایی - خودآگاهی - متن‌گرایی و فردگرایی.
قطعاً پسانوگرایی بعد از نوگرایی متولد شده و بسیاری از اصول پست‌مدرن ادامه مدرنیسم محسوب می‌شود که با دیدگاهی افراطی‌تر از مدرن حرکت می‌کند و در مجموع هم مدرنیسم و هم پست مدرنیسم از واقعیت در هنر گریزانند.
آنچه در پست مدرنیسم قابل اهمیت است این می‌باشد که سعی دارد فاصله‌ای که بین فرهنگ توده مردم و فرهنگ طبقه روشنفکر وجود دارد کمتر شود و برعکس مدرنیسم هنر عامه پسند را تحقیر و ریشخند نمی‌کند و برای ادبیات تخیلی و عامیانه و سنتی هم همپای انواع دیگر ادبی ارزش قائل است.
به علت افراط و تفریط‌ها پست مدرنیسم در حال حاضر به صورت خلاصه، هنری: اجتماعی، انتخابی، هرج و مرج‌گرا، گریزان از واقعیت، قداست و اعتلاگرایی ماوراءالطبیعه معنا شده است که به عدم پیوستگی و نامشخص بودن در جهان معاصر متهم است و این تفاسیر گونه‌گون بدان جهت می‌باشد که هنوز پست‌مدرنیسم جا نیفتاده و جایگاه واقعی خود را نیافته است و این صحبت‌ها همه نظریه‌های متفاوت آدم‌های متفاوتی است که گرایشی نو دارند، و هیچ کدام از این نظریه‌ها هم وحی منزل نیستند تنها حرفی را که به صورت قاطع می‌توان زد این است که، پست مدرنیسم دوران و مکتبی است که در دنباله‌ی مدرنیسم پدید آمده و در واقع نسخه اصلاح شده مدرنیسم است، مدرنیسم‌ها گذشته را نفی می‌کردند و اعتقاد داشتند که بدون توجه به گذشته: از همین لحظه اکنون باید شروع کرد و پست مدرنیست‌ها دریافتند که پیوند با گذشته ناگسستنی است و مجدداً این اتصال را برقرار کرده‌اند، پست مدرنیست‌ها همان مدرنیست‌های گذشته هستند که با گذشته آشتی کرده‌اند البته با این دید که به گذشته به صورت تقدس و ارزش نگاه نکنند بلکه برای حرکت! از گذشته استفاده کرده و بهره ببرند.

پسی‌میسم (/'pesɪmɪzəm/ Pessimism): **بدبینی و بیزاری**

یعنی بدبینی، خستگی و بیزاری از جهان، این فلسفه ابتدا در یونان قدیم و در فلاسفه شکاک ظهور کرد و از فلاسفه‌ی جدید از همه بدبین‌تر «ماکیاولی» است که انسان را ذاتاً و فطرتاً بد و شریر خوانده.

پلاتونیسم (/ˈpleɪt(ə)nɪzəm/ Platonism): **مکتب افلاطون**

«پلاتونیسم» نام فلسفه‌ای منسوب به افلاطون است که در کتاب «جمهوری» در مورد این فلسفه بحث نموده رئوس مطالب این فلسفه به شرح زیر است:

۱- قدرت دولت بسته به میزان اطاعت اتباع کشور است از دستور دولت.

۲- عدالت دولت مربوط است به نظم اجتماعی که محدود به زمان و مکان و اتباع همان کشور بوده و قابل تغییر است.

۳- ملیت هر انسان متعلق به جامعه کوچکی است موسوم به دولت یا کشور که در آن زندگی می‌کند نه متعلق به جامعه‌ی بالاتر از آن (جهانی) لذا محکوم به اطاعت از قانون دولت می‌باشد.

۴- جنگ سبب وجود حکومت است و حکومت اساس دولت، اگرچه جنگ خوب نیست ولی ممکن است لازم باشد، بدون جنگ قریحه‌ی آدمی رشد نمی‌کند.

۵- کشورهای جهان باید از یکدیگر جدا باشند و تماسی با یکدیگر نداشته باشند.

پلاژیانیسم (/pɪˈleɪdʒɪənɪzəm/ Pelagianism): **پلاژگرایی**

عقیده و نظریه راهبی به نام «پلاژ» که نفس بخشش خداوند را کمتر از نقش سعی و کوشش و تقوی خود شخص می‌دانست.

پلورالیسم (/plʊərəlɪzəm/ Pluralism): **کثرت‌باوری**

اصطلاح پلورالیسم، لزوم کثرت عناصر و عوامل را در جامعه یا داشتن حق مشروعیت منافع آنها ضروری می‌داند و به زبانی دیگر به کثرت و استقلال گروه‌های (سیاسی، فرهنگی و اجتماعی) در هر سیستم باور دارد و معتقد است که قدرت دولت نباید انحصاری باشد، بلکه در عین نظارت کلی دولت، دیگر نهادهای اجتماعی و مقدم بر دولت باید استقلال و قدرت خود را داشته باشند، گروهی از کثرت باوران نهادهای اجتماعی و محلی را برتر از دولت، گروهی برابر با دولت و گروهی پائین‌تر از دولت می‌دانند.

پلوری پارتیسم (/plʊərɪpɑːtɪzəm/ Pluripartism): **همزیست‌گرایی**

سیستم و جریانی سیاسی است که همزیستی چند حزب را در کنار هم می‌پذیرد و در کنار هم بودن را قبول دارد

پُلی تئیسم (/pɒlɪ,θi:ɪzəm/ Polytheism): **چند خدایی**

۱– پرستش بیش از یک خدا، چند خداپرستی، آئین چند خدایی

۲– اعتقاد به به وجود چند خداوند و مذهبی و کیشی که براساس آن به وجود می‌آید

پلی‌جریسم (/pleɪdʒərɪzəm/ Plagiarism): **سرقت ادبی، هنری، سرقت‌ها**

در مجموع به سرقت‌های ادبی هنری به گونه‌های مختلف گفته می‌شود که از قدیم‌الایام تا به حال سابقه دارد این سرقت ادبی را «حسین واعظ کاشفی – متوفی ۹۰۶ یا ۹۱۰ق» در کتاب «بدایع‌الافکار فی صنایع الاشعار» به چهار دسته تقسیم‌بندی کرده است:

۱ـ مصالته (سبقت گرفتن): شاعر، شعر شاعر دیگر رابدون هیچ گونه تغییری عیناً به خود نسبت می‌دهد.

۲ـ سلخ (پوست باز کردن): شاعر شعر دیگری را سرمشق قرار می‌دهد و هر کلمه آن را با کلمه‌ای دیگر عوض می‌کند.

۳ـ مسخ (تغییر دادن صورت به صورتی زشت‌تر)

۴ـ المام (قصد کردن): شاعر معنی و مفهوم شعر دیگری را با واژه‌ها و تعبیرات خود بازگو می‌کند.

گاهی بعضی از شاعران، مضمون‌ها و تصویرهای خیال ابداعی خود را به صورت‌های مختلف در آثار خود تکرار می‌کنند، این نوع تکرار را در اصطلاح نقد اروپایی از «خویش دزدی» یا (Selfplagiarism) می‌نامند.

پلی داکتی لیسم (/,pɒlɪ'daktɪlɪzəm/ Polydactylism)

ناهنجاری انگشتان، داشتن تعداد انگشت بیش از حد طبیعی، پُرانگشتی

پلی ژنیسم (/,pɒ'dʒenɪzəm/ Polygenism): **چند تبار باوری**

معتقد بودن براین که تمامی نژادهای انسانی مشتق شده از چند نژاد هستند که در ابتدای خلقت وجود داشته و هر نژادی خصوصیات و ارزش‌های نوع خود را دارد

پلی‌سن‌تریسم (/pɑlɪ'sɛntrɪzəm/ Polycentrism): **چند مرکزی.**

این اصطلاح در مورد تقسیم و تفکیک یک سازمان یا جنبش واحد به چند مرکز مستقل قدرت به کار رفته است، در ابتدا «تولیاتی» رهبر حزب کمونیست ایتالیا از آن

استفاده کرد اما امروزه برای نمود و پدیدار گشتن حزب‌های کمونیسم مستقل به طور کلی به کار می‌رود.

پلی مُرفیسم (/pɒlɪmɔ:fɪzəm/ Polymorphism): **چند ریختی**

۱- در زیست‌شناسی به چند ریختی، پُر ریختی، چند قیافه‌ای گویند

۲- در علم شیمی به حالت بعضی از عناصر گویند که به اقسام و شکل‌های مختلف متبلور می‌شوند

۳- و به طور کلی در مورد وضعیت متفاوتی که بعضی از موجودات یا عناصر دارند بکار می‌رود

پلی مریسم (/pɒlɪmə:ɪzəm/Polymerism)

حالت و گونه‌ای است در علم شیمی (پُلیمری بودن)

پُلینیسم (/pɔ:lɪnɪzəm/ Paulinism): **پُل‌گرایی**

عقیده و نظریه «سنت پُل» و طرفداران او درباره مسیحیت

پَن (پان) (/pan/ Pan)

پان در لغت و در حالت پیشوند قرار گرفتن به معنای: همه، سراسر، سرتاسر، طرفدار وحدت عمومی، رسانندهٔ اتحاد و علاقه و همبستگی و نظائر آن است که معمولاً در ابتدای واژه‌های: قومی، نژادی، مذهبی، کشوری، زبانی، آئینی و... می‌آید و همبستگی و وحدت را می‌رساند مثل: پان تورکیسم (وحدت تمامی ترک زبان‌ها) پان مأخوذ از یونانی (Pantos) به معنای: همه می‌باشد و در زبان یونانی و در آغاز نام یکی از خدایان یونان باستان بوده است، البته نه از خدایان دوازده‌گانه مستقر در المپ و در عین حال اهمیتی کمتر از آنها نیز نداشته، زیرا او را خدای حاصلخیزی و برکت و به ویژه شبانی می‌پنداشته‌اند - رومیان وی را با «فونوس و باکوس» خدای شراب و طرب و اتحاد و حاصلخیزی یکی می‌دانستند

جنبش‌های پان را که تاکنون به وجود آمده می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱ـ جنبش‌های «پان ملی» که عامل عمده ایجاد آنها، حس ملیت است ۲ـ جنبش‌های «پان دینی» که برای تحکیم روابط ملل و اقوام هم‌کیش به وجود آمده است ۳ـ جنبش‌های «پان جغرافیایی» که به منظور حفظ منافع مشترک کشورهایی به وجود آمده که از نظر

جغرافیایی منافع مشترک داشته‌اند.

پَن (پان) آفریکانیسم (/pan æfrıka:nızəm/ Pan-Afrikanism)

مسلکی و آئینی که هدف آن نجات سیاه‌پوستان از تسلط بیگانگان و تأمین آزادی آنان بود.

پَن (پان) آمریکانیسم (/panə'merıkənızəm/Pan-Amerikanism)

به نظریه‌ای اطلاق می‌شود که در اواخر قرن نوزدهم به وسیله کشورهای متحد آمریکای شمالی و با سیاست معروف (مونرو) پیدا شد و منظور از آن وحدت اقتصادی، بازرگانی، اجتماعی، سیاسی و نظامی، در قارهٔ آمریکا بود ولی بدبینی شدید جمهوری‌های آمریکای لاتین را برانگیخت زیرا آن را نشانه‌ای از گرایش‌های استعمار گونه می‌پنداشتند.

پَن (پان) اسلامیسم (/pan'ızla:mızəm/ Pan-islamism)

عقیده سیاسی در خصوص اتحاد ممالک اسلامی را گویند (معین)

به آرمان رهبران مسلمان در قرن نوزدهم گفته شده که خواهان زنده کردن قدرت و وحدت مردمان مسلمان در زیر یک پرچم بودند و انگیزه آن را اروپائیان در آنان پدید آورده بودند که به سرزمین‌های اسلامی دست اندازی می‌کردند و همین آرمان باعث شد که نهضتی نیز به نام نهضت «وهابی» پیدا شود که خواهان بازگشت به صدر اسلام بود و در مقابل رهبرانی نیز نمونه سیدجمال الدین اسدآبادی پدید آمدند که خواهان تحول اسلام بودند برای سازگار شدن آن با شرایط تازهٔ زندگی.

پَن (پان) اسلاوسیم (/pæn sla:vızəm/ Pan-slavism)

به عقیدهٔ سیاسی در خصوص اتحاد کلیهٔ ملل اسلاو گفته می‌شود.

این جنبش سیاسی و فرهنگی در قرن نوزدهم در روسیه و کشورهای اروپای شرقی پدید آمد و هدف خود را یگانگی ملت‌هایی می‌دانست که دارای زبان و نژاد و فرهنگ اسلاوی هستند.

پَن (پان) ایرانیسم (/pan,ı'reınızəm/ Pan Iranism)

به عقیده سیاسی مبتنی بر اتحاد کلیهٔ اقوام و نژادهای ایرانی اطلاق می‌شود.

پَن (پان) بابیلونیسم (pæn Babylonızəm/ Pan-BabyLonism)

به نظریه و روشی اطلاق می‌شد که منشاء همهٔ تمدن‌های روی زمین را از بابل

می‌دانست، اما امروزهٔ این نظریه پا برجا نیست و دانشمندان نظریه‌های دیگری دارند.

پَن (پان) تورانیسم (/pan tjʊ'reɪnɪzəm/ Pan-Turanism)

عقیده و مرامی را می‌گفتند که در آغاز، هدف آن اتحاد سیاسی همهٔ ترکان، تاتاران، و فینیان اویغوری بود.

پَن (پان) تورکیسم (/pan'tɜ:kɪzəm/ Pan-Turkism): **آیین وحدت اقوام ترک**

عقیده سیاسی را در خصوص اتحاد همه اقوام و ملل ترک‌نژاد ساکن اتحاد جماهیر شوروی را گفته‌اند.

پَن (پان) ته ایسم (/panθi:ɪzəm/ Pantheism): **آئین وحدت وجود، همه خدایی**

این اصطلاح ترکیبی است از واژه یونانی (Pan) به معنای همه و تمام و (Theos) به معنای خدا. اسپینوزا (۱۶۷۷-۱۶۳۲ میلادی) فیلسوف یهودی هلندی یکی از مبلغان پان‌ته‌ایسم در اروپا بود که او را نماینده فلسفه‌ی وحدت وجود دانسته‌اند و اعتقاد او بر این بود که همه چیز خداست و خدا در همه چیز هست، و مذهبیون یهود نظریه او را الحاد شمردند و ضمن تکفیر او، او را از آئین خود اخراج نمودند.

پَن (پان) ژرمانیسم (/pan'dʒɜ:mənɪzəm/ Pan-Germanism): **آیین وحدت اقوام ژرمن**

عقیده سیاسی مبتنی بر اتحاد اقوام و ملل ژرمانی.

به نظریه‌ها، برنامه‌ها و جنبش‌های تندرو و جنگجوی آلمانی که از اوائل قرن نوزدهم به وجود آمد گفته می‌شود که هدف آنان وحدت سیاسی میان سرزمین‌های آلمانی‌نشین بود، ریشه‌های فلسفی این جنبش را به فیلسوف آلمانی: یوهان گوتلیب فیشته (Johann Gottlieb Fichte) نسبت داده‌اند.

پَن (پان) عربیسم (/pan'ærəbɪzəm/ Pan-Arabism): **آیین وحدت اقوام عرب**

به عقیدهٔ سیاسی در مورد اتحاد کلیه اقوام و ملل عرب‌نژاد گفته شده.

پَن (پان) لوژیسم (/panlɒdʒɪzəm/ Panlogism)

باور به این که همه جهان منطقی است و هر چه در جهان وجود دارد برای ایجاد آن منطقی وجود دارد

پَن (پان) هلنیسم (/panhɛlɪnɪzəm/ Panhelenism): **آیین وحدت یونان**

جنبش و حرکت سیاسی که هدف آن متحد نمودن همه یونانیان است و پیشینه آن

برمی‌گردد به سیصد و سی و هشت سال قبل از میلاد که فیلیپ مقدونی پدر اسکندر مقدونی جمعیتی را در شهر کُورنت (Cornith) یونان باستان گرد آورد که همه طرفدار سرزمین هلن بودند

پَنتکوتیسم (/pan'tekotɪzəm/ Pantecotism)

نام مراسم و جشنی است که پنجاه روز پس از عید پاک توسط مسیحیان و یهودیان برپا می‌شود.

پوئتیسم (/pəʊ'etɪzəm/ Poetism): **مکتبی در هنر**

مکتبی در هنر و ادبیات است که قبل از سورئالیسم ابتدا در چکسلواکی به وجود آمد و بر پایه احساسات و استعارات بنا شده بود

پوئریلیسم (/'pjʊərɪlɪzəm/Puerilism): **کودک رفتاری**

رفتار کودکانه در افراد بالغ و بزرگ، بچه سانی، رفتار و کردار و گفتار کودکانه و بچه‌گانه داشتن، این رفتار معمولاً نوعی بیماری است و شخص از نظر روانی مشکل دارد

پوآنتیلیسم، پوئن تیلیسم (/'pwantɪlɪzəm/ Pointillism): **نوعی نقطه‌گذاری در نقاشی**

۱- در هنر به ویژه در نقاشی به روشی نزدیک به «امپرسیونیسم» گفته شده دیویزیونیسم هم می‌گویند، این روش ابتدا به وسیله: سرا (Searat) و پیروانش به کار برده شده، روشی است که نقطه‌های رنگین روی زمینه سفید می‌گذارند و برخی گفته‌اند در این سبک نقاش به جای این که رنگ‌ها را روی پالت مخلوط کند، لکه‌های رنگ را در روی خود تابلو ترکیب می‌نماید

۲- در فلسفه و موارد غیرهنری به عملکرد و کارهای بدون فایده و نتیجه گویند

پوپولیسم (/'pɒpjʊlɪzəm/ Populism): **مردم باوری، ادبیات فرودستان**

اعتقاد به مفهوم: «مردم» یا «خلق» تا حد مفهومی مقدس و باور براینکه هدف‌های سیاسی را باید بنا به خواست و نیروی مردم جدا از حزب‌ها و نهادهای موجود به پیش برد مردم باوری یا «پوپلیسم» گویند.

پوپلیسم خواست مردم را عین حق و اخلاق می‌داند و این خواست را برتر از همه‌ی سنجه‌ها و مکانیسم‌های اجتماعی می‌شناسد و می‌گوید میان مردم و حکومت

رابطه‌ی مستقیم باید وجود داشته باشد.
یکی از خصو صیات «مردم باوری» یافتن توطئه‌های ضد مردمی است در هر کجا که باشد و این برداشت معمولاً به دشمنی‌های نژادی و قومی دامن می‌زند.
ریشه‌ی مردم باوری در میان روشنفکران تند روسیه در دهه‌ی ۱۸۶۰ با ظهور نارودنیک‌ها (مردم باوران) پدید آمد، نارودنیک‌ها بر آن بودند که روسیه بی‌آنکه مرحله‌ی سرمایه‌داری را بگذراند می‌تواند مستقیماً به سوسیالیسم برسد و اساس آن را می‌توان بر کومون‌های روستایی گذاشت. در دهه‌ی ۱۸۷۰ دانشجویان نارودنیک به روستاها رفتند تا بذر انقلاب را بپراکنند و در دهه‌ی ۱۸۸۰ «حزب آزادی و زمین» را بنیان نهادند، مردم باوران در ابتدا به این اعتقاد داشتند که انقلاب کار مردم است که در روسیه معنای آن دهقانان بودند نه اقلیت مبارز انقلابی، اما در پایان قرن نوزدهم مارکسیت‌های روسیه که به عمل سازمانی و «حزب پیشرو» باور داشتند به همه‌ی روش‌های انقلابی غیر مارکسیست برچسب «مردم باوری» یا «پوپولیسم» زدند و عنوان «پوپولیسم» تا اندازه‌ای تحقیر گردید.
اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم باورانه در هر جا شکلی خاص دارد، ممکن است روستایی، شهری، دهقانی یا طبقه‌ی میانه باشد، رهبری آن با روشنفکران یا عناصر وامانده‌ی خرده بورژوازی باشد، دارای آگاهی طبقاتی یا ناسیونالیست یا هر دو باشد، چپ باشد یا راست باشد، در جناح راست آمریکا مردم باوری را پس از ۱۹۴۵ در روش کسانی چون: سناتور مک‌کارتی و جورج والاس می‌توان یافت، ظهور چپ نو رانیز برخی «پیروزی جهانی مردم باوری» دانستند، مردم باوری را در جنبش‌های روستایی اروپای شرقی پیش از ۱۹۳۹، در فاشیسم، نازیسم و در بسیاری از جنبش‌های آزادی‌بخش جهان سوم می‌شود یافت. در حوزه ادبیات به آثار این دوره و مکتب، ادبیات فرودستان گفته‌اند:
ادبیات پوپولیسم در اوایل قرن بیستم در فرانسه رواج یافت و بنیانگذار آن (لئون لومونیه) بود، این گروه می‌خواستند ادبیاتی را رواج دهند که زندگی طبقه متوسط را توصیف کند، نوشته‌هایی که این نویسندگان منتشر کرده‌اند، شخصیت‌های نوشته‌ها می‌باشد از طبقه فرودست و پایین جامعه است که زندگی آنها با شیوه‌ای واقع‌گرایانه و گاه ناتورالیستی همراه بود، حرکت این گروه جنبشی بود در برابر ادبیات مجلسی و

روشنفکری که در همان زمان در فرانسه رایج بود، این ادبیات را نباید با ادبیات عامه‌پسند یکی دانست. در سال ۱۹۳۱ جایزه‌ای نیز به نام جایزه پوپولیست به وجود آمد که هر ساله به رمان‌هایی که در این محور دور می‌زدند اهدا می‌شد فعالیت این گروه پس از مرگ اعضای فعال انجمن متوقف شد.

پوپه‌ریسم (pɔ:pərɪzəm/Pauperism): **فقرزدگی**

پدیده اجتماعی که در اثر فقری که گریبانگیر یک گروه انسانی یا یک جامعه می‌گردد به ظهور می‌پیوندد، این اصطلاح گرفته شده از واژهٔ فرانسوی « Pauperisation» به معنای پائین افتادن سطح زندگی و قدرت خرید مردم است - در سیاست «پوپه‌ریسم» عبارت از فقر عمیق و بزرگی است که جامعه را آرام آرام به ذلیلی و بدبختی سوق می‌دهد و یا به زبان ساده‌تر به تکدی و گدایی می‌کشاند، معمولاً در ابتدا موجب می‌گردد که کشوری با دادن امتیازهایی به دریافت کمک از دیگر دولت‌ها تن می‌دهد، گاه به فروختن قسمتی از سرزمین کشور منجر می‌شود، و در تعاقب آن مهاجرت مردم برای کار به دیگر کشورهاست و نهایتاً تن دادن به استعمار و دست نشاندگی و...

پوریتاریسم (/'pjʊərɪtənɪzəm/Puritarism): **پاکدینی**

۱- پاک دینی، تعمق و در نظر گرفتن طبیعت خوب و بد

۲- نظریه، عقیده و رأی کسانی که معتقد به تصفیه مسیحیت می‌باشند و مقیّد به کاربرد جنبه‌های شدید اخلاقی در آن هستند

پوریسم (/'pjʊərɪzəm/ Purism): **بنیادگرایی، ناب‌گرایی**

۱- در ادبیات و هنر تمایل اغراق‌آمیز به خالص نگاهداشتن زبان و فرهنگ و جلوگیری از ترکیب آن با زبان و فرهنگ دیگر و یا تحول آن می‌باشد

۲- جنبشی در نقاشی و معماری که پس از انتشار کتاب «پس از کوبیسم» توسط لوگربوزیه و ازانفان در فرانسه پدید آمد، بوریسم بر آن بود که به نوعی به کوبیسم کامل دست یابد و این را از طریق تأکید بر وضوح و عینیت در بازنمایی دنبال می‌کرد

پوزی‌تیویسم (/'pɒzɪtɪvɪzəm/ Positivism)

فلسفه‌ای است منسوب به اوگوست کمت (Auguste comte) فیلسوف فرانسوی

(قرن ۱۹) که می‌گوید:

۱- انسان بجز به وسیله‌ی آثاری که می‌بیند و حس می‌کند، آگاهی به هیچ چیز نمی‌تواند پیدا کند و این نیز نسبی است.

۲- تحقیق در مبدأ یا علل این آثار قطعاً بی‌فایده است. واضح اولیه این فلسفه در یونان قدیم «اپیکوریان‌ها و رواقیون» بوده‌اند.

پوژادیسم (/pu:ʒɑ:dɪzəm/ Poujadism): **پوژادگرایی**

این واژه از نام «پیر پوژاد» یک مغازه دار فرانسوی گرفته شده و جنبشی است که در بین سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۸ پایه‌گذاری شد، پوژادیست‌ها از دخالت دولت در گرفتن مالیات و نمونه‌های آن از کسبه خرده‌پا و قشر پائین اظهار بیزاری می‌کردند و با اصول پارلمانی اروپائی و ناسیونالیست مخالف بودند، آنان موفق شدند در پارلمان عده‌ای را با خود همراه سازند و اتحادیه «برادران فرانسوی» را به وجود آورند که طرفدار ایجاد صنف در هر موردی بودند

پوسئیسم (/pju:zɪɪzəm/ Puseyism)

جنبش و حرکت دینی که آن را جنبش آکسفورد هم نامیده‌اند. این جنبش قسمتی از کلیسای انگلستان را به سوی کاتولیسیسم هدایت کرد

پیتاگوریسم (/pɪθə'gɒrɪzəm/Pythagorism): **فیثاغورثی**

وابسته به فیثاغورث، فیثاغورثی، تناسخ‌گرایی

پی‌تیاتیسم (/pɪθɪətɪzəm/Pithiatism)

مجموعه اختلالاتی که از طریق تلقین حاصل می‌گردد که می‌شود باز با تلقین آنها را زدود و محو کرد

پیرونیسم (/pɪrənɪzəm/ Pyrrhonism): **شک‌گرایی**

۱- شکاک بودن، ندانم‌گرایی

۲- وابسته به «Pyrrho» فیلسوف یونانی، پیرو یا پیرون (بعضی پیرون نوشته‌اند) حدود ۳۵۰ سال قبل می‌زیسته براین عقیده بوده که انسان می‌تواند به حقیقت دست یابد و هر قضاوتی را از اشتباه خارج سازد زیرا عقیده و قضاوت نادرست انسان را از حقیقت دور می‌کند و اضافه نموده است که چون نمی‌توان به علم یقین دست یافت،

خردمند کسی است که قضاوت خود را در هر چیز مشکوک و معلّق بدارد مکتب پیرون به: سپتیک، سپتی کیسم و سپ تیسم هم معروف است.

پیلوسیسم (/'pʌɪləʊzɪzəm/Pilosism)

در پزشکی به نمو و رشد غیرعادی موی بدن در جاهائی که معمول نیست می‌گویند

پیوریتانیسم (/pjʊerɪtənɪzəm/ Puritanism)

پور در زبان فرانسه و پیور در زبان انگلیسی به معنای خالص است و پیوریتانیسم را می‌توان: «خلوص مذهب» و یا «مذهب خالص» معنا کرد.

این اصطلاح ابتدا در قرن ۱۷ در انگلیس وضع شد و از آنجا به سایر نقاط اروپا سرایت کرد در دوره‌ی رفورماسیون یا اصلاحات مذهبی، مذهب پروتستان بیشتر توجه به حفظ اصول و آیین داشت تا به اخلاقیات، لذا عده زیادی از روحانیون و کشیشان در نیمه دوم قرن ۱۷ لب به اعتراض گشودند و خواهان اجرای «آیین خالص پروتستان» شدند، این افراد را «پیوریتان» نامیدند اما امروزه «پیوریتانیسم» بیشتر به فرار از مذهب معنا می شود و «پیوریتان» به آدم‌های: متظاهر، خشکه مقدس و مقدس‌مآب گفته می شود.



تئاترالیسم (Theatralism /'θɪætrolɪzəm/): **نمایش‌گرایی**

۱ـ اعمال و رفتار در خور تماشاخانه (تئاتر) – نمایشی، مصنوعی

۲ـ تمایل به نمایش گذاشتن: اعمال و چیزهای هیجان‌آور و تصنعی (پاره‌ای این تمایل را، نوعی بیماری روانی دانسته‌اند)

تئوسانتریسم (Theocentrism /ˌθɪə(ʊ)'sentrɪzəm/)

عقیده کسانی که خداوند را مرکز تمام جهان می‌دانند و او را ناظر بر تمام اعمال و افعال نوع بشر می‌شناسند و بر این باورند که تمامی اتفاقات که در تاریخ و برای انسان روی می‌دهد با نظر و وسیله خداوند انجام می‌پذیرد

تئوسوفیسم (Theosophism/θɪ'ɒsəfɪzəm/): **درون‌گرایی مذهبی**

معتقد بودن به عرفان – عقیده بر این که مسائل مذهبی را باید از درون شناخت و آنها را عمیقاً حس نمود و مورد بررسی قرار داد و مسائل و مطالب باید از طریق روشنی دل درک گردد و روشن شود نه که تعبداً مسئله‌ای را قبول نمود، باید برای شخص حقیقتاً واضح گردد که چه وجود دارد و قابل قبول است

تائوئیسم (Taoism): **مکتب فلسفی «لائوتسه»**

دین عمومی چینیان که مخلوطی است از پرستش ارواح طبیعت و اجداد، معتقدات لائوتسه و خرافات مختلف.

نام مکتب فلسفی سیاسی و اجتماعی است منسوب به «لائوتسه» فیلسوف بزرگ

چینی (۶۰۴-۵۰۱ ق:م). این فلسفه در حقیقت یک مذهب لیبرال و آزاد و عاری از قید بوده که حدود یکهزار سال در چین معمول و حاکم بوده است.

تاباژیسم (/tabaʒɪzəm/ Tabagism): **تمایل و گرایش به دخانیات**

علاقه‌مندی به دود سیگار، چپق و نمونه‌ای آن - اعتیاد به سیگار و دخانیات، به این واژه «نیکوتینیسم» هم می‌گویند.

تارانتولیسم (/tə'rantjʊlɪzəm/ Tarantulism): **نوعی بیماری**

در پزشکی به نوعی بیماری گفته می‌شود که بیمار به مانند اینکه رُتیل او را گزیده باشد درد می‌کشد و ناراحت است

تارانتیسم (/tar(ə)n,tɪzəm/ Tarantism): **جنون رقص**

در سده‌های ۱۶ و ۱۷ در جنوب ایتالیا نوعی بیماری بروز کرد که به آن جنون رقص نام نهادند، در این بیماری بیمار شدیداً تمایل به رقص پیدا می‌کند و گمان هم بر این بود که با رقص این بیماری درمان خواهد شد

تاشیسم (/taʃɪzəm/ Tachism): **نقطه‌افکنی**

مکتبی در نقاشی به گونه‌ی آبستره، روش نقاشی که رنگ را روی بوم می‌پاشند، نقطه افکنی - این اصطلاح را در سال ۱۹۵۴ به این گونه نقاشی‌ها دادند

تاکتیسم (/'tæktɪzəm/ Tactism)

جنبش و حرکتی که در یک موجود زنده بوجود می‌آید که به سوی یک عامل خارجی که خارج از شناخت او قرار دارد توجیه شده و رانده گردد

تامیسم (/'təʊmɪzəm/ Thomism): **فلسفه توماس داکوین**

این فلسفه منسوب به «توماس داکوین» فیلسوف مشهور ایتالیایی است که «لئون سیزدهم» آن را در سال ۱۸۷۹ فلسفهٔ رسمی خود اعلام نمود (تام مخفف توماس است) اصول این فلسفه فهرست‌وار عبارت است از:

۱ - انسان موجودی است سیاسی و اجتماعی

۲ - هدف دولت حفظ مصلحت و منافع جامعه است

۳ - مبداء حکومت الهی و آسمانی است

۴ - حاکم نباید به مردم ستم کند

۵ – بهترین شکل حکومت، سلطنتی است به شرط حاکم بودن قانون
۶ – شورش بر ضد حکومت صحیح نیست و هر نوع تغییر در حکومت باید از طریق قانونی صورت پذیرد
۷ – اگر کسی نتوانست حق خود را از دولت بگیرد باید به خداوند واگذار نماید
۸ – کلیسا مقدم بر دولت است و رئیس دولت باید مطیع کلیسا باشد
۹ – جنگ حق است، امّا دروغ و نقض قول و پیمان شکنی و قتل زنان و کودکان در جنگ ممنوع است

تانتریسم (/tantrəɪzəm/ Tantraism)

به مجموعه اعتقادات و عادات و آداب مذهبی در مذهب هند و بودا گفته می‌شود

تتانیسم (/tɪ'tanɪzəm/ tetanism): **نوعی بیماری عضلانی**

نوعی بیماری که در اثر برخی بحران‌های عضلانی پیدا می‌شود

تراتیسم (tɛrətɪzəm/Teratism): **کژ ریختی**

در پزشکی به جنین ناقص الخلقه گویند، کژ ریختان، دیو رویان

ترادیسینالیسم =تردیسیونالیسم (/trə'dɪʃənəlɪzəm/Traditionalism):**سنت‌گرایی**

تردیسیون به معنای «سُنت» است و مقصود از «تردیسیونالیسم» اعتقاد به اصالت و حفظ سُنن و خصلت‌های موروثی است و اهمیت دادن به هوش و مایه‌های علمی و فرهنگی، در این فلسفه کمرنگ می‌باشد، این فلسفه جزئی از فلسفه فاشیسم است

تراکتاریانیسم (/trak'teərɪənɪzəm/ Trac.tarianism): **رساله‌گرایی**

جنبش مذهبی دانشگاه آکسفورد که خواستار بازگشت به بنیادهای اولیه کاتولیک (۱۸۳۳-۴۱) بود

ترانتریسم (Tranterism)

عقیده و نظریه کسانی که معتقد به تأثیر فعالیت زنان در شکل‌گیری نهضت‌ها و جنبش‌های تاریخی هستند

ترانسفورمیسم (/træns'fɔ:mɪzəm/ Transformism)

فرضیه و نظریه‌ای که بنابراین فرضیه جانوران و گیاهان مختلف در طی دوران مختلف بنا به وضعیت محیط و نیازی که دارند تغییر شکل می‌دهند و یا عضوی در

آنان رشد کرده و یا تحلیل می‌رود، این اصطلاح را «تطوّر انواع» نیز گفته‌اند و چند اصطلاح دیگر را نیز در بر می‌گیرد، در ابتدا چارلز داروین زیست شناس انگلیسی این مبحث را شروع کرد و بعدها عده‌ای دیگر در مخالفت یا موافقت با داروین مسائلی را عنوان کرده‌اند و اصطلاحات زیادی در این خصوص وجود دارد

تران سکسوآلیسم (/trænsekʃʊəlɪzəm/ Transexualism): **تمایل به تغییر جنسیت**

اعتقاد و تمایل به تبدیل شدن به جنس دیگر و یا هیجان ناشی از آن، تمایل به تغییر جنسیت

ترانس‌ن دن تالیسم (/trænsen'dentəlɪzəm/ Tran.scen.den.tal.ism): **وحدت وجود**

۱ـ تعالی‌گرایی - آیین تعالی، حکمت متعالیه، فلسفه متعالی

۲ـ مکتب ادبی [امرسون (Emerson) و غیره] در آمریکای قرن نوزدهم که به دور از مادیات با بینشی معنوی همراه بود

۳ـ (عامیانه) آرمانی، ایدآلیستی (میستی سیسم نیز دیده شود)

ترانس وستیسم (/trænz'vestɪzəm/ transvestism): **مبدل‌پوشی**

این اصطلاح‌عنوانی است برای یکی از انحرافات جنسی که در این انحراف بیمار از پوشیدن لباس جنس مخالف تحریک می‌شود و لذت می‌برد، مبدل پوش امکان دارد حتی در ملاء عام لباس جنس مخالف را بپوشد.

مبدل پوشان با پوشیدن لباس جنس مخالف به تحریک جنسی میرسند امّا تعلق خود را به جنس خود انکار نمی‌کنند، مبدل پوشان از وارد شدن به محیطی که مخصوص جنس مخالف است نیز خوششان می‌آید و تحریک می‌شوند مثل توالت، یا اتاق پرو و نمونه‌های آن

تر اوائلیسم (/'traveɪlɪzəm/ Travaillism)

جنبش کارگری و سوسیالیستی انگلستان که منجر به تأسیس حزب کارگر در آن کشور شد

ترمالیسم (/'θɜ:mlɪzəm/ Thermalism)

مجموعه مسائل مربوط به منابع حرارتی و صنایع مربوط به آن و کاربرد آنها

ترمبوآمبولیسم (/ˌθrɒmbəʊ'embəlɪzəm/Throm.bo.em.bo.lism)

گرفتگی رگ در اثر لخته شدن خون، رگ بست، لخته گرفتگی

ترموتاکتیسم (/tɜ:motæktɪzəm/ Thermotactism)

اثر اختلاف درجه حرارت در نقاط مختلف محیط در روی حیوانات

ترمینیسم (/tɜ:mɪ'nəɪzəm/Terminism)

نظریه‌ای است فلسفی که به موجب آن، درک و فهم وجود خارجی ندارد و در حقیقت این اشخاص هستند که برای هر چیزی فقط نام و اسمی در نظر گرفته‌اند

تروئیسم (/'tru:ɪzəm/ Truism)

حقیقت پیش پا افتاده و معمولی، چیزی که همه کس می‌داند

تروپیسم (/'trəʊpɪzəm/ Tropism)

رشد و نمو موجودات زنده بر اثر تحریک عامل خارجی، مانند نور یا زمین و خاک و نظائر آن

تروتسکیسم (/'trɒtskɪɪzəm/ Trotskyism): **تروتسکی‌گرایی**

شاخه‌ای از کمونیسم که براساس نظریه «لئون تروتسکی» استوار است. لئون تروتسکی از یاران اصلی «لنین» در انقلاب بولشویکی روسیه (۱۹۱۷) است.

تروتسکی پس از مرگ لنین در مبارزه ی قدرت با استالین شکست خورد، از مقام‌های حزبی برکنار و از حزب رانده شد و در نهایت از روسیه به مکزیک تبعید گردید و در سال ۱۹۴۰ در تبعیدگاه به وسیله یکی از مأموران استالین به ضرب گلوله از پای درآمد، تروتسکی بجز نظریه «انقلاب پیوسته» نوآوری خاصی در مارکیسم پدید نیاورد و در حقیقت نظریه «انقلاب پیوسته» او نیز تفسیر انقلابی مارکیسم بر اساس همان تفسیر لنین است.

تفاوت تفکر «تروتسکی» با استالین این بود که استالین می‌گفت فعالیت کمونیسم باید محدود به درون روسیه باشد و «تروتسکی» اعتقاد داشت که فعالیت باید جهانی شود زیرا محدود کردن آن به روسیه، روزی باعث شکست و نابودی کمونیسم خواهد شد.

تروریسم (/'terərɪzəm/ Terrorism): **وحشت‌گرایی**

ترور به معنای وحشت، هراس و وحشت آفرینی است و در سیاست به اعمال و کارهای: قهرآمیز، خشونت‌آمیز و غیر قانونی گفته می‌شود که برای حذف و سرکوبی

مخالف به کار برده می‌شود.

تروریست کسی است که عامل ترور است و تروریسم یعنی عقیده‌ای که معتقد به آدم‌کشی، تهدید، و ایجاد ترس و وحشت است برای حذف و یا بیرون کردن رقیب از صحنه، تروریسم: هم می‌تواند روش حکومت باشد و هم روش: دسته، گروه، حزب و نمونه آن بر علیه حکومت، تروریسم در تاریخ سابقه‌ای طولانی دارد به عنوان مثال: در دورهٔ انقلاب بزرگ فرانسه، از مه ۱۷۹۳ تا ژوئیهٔ ۱۷۹۴ را دورهٔ «حکومت ترور» می‌خوانند زیرا در این دوره هزاران نفر را با گیوتین گردن زدند.

در ایران به ویژه از مشروطیت به این طرف، دسته‌هایی از جناح‌های چپ و راست، ترور شخصیت‌های: سیاسی، علمی، فرهنگی، ادبی و هنری را روش کار خود قرار داده‌اند.

در تاریخ ایران و اسلام فرقه‌ای که از ترور به صورت یک روش دائم استفاده کرده پیروان دین حسن صباح یا اسماعیلیان هستند که ترورهای آنان چنان وحشتی در دل همگان ایجاد کرده بود که هنوز در زبان‌های اروپایی به نام (اساسین) (Assassin) یعنی: قاتل معروفند (بنا به روایت آقای داریوش آشوری: اساسین احتمالاً دگرگون شدهٔ: حشاشون است)

تروماتیسم (/trɔ:'mætɪzəm/ Traumatism)

۱ـ روان تکان، تن تکان، عامل تکان دهنده

۲ـ مجموعه اختلالاتی که بر اثر وقوع حادثه‌ای بر روی پوشش‌های عضلانی و بافتی بوجود می‌آید

تریبادیسم (/'trɪbədɪzəm/ Tribadism): **همجنس‌گرایی زنانه**

همجنس‌بازی زنانه (سافیسم نیز می‌گویند)

تریبالیسم (/'traɪbəlɪzəm/ Tribalism): **قبیله‌گرایی**

سازمان و یا مجموعه‌ای از انواع طایفه‌ای و قبیله‌ای که براساس عقیده مشترک (سیاسی یا مذهبی و نظیر آن) دور هم جمع شده باشند و عادات و رسومی مثل هم داشته باشند.

قبیله‌گرایی، عشیره‌ای بودن، ایل‌گرایی، پای‌بند اصل و اصول قبیله‌ای بودن

نظام و حکومت قبیله‌ای، حکومت ایلخانی

تری پارتیسم (/traɪ'pa:tɪzəm/ Tripartism): **سه حزبی**

دولت ائتلافی که از ائتلاف سه حزب سیاسی بوجود آمده باشد

تریتوریالیسم (/terə'tɔ:rɪəlɪzəm/Ter.ri.to.ri.al.ism)

۱- نظام اقلیمی، روش اداره‌ی سرزمین‌های پهناور (آریانپور)

۲- اصول دادن اختیارات کامل کلیسا به دست فرمانروایان غیر روحانی

تری تیسم (/'traɪ,θɪ:ɪzəm/ Tritheism): **سه خدایی**

اعتقاد به سه خدا، سه خداپرستی (مسیحیت) - تثلیث پرستی

تریدیونیونیسم (/treɪd-ju:nɪənɪzəm/ Trade - Unionism): **دموکراسی صنعتی**

تریدنیون: عنوان تشکیلاتی است از کارگران به منظور مجاهدت در احوال و وضعیت طبقه کارگر، مثل: افزایش مزد، تقلیل ساعت کار، تأمین بیمه، مسکن و نمونه‌های آن، از طریق چانه زدن و درخواست‌های دسته‌جمعی، با کارفرمایان و صاحبان کارخانه.

این مرام ابتدا به وسیله «فابیان»های سوسیالیسم انگلیس شکل داده شد و در کتابی تحت عنوان «فلسفه و طرز عمل تریدیونیونیسم» به رشتهٔ تحریر درآمد، بعدها لنین آن را ترجمه کرد و به نام «دموکراسی صنعتی» در سال ۱۸۹۷ انتشار داد.

لنین برای این فلسفه اهمیت قایل شد و آن را اولین گام و مهم‌ترین راه برای جلب کارگران به طرف سوسیالیسم دانست و معتقد بود که کارگران هیچوقت ابتدا به ساکن، سوسیالیست نمی‌شوند بلکه اول باید «تریدیونیونیست» شده بعد به سوسیالیسم برسند.

تری‌کروماتیسم (/,traɪkrə'matɪzəm/ Tri.chromatism): **ترفندگرایی**

۱ـ حیله، ترفند، دستان، نیرنگ، شیطنت، دست انداختن

۲ـ مکتب و راه و روش حقه و کلک و نیرنگ

تری‌لیترالیسم (traɪ lɪtərəlɪzəm/ Tri.literalism):

۱ـ تحریر در آواز - Vibrato در موسیقی - چهچهه زدن پرندگان

۲ـ زبان لرزانی، آوای لرزشی، با تحریر یا لرزاندن زبان ادا کردن، چهچهه زدن.

تری مورفیسم (/traɪ'mɔ:fɪzəm/ Trimorphism): **سه شکلی**

۱- در علم بلورشناسی! به سه بلوری، سه دیسی و خاصیت پذیرش سه شکل

مختلف بلوری برخی مواد گفته می‌شود
۲- وجود سه گونه‌ی مختلف: اندام، گُل یا برگ در حیوان یا گیاه
۳- سه ریختی، سه شکلی

تریولیسم (/'tri:ə(ʊ)lɪzəm/ Triolism)

انجام عمل جنسی که به وسیله سه نفر انجام می‌پذیرد

تریومفالیسم (/tri:əʊmefælɪzəm/ Triomephalism): **تعقیب‌گرایی عقیده**

۱- وضعیت و حالت کسانی که بیش از اندازه، اعتماد و اطمینان دارند و فرضیه خود را صحیح‌تر از فرضیه‌های دیگر می‌دانند
۲- ایمان راسخ و غرورآمیز به صحت عقاید خود به ویژه عقاید مذهبی (تعصب)

تری‌ویالیسم (/'trɪvɪəlɪzəm/Trivialism)

پیش پاافتادگی، کم‌اهمیتی، ناچیزی

تزاریسم =تساریسم=سزاریسم (/tsɑ:ɪzəm/ Tczarism -Tsarism): **مکتب‌وآئین تزاری**

عنوان «تزار» آنطور که گفته شده در ابتدا لقب خان‌های گرجستان بوده و در معانی: «ارباب ثروتمند» و «نظامی قهرمان» به کار می‌رفته، در قرن دهم میلادی فرمانروای بلغارستان این عنوان را بر خود می‌نهاد، بعد از او پادشاه صربستان عنوان «تزار» را برای خود برگزید، بعدها امپراتورهای بیزانس و خان‌های مغول که در روسیه حکومت داشتند تزار خوانده شدند - در سال ۱۷۲۱ مجلس سنا و شورای روحانیون روسیه، از طرف ملت «پطر کبیر» را که عنوان تزاری داشت امپراطور روسیه نامید و از آن پس مکتب تزاریسم جان گرفت که سیستم و حکومتی بود براساس و مدار قدرت و ثروت و استبداد. در فارسی، قیصر را معادل: سزار یا تزار نوشته‌اند.

تکتونیسم (/tek'tɒnɪzəm/ Tectonism)

تغییرات سریع و وسیع قشر زمین، تغییر شکل پوسته زمین، زمین شناسی

تکس توآل کریتیسیزم- تکس توآلیزم (Textual criticism-textualism /'tekstaɪl krɪtɪsɪzəmtekstaɪlɪzəm/): **متن‌گرایی**

اصطلاحی است ادبی: بخشی از نقد و پژوهش ادبی که با شناخت نسخه‌های

اصیل‌تر آثار سر و کار دارد، متن‌سنجی، نقد متون (به ویژه انجیل) – پیروی کامل از متن، متن‌گرایی

تکنوکراتیسم (/tek'nɒkrətɪzəm/ Technocratism): **فن‌گرایی، تکنیک‌گرایی، فن‌سالاری**

طرفداری از این نظریه که باید قدرت کشورداری، در دست متخصصین و آگاهان فنون باشد تا با اطلاعات و تکنیک خود امورات مملکت را راه‌اندازی نمایند

تلوانژلیسم (/'telɪ'vændʒəlɪzəm/ Televangelism)

کشیش تلویزیونی، مبلّغ مذهبی که از راه تلویزیون تبلیغ می‌کند، تبلیغ دینی و مذهبی به وسیله تلویزیون

تمپانیسم (/'tɪmpənɪzəm/ Tympanism)

صدا کردن زیادتر قوه در هنگام آزمایش با ضربه چکش پزشکی

تنبریسم (/tɛnɪ'brɪzəm/ Tenebrism): **تاریک‌نگاری**

اصطلاحی است برای توصیف پرده‌های نقاشی طبیعت‌گرایانه‌ای که با رنگ سایه‌های بسیار تیره نقاشی شده‌اند این اصطلاح با نقاشی‌های «کاراوادجو» رایج شد.

تنوریسم (/tenərɪzəm/Tenorism): **سبکی در نقاشی**

سبکی در نقاشی است که در قرن هفدهم در اسپانیا به وسیله: موریلو و ولاسکز به وجود آمد که ظرافت‌هایی در حاشیه و رنگ‌آمیزی انجام دادند

توتالیتاریسم =**توتالیتاریانیسم** (/ˌtəʊtælɪ'tærɪənɪzəm/ Totalitarianism): **فراگیرندگی، حکومت جمعی**

در زبان فرانسه «توتالیتر» برابر واژهٔ: فراگیر و «توتالیتاریسم» یا «توتالیتاریانیسم» برابر واژهٔ: «فراگیرندگی» قرار دارد.

توتالیتر صفتی است برای رژیم‌هایی که دارای این ویژگی‌ها باشند:

۱ – نظارت دولت بر همهٔ جنبه‌های فعالیت اقتصادی و اجتماعی.

۲ – انحصار قدرت سیاسی در دست یک حزب حاکم و حذف هر گونه نظارت آزادانه‌ی جامعه.

۳ – دست یازیدن به ترور برای سرکوبی هر گونه مخالفت و نارضایی.

۴ - تسلط یک فرد یا یک گروه بر حزب و دولت.
۵ - تلاش برای شکل دادن جامعه بر اساس ایدئولوژی حزبی.
۶ - بسیج همه نیروهای جامعه در راه هدف‌های حزب و دولت.
۷ - از میان بردن آزادی‌های فردی.

در دولت فراگیر دست یازی‌های دولت در حیات جامعه محدود به هیچ حد و مرز قانونی نیست و دولت با یکسان کردن آموزش، نظارت بر فعالیت‌های ادبی و هنری، در دست گرفتن تمام رسانه‌ها و مجراهای خبری، همهٔ نیروهای جامعه را در خدمت خود می‌گیرد، دولت فراگیر وجود گروه‌ها و افرادی را که نخواهند به فرمانش گردن نهند تاب نمی‌آورد، نازیسم آلمان و فاشیسم ایتالیا را می‌توان نمونه‌های عالی نظام‌های فراگیر دانست.

معمولاً اصطلاحات: کولکتیویسم، ابسولوتیسم، اتوکراسی، اتوریتاریانیسم، دیکتاتوری، دسپوتیسم، مترادف با توتالیتاریسم بکار می‌رود امّا در حقیقت این اصطلاحات یکی نیستند و هر کدام با دیگری تفاوت دارد، اندیشه‌هایی نزدیک به هم در این اصطلاحات می‌توان دید.

توتالیسم (/təʊtalɪzəm/ Totalism): **به توتالیتاریسم نگاه کنید**

توتمیسم (/'təʊtəmɪzəm/To.tem.ism): **توتم‌گرایی، نمادگرایی، نشان مقدس‌گرایی**

ریشهٔ این اصطلاح « totem» به معنای: نماد، نشان مقدس، شعار قبیله و نظیر آن است - در میان برخی قبایل بومی، حیوان یا شی‌ای که نماد قبیله بوده و به نوعی با تبار آنان بستگی داشته (توتم) مقدس و گرامی داشته می‌شده، بنابر اعتقاداتی که مثلاً: بعضی حیوانات یا درختان حافظ و نگهبان قوم و قبیله هستند، گرامی داشته می‌شده‌اند، این اصطلاح در مورد: سازمان اجتماعی که براساس خانواده‌گرایی پایه‌گذاری شده نیز به کار می‌رود

توتومریسم (/'tɔ:təmərɪzəm/Tautomerism)

اصطلاحی است در علم شیمی، توتومِری، همان پاری

توریانیسم (/tʊərɪənɪzəm/Tourianism)

طرفداری از آئین و شعبه‌ای از دین مسیح که شعار آن بدین گونه است: همیشه

موعظه می‌کنم - همیشه با عدل و با انصاف هستم و همیشه توبه می‌نمایم، این شعبه با کاتولیسیسم و فرمانروائی پاپ مخالف است و در مجموع بخشایش و ایمان را راه نجات بشر می‌داند

توریسم (/tʊərɪzəm/Tourism): **گردشگری**

جهانگردی، مسافرت، صنعت گردشگری، مجموعه فاکتورهای: فنی، مالی و فرهنگی که در یک ناحیه و یک کشور برای امرتوریسم وجود دارند به ویژه آمارهای اقتصادی درآمدها و سرمایه‌گذاری، تبلیغات و تمامی مسایلی که در این رابطه‌اند

تومیسم (/'təʊmɪzəm/ Thomism): **فلسفه توماس، توماس‌گرایی**

مجموعه عقاید خداپرستانه و فلسفی توماس داکن و جانشینان و طرفداران اندیشه او، تومیسم یا فلسفه توماس که آن را فلسفهٔ ارسطویی خوانده‌اند، بارها از طرف پاپ رد شد اما سرانجام به صورت فلسفه رسمی کلیسای مسیحی درآمد و پس از سیری نزولی در دوران کلاسیک، در آغاز قرن بیستم تولدی دوباره یافت

تیتانیسم (/'tʌɪt(ə)nɪzəm/ Ti.tan.ism): **عصیان‌گرایی**

یاغی‌گری، سرکشی، نافرمانی، سنت شکنی

تیتوئیسم (/Tɪtoɪzəm/ Titoism): **تیتوگرایی**

اساس و بنیان «تیتوئیسم» همان مارکیسم- لنینیسم است منهای استالینیسم- به روش سیاسی، یوزپ بروز تیتو Josip - Broz (Tito) رهبر حزب کمونیست یوگوسلاوی و فرمانده جنگ‌های چریکی مردم آن سرزمین علیه اشغالگران نازی و سپس، رئیس کشور یوگوسلاوی گویند. تیتو در دوران «جنگ سرد» سیاستی مستقل پیشه کرد و در برابر زمامداران شوری در دوران استالین ایستاد، سیاست تیتو خیانتی بزرگ در جنبش بین‌المللی کمونیسم دانسته شد و به او لقب «مارشال خائنان» دادند، در دنبال سیاست تیتو، دودلی و شک در میان کمونیست‌های جهان رخنه کرد و حتی در ایران گروهی از جدا شدگان حزب توده به رهبری خلیل ملکی به تیتوئیسم پیوستند و تیتو سمبلی شد در مبارزه با استالینیسم - تیتو تا زمان مرگ از رهبران با نفوذ «کشورهای غیر متعهد بود و در میان این کشورها منزلت و قُرب والایی داشت»

تیتوتالیسم (/ti:'təʊtlɪzəm/Teetotalism)

هواداری از تحریم مشروبات الکلی، تحریم مشروبات الکلی

تیتیسم (/ti:ti:ɪzəm/ Titism): **تیتوئیسم**
همان تیتوئیسم است، شکلی از سوسیالیسم که بر اثر نظریه و روش‌های مارشال تیتو در یوگسلاوی بنیانگذاری شد

تیلوریسم (/teɪlərɪzəm/Taylorism):**روش‌سیاسی تیلور،تیلورگرایی،مدیریت علمی**
این واژه از نام (فردریک وینلسو تیلور) مهندس آمریکایی گرفته شده و بیانگر نظامی است در سرمایه داری سنتی برای عقلانی کردن فرآیند کار به منظور اخذ حداکثر بازده، مدیریت علمی هم به این اصطلاح گفته‌اند - تیلورا بر این عقیده بود که مدیر باید از طریق تحلیل علمی بهترین روش را برای انجام هر وظیفه‌ای به وجود آورد و کارکنان را برای اعمال بهترین شیوه‌ها انتخاب کند و با کارکنان همکاری و همراهی داشته باشد و عده‌ای برآنند که اولین کسی که این واژه را به کار برده کافکا فیلسوف و نویسنده آلمانی است که از این واژه به عنوان: سمبل! استفاده کرد تا دنیای ماشینیسم را بنمایاند.

ج - چ - ح

جیانتیسم (/ˈdʒaɪəntɪzəm/ Giantism)

رشد غیرعادی، غولی و پهلوانی

چارتیسم (/ˈtʃa:tɪzəm/ Chartism)

گرفته شده از (Charter) انگلیسی به معنای: منشور + ism است.

در جنبش کارگران انگلیسی در دهۀ ۱۸۳۸ – ۴۸ در منشوری که شش فاکتور داشت کارگران خواسته‌های خود را اعلام نمودند که مهم‌ترین خواستۀ آنان: آزادی رأی برای همۀ مردان – برقراری رأی مخفی و برافتادن شرط مالکیت برای نمایندگان پارلمان بود.

این جنبش به انگیزه اختلافاتی که روی داد از میان رفت.

حاسیدیسم = حسیدیسم (/ˈhasɪˌdɪzəm/ Hasidism)

این اصطلاح در مورد دو جریان عرفانی یهودی بکار رفته است که یکی در قرن دوازدهم و سیزدهم بوجود آمد و دیگری در قرن نوزدهم، این جریان و جنبش، باعث پیدایش گروه‌های پُرشور و نشاطی در مجموعۀ دنیای یهود و طرفداران آن گردید

حنبلیسم (/hanbælɪzəm/ Hanbalism)**: گرایش حنبلی**

پیرو آئین حنبلی بودن و یا طرفداری از آن (حنبلی یکی از چهار شعبه مذهب تسنن

در اسلام می‌باشد)

حنفیسم (/hanɒfɪayɪzəm/ Hanafism): **گرایش حنفی**

پیرو و طرفدار آئین حنفی بودن (حنفی یکی از چهار شعبه تسنن است)

دئیسم (/'deɪɪzəm/ Deism): **فلسفه عقلی**

در قرون وسطی سخت‌گیری کلیساها و اربابان مذهب به شدت بالا بود و مردم تحت فشار مذهبیون بودند و به همین مناسبت فلسفه «دئیسم» که از آن به نام فلسفه عقل‌گرایی نام برده شده آرام آرام طرفداران زیادی پیدا کردو روز به روز به طرفداران آن اضافه گردید، این فلسفه تقریباً معادل فلسفه «اختیاریون» است در برابر «جبریون» - در این مکتب به صراحت قید شده است که خداوند پس از آفریدن کائنات دیگر تا روز قیامت که به حساب هرکس رسیدگی خواهد کرد دخالتی در امور دنیوی ندارد پس تبعیت از اربابان کلیساها که عوام‌فریبی می‌کنند ضرورتی ندارد

دادائیسم (/'dɑ:dɑ:ɪzəm/ Dadaism): **طغیان‌گرایی**

مکتب دادائیسم جنبش نویسندگان و هنرمندان اوایل قرن بیستم است که تمامی مکتب‌های قبل از خود را به زیر سؤال می‌برد و زائیده نومیدی، اضطراب و هرج و مرجی است که از جنگ جهانی اول حاصل شده است، زبان حال کسانی بود که به ثبات و دوام هیچ امری امید نداشتند و چیزی را در زندگی پابرجا و محکم نمی‌دیدند، این مکتب در چنین حالتی شکل گرفت، طغیانی علیه: هنر و اخلاق و اجتماع! و غرض نجات بشریت و به ویژه ادبیات بود از زیر - یوغ عقل و منطق و زبان، بنای این مکتب در ابتدا بر نفی گذاشته شده بود. آشفتگی فکری، بدبینی، حس انتقام و هیجانات روحی دیگر، نوعی عصیان و سرکشی را می‌طلبید، در

حقیقت دادائیسم بجز این که نمود اعتراض، عصیان و سرکشی بود و همه چیز را به سُخره گرفته بود چیز دیگری نه برای ارائه داشت و نه برای ماندگاری و بـه هـمین دلیل هم در نهایت به وسیله خود بنیانگذاران عمرش به پایان رسید و «سورئالیسم» از آن متولد شد.

طرح مکتب «دادا» نخستین بار در پائیز سال ۱۹۱۶ در گوشه یک «آبجوفروشی» در شهر «زوریخ» سوئیس به وسیله یک جوان از اهالی رومانی به نام «تریستان تزارا» و دو سه تن از دوستان او ریخته شد، دوستان او، دو نفرشان آلمانی بودند و یکی به نام: هانس آرپ (Hans Arp) از مردم «آلزاس» بود.

تزارا برای پیدا کردن اسمی برای مکتب خود، فرهنگ لغت «لاروس» را برداشت و با چاقوی خود تکه‌هایی از لابلای اوراق کتاب را برید و کنار هم گذاشت و شد «دادا»، تریستان تزارا مجله‌هایی منتشر کرد و آثار دادایی را انتشار داد و از سال ۱۹۱۹ مرکز فعالیت خود را به پاریس منتقل نمود، عده‌ای از کـوبیسم‌ها نـیز بـدان‌هـا پـیوستند، شاعرانی مثل: آندره برتون، آراگون، الوار و فیلیپ سوپو! همراه این شورشیان ادبی شدند، فرانسیس پیکابیا نقاش و شاعر اسپانیائی از آمریکا با شتاب خود را به فرانسه رسانید و در حـلقهٔ دادائـیست‌ها! قـرار گـرفت، افکـار و تـمسخرهای ادبـی هـنری دادائیست‌ها مردم را عصبانی می‌کرد. چون نه حرفی سوای نفی و تمسخر داشتند و نه راه و روشی ارائه می‌دادند با این حال گه و بیگاه عده‌ای نیز از آنـان پشـتیبانی و حمایت می‌کردند مثلاً: پل والری و ژاک ریویر! در هر حال مکتب «دادا» را باید یک مکتب سازنده به حساب آورد اگرچه که خود به نفی همه چیز برخاسته بود

دادائیسم اگر چه جنبه ادبی داشت اما در اصل یک جریان فلسفی استهزاآمیز بود که به ستیز وضع زندگی دوره بعد از جنگ و گردانندگان پُرمدعای ادبیات برخاسته بود و همهٔ آنها را نفی می‌کرد

نویسنده «دادائیست» این گونه برخاسته بود و اظهار وجود می‌کرد، مثلاً می‌نوشت: دنیا چیست؟ زشت و زیبا کـدام است؟ بـزرگ و قـوی و ضـعیف چـه چـیز است؟ کارپانتیه، رنان، و فـوش کـه‌ها بـودند؟ نـمی‌شناسیم، نـمی‌شناسیم! حـتی وقـتی از «دادائیست‌ها» می‌پرسیدند که دادا چـه مـی‌گوید؟ جـواب مـی‌دادنـد «دادا چـیزی

نمی‌خواهد!»
در سال ۱۹۲۰ گرداندگان این مکتب اعلام کردند که مکتب «دادا» ضدادبیات و «رجال ادب» است و بالاخره نوشتند: «دادای حقیقی آن است که با دادا نیز مخالف باشد!» این مکتب در سال ۱۹۲۲ از فعالیت باز ماند، فرانسیس پیکابیا به همان سرعتی که آمده بود سوار کشتی شد و به آمریکا برگشت، آندره برتون که تقریباً مهمترین رکن دادائیسم بود، سوپو، آراگون و الوار را برداشت و با خود برد و بانی مکتب سورئالیسم شد، و تریستان تزارا که فقط خودش مانده بود و اسم مکتبش! او هم به ناچار به سورئالیست‌ها پیوست

داربیسم (/'dɑ:bɪzəm/ Darbism): **مکتب داربی**
فرقه‌ای از پروتستان که در سال ۱۸۲۰ میلادی به وسیله «داربی» پایه‌گذاری شد و تمام سازمان‌هایی را که براساس کشیش و کلیسا بنا نهاده شده بود کنار گذارد

داروینیسم (/'dɑ:wɪnɪzəm/ Dar.win.ism): **داروین‌گرایی**
۱- مکتب و فرضیه‌های چارلز داروین
۲- پیرو فرضیه‌های داروین بودن
داروین معتقد بود که موجودات زنده از کوچکترین و پست‌ترین آنها گرفته تا تکامل یافته‌ترین که انسان می‌باشد همه به هم پیوسته و مانند حلقه زنجیر بهم متصل می‌باشند، اگر بین این حلقه‌ها فاصله‌ای مشاهده شود به دلیل آن است که یک حلقه مفقود شده است. اصول: انتخاب طبیعی، تنازع بقا از اصول فرضیه‌های داروین هستند فرضیه‌های داروین جنجال‌هایی را بپا کرد و عده‌ای را به مخالفت و عده‌ای را به موافقت کشاند

دالتونیسم (/'dɔ:tənɪzəm/Dal.ton.ism)
کوررنگی به ویژه در رنگ‌های: سرخ و زرد و سبز

داندیسم (/dændɪzəm/ Dandyism)
طریقه‌ای برای مُد و زیبائی که براساس زیباتر نمودن دائمی و ظرافت، پایه نهاده شده است و در آن اثر ظاهرسازی و گستاخی نمایان می‌باشد

دپارتمانتالیسم (/dɪ'pa:tməntlɪzəm/ Departmentalism):**عدم تمرکز در پایتخت**
دپارتمان را اگر بخواهیم معادل فارسی بدهیم می‌توانیم استان یا ایالت را جایگزین

آن بدانیم در چنین حکومتی به استان‌ها یا بخش‌هایی از کشور استقلال در امور داخلی داده می‌شود البته نه به معنای خود مختاری، معمولاً هر دپارتمان یک رئیس قوه مجریه، یک رئیس نیروی انتظامی و یک شورای عمومی دارد با قدرت محدودتری از مرکز برای وضع قانون و اداره امور استان یا ایالت.

دترمینیسم (/dɪ'tɜ:mɪnɪzəm/ Determinism): **اختیار باوری**

این اصطلاح مقابل «جبر باوری» است و به این معناست که انتخاب شخصی، در تصمیم‌گیری‌ها ممکن و منطقی است و رفتار فردی تابع جبر تاریخی یا محیطی و غیره نمی‌باشد و در حوزه سیاسی؛ پذیرش آگاهی انقلابی و آزادی عمل برآمده از این آگاهی است.

دروئیدیسم (/'dru:ɪdɪzəm/ Druidism): **دروئیدگرایی**

۱- اصول و اعتقادات دروئیدها یا کشیشان اقوام سِلتی در ایّام باستان

۲- جنبش و سازمانی مذهبی که در دوران باستان «سلت‌ها» به رهبری یک کشیش تشکیل دادند و با توجه به اینکه: تئوریسین‌ها، رمالان و فالگیران در این سازمان عضویت داشتند از نفوذ خوبی نیز در اجتماع برخوردار بودند و بهتر می‌توانستند در برابر مسیحیتی که در ایرلند آن زمان وجود داشت به مقابله برخیزند

دروآیتیسم (/drɔɪtɪzəm/ Droitism)

این اصطلاح در مورد کسانی به کار می‌رود که در احزاب چپ عضو هستند ولی به علت موقعیت‌طلبی و فرصت‌طلبی از افکار دست راستی پیروی می‌کنند و به آن سمت متمایل شده و محافظه کارانه عمل می‌کنند

دسانترالیسم (dɪ'sɛntrə,lɑɪzəm/ Decentralism)

این واژه یا این اصطلاح تقریباً همردیف «دپارتمانتالیسم» است و آن را می‌توان انتقال نظارت قدرت به واحدهای محلی نامید با توجه به اینکه تمرکز قدرت و امور حکومت در هیئت دولت مرکزی است و به نوعی حکومت محلی است اما زیر نظر هیئت مرکزی.

دسپوتیسم (/'despɒtɪzəm/ Despotism) **خدایگانسالاری**

دسپوتیسم از واژهٔ «دسپوتس» گرفته شده که در زبان یونانی به معنای ارباب مستبد و خداوندگار است و مراد منظور از این اصطلاح قدرتی است که هیچ حد و مرزی

ندارد و شاید بتوان با استبداد آن را یکی دانست، امّا گاه از این اصطلاح برداشت روشنفکرانه هم می‌کنند که در این برداشت قدرت مطلق در اختیار رهبر روشن روان و با اندیشه‌ای است که با ایده‌های فلسفی خود جامعه را در جهت خیرو سعادت راهنمایی می‌کند.

این اصطلاح غالباً مترادف با: ابسولوتیسم، اتوکراسی، اتوریتاریانیسم و دیکتاتوری به کار می‌رود.

افلاطون حامی یک نوع استبداد روشن فکر بوده.

دستیسم (/də'si:tɪzəm/Docetism)

عقیده مذهبی مسیحیانی که معتقدند جسد و کالبد مسیح فقط جلوه‌ای از روح او بوده و مرگ و رنج و مصیبت او حقیقتی نداشته است

دفیتیسم (/dɪ'fi:tɪzəm/ De.fea.tism): **شکست‌گرایی، نومیدگرایی**

۱- قدیمی، عیب، نقص، زشتی، از ریخت افتادگی، مهجور، شکست

۲- پذیرش ذهنی یا روحیه قبول شکست پیش از آنکه عملاً صورت گیرد و در نتیجه شکست واقعی را بیشتر محتمل ساختن و دچار یأس و ناامیدی شدن

دگماتیسم (/dɒg'matɪzəm/ Dogmatism): **بی‌استدلالی**

فلسفه‌ای که متکی بر یقین است - به مجموعه‌ی افکار کسانی گفته می‌شود که اعتقاد به حل و کشف مسایل مأبعدالطبیه به روش علمی ندارند.

«دُگما» بمعنای اصل و آئینی است که نیاز به استدلال ندارد و آن را باید بدون چون و چرا پذیرفت مثل عقاید مذهبی امّا دامنهٔ این اصطلاح تنها به عقاید مذهبی خلاصه نمی‌شود و در فلسفهٔ سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و فنون هم مورد استعمال دارد.

این اصطلاح به عنوان صفت برای سایر مکتب‌های سیاسی یا اجتماعی نیز بکار برده می‌شود، تعریف ساده‌تر آن کورکورانه از سابقه و سنت تبعیت کردن را بدون پرسش و سؤال گویند.

دماگوژیسم (/'deməgɒgɪzəm/Demagogism): **عوام‌فریبی**

واژهٔ «دماگوژیسم» و «دماگوژی» از طریق زبان فرانسه به میان زبان فارسی کشیده شده امّا در حقیقت یونانی است در زبان یونانی «دماگوگیا» به معنای «رهبری مردم» به کار می‌رفته و شخصیت‌های بزرگ را «دماگوگوس» یا «رهبری مردم» می‌گفتند.

در اصطلاح سیاسی امروزه «دماگوژی» به عوام فریبی و مردم فریبی تعبیر می‌شود و به تعبیری بهره‌گیری نادرست از احساسات و تعصب‌های عامهٔ مردم می‌باشد.

دمونیسم (/'di:mənɪzəm/De.mon.ism): **دیوگرایی**

۱- اعتقاد به وجود دیوها و ارواح خبیث

دوالیسم (/'dju:əlɪzəm/Dualism): **دوگانه انگاری**

اصطلاحی است فلسفی که اعتقاد دارد عالم هستی وابسته به دو اصل می‌باشد مثلاً: ماده و انرژی یا: اتم و حرکت و مانند آن.

دودکافونیسم (/ˌdəʊdekə'fɒnɪzəm/Dodecaphonism)

۱- زبان موسیقی که به وسیله نوشتن و تعیین وظیفه برای ۱۲ صدا و یا گام‌های مختلف بکار می‌رود

۲- جاخالی دادن، به سرعت خود را کنار کشیدن

دوناتیسم (/'dəʊnətɪzəm/ Donatism): **دونات‌گرایی**

نظریه و ایدئولوژی «دونات» و هواداران او، اسقفی که با اعمال نظر اسقف‌هایی که قبلاً مرتکب خطا شده بودند و یا قضاوت عمومی در مورد آنان بد بود، مخالف بود.

دون ژوانیسم (/dɒn'dʒʊənɪzəm/ Donjuanism)

ارضاء حس خودبزرگ‌بینی به انگیزه پیروزی در امور عشقی

دون کیشوتیسم (/dɒn'kwɪksətɪzəm/Donquichotism): **دون کیشوت‌گرایی**

حالت کسانی که مانند دون کیشوت فکر می‌کنند و خود را به مخاطره می‌اندازند و اشتباهات غیرقابل جبرانی مرتکب می‌شوند

دویاسیونیسم (/di:vɪ'eɪʃənɪzəm/De.via.tion.ism): **کژراه‌گرایی، انحراف‌گرایی**

این اصطلاح در امور سیاسی به کژراه‌گرایی یا انحراف‌گرایی معروف است به ویژه در انحراف از کمونیسم

دیابولیسم (/dʌɪ'abəlɪzəm/Di.abolism): **شیطان‌گرایی**

۱- سروکار با شیاطین (مثلاً از راه سحر و جادو)

۲- شیطان‌پرستی، اعتقاد به شیاطین و پرستش آنان

۳- رفتار شیطانی، کار اهریمنی

۴- ویژگی‌های شیطان، حالت اهریمنی

دیاتروپیسم (/ˌdʌɪəˈtɒnɪsɪzəm/ Di.atropism): **گیاه‌شناسی (تراگرایی)**

دیاتونیسیزم (Diatonicism)

زخم زبان، انتقاد تلخ و ناسزاآمیز.

دیاستروفیسم (/daɪˈæstrəʊfɪzəm/ Diastrophism)

تغییرات سریع و وسیع سطح زمین یا تغییر شکل پوسته زمین در اثر عوامل مختلف مثل: رسوب‌ها، حرکت سنگ‌ها، جابجایی لایه‌ها

دیالکتیک ایدآلیسم (/daɪəlektɪklɪaɪdɪəlɪzəm/Dialectical Idealism): **دیالکتیک هِگل، ماده‌گرایی دیالکتیکی**

دیالکتیک هِگل را برای تمیز آن از دیالکتیک ماتریالیسم مارکس به نام «دیالکتیک ایدآلیسم» می‌خوانند که آن را می‌توان در هشت فاکتور زیر خلاصه کرد:

۱ - در سیّر امور عالم، نطفهٔ ضد هر فکر، فرض، قضیه، مرام، مسلک، عقیده و روش در خودِ آن فکر و در بطن آن نهفته و موجود و جدا نشدنی است و همراه پرورش هر اندیشه و فکر نطفهٔ ضد آن نیز پرورش می‌یابد و هر گاه اصلِ فکر به مرحلهٔ ضعف قدم بگذارد ضدِ فکر تقویت شده و بر آن غلبه می‌کند و موجب بروز عکس‌العمل می‌گردد و همچنین از ترکیب اصلِ فکر (تِز) و ضدِ آن (آنتی تِز) عنصر دیگری بوجود می‌آید به نام «سنتز» و این سنتز با دخالت و تأثیر در فکر و عقیده حالتی جدید بوجود می‌آورد.

۲ - لازم است سه عامل: منطق، فیزیک و اخلاق با هم ترکیب شوند، بر خلاف عقیده «هیوم» فیلسوف انگلیسی که این سه عامل را تفکیک پذیر دانسته و از آن به عنوان سه اصل: عقل ریاضی، واقعیات تجربی و معتقدات نام می‌برد، به عقیدهٔ هگل این سه عنصر یکی بوده و غیر قابل تمیز و تفکیکند.

۳ - تاریخ! عبارت از یک سلسله حوادث منظم و پیوسته است که وقوع هر یک لازم بوده و این خط سیّر تاریخ است.

۴ - حقیقت یا واقعیت عین عقلیت و عقلیت، نفس واقعیت است و از هم جدا نیستند

یا به تعریفی دیگر: آنچه که واقعیت دارد معقول است و آنچه که معقول باشد محقق است.

۵ – وجود تضادها و نیروهای متقابل در طبیعت موجب موازنه و کلید پایداری و دوام است و ایجاد نیروی محرکه می‌کند. لذا تضاد و تقابل هرگز مطلق نبوده و نسبی است.

۶ – دیالکتیک ترکیب سه عامل: مذهب، اخلاق و واقعیات است (ترکیب مطلق یا نسبی).

۷ – دیالکتیک ترکیب و توأم کردن نیروی احساسات است با قدرت مطلق و روش دیالکتیک، در آنِ واحد هم روش تحقیق است و هم توجه به اخلاقیات.

۸ـ دیالکتیک مقایسه حقیقت است با ظاهر، مقایسه مسائل اساسی است با مسائل اتفاقی، مقایسه وقایع پایدار و ثابت است با حوادث موقت و متغیر.

دیامانتیسم (دیامگنتیسم) (daɪəmægnɪtɪzəm/ Dia.mag.netism): **پادمغناطیس، دانش پاد مغناطیس‌شناسی**

۱– ویژگی (دیامگنتیسم) برخی اجسام که هر دو قطب مغناطیس آنها را از خود می‌راند

۲– نیروی پادمغناطیسی، پدیده‌ی پادمغناطیسی

۳– دانش پادمغناطیس‌شناسی

دیرکتیویسم (/dɪ'rektɪvɪzəm/ Directivism)

دارا بودن خاصیت هدایت در جامعه که اساس حکومت فردی و دیکتاتوری را تشکیل می‌دهد

دیریژیسم (/'dɪrɪʒɪzəm/ Dirigism)

۱– سیستمی که در آن دولت‌ها و حکومت‌ها یک نوع تصمیم‌گیری و تعیین خط‌مشی را در امور اقتصادی اتخاذ می‌نمایند و برای هر عمل اقتصادی توجیه و بکار بردن آن را فقط به یک طریقه، عملی می‌دانند

۲– جلو بردن امور اقتصادی با روش معین با یک نوع تصمیم متخذه از طرف خود

دیستریبوسیونالیسم (/dɪstrɪ'bju:ʃnɪzəm/ Distributionnalism)

فرضیه مربوط به توزیع عناصر مربوط به زبان در علم زبانشناسی

دیفوزیونیسم (/dɪ'fju:ʒnɪzəm/ diffusionism)

فرضیه مردم‌شناسی که بموجب آن بسط و انتشار فرهنگ یک ملت و یک انسان به علت میل ترکیبی زیاد آن به طور تصاعدی با فرهنگ‌های دیگر همیشه امکان‌پذیر است

دیکروئیسم (/dʌɪ'krəʊɪzəm/ Dichro.ism): **دورنگی**

۱- خاصیت بلورهایی که نور را دوبار منکسر می‌کنند و اگر از جهت‌های مختلف به آنها نگاه شود نور را به رنگ‌های گوناگون نشان می‌دهند

۲- خاصیت چند رنگ تابی هر ماده که با غلظت آن رابطه دارد

۳- خاصیت ماده‌ای که هنگام بازتاب نور یک رنگ و هنگام پخش نور یک رنگ دیگر دارد

۴- دورنگی، چند رنگ تابی، رنگ تابی

دی کلینیسم (/dɪklɪnɪzəm/ Diclinism)

در گیاه‌شناسی در خصوص دولپه‌ای‌ها بکار می‌رود

دیلتانیسم (/ˌdɪlɪ'tænɪzəm/ Dilettanism)

۱- کوشایی، سخت‌کوشی، پشت کار، سعی و مجاهدت

۲- سرعت، عجله، احتیاط لازم، جد و جهد

دی مرفیسم (/ˌdɪmɔ:fɪzəm/ Dimorphism): **دوریختی، دو دیسی، دو حالتی**

دارای هر دو نوع آلت تناسلی بودن، خاصیت دوگانه مذکر و مؤنث را داشتن

در گیاه‌شناسی دودیسی را گویند، داشتن دوجور گُل یا برگ یا پرچم و غیره

در جانورشناسی به دوریختی معنا می‌دهد (وجود دو فرد از یک گونه که از نظر: رنگ، اندازه و نمونه آن با هم متفاوت باشند)

دینامیسم (/daɪnəmɪzəm/Dynamism): **اصالت نیرو، پویش‌گرایی**

۱- تحرک حرارت و پشتکار، پویش

۲- نظریه‌ای است در فیزیک که در عناصر مادی فقط به قوه قایل است و باور دارد که مبداء کلیه پدیده‌ها نیرو می‌باشد نه جرم یا تحرک (اصالت نیرو)

۳- در فلسفه پویش‌گرایی را گویند

دیویزیونیسم (/dɪvɪʒnɪzəm/ Divisionism): **انفصال‌گرایی**

۱ـ غیرمتحد شدن، از هم بریدن و یا عامل و باعث انفصال بودن



رآلیسم = رئالیسم (/rɪəlɪzəm/Realism): **واقع‌گرایی**

رئالیسم را مکتب واقع‌گرایی یا حقیقت‌گرایی می‌گویند. این مکتب طغیانی بود بر علیه تخیّل و هیجان و خیال‌پردازی (ایدآلیسم) که با پشت سرگذاشتن مکتب «رومانتیسم» به وجود آمد. ابتدا رئالیسم در عرصه نقاشی نمود پیدا کرد و [گوستاو کوربه « Custav-Courbe» ۱۸۱۹–۱۸۷۷] نقاش پیشوای رئالیسم می‌گفت «هدف هنر برای هنر، بیهوده و پوچ است» و در حالی که آثارش را رومانتیک‌ها تحقیر می‌کردند به دفاع از خود برخاست، نمایشگاهی ترتیب داد که از سال ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰ ادامه داشت و بالاخره به پیروزی «کوربه» منجر گردید، پیروزی کوربه نویسندگان را برانگیخت که رئالیسم را تجربه کنند، اگر چه نامی از این نویسندگان در حال حاضر در مکتب رئالیسم نمی‌باشد، و نام نویسندگان بزرگ بعدی نام اینها را پوشاند ولی در حقیقت نویسندگان متوسطی مثل: شانفلوری (Chanpfleury) و مورژه (Murger) و دورانتی (Duranty) نویسندگان اولیه رئالیسم هستند، شانفلوری همه اشکال و انواع نویسندگی را که تا آن زمان وجود داشت انکار کرد و به نویسندگانی از قبیل اوژن سو و آلکساندر دوما که به واقعیت زندگی بی‌اعتنا بودند حمله کرد و رمان‌های شاعرانه به سبک «ژرژسان» را هم که لحنی احساساتی داشتند نفی نمود و در «مانیفست رئالیسم» نوشت: عنوان رئالیست به من نسبت داده می‌شود همانطور که عنوان «رُمانتیک» را به نوسندگان و شاعران سال ۱۸۳۰ اطلاق می‌کنند، در این میان فقط

روش «بالزاک» را می‌پسندید.

مبنای فکری این مکتب را به نوعی می‌توان بی‌طرفی هنرمند دانست، هنرمند موضوعی را از واقعیات دوروبر خود می‌گیرد و آن را عیناً بازگو می‌کند - بالزاک فرانسوی - جُرج الیوت انگلیسی و ویلیام دین هاولز آمریکائی را در ادبیات از پیشروان این مکتب می‌دانند

اگرچه تعداد هنرمندان این مکتب زیادند و درخصوص پاره‌ای اختلاف نظر وجود دارد اما به طور خلاصه می‌توان به بالزاک، گوستاو فلوبر، چارلز دیکنز، هنری جیمز، تئودور درایزر (T Dreiser) آمریکائی - جان اشتنبک، ارنست همینگوی و ویلیام فاکنر و تولستوی (روسی) اشاره کرد

رآلیست به کسی گفته می‌شود که در حد امکان سعی دارد حقیقت و واقعیات را نمود بدهد و خود را با واقعیات جهان و محیط و جامعه وفق بدهد.

اگر چه رآلیست‌ها مکمل و دنباله‌رو رمانتیک‌ها به حساب می‌آیند امّا به نوعی می‌توان گفت که رآلیست‌ها روش و سبکی ضد و مخالف رومانتیسم ارائه نمودند.

در هنر و ادبیات «رآلیسم» سبک و روشی بود که در برابر آیدالیسم قد علم کرد و هدف نزدیک کردن تخیل به واقعیت بود، در ایدآلیسم تخیل حاکم است و «رآلیسم» می‌کوشد که حقیقت و واقعیت به رُخ کشیده شود، در حقیقت رآلیسم‌ها دنباله روهای رومانتیک‌های اولیه‌اند که سعی آنها بر این بود که تصور واقعی حیات بشر را شرح دهند اولین نویسنده‌ای که پیشقدم سبک «رآلیسم» شد «بالزاک» در فرانسه بود. بالزاک با خلق «کمدی بشری» زندگی واقعی و روزمرهٔ مردم عصر خود را به رشتهٔ تحریر درآورد و نویسندگان دیگری نیز دنبالهٔ کار بالزاک را گرفتند و آثاری در این زمینه به وجود آوردند مثل: چارلز دیکنز در انگلستان و داستایوسکی در روسیه.

«فلوبر» در دنباله راه «بالزاک» شاهکار معروف «مادام بوواری» را خلق کرد و به تکمیل سبک بالزاک پرداخت و اصول و قواعدی برای این سبک ارائه داد، «فلوبر» معتقد بود که در هنر، شاهکار آنست که علمی و خارج از شخصیت باشد و صاحب هنر نباید بیش از آنچه خدا خود را در عالم طبیعت تجلی می‌دهد خویشتن را در آثارش بنمایاند.

رآلیست‌ها می‌گفتند که افسانه‌نویس رآلیست باید شخصاً به جامعه‌ای که قصد وصف آن را دارد وارد شود مسایلی را که می‌خواهد بنویسد آنها را احساس کند و در دهان قهرمان داستان خود بگذارد، رآلیسم کم‌کم در تمام ابعاد هنری ظاهر شد و هنرمندان زیادی در زمینه‌های مختلف هنری آثاری به‌وجود آوردند.

نویسندگان رآلیسم بعدها به دو دسته تقسیم شدند.

دسته اول که معتقدان: «هنر برای هنر» نامیده می‌شوند و بر این اندیشه‌اند که: هنر شرافت و اهمیت ذاتی دارد و این «نفس هنر» است که مطلوب می‌باشد، فلوبر مشهورترین نمایندهٔ این دسته است.

دسته دوّم را کسانی شامل می‌شوند که «هنر برای فایده» را مد نظر دارند و می‌گویند که: هنر وسیلهٔ استفاده در رسیدن به مطلوب دیگر است.

«فلوبر» نمایندهٔ دستهٔ اوّل می‌گوید: زیبایی حقیقی را نتوان یافت مگر در چیزی که هیچ مصرفی نداشته باشد، فلوبر و دیگر رهبران دستهٔ اوّل عقیده دارند، هنر باید آیینه‌وار مناظر حیات را بدون کم و زیاد و دخل و تصرف بنمایاند.

«پرودن» فیلسوف معروف که پیشوایِ دسته دوّم به شمار می‌رود با عقیده «فلوبر» مخالف و بر این باور است که هنر باید بر پایهٔ علم استوار باشد تا «طبیعت ما را از لحاظ تکامل مادی و معنوی نوع انسان به خوبی بنمایاند».

از مشخصه‌های رآلیست‌های «هنر برای هنر» در نگارش: ظریف نویسی، ترکیب جمله‌های آهنگ‌دار و محکم و بکار بردن اصطلاحات قاطع می‌باشد و رآلیست‌های «هنر برای فایده» در نگارش، از زبان هر کس سخن می‌گویند و همان عبارات و اصطلاحات را مورد استفاده قرار می‌دهند که اشخاص بدان تکلم می‌نمایند.

رابینیسم (/rαbənızəm/Rabinism): **خاخام‌گری**

۱- سنت و تعالیم خاخام‌ها، خاخام‌گری

۲- به تلاش و فعالیت ادبی و مذهبی قوم یهود هم بعد از خرابی معبد و تفرقه و پراکندگی آنها نیز گفته شده

رادیکالیسم (/rædıklızəm/ Radicalism)

در لغت واژه‌ی رادیکال گرفته شده از «رادیکس - radix» لاتین به معنای ریشه

است. و برای اولین بار از طرف لیبرال‌های انگلیس در قرن نوزدهم به کار رفت و این رادیکال‌ها مدعی بودند که به بُن و ریشه باید نفوذ کرد و در آن تجدید نظر نمود، آنان طالب تجدید اساس کلیسا، انحلال مجلس اشراف، الغاء سلطنت بودند و در اواخر قرن نوزدهم رادیکالیسم جمهوری طلب در طبقهٔ متوسط انگلیس قوت یافت و این اصطلاح در مورد مترقی‌ترین جناح لیبرالیسم سیاسی یعنی جناح چپ رقم خورد اما بعدها در هر دوره و در هر کشوری معنایی خاص یافت امّا به طور کلی اصطلاح رادیکالیسم در حال حاضر عنوانی است که برای تمامی نظرها و روش‌ها که خواهان دگرگونی بنیادی و فوری در نهادهای اجتماعی و سیاسی هستند به کار می‌رود حال چه چپ و چه راست. در زمینه هنر نیز همین وضعیت را دارد و با نظریه‌های پابر جا و ثابت به ستیزه بر می‌خیزد، در فارسی معادل اصطلاح رادیکال و رادیکالیسم را تا حدودی می‌توان «تندرو» و «تندروی» دانست و یا به افراطیون آن را نسبت داد، رادیکال‌ها معمولاً خود را طرفدار طبقات محروم و فقیر می‌دانند و با ثروتمندان و صاحبان مقامات عالیه مخالفند.

در جامعهٔ امروز «رادیکال» در گوشه گوشه‌ی دنیا به شکل و گونه‌ای تعبیر می‌شود، در آمریکا بیشتر اصطلاح رادیکال در مورد سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها به کار می‌رود، در اروپا گروه‌های اصلاح‌طلب و خواهان تحول (رفورمیست‌ها) را رادیکال می‌گویند مثل حزب رادیکال سوسیالیست فرانسه و یا جناحی از حزب لیبرال انگلیس، رادیکالیسم دموکراتیک: اصطلاحی بود که در قرن هفدهم در خصوص حزب «لولرها – Levellers» در انگلیس به کار می‌رفت.

راسیسم (/rəɪsɪzəm/racism): **(نژاد باوری، نژاد پرستی)**

این نظریه که ریشه‌ای کهن دارد و امروز اگر چه منتفی نیست امّا از اهمیت چندانی برخوردار نمی‌باشد.

عقیده‌ای است مبنی بر اینکه از نژادهای دیگر برترند چنانکه هیتلر و نازیسم بر این باور بود که نژاد برتر است و جدا سازی نژادها در افریقای جنوبی نمونهٔ دیگری از این نظریه می‌باشد.

راسیسم که در ابتدا زیست شناسان هوادار آن بودند به این پندار بود که ژن‌ها و

وراثت نژادی در گروه‌های بشری با درجهٔ هوشمندی و بینش فرهنگی رابطه‌ای مستقیم دارد و لذا موجب اختلاف‌های فرهنگی و تاریخی جامعه‌ها و تمدن‌های بشری می‌گردد، این اندیشه از سال ۱۸۵۰ تا ۱۹۴۵ یکی از زمینه‌های مهم اندیشهٔ غربی بوده است، از پیشگامان این عقیده می‌توان از «گوبینو - Gobineau» نویسنده فرانسوی صاحب رسالهٔ «نابرابری نژادهای انسانی» و «استوارت چمبرلین- Chamberlin» نویسنده انگلیسی خالق کتاب «بنیادهای قرن نوزدهم» نام برد

راسیونالیسم (/ræʃnəlɪzəm/Rationalism): **عقل‌باوری**

راسیونالیسم یا فلسفهٔ اصالت عقل در قرن شانزدهم شایع شد و پیروان آن اعتقاد داشتند که عقل بر همه چیز برتری دارد تا آنجا که این قرن به «قرنِ عقل» معروف شد، قبل از قرن شانزدهم اصطلاح «راسیونال» در خصوص فلاسفه و یا برخی از حکمایِ متافیزیک نیز به کار می‌رفته که حقیقت را به جایِ مشاهدات تجربی در استدلال عقلی می‌جُستند این اصطلاح در خصوص افراد شَکاک، ملحد، بی‌اعتقاد، آزاد اندیشه و نظیر آن نیز رایج بوده است، در حال حاضر اصطلاح «راسیونالیست» در مورد کسانی بکار می‌رود که تابع مکتب پراگمتیسم هستند و اندیشهٔ آنان در این محور دور می‌زند که برای عقاید مذهبی توجیه عقلی ارائه نمایند - در آمریکا این واژه به طور کلی مفهوم درجهٔ مترقی و اعلای شکاک را می‌رساند.

راشی‌تیسم (/rəˈkɪtɪzəm/ Rachitism): **نرمی استخوان**

در پزشکی به نوعی بیماری گفته می‌شود که به دلیل کمبود کلسیم و فسفر و در اثر نرسیدن ویتامین D به وجود می‌آید و استخوان نرم و شکننده می‌گردد

رژنالیسم (/riːdʒənəlizəm/ Regionalism): **ناحیه‌گرایی**

۱- طرفداری و تمایل به یک خودمختاری نسبی در ناحیه‌ای از کشور

۲- تقسیم‌بندی کشور به استان و شهرستان و غیره: منطقه‌سازی، ناحیه‌گرایی، ویژگی محلی، خوی و خُلق شهرستانی،

واژه‌ی محلی، لهجه محلی، گویش محلی، توصیف واقع‌نگرانه‌ی بخشی از کشور (به ویژه ناحیه‌ی روستایی)

رسیدیویسم (/rɪˈsɪdɪvɪzəm/ Recidivism): **واپس‌گرایی**

حالت و عملی را گویند که باید متوقف می‌شده اما دوباره تکرار شده است، یعنی

دوباره رجعت کردن به عمل گذشته، مثل کسی که اعتیاد را ترک کرده و مجدداً روی می‌آورد به اعتیاد و یا خلافی را مرتکب شده و مجدداً همان عمل را یا نوع دیگر آن را مرتکب می‌شود و بر شدت خلاف خود می‌افزاید

رفرمیسم (/rɪfɔ:mɪzəm/ Reformism): **اصلاح‌گرایی**

۱- اصلاح‌گرایی، بهسازگرایی، سامان‌گرایی

۲- نظریه و اعتقاد کسانی که خواهان اصلاحات در وضع اجتماعی مردم از طریق وضع قوانین و یا لااقل با اتکاء بر قوانین موجود هستند و مخالف با حرکات تند و افراطی‌اند

رلاتیویسم (/relətɪvɪzəm/Relativism): **نسبی‌گرایی، نسبیت**

به این مکتب و واژه، فلسفه‌ی نسبیت هم می‌گویند و در خصوص مرام و عقیده کس یا کسانی به کار می‌رود که معتقد به فلسفه نسبیت هستند و این آگاهی را دارند که دسترسی به خیال کمتر امکان‌پذیر است

نسبی‌گرایان می‌گویند: هر معرفتی (یا هر معرفت انسانی) نسبی است. نسبیت اخلاقی باور به این است که: تصور خیر و شر نسبت به زمان و مکان متغیر می‌باشد، بدون اینکه این تغییر توأم با پیشرفت معینی باشد.

رُماتیسم (/ru:mətizəm/Rheumatism): **درد مفاصل**

در پزشکی نام نوعی بیماری است، درد مفاصل

رُمانتیسم (/rəʊmæntɪsɪzəm/ Romantism=Romanticism): **رؤیاگرایی**

روش یا روحیه عاشقانه، عشق‌گرایی، شیدایی، رؤیاگرایی، آرمان‌گرایی

واژه رُمانتیک که از قرن هفدهم در انگلستان در مورد تعبیرات شاعرانه به کار می‌رفت از سال ۱۶۷۶ وارد فرانسه شد و مدت زیادی مترادف با (Pittoresque= خیال‌انگیز) و (Romanesque= افسانه‌ای) مورد استفاده قرار گرفت و تا سال ۱۷۷۵ به معنای امروزی بکار نرفت، حتی کلاسیک‌های شکست خورده، این واژه را به عنوان تمسخر برای هواداران رُمانتیسم بکار بردند و عجب اینکه نویسندگان جدید آن دوره این واژه را قبول کردند و بر زبان راندند، رُمانتیسم در اواخر قرن هیجدهم در انگلستان به وجود آمد، سپس راهی آلمان شد و در ۱۸۳۰ فرانسه و اسپانیا و روسیه

را دربر گرفت و تا سال ۱۸۵۰ بر ادبیات اروپا حاکم بود

مکتب رُمانتیسم که در حقیقت در برابر مکتب کلاسیک قد علم نمود اگرچه در تمامی عرصه‌های فلسفی، سیاسی، اجتماعی و غیره تأثیرگذار بود اما بیشتر به مکتبی ادبی و هنری معروف است

در اینجا برای تعریف رُمانتیسم با چند مقایسه بین رمانتیسم و کلاسیسم سعی می‌کنم که به صورت ساده رُمانتیسم را تعریف کرده باشم

۱- کلاسیک‌ها بیشتر ایدآلیست هستند یعنی فقط زیبائی را به رُخ می‌کشند و رُمانتیک‌ها می‌کوشند علاوه بر زیبائی، زشتی و بدی را هم نشان بدهند

۲- کلاسیک‌ها بیشتر عقل را اساس هنر می‌دانند و رُمانتیک‌ها احساس و خیال را

۳- کلاسیک‌ها بیشتر طرفدار وضوح و قاطعیت‌اند و رُمانتیک‌ها پایبند جلال و رنگ و منظره و حوادث و تضادها هستند

۴- کلاسیک‌ها منبع الهام خود را از هنرمندان قدیم می‌گیرند و رُمانتیک‌ها از قرون بعدتر، (وسطی، رنسانس) و معاصران خود و به افسانه‌های ملی کشورهای خویش و ملل دیگر توجه دارند

۵- رُمانتیک‌ها زیاد پایبند قواعد و دستورالعمل‌های هنری نیستند و آزادی‌خواهی را در هنر می‌پسندند و نهایتاً این که رُمانتیک‌ها احساس را به منطق ترجیح می‌دهند و به ساده‌نویسی و روان‌نویسی متمایلند، عاشق‌پیشه و خیال پردازند

رُمانتیسم را در سال ۱۸۳۰ «ویکتور هوگو» و رفقایش معرفی کردند

ژرژ ساند (George Sand) زن هنرمند و نویسنده شجاع را نیز که بیشتر نوشته‌هایش انعکاس سرنوشت و سرگذشت خود اوست باید در زمره پیشگامان رُمانتیسم دانست

از هنرمندان این مکتب می‌توان در انگلستان از: ویلیام وردز ورث (W. Words - Worth) – کلریج، لُرد بایرون، شلی (شاعر) و والتر اسکات (نویسنده) نام برد

در فرانسه ویکتور هوگو، در آلمان: گوته و شیلر معروف‌ترینند

الکساندر پوشکین شاعر بزرگ و معروف روسیه از این دسته است، در مجارستان شاندر پتوفی (Sandor Potofi) قابل ذکر است و خوزه دواسپرونسدا (Jose de

(Espronceda و زوریلا (Sorilla) در اسپانیا معروفند

رُمانیسم (/rəʊmənɪzəm/ Romanism)

۱- (ناخوشایند) مذهب کاتولیک

۲- ویژگی‌ها و تأثیرات روم باستان

روانشیسم (/rɪ'van(t)ʃɪzəm/ Revanchism): **کین‌گرایی**

۱- انتقام‌جویی کشور شکست خورده و پافشاری برای بازگیری سرزمین‌های از دست رفته

۲- حرکت‌های سیاسی به منظور انتقام‌جویی و تلافی نمودن

رولوسیوناریسم (/revəlu:ʃənɪzəm/ Revolutionism=Revolutionarism): **انقلاب‌گرایی**

تمایل داشتن به انقلاب، و انقلاب را راه حل نهایی دانستن برای رسیدن به هدف و مطلوب

رویزیونیسم (/rɪ'vɪʒənɪzəm/Revisionism): **بازنگری**

این اصطلاح نام فلسفه و مسلک ادوارد برنشتین (Eduard Bernstein) سیاستمدار و نویسندهٔ سوسیال دموکرات آلمانی است که از پیروان مارکس و مقیم آلمان بود. نامبرده تا سال ۱۸۸۸ که از آلمان تبعید گردید به دستور انگلستان از سیاست ناسیونال سوسیالیسم قیصر آلمان انتقاد می‌کرد و در زوریخ به روزنامه‌نگاری می‌پرداخت پس از تبعید به لندن رفت و با انگلیس همکاری می‌کرد، این سیاستمدار در سال ۱۸۸۹ «رویزیونیسم» یا تجدید نظری را بنا نهاد و هدف وی اصلاح و تعدیل سوسیالیسم مارکسی انقلابی بود و بر این عقیده بود که باید به وسیلهٔ تکامل تدریجی (اوولوسیون) به سوسیالیسم رسید نه به وسیله انقلاب.

رُیالیسم (/rɔɪəlɪzəm/Royalism): **سلطنت‌طلبی**

این عنوان به طرفداران سلطنت در برابر جمهوری خواهان و مخالفین رژیم سلطنتی داده شده و از قرون وسطی به بعد در اروپا شایع شده و به کار رفته است.

ریپوبلیکانیسم (/rɪpʌblɪkənɪzəm/Republicanism): **جمهوری‌گرایی**

۱- طرفداری از برقراری یک حکومت جمهوری

۲- جمهوری‌خواهی، جمهوری‌گرایی، اصول جمهوریت، اصول و عقاید حزب

جمهوری‌خواه

ریتوالیسم (/rɪtʃʊəlɪzəm/Ritualism): **آداب‌گرایی مذهبی**

آداب پرستی و اعتقاد داشتن به رعایت رسوم و سنن مذهبی، رعایت تشریفات مذهبی و عبادی را در حد افراط گویند.

ریگوریسم (/rɪgərɪzəm/Rigorism): **سخت‌گرایی**

۱- سخت‌گیری و بی‌امانی

۲- خشکی و سخت‌گیری در مورد اعمال قانون یا اصول مذهبی یا هنری

۳- سعی و تلاش بیش از اندازه در کاربُرد مذهب و فرائض دینی و اخلاقی

ریلی تیویسم (/relətɪvɪzəm/Relativism): **نسبی‌گرایی**

اعتقاد به نسبیت را گویند و در برابر مطلق‌گرایی قرار دارد.

نسبیون بر این فرضیه تکیه دارند که: نمی‌توان یک اصل مشترک مورد قبول برای همهٔ مردم به دست آورد.

طبق نظریه مونتسکیو - آدمی در جهان محاط به دو مسئلهٔ متضاد می‌باشد، یکی هم شکلی و هم‌آهنگی مثل: توالی شب و روز، توالی فصول، مرگ بعد از تولد و... و دیگری اختلاف شکل و تنوع، مثل: تنوعی که در موجودات مشهود است.

این دو خصیصهٔ مورد نظر مونتسکیو را «هم شکلی و تنوع» یا «وحدت‌ها و تضادها» هم گفته‌اند، بنا به همین نظریه جمعی شکل اول را پذیرفته‌اند و به مطلقیون معروفند و جمعی شکل دوم را و به آنان نسبیون می‌گویند.

ز - ژ

زئومورفیسم (/ˌzu:ə(ʊ)'mɔ:fɪzəm/ Zoomorphism)

۱- نسبت دادن شکل و ویژگی‌های حیوانی به خدایان

۲- شکل یک حیوان را پیدا کردن (در انسان)

۳- تزئین کردن به شکل حیوانات (در معماری)

زور آستریانیسم (/ˌzɒrəʊ'æstrɪəˌnɪzəm/Zo.ro.as.tri.an.ism): **اندیشه زرتشت**

نظر و عقیده زرتشت در بیان کردن دین زردشتی

ژئوتروپیسم (/ˌdʒi:ə(ʊ)'trəʊpɪzəm/Ge.ot.ro.pism) **زمین‌گرایی**

۱- رشد یا حرکت گیاهان و جانداران ثابت مکان در واکنش به جاذبه‌ی زمین

۲- نمو یک عضو نباتی در خاک و بزرگ شدن آن در اثر تأثیر قوه ثقل و خاک (مانند ریشه)

ژئومانیتیسم (ژئومگنتیسم) (/dʒˌmægnɪtɪzəm/ Geomagnetism)

میدان مغناطیسی که به طور منظم در سطح زمین وجود دارد و در آن خاصیت مغناطیسی قطب شمال به کندی و آهستگی سال به سال تغییر پیدا می‌کند

ژاکوبینیسم (/'dʒakəbɪnɪzəm/ Jacobinism): **ناسازگرایی**

این اصطلاح مربوط می‌شود به جنبش افراطی اعضای (کلوپ ژاکوبن) در دوران انقلاب فرانسه و از ویژگی‌های این جنبش دنبال نمودن هدف‌های انقلابی است به

هر قیمت و هر صورت و پرهیز از هر گونه سازشکاری است، این اصطلاح بعدها در مورد جنبش‌های دیگر هم که با سازشکاری مخالف بودند به کار رفته است، کمااین که (لنین) پیروان خود را (ژاکوبن‌ها) خطاب می‌کرد.

ژانتیلیسم (/dʒentaɪlɪzəm/ Gentilism)

کفرگرایی، کافری، بت‌پرستی

ژانسنیسم (dʒæ:s(ə)nɪzəm/ Jansenism): **فلسفه ژانسینوس**

نام اصطلاح و فلسفه‌ای است مشتق از کتاب «ژانسینوس» که اعتقاد به محدودیت آزادی‌ها داشت و بر این باور بود که خوشبختی و بزرگی فقط به عده محدودی از انسان‌ها در بدو تولد از جانب خداوند داده می‌شود

ژپروفرمیسم (Geproformism)

نظریه‌ای که بر طبق آن نطفه هر موجود زنده، خود یک موجود کاملاً رشد یافته است، منتها در مقیاس کوچکتر- بنابراین تکامل آن فقط بزرگ شدن ابعاد نطفه می‌باشد.

ژرمانیسم (/dʒɜ:mənɪzəm/Germanism): **آلمان‌گرایی، ژرمن‌گرایی**

۱- مطالعه، پژوهش و بررسی درباره تمدن و زبان آلمانی و قوم ژرمن

۲- واژه یا عبارت آلمانی که وارد زبان دیگری شده است

۳- رسوم و طرز تفکر آلمانی

۴- علاقه به آلمان و آلمانی، تقلید از آلمانی‌ها

۵- آلمان‌شناسی

ژزوئیتیسم (/dʒezjʊɪtɪzəm/ Jesuitism)

سیستم اخلاقی و مذهبی «ژزوئیت‌ها»، دورونی، سالوسی، حیله‌گری

ژورنالیست (/dʒɜ:nəlɪst/ journalist): روزنامه نویس - روزنامه نگار

(ژورنالیسم) (/dʒɜ:nəlɪzəm/journalism): **روزنامه‌نگری، نگرش روزنامه‌ای**

ادبیات ژورنالیستی به آثاری گفته می‌شود که از وقایع روزمره عصر خود مایه می‌گیرد و موضوعات روز را مطرح می‌کند که معمولاً با گذشت زمان و تغییر اوضاع و احوال این آثار نیز کهنه می‌شوند، البته این فاکتور کاملاً هم صادق نیست و پاره‌ای از آثار

ژورنالیستی که هنرمندانه به تصویر کشیده شده باشند گاه برای همیشه و یا مدت زیادی ماندگار خواهند بود

۱- روش روزنامه نگاری با سبک و اسلوب صحیح و جدید

۲- مطلقاً روش روزنامه‌نگاری

۳- تفکر و اندیشه‌ی روزنامه‌نگاری

۴- مجموعه روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران

۵- نگرش و دانش روزنامه‌نگاری و روزنامه‌ای

ژوزفیسم (/Jozefızəm/ Josephism): **اندیشه ژوزف دوم**

این اصطلاح سیستمی است که به وسیله «ژوزف دوم» امپراطور آلمان وضع گردید؛ در این اندیشه وجود کلیسا مربوط و منوط به وجود حکومت گردید، یعنی کلیسا را بخش و تابعی از حکومت دانست

ژوستی سیالیسم (/dʒʌstısıəlızəm/Justicialism): **عدالت‌گرایی**

بن و ریشه این اصطلاح از «ژوستی سیای» اسپانیا و به معنای عدالت گرفته شده. این اصطلاح را «خوان دومینکن پرون» رئیس‌جمهور آرژانتین در حدود سال‌های (۱۹۴۶–۱۹۵۵) رواج داد «پرون» و طرفداران او بر این عقیده بودند که باید تعادلی بین نظام سرمایه‌داری و سوسیالیستی برقرار نمود که در آینده همهٔ افراد بتوانند از حق قانونی خود برابر با مشارکتی که در سیاست و اقتصاد دارند بهره‌مند گردند که برای رسیدن به این راه عدالتخواهانه و ملی باید از راستای اصلاحات و در سایهٔ مشارکت مردم حرکت کرد، این تئوری و سیاست عدالت‌خواهی از افزایش نقش مردم در سیاست دفاع کرد ولی با تمام توان تلاش می‌کرد که از انفجار رهبری نشده انرژی اجتماعی مردم جلوگیری به عمل آورد

ژیگانتیسم (/'dʒʌıgantızəm/ Gi.gan.tism.): **کلان پیکری**

۱- نمو غیرعادی عضوی از اعضاء بدن یا قسمتی از آن

۲- بزرگ شدن و توسعه بی‌رویه و رو به تزاید هر ترکیب و ارگانیسم نامعلوم و نامشخص

۳- رشد زیاد از حد یک سازمان یا شرکت و نمونه آن

۴- عظیم الجثه بودن، عظمت، غول پیکری، غول‌سانی، رشد نابهنجار

ژیناندرومورفیسم (/dʒɪ'nandrəmɔ:fɪzəm/ Gy.nan.dro.mor.phism): **دو حالتی**

۱- کسی که دارای هر دو حالت: مردانه و زنانه باشد (هم آلت تناسلی مردانه داشته باشد و هم زنانه)

۲- در گیاهشناسی حالت گل و گیاهی را گویند که هم دارای پرچم (عضو نرینه) باشد و هم گرزن (عضو مادینه)

۳- زن مردسان، مرد زن سان

س

سابائیسم (/'seɪbeɪɪzəm/ Sabaism): ستاره‌پرستی

سابلیانیسم (/sə'bɛlɪənɪzəm/Sabelianism): نظریه «سابلیوس» درباره تثلیث که آن را نفی می‌کرد

ساتانیسم (/seɪtənɪzəm/Sa.tan.ism): **اهریمن‌گرایی**

شیطان‌صفتی و پیروی از اهریمن در انجام کارهای بد و ناشایسته

ساتورنیسم (/sætənɪzəm/Saturnism): مسمومیت که با املاح سرب حاصل می‌گردد

سادیسم (/seɪdɪzəm/ Sadism): دیگر آزاری

سادیسم نوعی بیماری روانی است که بیمار با اذیت، آزار و شکنجه کردن دیگران یا دیگری به تسکین روحی دست می‌یابد.

گونه‌ای از سادیسم، سادیسم جنسی می‌باشد که بیمار و منحرف جنسی، رابطه جنسی خود را همراه با رساندن آزار و شکنجه به شریک جنسی‌اش برقرار می‌کند و زمانی به اوج لذت جنسی و اورگاسم می‌رسد که مقاربت و نزدیکی با خشونت و وارد کردن آزار و شکنجه به شریک جنسی صورت پذیرد، رفتار سادیستی درجات مختلفی دارد: گاه ممکن است سمبولیک بوده و آسیب جدی نرساند، برخی به تحقیر کردن و یا مجروح ساختن بسنده می‌کنند و گاهی نیز منجر به جراحات جدی می‌گردد. سادیست جنسی ممکن است تا آن درجه پیش برود که شریک جنسی را در لحظه انزال به قتل برساند و یا اول او را به قتل برساند و بعد اقدام به نزدیکی نماید.

اصطلاح سادیسم گرفته شده از نام (مارکی دوساد) نویسنده فرانسوی است.

سافیسم (/safızəm/ Sap.phism/): همجنس‌بازی، طبق‌زنی (زنان)

ساکتیسم (/ʃækti:ızəm/ Saktism/)

عقیده‌ای مذهبی که در هند رواج دارد و به نیروهای مؤنث که باعث توالد و تناسل نوع است ارزش زیادی قائل است

ساکسونیسم (/sæksnızəm/ Sax.on.ism/): **ساکسون‌گرایی**

۱- تمایل به آداب و سنن و فرهنگ ساکسون

۲- واژه، عبارت اثر و هرچیزی راجع به ساکسون، از ریشه ساکسونی، (ساکسون‌ها ساکن شمال آلمان امروزی بودند و در قرن پنج و شش میلادی به انگلستان هجوم بردند و در بخش‌هایی از آن ساکن شدند)

سانترالیسم (sentrəlızəm Centralism): **مرکزگرایی**

این اصطلاح در مقابل (پروونسیالیسم) قرار دارد و در سیاست به سیستمی گفته می‌شود که همه‌ی کشور از یک مرکز رهبری و هدایت می‌شود و تمرکز امور در حکومت مرکزی پایتخت قرار دارد.

سانترالیسم دموکراتیک (/deməkrætık sentrəlızəm/Democratic-Centralism/)

یکی از اصول عقاید لنیسم است و به عنوان اصل سازمانی در همه‌ی حزب‌های کمونیست به کار گرفته می‌شود، طبق این اصل: آزادی بحث در داخل حزب و انتخاب آزادانه‌ی رهبران باید از طریق سلسله مراتب حزبی و با نظمی سخت‌گیرانه درهم ترکیب شود، اما تجربه نشان داده در طول زمان بیشتر بخش دوم عملی شده تا بخش اول، تکیه بر انضباط و اطاعت، بیش از رعایت دموکراسی و انتخاب آزادانه در داخل حزب حاکم بوده است. در بسیاری موارد (سانترالیسم دموکراتیک) به تسلط یک یا چند تن بر حزب از راه دستگاه مرکزی انجامیده است.

شرایط ۲۱ گانه پذیرش در کومینترن (Comintern) این اصل را اینطور بیان کرده است: (حزب کمونیست وظیفه ی خود را تنها در صورتی می‌تواند به انجام رساند که سازمان آن هر چه متمرکزتر و انضباط آهنین در آن هر چه همه‌گیرتر باشد و مرکز حزب، با برخورداری از اعتماد اعضای حزب، باید صاحب اقتدار بوده و به

فراگیرترین قدرت مجهز باشد.

سانتریسم (/sentrızəm/ Centrism)

تمایل سیاسی میانه داشتن (یعنی نه چپی بودن و نه راستی بودن)

سانتی مانتالیسم (/sentımentlızəm/ Sentimentalism): **احساسات‌گرایی**

افراط در احساسات و عواطف و دوری از تعقل و منطق را گویند، در حوزه هنر و ادبیات در قرن هیجدهم و در دوران رمانتیسم کاربرد این اصطلاح به اوج خود رسید و در حال حاضر تقریباً گرایش به این فاکتور خوشایند نیست و به اثر هنری جنبه منفی می‌دهد در این گرایش محور و رکن اصلی اثر، احساسات و عاطفه زیاده از حد است، در کشور خودمان می‌توانیم به نویسندگانی مثل: جواد فاضل، ر.اعتمادی، کوروس بابایی و... اشاره کنیم که از نویسندگان این دایره‌اند

سانساسیونالیسم، سانسوالیسم (/'sensjʊəlızəm/ Sensualism-Senasationalism): **احساس‌گرایی**

اگر چه این اصطلاح گاهی به غلط به جای اصطلاح نفس پرستی و هواپرستی بکارمی رود اما چیز دیگری است و سابقه‌ای دیگر دارد. تفسیر این فرضیه بطور خلاصه این می‌باشد که: (علم محدود می‌شود به آنچه که به وسیله‌ی اعضا حس و لمس می‌شود) و گاه همخوانی پیدا می‌کند با تعریفی که مفسران مذهبی از ماتریالیست ارائه می‌دهند چون نویسندگان مذهبی، ماتریالیست! کسی را می‌دانند که اعتقاد به هیچ چیز ندارد جزء آنچه را که می‌بیند و یا شخصا می‌شنود.

از قدیم این سؤال مطرح بوده که آیا انسان می‌تواند علمی را به وجود بیاورد که به وسیله حس‌ها درک نشده باشد و آیا انسان واجد افکار و استنباطات و الهامات ذاتی هست یا خیر؟

در یونان قدیم افلاطون اعتقاد داشت که انسان هم واجد افکار فطری و ذاتی است و هم واجد درک مستقیم یا استنباط، دیگر فلاسفه یونانی این عقیده را انکار کردند، نفوذ فلسفه‌ی افلاطون و اعتقاد مسیحیان به وجود روح بر فلسفه‌ی قرون وسطی حکومت می‌کرد اما (جان لاک) انگلیسی در قرن ۱۷ به همان عقاید یونانی مخالف افلاطون رجعت نمود تا آنجا که عقیده لاک غوغایی در اروپا به راه انداخت و این عقیده جان گرفت که: (هیچ چیز در قریحه انسان وجود نداردکه قبلا در حس‌های او

وجود نداشته است) و این مکتب به سانسوالیسم معروف گردید آنچه از این مکتب امروز باقی مانده این می‌باشد که: (مواد اصلی تمام علوم ناشی از چیزهایی است که حس‌ها به ما نشان داده‌اند و آموخته‌اند.)

سانسکریتیسم (/'sanskrıtızəm/ San.skrit.ism): **سانسکریت‌گرایی**

۱- مجموعهٔ علوم و دانش‌هایی که در شناسایی ادبیات و تمدن زبان سانسکریت به کار می‌رود (زبان آریائی و مادر گویش‌های امروزی شبه قاره هند)

۲- وابسته به سانسکریت

سایتاکوسیسم (/sıtəkosızəm/Psittacosism)

تکرار مکانیکی آگاهی‌ها و اطلاعاتی که به صورت طوطی‌وار فرا گرفته شده‌اند

سایشیسم (/'sʌıkızəm/ Psychism)

مجموعه حالات روانی یک شخص معین

سایکدلیسم (/ˌsʌıkə'di:lızəm/Psychedelism)

رؤیاها و توهماتی که بر اثر استفاده از مواد مخدر به وجود می‌آید

سایکولوژیسم (/'saıkə'lɒdʒızəm/ Psychologism)

۱- روانشناسی‌گری، روانشناسی نمایی

۲- تلاش و کوشش منفی‌گرایانه و تمسخر گونه برای فرضیه‌های فلسفی و رویدادهای تاریخی و غیره

سپاراتیسم (/sepərətızəm/ Separatism): **جدایی‌گرایی**

۱- میل و اشتیاق به جدا کردن قسمتی از آب و خاکی که انسان آن را به عنوان میهن انتخاب کرده است از سرزمین دیگری، اما در کل این اصطلاح هر گونه جدایی و تجزیه‌طلبی و نمونه‌های آن را هم در برگرفته چه در حالت فاعلی و چه مفعولی

۲- جدایی‌طلبی، تجزیه‌طلبی، چدایی‌گرایی، اعتزال‌خواهی

سرمونیالیسم (/serı'məʊnıəlızəm/ Ceremonialism): **آداب‌گرایی**

در قرون وسطی این اصطلاح در مورد کسانی به کار می‌رفت که معتقد به انجام تشریفات و آداب و رسوم مذهبی مسیح بودند. در قرن ۱۴ گیوم دوکام (Guiaume-Doccam) فیلسوف انگلیسی و بعد از اوویکف (Wiclef,Wyceiffe) و سپس ژان هس (Jean Heas-Johnhuss) در بوهیمیا نظریه‌ها و مطالبی را در ضدیت

با سرمونیالیسم منتشر کردند که در حقیقت می‌توان نظرات این سه نفر را مقدمه‌ای بر (رفورماسیون) یااصلاحات مذهبی دانست، این سه بر این نظریه بودند که ایمان و عمل شرط است نه تشریفات و لباس و ورد و دعا و تظاهر.

در حال حاضر این اصطلاح در خصوص هر گونه تشریفاتی به کار می‌رود چه مذهبی و چه غیر مذهبی.

سریالیسم (/sıərıəlızəm/ Se.ri.al.ism): **تسلسلی**

۱- در موسیقی به روش تصنیف دوازده صوتی یا دوازده تنی گویند

۲- باور و تمایل به چند بخشی کردن، پی در پی و مسلسل کردن موضوع و کاری

سزاریسم = تزاریسم (/za:,tsa:ızəm/ Czarism-Tstarism): **حکومت قیصری**

سزار یا تزار که در فارسی (قیصر) گفته شده، لقب امپراطور روسیه از سال ۱۵۴۷ تا ۱۹۱۸ و عنوان پادشاه بلغار از ۱۹۰۸ تا ۱۹۴۵ بوده است. سزاریسم یا تزاریسم یا حکومت قیصری در حقیقت همان مفهوم استبداد و اتوکراسی و قدرت مطلقهٔ امپراطور را می‌رساند.

سکتاریانیسم (/sekteənənızəm/ Sectarianism) (**سکتاریسم**- Sectarism): **فرقه‌گرایی**

۱- مکتب و اندیشه کسانی که عقاید دیگران را به راحتی نمی‌پذیرند

۲- بریدن از حزب و دسته‌ای برای پیوستن به حزب دیگر

۳- اندیشه‌های متعصبانه، فرقه‌ای، کوته‌فکرانه

سکسیسم (/seksızəm/ Sexism)

تبعیض جنسی، برترگرایی جنسی، تمایل به تحقیر جنس مؤنث در امور جنسی

سکولاریسم (/'sekjʊlərızəm/Secularism): **دنیاپرستی**

سکولریا سکولار (Seculaire- Secular) در زبان‌های انگلیسی و فرانسوی به معنای دنیوی است (آنچه که مربوط به این جهان خاکی است) و مشتق شده از واژهٔ لاتین سکولوم (Saeculum) به معنای امور این دنیا می‌باشد.

سکولاریسم: یعنی دنیاپرستی یا اعتقاد به اصالت امور دنیایی و رد نمودن آنچه غیراز آن است مثل: مذهب، خدا و اعتقادات مذهبی. این اصطلاح معمولا مترادف با واژهٔ (سپ تیسم) بکار می‌رود و کاربرد آن در انگلستان به خاطر پیشینهٔ تاریخی آن بیش از

جاهای دیگر است زیرا ابتدا در قرن ۱۹ جمعی شکاک و آتئیست (منکرین خدا) در حدود یک هزار نفر جمع آمده و تشکیلاتی تحت نظر هولی اوک (Holyoake) راه انداختند که هدف آنان این بود که نظریه خود را مثبت معرفی نمایند و به همین دلیل از افراطیون پرهیز می‌نمودند و از حمله به کلیساها و نمونه‌ی آن خودداری می‌ورزیدند، این فرقه تحت رهبری برادلا (Bradlau) پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نمود ولی در حال حاضر اعتبار چندانی ندارد و به مجمعی از خداپرستان (آتئیست‌ها) اطلاق می‌شود و بیشتر کسانی جذب این فرقه می‌شوند که در حد افراط به مذهب و دین نظری انتقادی دارند.

سگرگاسیونیسم (/'segrɪgeɪʃɪzəm/ Segregationism): **جدایی‌گرایی**

۱- تفکر و سیاست جداسازی و تبعیض (به خاطر نژاد و مذهب)

۲- تفکر و اندیشه کنار گذاردن افرادی که در کشور دارای نژاد یا عقیده و یا مذهب و عادتی غیر دیگران دارند

۳- طرفداری و تمایل به جدا کردن دو گروه جنسی یا نژادی در چهارچوب نظام و مقررات رسمی

سمبولیسم (/sɪmbəlɪzəm/Symbolism)

سمبولیسم در مفهوم عام بدان معناست که پندارها و عواطف را در نمادهایی آشنا یا ناآشنا عینیت بخشید و به مخاطب اثر انتقال داد، یعنی جای توصیف واقعیت! آن را در هیات نماد نزد مخاطب حاضر کرد.

بودلر- ورلن - رمبو- مالارمه - والری: پنج شاعر شاخص این مکتب هستند.

سمپلیسم (/sɪmplɪzəm/ Simplism): **ساده‌گرایی**

۱- تمایل به ساده کردن هرچیز به صورت قطعی

۲- ساده انگاری، ساده‌پنداری

سمنامبولیسم (/sɒm'næmbjʊlɪzəm/ Somnambulism): **خوابگردی**

حرکت و راه رفتن شخص در حالی که در خواب طبیعی یا مغناطیسی است.

سمیتیسم (/'si:mʌɪtɪzəm/ Semitism): **سامی‌گرایی**

۱- مجموعه تمدن و فرهنگ سامی‌ها

۲- واژه یا عبارت سامی

۳- ویژگی‌های سامی‌ها (به ویژه یهودیان)

سمی‌نومادیسم (/si:maıtızəm/ Seminomadism)

نوعی زندگی که در آن: کشاورزی موضعی و دامداری و پرورش و تربیت، با چادرنشینی توأم شده است و این نوع زندگی بیشتر در حاشیه کویرها و صحراها دیده می‌شود

سنتتیسم (/sın'θεtızəm/ Synthetism): **سبکی در نقاشی**

سبکی است در نقاشی (خلاف امپرسیونیسم) که نقاش با رنگ قسمت‌های مختلف تصویر را از هم جدا می‌کند، گوگن از جمله نقاشانی بود که از این سبک بهره می‌برد

سندیکالیسم (/sındıkəlızəm/Syndicalism): **سندیکاگرایی**

تریدیونیون یا اتحادیه‌های کارگری را در فرانسه سندیکا می‌نامند.

سندیکالیسم یک جنبش کارگری بود که در دهه ی ۱۸۹۰ در فرانسه شکل گرفت و هدف آن واگذاری کنترل و مالکیت وسایل تولید به اتحادیه‌ها بود نه به دولت.

در تعریفی دیگر می‌توان گفت که سندیکالیسم نام یک مکتب سیاسی و انقلابی است که سازشی بین سوسیالیسم و آنارشیسم به وجود آورد و سعی نمود که به وسیله اتحادیه‌های کارگری: دولت و دموکراسی پارلمانی را از طریق طغیان و شدت عمل (بدون انقلاب متشکل سیاسی) براندازد. این گروه در ابتدا از جملهٔ تئوریست‌های رادیکال سوسیال بودند که عقاید خود را از مارکس گرفته ولی خود را در خارج سنت اصلی سوسیالیسم مارکس قرار دادند، این فرقه نیز مثل کمونیست‌ها فقط قسمت‌های انقلابی مارکسیسم را پذیرفتند و در ضمن پاره‌ای از عقاید بعضی از سوسیالیست‌های دیگر مانند: پرودون و افکاری را از آنارشیست‌هایی مثل: باکونین و کروپاتکین را ضمیمه عقاید خود نمودند و بر این باور بودند که اتحادیه‌های کارگری به منزلهٔ ستون فقرات جامعه آینده محسوب می‌شوند، کارگران هر رشته از صنعت تشکیل یک صنف داده و خود مستقلاً در تمام شئون اقتصادی و اجتماعی بر خود حکومت می‌کردند و نمایندگان این صنف‌ها تشکیل مجمعی داده و روابط سیاسی خارجی را اداره می‌کردند، بنابراین کشور و جامعه را محتاج دولت نمی‌دانستند، سندیکالیست‌ها با شرکت در انتخابات دموکراتیک و تحمیل قدرت به وسایل دموکراتیک مخالف بودند و به همین جهت آنان را (انارکوسندیکالیسم) یا

سندیکالیسم انارشیم نیز نامیده‌اند، نهایتاً سندیکالیست‌ها از ۱۹۱۸ به بعد، پیش از جنگ جهانی اول از صحنه خارج شده و به کمونیست‌ها پیوستند.

سن‌سیمونیسم (/seɪnt 'sʌɪmənɪzəm/Saint-Simonism): **سیمون‌گرایی**

عقیده و نظریه طرفداران (سن سیمون) که معتقد به زندگی دسته‌جمعی بودند و این که هر کس به اندازه توانایی و ظرفیتی که دارد در اجتماع مسئول است، (به اندازه توان کار کردن و به اندازه نیاز سهم داشتن) سن سیمون مالکیت خصوصی را مردود می‌شمرد، این نظریه چون تا حدودی تمایلاتی آنارشیسمی در آن بود از بین رفت

سنکرتیسم (/'sɪŋkrɪtɪzəm/ Syncretism): **آیین‌پردازی**

ترکیب شدن چند فرقه مذهبی و متحد شدن آنها با هم، به این اصطلاح «آیین‌پردازی هم گفته‌اند و عبارت از این است که خودسرانه به گردآوری معانی و آراء مختلفی می‌پردازند که مذهبی جدید ارائه نمایند، آئین‌پردازی با «التقاط» تفاوت دارد زیرا در التقاط آراء گونه‌گونی گلچین می‌شود و مذهبی جدید ارائه می‌گردد که معقول است اما در آئین‌پردازی سطحی به آراء نگاه می‌شود و انتخاب معقول نیست.

سنکرونیسم (/'sɪŋkrənɪzəm/Synchronism): **همزمانی**

۱- همزمانی، هم‌رخدادی، هم‌هنگامی، همگامی

۲- فهرست رویدادها و شخصیت‌های تاریخی همزمان

سوبژکتیویسم (/səb'dʒektɪvɪzəm/ Subjectivism): **درون‌گرایی**

مکتب و آئینی است فلسفی که در برابر اوبژکتیویسم (Objectivism) قرار دارد و اعتقاد بر این است که: (دماغ فقط به مسائلی آگاهی پیدا می‌کند که به وجدان آدمی معرفی شده و وجدان از آن آگاه شده باشد) این عقیده معمولا به ماتریالیسم یا فلسفه‌ی اصالت ماده ختم می‌گردد که منکر وجود ماوراءالطبیعه است، به زبانی دیگر این مکتب بر این باور است که آنچه وجود دارد همان نفس فرد است و حقیقت: فکر و رای هر فردی است.

فلسفهٔ پراگماتیسم ویلیام جیمز آمریکایی و فلسفهٔ هیومنیسم شیللر را باید از نوع فلسفه سوبژکتیویسم دانست.

قدیم‌ترین فلسفه سوبژکتیویسم را از آن برکلی (Berkeley) و در قرون جدید واضع اولیه آن را کانت می‌دانند. به طور کلی در چهار فاکتور زیر خلاصه می‌شود

۱- درون‌گرایی، ذهن‌گرایی، اصالت ذهن، ذهن‌باوری
۲- اندیشه‌ی معتقد به پدیده‌های ذهنی
۳- تحجر افکار و قضاوت یکطرفه و دور ماندن از حقیقت و آنچه که حقیقت دارد و به وقوع می‌پیوندد
۴- ذهنیت که در برابر عینیت (اوبژکتیویسم) قرار دارد

سوبستانسیالیسم (/səb'stænʃəlɪzəm/ Sub.stan.tial.ism): **ذات‌گرایی**
به فلسفه: ذات‌گرایی و جوهرگرایی گویند

سوپره ماتیسم (/su:premətɪzəm/ Suprematism): **جنبش هنر روسی**
این اصطلاح عنوان جنبشی هنری است که به وسیله «مالویچ» پس از شکل‌گیری «ریونیسم» در روسیه مطرح شد که شیوه‌ای جدید در نقاشی انتزاعی را پیشنهاد کرد که با نفی کامل بازنمایی جهان مرئی همراه بود و بر اساس رنگ‌های اصلی، صور هندسی بنیادی و خطوط مستقیم حرکت می‌کرد.

سوسیال امپریالیسم (/səʊʃlmpɪərɪəlɪzəm/ Social Imperailism)
برخی بر این اعتقادند که این عنوان برچسبی است که چینی‌ها در مبارزه ایدئولوژیک خود با شوروی به آن کشور زده‌اند.
برابر این نظر: شوروی نیز یک قدرت امپریالیست (نک امپریالیسم) به حساب آمده بود که هدف و منظور نهایی‌اش چیرگی بر دیگر کشورها و تسلط سیاسی بر آنها می‌باشد منتها نظام اقتصادی آن به جای سرمایه‌داری، سرمایه‌داری دولتی است.
هواداران این نظریه بر این اعتقاد بودند که شوروی امپریالیسمی تازه نفس و تازنده است و در نتیجه آن را از آمریکا نیز خطرناکتر می‌دانستند.

سوسیالیسم (/səʊʃəlɪzəm/ Socialism) **جامعه‌باوری**
این (ایسم) در میان جمعیت ایسم‌ها از شهرت بیشتری برخوردار است، بن این اصطلاح از واژهٔ (سوسیال) به معنای: اجتماعی، در زبان فرانسه گرفته شده است، این اصطلاح را آنقدر این و آن تفسیرهای گونه‌گون کرده‌اند که مشکل می‌توان یک تعریف مستقل و جامع از آن به دست آورد، در واژه‌نامه‌های انگلیسی این تعریف معمول را از سوسیالیسم می‌توان دید: سوسیالیسم، سیاست یا یک تئوری است که هدف آن مالکیت و نظارت جامعه است بر کلیه وسایل تولید (سرمایه، زمین، اموال،

صنعت و غیره) و به طور کلی ایجاد سازمانی دسته‌جمعی به نفع مردم بـه وسـیله مالکیت دولت. مثلا تمامی حرکت‌های تولیدی اعم از صنعت و کارخانجات و حمل و نقل و امور بانکی و اقتصاد و نمونه‌های آن باید به وسیله دولت و به نفع همگان کنترل و اداره شود، اما در نحوه‌ی چگونگی کنترل که به تمام وکمال در دست دولت باشد، یا به گروه‌های کوچک‌تر اجتماعی سپرده شود و مثل آن، اختلاف نظرهایی هست و در تعریف و برداشت «مالکیت و نظارت عمومی» اتفاق نظرمطلقی وجود ندارد امااین نظر مشترک وجود دارد که همه! تکیه به برتری جامعه و سود همگانی دارند تا بر سود فردی و فردگرایی و در حقیقت سوسیالیسم شورش و طغیانی است بر علیه فردباوری (اندیویدوالیسم) و لیبرالیسم اقتصادی عصر جدید. سـوسیالیسم برعکس هواداران سـرمایه‌داری مـدعی است: دخـالت اکـثریت و دولت، در مـقام نماینده‌ی اکثریت می‌تواند نفع عمومی را از دستبرد افراد در امان دارد.

از اندیشه اصلی و ریشه سوسیالیسم، صورت عـناوین مـختلفی بـروز کـرده کـه از مهمترین این عناوین می‌توان به: آنارشیسم، سـندیکالیسم، سـوسیالیسم مسـیحی، سوسیالیسم دموکراتیک و بولشویسم اشاره کرد که هر یک از این مکتب‌ها اصـول خاص خود را دارند اما هدف همهٔ آنها پدید آوردن اقتصادی است که در آن، جامعه! مسئولیت شیوه‌ی بهره‌برداری از ابزارهای تولید را در دست دارد.

از انواع سـوسیالیسم بـاید از: سـوسیالیسم اوتـوپیک - سـوسیالیسم بـورژوایـی - سوسیالیسم تخیلی - سوسیالیسم دموکراتیک - سوسیالیسم صنفی - سوسیالیسم علمی وسوسیالیسم مسیحی نام برد.

سوفیسم (/'sɒfɪzəm/ Sophism): **صوفی‌گری**

در زبان یونانی (سوفیسما و سوفیزا) به معنای تعلیم و آموزش و (سوفوس) به معنای خـرد و عـقل است. سـوفیست عـنوان عـده‌ای از فـلاسفه مـاقبل سـقراط است و (سوفیسم) نام مکتب این فلاسفه می‌باشد. در یونان قدیم به دانشمند و خردمند و متفکر و هوشمند و به ویژه به فیلسوف و حکیم عنوان (سوفیست) می‌دادند و عنوان محترم و باارزشی بوده اما بعدها که فلاسفه سوفیست مورد تحقیر و انتقاد و حمله سقراط و افلاطون قرار گرفتند این عنوان احترام اولیه خود را از دست داد و به کسانی اطلاق می‌شد که در مباحثه و گفتگو زبان‌بازی و سفسطه می‌کردند.

در مجموع فلاسفه سوفیست ماقبل سقراط آدم‌هایی بوده‌اند نسبت به دوران خود روشنفکر و دارای افکار مترقی و بیشتر خواهان تحول و به وضع موجود آن روز انتقاد داشته و با قراردادهای موضوعهٔ بشری مخالف بوده‌اند به عقیده برخی از مفسرین، مکتب‌های: شکاکین (سپ تیسم) و کلبیون (سینیسم) از عقاید سوفیست‌ها سرچشمه گرفته است.

از فلاسفهٔ معروف سوفیست: پروتاگوراس، انتیفون، تراسی، ماکوس و گورگیاس قابل ذکرند که عموما متعلق به قرن پنجم قبل از میلاد می‌باشند.

سولاریسم (/səʊləerɪzəm/ Solarism): **خورشیدگرایی**

گرایش و تمایل به افسانه‌های آفتاب

سولیپسیسم (/sɒlɪpsɪzəm/ Sol.ip.sism): **من‌گرایی**

عقیده و فلسفه من‌گرایی، خودمداری، من آئینی

سیانتیسم (/saɪəntɪzəm/Scientism): **علم‌گرایی**

۱- مکتب اصالت علم

۲- علم‌گرایی، باور فلسفی به این نکته که فقط از طریق علم می‌توان به شناخت و درک هرچیز رسید

سیکلوتوریسم (/sʌɪkləʊtʊərɪzəm/ Cyclotourism): جهانگردی و مسافرت به وسیله دوچرخه پایی

سیلابیسم (/sɪlæbɪzəm/ Syl.la.bism)

۱- در نوشتن: نگارش حروف هجایی به جای الفبا

۲- هجابندی، تقسیم واژه‌ها به هجاها

سیلوژیسم (/'sɪlə,dʒɪzəm/ Syl.lo.gism)

۱- در منطق به فلسفه و استدلالی گویند که شامل سه اصل: الاهم، فی الاهم و نتیجه‌گیری باشد (قیاس علمی + قیاس ضرور + قیاسی که دانش و دانستن را عرضه می‌کند) مثال همهٔ انسان‌ها فانی هستند - رستم انسان است! پس رستم فانی است

۲- قرار دادن قیاس صوری در کنار قیاس منطقی و گرفتن نتیجه

سینداکتیلیسم (/sɪndɪkəlɪzəm/Syn.dactylism): به هم چسبیدگی، پیوستگی، همبستگی

سینکونیسم (/sɪŋkəʊnɪzəm/Cinconism): اثر استعمال گنه‌گنه زیاد

سینوسیسم (/sɪni:sɪzəm/ Synoecism)
سیستمی که در شهرسازی قدیم یونان وجود داشت و عبارت از این بود که در حومه هر شهر یا یک مرکزی! تأسیسات و دهات متعددی به وجود می‌آمد که بعداً تبدیل به یک شهر می‌گردید

سینیسم (/sɪnɪzəm/ Cynism): **تمدن‌گریزی، کلبیون**
۱- عقاید فیلسوف‌ها و کسانی که معتقد به زندگی در طبیعت بوده‌اند مانند (دیوجانس) و علناً با مشاهیر اجتماعی و تمدن ناشی از آن مخالفت می‌ورزیده‌اند
۲- مذهب کلبیون
۳- نظریه آنهایی که آداب و رسوم اجتماعی را تخطئه و تحقیر می‌نمایند

سینیسیسم - (/sɪnɪsɪzəm/ Sinicism): ویژگی‌های چینی(زبان، سنت، کردار، رفتار و غیره)
این فرقه که به کلبیون معروفند، عده‌ای آنان را همان شکاکین (سپ تیسم) می‌پندارند ولی عده‌ای هم این فرقه را جدا از شکاکین می‌دانند و حقیقت این است که عقاید فلاسفه این دو فرقه که اغلب معاصر یا تالی افلاطون و ارسطو هستند به اندازه‌ای به هم مانند و نزدیک است که جدایی آنان خالی از اشکال نیست، اگر بخواهیم فرق این دو را بگوئیم تنها می‌توانیم به این بسنده کنیم که شکاکین معتدل‌تر از کلبیون و یا کلبیون افراطی‌تر از شکاکین بوده‌اند، شکاکین به همه چیز در عالم شک داشتند و کلبیون منکر همه چیز بوده‌اند.
وجه تسمیه کلبیون این است که مؤسس این فرقه: انتیس تن (Antisthenes) فیلسوف آتنی (شاگرد سقراط) مباحثات خود را در منطقه‌ای در شهر آتن به نام (سینو-سارژ- Cynosarge) که به معنای سگ سفید است انجام می‌داد، واژه‌ی سینیک منسوب به ستاره سیریوس یکی از ستارگان کلب اکبر نیز می‌باشد.
از دیگر فلاسفه معروف سینیک باید به دیوژن (Diogenus) اشاره کرد که معروف جهان است و حکایات زیادی درباره وی جاری است.
۱- گویند در یک روز روشن دیوژن با چراغی روشن در کوچه‌ها گردش می‌کرد و در پاسخ سؤال کنندگان می‌گفت دارم دنبال آدم می‌گردم، دنبال یک انسان می‌گردم (از دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست).
۲- روایت شده که اسکندر مقدونی در معبری از کنار او رد می‌شد از وی خواست

که چیزی از اسکندر بخواهد و دیوژن در پاسخ گفت: می‌خواهم از جلو من دور شوی تا از نور آفتاب محروم نباشم.
۳- می‌گویند در زمانی که در تبعید بسر می‌برد شخصی به او گفت: همشهریانت تو را از شهر بیرون کردند و دیوژن پاسخ داد: اشتباه می‌کنی من آنها را در شهر جا گذاشتم.
۴- دیوژن گویا در خمی شکسته زندگی می‌کرده و از مال دنیا تنها یک کوزه شکسته داشته که از آن آب می‌نوشیده و چون یک روز می‌بیند شخصی با دست از نهر آب می‌نوشد کوزه‌اش را هم می‌شکند که هیچ علاقه‌ای به جهان مادی نداشته باشد.
کراتس (Crates) بزرگترین مبلغ این فرقه شمرده می‌شود، او تمام اموال و علایق مادی خود را ترک کرد و حیات فقر فلسفی را برگزید و چون گدایان آواره همراه با زن خود هیپارشیا که از خانواده‌ی بزرگی بود به مسافرت می‌پرداخت و فلسفه خود را تعلیم می‌داد.
پیروان این فلسفه به طور کلی سعادت و فضیلت رادر ترک تمام لذات دانسته، با سر و پای برهنه و لباس ژنده در میان مردم گردش می‌کرده‌اند و با طعنه و خشونت و متلک پند می‌داده‌اند و همه چیز را رد می‌نموده‌اند این جماعت می‌گفتند: اکثر مردم احمق‌هایی بیش نیستند و زندگی نیکو: خاص آدم‌های خردمند و حکیم است و آدم خردمند نه نیازی به وابستگی و قوانین و تعهدات دارد نه نیازی به خانه و وطن! همه جا خانه و شهر و وطن اوست و خرد و تقوای شخص به منزله قانون است برای او.

سیوائیسم (/sɪ:vəɪzəm/sivaism)

جریان مذهبی که در مذهب هندوها برای «شیوا» که خدای بزرگتر و مهمتر از «ویشنو» است به وجود آمد

سیویسیسم (/sɪvɪsɪzəm/ Civicism)

۱- آنچه که در زندگی سیاسی برعهده یک آدم سیاسی است
۲- حقوقی که برای هرکس در اثر شهرنشینی ایجاد می‌شود (در برابر: دولت، حکومت و اجتماع)

ش

شارتیسم (/tʃa:tɪzəm/ Chartism)

جنبش اصلاح‌طلبانه و آزادی‌خواهی که بین سال‌های (۱۸۳۷ و ۱۸۴۸) در انگلستان برای آزادی طبقه کارگر به وجود آمد و در زندگی سیاسی انگلستان تغییرات قابل ملاحظه‌ای گذاشت

شارلاتانیسم (/ʃɑ:lət(ə)nɪzəm/ Charlatanism)**: ترفندگرایی**

شارلاتانی، رفتار و کردار حقه‌بازان و حیله‌گران داشتن - فلسفه و عقیده کسانی که بر این باورند که با ترفند و حیله و نیرنگ باید زندگی کرد و حرکت نمود

شافعیسم (/tʃeɪfɪzəm/ Chafi-ism)**: شافعی‌گرایی**

عقیده و مکتب اهالی تسنن که پیرو و طرفدار مکتب شافعی هستند، مکتب شافعی یکی از چهار مکتب بزرگ اهل تسنن است

شامانیسم (/Sɑ:mənɪzəm/Shamanism)**: شمنیسم: آیین شمنی، ابتدایی‌گرایی**

مجموعه‌ی باورها و اعتقادات کسانی که معتقد به برقراری ارتباط با ارواح طبیعت به کمک فلسفه می‌باشند. در این آیین، توانایی جادوگر و طبیب قبیله را در تأثیرگذاری بر ارواح خوب و بد که زندگی را به فرمان دارند محترم می‌شمارند.

شماتیسم (/ski:mætɪzəm/ Schematism)

طرح و شاکله، دیسه‌نمایی، طرح‌اندازی، شکل‌واره سازی

شوونیسم (/ˈʃəʊv(ɪ)nɪzəm/ Chauvinism)

ملت‌پرستی افراطی و غیر معقول آمیخته با نفرت از دیگر ملت‌ها را گویند. این اصطلاح از نام نیکلاس شوون (Nicolas Chauvin) سرباز مداح فدایی ناپلئون گرفته شده که از جهت سرسپردگی بی‌چون و چرا و ساده‌دلانه به ناپلئون! معروف و نامدار بود.

در زبان انگلیسی این اصطلاح به کنایه برای هر گونه زیاده‌روی خودپرستانه به کار می‌رود در سال ۱۸۳۱ یک نمایشنامه که یکی از شخصیتهای آن شوون نام داشت و یک ترانه معروف! اصطلاح (شووینیزم) را در فرانسه بر سر زبان‌ها انداخت و از آنجا به دیگر زبان‌ها راه یافت. این اصطلاح را در سه فاکتور زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱- میهن‌پرستی (افراطی، نابخردانه و پرخاشگرانه)

۲- خاک‌پرستی (در مقایسه با میهن‌پرستی)، خاک آئینی

۳- برترشناسی نژاد و به ویژه جنس خود از دیگران، برتر پنداری مردان (در مقایسه با زنان)

شیسم (/ˈsɪzəm/ Schism)

۱- انشعاب در یک حزب یا حکومت

۲- نفاق، تفرقه، شقاق، دودستگی (به ویژه در مذهب)

۳- تفرقه افکنی، ایجاد دودستگی

۴- فرقه

شیعیتیسم (/ Sɪːɑɪtɪzəm/ Shiitism)

شیعه‌گری، اندیشه مکتب شیعه را گویند

ص

صهیونیسم (/'zʌɪənɪzəm/Zionism): جنبش یهودی

این اصطلاح در مورد جنبش یهودی به کار می‌رود که برای به وجود آوردن یک جامعه و کشور خود مختار یهودی تلاش می‌کند.

ریشه این اصطلاح (صهیون -Zion) نام کوهی است در اورشلیم که آرامگاه داود نبی در آنجا قرار دارد.اورشلیم تا قبل از سال ۷۰ میلادی سرزمین یهودیان بود اما با ویرانی اورشلیم در سال ۷۰ میلادی به دست رومی‌ها، یهودیان در سراسر جهان پراکنده شدند، ولی با وجود این پراکندگی یهودیان وحدت دینی و فرهنگی خود را حفظ کرده و ملت‌های دیگر نتواستند آنان را در خود حل کنند. در طول سالیان دراز یهودی‌ها در کشورها و ملت‌های مختلف به عنوان یک اقلیت شکنجه و آزار و اذیت فراوان دیدند و به همین انگیزه همیشه در آرزو و مترصد بازگشت به وطن و تشکیل یک جامعه‌ی یهودی خودمختار بودند و اولین جرقه به وسیله یک روزنامه‌نویس مجارستانی به نام تئودور هرتسل (Theodor Hertzel) زده شد که در کتاب دولت یهودی استدلال کرد که تنها راه نجات یهودیان از آزار دایمی،ایجاد یک دولت یهودی است و در سال ۱۸۹۷ نخستین کنگره‌ی جهانی صهیونیست را در شهر بازل (سوئیس) برگزار کرد و چیم وایزمن (Chaim Weizmann) در تعاقب این کنفرانس پافشاری کرد که ملت یهود تنها در فلسطین یا به زبانی در همان اورشلیم می‌تواند

زندگی دوباره یابد و قدم‌هایی مهم در این خصوص برداشت.اما با توجه به این که فلسطین در تصرف عثمانی بود به جایی نرسید تا آن که امپراطوری عثمانی تجزیه شد و فلسطین به دست انگلیسی‌ها افتاد. مجدداً وایزمن که بعدها اولین رئیس جمهور اسرائیل شد اقدامات خود را از سر گرفت و دولت انگلستان اعلامیه‌ای صادر و با درخواست یهودیان برای کوچیدن به فلسطین موافقت کرد و رفته با تمام مشکلاتی که در پیش بود، یهودیان گروه گروه به فلسطین کوچیدند، این مهاجرت و کوچیدن‌ها با مقاومت اعراب ساکن فلسطین روبرو گردید و زمینه‌ی جنگ وسیع اعراب و یهود را فراهم کرد.

پس از جنگ جهانی دوم سازمان ملل متحد با تجزیه‌ی فلسطین و تشکیل یک دولت یهودی در فلسطین موافقت کرد و این دولت پس از پایان تحت‌الحمایتی فلسطین و خروج انگلیسی‌ها به وجود آمد و یهودیان در جنگ با اعراب پیروز شدند و سرزمین‌های بیشتری را از فلسطین اشغال کردند، بیش از آنچه سازمان ملل تعیین کرده بود. در جنگ مداوم یهودی‌ها با اعراب به ناچار خیلی از فلسطینی‌ها از خانه و سرزمین خود رانده شدند و مسئله آوارگان فلسطین به وجود آمد که هنوز ادامه دارد. آوارگان فلسطین با به وجود آوردن سازمان آزادیبخش فلسطین و چندین سازمان و گروه چریکی و دسته‌های مخفی و شبه نظامی سال‌هاست که با اسرائیل و قوم یهود در حال جنگ و ستیزند و گروههای تندرو و متعصب صهیونیست، بر این اراده‌اند که باید یک کشور یهودی یکپارچه از راه قهر و سلطه‌ی نظامی و به اصطلاح (نیل تا فرات) به وجود آورند.



فئودالیسم (/fju:dəlɪzəm/Feudalism): **ملوک‌الطوایفی**

این اصطلاح به حکومت‌های ملوک الطوایفی و اشراف گفته شده

قبل از قرون (۱۷ و ۱۶) سیستمی در بسیاری از نقاط اروپا، خاور دور و حتی خاور میانه حاکم بود که در راستای این سیستم اراضی کشور به قسمت‌های بزرگی تقسیم و هر قسمت در اختیار یکی از اشراف به نام فئودال از طرف شاه قرار داده می‌شد و اشراف نیز اراضی را به عده‌ی دیگری اجاره می‌دادند و در مقابل وظائفی را در برابر شاه بر عهده داشتند مثل پرداخت مقرری، آماده نمودن تعدادی سرباز مسلح که در خدمت شاه باشد و...

فئودال‌ها در حوزه استحفاظی خود حاکم بودند و اختیارات قضایی و مالی و سیاسی داشتند و در نتیجه حکومت مرکزی حکومتی ضعیف بود.

فابیانیسم (/'feɪbɪənɪzəm/ Fabianism): **اصلاح‌طلبی تدریجی**

در سال ۱۸۸۴ عده‌ای از روشنفکران سوسیالیست انگلیس یک جنبش سوسیالیستی را بنا نهادند که ضمن طرفداری از سوسیالیست تدریجی، سعی نمودند که سوسیالیست را در طبقه متوسط جامعه معمول سازند.

مؤسسین این مسلک: فرانک پودومور (Frank Podomore) و ادوارد پیز (Edward Pease) بودند و بعدها برنادشاو و سیدنی وب و عده‌ای دیگر نیز به آنان ملحق شدند

و همین جمعیت پایهٔ حزب کارگر انگلیس شد و بعد از تأسیس حزب کارگر به عنوان مجمع تحقیقی و تبلیغی و انجمن فابیان، باقی ماند. این جماعت نظراتی بر ضد فلسفه مارکس منتشر کردند و مبنای عقاید آنان این بود:

۱- اصلاحات اجتماعی، تکامل طبیعی بوجود می‌آورد و وضع اقتصادی کارگر را به خودی خود بهبودی می‌بخشد و احتیاجی به انقلاب و شدت عمل و طغیان ندارد.

۲- کشمکش طبقاتی برای ترقی اجتماعی ضرورت ندارد.

فاتالیسم (/feɪtəlɪzəm/Fatalism): **سرنوشت‌گرایی**

۱- فلسفه و نظریه کسانی که معتقد هستند: «سرنوشت و طالع و بخت و اقبال آدم قبلاً رقم خورده و به هنگام تولد همراه وی زاده شده است»

۲- اعتقاد به قضا و قدر، سرنوشت‌گرایی، تسلیم بودن و شدن به قضا و قدر، قبول مقدرات، سرنوشت‌پذیری

فاریزائیسم (/ˈfærɪseɪˌɪzəm/ Pharisaism): **ریاگرایی**

۱- قید و وابستگی بیش از حد در انجام فرائض دینی

۲- خودنمایی و نمایش ریاکارانه‌ی کارهای خوب

۳- زهدفروشی، ریا و تزویر، جانماز آب کشیدن، تظاهر و به نمایش گذاشتن عبادات و انجام فرائض دینی

فاشیسم (/ˈfaʃɪzəm/ Fascism): **گونه‌ای از دیکتاتوری**

این اصطلاح در حال حاضر عنوانی است برای تمامی رژیم‌هائی که بر محور دیکتاتوری و ترور حرکت می‌کنند امّا بنیان آن جنبشی می‌باشد که در سال ۱۹۱۹ به رهبری موسولینی در ایتالیا به راه افتاد و به قدرت رسید (۱۹۲۲).

بُن و ریشه فاشیسم گرفته شده از واژه ی ایتالیایی فاشیسمو (Fascismo) می‌باشد و فاشیسمو از واژه ی فاشس (Fasces) زبان لاتین اخذ شده که نام تبری بوده که بر گِرد دسته ی آن تبر، میله‌هایی می‌بستند و به عنوان نماد قدرت در پیشاپیش فرمانروایان روم حمل می‌کرده‌اند، موسولینی این علامت را برای نماد حزب فاشیست ایتالیا برگزید.

فاشیسم ملغمه‌ای است از عقاید مختلف سیاسی که بر خلاف مکتب‌های سیاسی

باید گفت «خلق الساعه» است یعنی در شکل‌گیری فاشیسم، چون دیگر مکاتب، زمینه‌سازی قبلی و تفکر و اندیشه و نظریه‌پردازی از قبل تعیین شده‌ای وجود نداشت، عده‌ای گرد هم آمده و به رهبری یکی از افراد خود قدرتی به دست آوردند و بعد متوجه شدند که نیاز به یک فلسفه و یک ایدئولوژی خاص دارند که بتوانند افکار عمومی را با آن توجیه نمایند و بر همین اساس به جستجو پرداخته و به دنبال ردپای کردار و رفتار خود به مکتب و اندیشه‌ای دیگر سر زدند و از هر اندیشه، فاکتوری را که همخوانی با ذهن آنها داشت گرفته و وارد فلسفه خود نمودند.

به طور خلاصه فاشیسم عبارت است از روشی از حکومت که در حد افراط، حالت استبدادی دسته‌جمعی (توتالیتر) و انقلابی دارد و برای تمامی جنبش‌های قدرت باور مثل: نازیسم (آلمان)، فالانژیسم (اسپانیا)، گارد آهنین (رومانی) و دیگر جنبش‌های همانند به کار می‌رود. هدف فاشیسم برقراری دولت قدرتمندی است که در آن فقط یک حزب فاشیست انحصار قدرت را در دست داشته باشد و یک رهبر با ویژه‌گی قدرتمندانه و دیکتاتوری بر آن حکومت کند، وجه مشترک تمام قدرت‌های فاشیست؛ پرستش زور و قدرت و بزرگداشت جنگ و دست‌یابی به قدرت است، لباس‌های متحدالشکل (یونیفورم)، رده‌بندی‌ها، سلام‌ها و رژه‌های نظامی و نظامی گونه از خصوصیت‌های فاشیسم است.

فاکسیونالیسم (/fækʃnəlɪzəm/Factionalism): **حزب‌گرایی**

فاکسیون به معنای حزب است و اصطلاح (فکشن) را جورج واشنگتن در آغاز استقلال آمریکا به جای پارتی (حزب) به کار برد.

فاکسیونالیسم یعنی حزب‌گرایی و عقیده داشتن به لزوم وجود احزاب سیاسی و متکی بودن دولت و حکومت به احزاب عامه‌پسند است که به آن سیستم حزبی یا «پارتی سیستم» نیز می‌گویند.

فاکسیونالیسم در دموکراسی‌های غربی امروز جزء ذاتی حکومت دموکراسی و پارلمانی شمرده می‌شود.

تفاوت پلورالیسم با فاکسیونالیسم در آن است که پلورالیسم عمومیت داشته و عقیده به لزوم تعدد جمعیت‌ها و انجمن‌ها از هر قبیل است: مذهبی، فرهنگی، علمی،

سیاسی، اقتصادی و... امّا فاکسیونالیسم فقط تعدد احزاب سیاسی را خواهان است و در هر حکومتی که احزاب قوی بیشتری وجود داشته باشد فاکسیونالیسم هم قوی‌تر است.

فاکیریسم (/'feɪkɪərɪzəm/ Fakirism): **جادوگرایی**

۱- فاکیر (Fakir) از ریشه عربی به معنای: زاهد هندو و مرتاض است.

۲- عملیات مرتاضی در انظار عمومی برای جلب توجه - فالگیری و پیشگویی و پسگویی، نمایش کارهای معیرالعقول (به ویژه در هند)

فالانژیسم (/fə'landʒɪzəm/ Falangism): **اصطلاح حزب فاشیست اسپانیا**

نام حزب فاشیست اسپانیا و ایدئولوژی آن است، این حزب را خوزه آنتونیو پریمود ریورا (Jose Antonio Primode Rivera) پسر دیکتاتور پیشین، پریمود ریورا در سال ۱۹۳۳ بنیان گذاشت و از اتحاد آن با دسته‌های فاشیست در همان سال «فالانخه اسپانیولا» به رهبری وی بوجود آمد که برنامه‌ی آن جلب طبقه‌ی کارگر به یک ناسیونالیسم تندرو اجتماعی با هدف: (ملی کردن سرمایه، اصلاحات ارضی، توسعه‌ی ارتش و روش انقلابی برای رسیدن به هدف) و یک نظام قدرت باور بود که با سوسیالیسم و فرد باوری که به نظر آنان موجب پاشیدگی ملت‌اند مبارزه کند. فرق فاشیسم اسپانیا با فاشیسم آلمان و ایتالیا در این بود که به سنت‌های ملی، بویژه سنت‌های پادشاهی و مسیحی اسپانیا اهمیت فراوان می‌داد.

فالوسانتریسم (/ˌfalə(ʊ)'sentrɪzəm/ Phallocentrism)

سیستم فکر و خیال و اندیشه که در آن ماهیت آدمی (از نظر مذکر و مؤنث بودن) نقش اساسی را بر عهده دارد و مسبب اصلی ایجاد این نوع افکار است.

فالی‌سیسم = فالیسم (/'falɪsɪzəm/ Phallicism) (Phallism): **ذکرپرستی**

بن این اصطلاح Phallic به معنای: آنچه که مربوط به آلت مردانه است! می‌باشد و در ایام کهن و دوران باستان به اندیشه کسانی گفته می‌شد که ذکرپرست بودند، قضیب پرست بودند

فاناتیسم = فاناتیکیسم (/fə'natɪzəm/ Fanatism -Fanaticism): **تعصّب‌گرایی**

فاناتیک به معنای شخص متعصّب است و فاناتیسم و فاناتیکیسم یعنی اعتقاد

تعصّب‌آمیز! حال از هر نوع که باشد: مذهبی، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و غیره و با توجه به این که تعصّب، آدمی را از منطق و عقل دور می‌کند و متعصّب نهایتاً برای تحمیل عقیده خود باید به زور متوسل گردد این اصطلاح را می‌توان نقطه مقابل فلسفه دانست.

فانتزیسم (/fæntəsɪzəm/Fantezism): **خیال‌گرایی، ادبیات تصور، افسانه‌پنداری**
اصطلاح و مکتبی است که پیروان آن را «فانتزیست» گویند و به طور اجمال فانتزی را می‌توان این گونه تعبیر کرد: دوری آگاهانه از دنیای واقعی و پرداختن به دنیای افسانه‌ای: پری‌ها، دیوها، جن‌ها، غول‌ها، کوتوله‌ها و...) خیال، تصور، هوی، هوس، تفنن- نوشته‌ای که ناشی از تصورات نویسنده و برای تفنن نوشته شده و بر اساس معیار و اصول خاص یک سبک نباشد - در موسیقی به آهنگ بی‌قاعده گویند که مبیّن اوهام و تخیلات آهنگساز است - گاهی بر پایه فانتزی داستان یا موضوعی را شرح کنند مثل «دون کیشوت» - شازده کوچولو (آنتوان دوسنت)- آلیس در سرزمین عجایب (لوئیس کارُل)- سفرنامه گالیور (جان سونیت)- مسافرت به مرکز زمین (ژول ورن) از آثار این مکتبد.

فاوریتیسم (/feɪvərɪtɪzəm/Favoritism): **تبعیض‌گرایی**
۱- تمایل به برقراری امتیاز و لطف و مرحمت ناروا و غیرقانونی برای شخص یا اشخاصی
۲- جانبداری، استثناء قائل شدن، پارتی‌بازی، نارواگزینی، سیاست تبعیض، بهزان‌گرایی

فاویسم (/fəʊvɪzəm/Fauvism): **سبکی در نقاشی**
سبکی است در نقاشی که در سال ۱۹۰۵ در پاریس بوجود آمد و از مشخصه‌های این سبک می‌توان به: ساده کردن پرسپکتیو، خلوص رنگ‌ها و استقلال آنها از یکدیگر اشاره کرد، در برخی از فرهنگ‌ها نیز به: تحریف، کجواج کردن شکل‌ها و به کارگیری رنگ‌های تند اشاره شده است. از نقاشان این سبک می‌توان از: ماتیس، دران و لامینگ نام برد
در پزشکی به بی‌حالی و کم خونی شدید گویند که در اثر حساسیت نسبت به باقلا یا

هاگ آن ایجاد شده است

فایریسم= فریزم= فریسم (/feərɪzəm/Fairyism/): **جن‌باوری، پری‌باوری**

اعتقاد و باور به وجود جن و پری

فتوپریودیسم (/fəʊtəpɪərɪədɪzəm/ Photoperiodism/)

(زیست‌شناسی) واکنشی که بعضی نباتات، در دوره معینی، در مقابل اضافه و کم شدن نور از خود نشان می‌دهند

فتوتروپیسم (/ˌfəʊtə(ʊ)'trəʊpɪzəm/ Phototropism/): **نورگرایی**

رشد و جهت‌گیری گیاه در مقابل نور - تمایل گیاهان به سوی نور

فتوژورنالیسم (/ˌfəʊtə(ʊ)ʤɜ:nəlɪzəm/Photojournalism/): **روزنامه‌ای مصور**

روزنامه‌نگاری همراه با اتکای به عکس زیاد، روزنامه‌پردازی مصور

فتیشیزم= فتیشیسم (/'fetɪʃɪzəm/ Fetishism/): **یادگاردوستی**

فتیشیزم جاذبهٔ شدید جنسی است برای شی‌ای از جنس مخالف مرد و یا زن دلخواه مرد، مثل: سینه‌بند، زیر شلواری، کفش، زیر پوش، روسری، مو و... و شیء عامل اصلی بر انگیختگی است و فتیش (یادگار دوست) با دیدن شیء و یا لمس آن به تحریک جنسی می‌رسد، در واقع این شیء جانشین سمبولیکی است برای عضو تناسلی زن یا خود زن، منحرف معمولاً به جمع‌آوری این گونه اشیاء می‌پردازد. بعضی اشیاء مختلف را جمع می‌کنند و برخی ممکن است به یک شی خاص توجه داشته باشند، فتیش‌ها تقریباً مرد هستند و عموماً منزوی و گوشه‌گیر اما زن هم می‌تواند فتیش باشد اگر چه عموماً فرهنگ‌ها از مرد نوشته‌اند.

فدرالیسم (/fedərəlɪzəm/ Federalism/): **عدم تمرکز سیاسی**

الف - بن و ریشه این اصطلاح واژه (Fed) می‌باشد که ماضی و اسم مفعول (Feed) است که همراه با (up) معنای: بیزار و زده را می‌دهد (Fed-up) و مخفف واژه‌های: آمریکا، فدرال و فدراسیون هم هست

ب - این اصطلاح در مورد نظام سیاسی ویژه‌ای بکار می‌رود که: ۱- در کنار یک حکومت مرکزی، چند حکومت خودمختار و محلی دیگر هم وجود دارد که اقتدار و وظایف دولت، میان حکومت مرکزی و حکومت‌های محلی تقسیم می‌شود،

دولت‌های محلی هرکدام بنا به موقعیت، از حاکمیت! یا قسمتی از حاکمیت خود به نفع دیگری که قدرتمندتر است و یا دولت مرکزی! صرفنظر می‌کند و در عوض مورد حمایت آن دولت قرار می‌گیرد البته روش‌های خاصی برای حل اختلاف میان حکومت مرکزی و حکومت‌های محلی مقرر می‌گردد

ج - در این روش و جریان سیاسی اغلب دو فاکتور ظاهراً مورد نظر است:

۱- تمرکززدایی در کشور و به رسمیت شناختن خودمختاری و قدرت‌های منطقه‌ای

۲- ایجاد و تقویت فدراسیونی بین کشورهای مختلف دارای حاکمیت ملی

فراکسیونیسم (/ˈfrakʃ(ə)nɪzəm/ Fractionnism)

۱- ریشه این اصطلاح واژه فرانسوی Fraction به معنای: پاره، تکه، بخش و خرده می‌باشد (تکه یا بخشی که از چیزی کنده یا جدا شده باشد) و در فرهنگ سیاسی به جناح و یا گروهی گویند که در داخل یک حزب یا سازمان سیاسی به وجود می‌آید و در جهت مخالف و متفاوت با دیگر اعضاء ابراز عقیده می‌کند- در مجالس مقننه، فراکسیون‌های پارلمانی- گروه‌های نمایندگان احزاب هستند

۲- تجزیه‌طلبی در یک حزب یا سازمان سیاسی و تمایل به ایجاد فراکسیون به منظور از بین بردن وحدت و یگانگی (در عقیده یا عملکرد)

۳-پاره پاره ساختن روش‌ها یا طرز حرکت و تاکتیک در یک حزب که باعث متلاشی شدن آن حزب یا ایجاد دو دسته‌ای یا چند دسته‌ای در حزب گردد

۴- ایجاد دسته‌بندی در یک جمعیت با روش‌های مختلف

فرانکیسم (فرانکوئیسم) (Francoism) (fræŋkɪzəm/ Franquism): **عقاید و نظریه‌های فرانکو**

عقاید و نظرات ژنرال فرانکو دیکتاتور اسپانیا، هدف فرانکو مبارزه علیه کمونیسم بود و به همین دلیل جنگ‌های داخلی اسپانیا را به وجود آورد و تا اندازه‌ای هم در نفوذ کمونیسم در خاک اسپانیا موفق گردید

فرمالیسم (/fɔ:məlɪzəm/Formalism): **ظاهرپرستی، شکل و قالبی**

فرمالیسم اعتقاد افراطی به حفظ ظاهر در امور مذهبی، سیاسی، اجتماعی و یا کارهای اداری است. فرمالیته که همین مفهوم را دارد واژه‌ای است آشنا که موارد

استعمال فراوان دارد و در زبان فارسی غالباً در مواردی که امور به ظاهر برگزار می‌گردد از آن بهره می‌گیرند، امّا در اصطلاح فرمالیسم بیشتر در مورد عبادات مذهبی و حیات اجتماعی به کار رفته است.

فرویدیسم = فرویدیانیسم (/frɔɪdɪənɪzəm/Freudianism)- Freudism): **فرویدگرایی**
فرضیه روانشناسی و درمان بیماری‌های روانی با عقاید فروید را گویند (زیگموند فروید: روانپزشک اتریشی و بنیانگذار روانکاوی ۱۹۳۹-۱۸۵۶) فروید معتقد بود که ریشهٔ اصلی هر بیماری را در گذشته شخص و سرخوردگی‌های او باید جستجو کرد.

فمنیسم (/femɪnɪzəm/ Feminism): **زن‌پردازی**
عقیده‌ای که خواستار توجه بیشتر به زن است و بر این باور می‌باشد که به زنان باید حقوق بیشتری داده شود
در این جنبش صحبت بر سر برابری زن و مرد در زمینه‌های مختلف: فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است، خواهان از بین رفتن هرگونه تبعیض، تحقیر و توهین به زنان در جامعه و پرداختن به حقوق آنان است، این جنبش ریشه در جریانات فمنیستی دهه ۱۹۶۰ آمریکای شمالی دارد اگر چه قبل از آن هم اشاراتی از سوی قشرهای مختلف جامعه به خصوص نویسندگان، شاعران و دانشمندان داشته است.
این جنبش تاکنون نظریه و دکترین واحدی نداشته و در جای جای دنیا به گونه‌های مختلف بروز می‌کند و متأسفانه با توجه به عمر دراز کم گرفتن زن و کهنه شدن، این زخم اجتماعی، جنبش مذکور هنوز نتوانسته است در یک بستر مناسب و شایسته قرار گیرد و گاه به افراط کشیده می‌شود که خود این افراط باز می‌تواند به جایی منجر شود که مجدداً به تحقیر و زوال زن بینجامد! طرفداران این جنبش با توجه به این که این مسئله عقده شده است در حال حاضر به فکر عقده‌گشایی و دق دل خالی کردن هستند، در حالیکه باید با عقل‌گرایی و نه با مقایسه فعل به فعل با مرد، اندیشه و نظریه‌ای واحد و شایسته را ارائه نموده و از حقوق جامعه زن دفاع نماید

فناتیسم (/fənætɪzəm/Fenatism): تعصب دینی، جانبداری شدید از یک فرقه یا حزب

فنومنیسم = فنومنالیسم (/fɪ'nɒmɪnɪzəm/ Phenomenalism=Phenomenism):

پدیده‌گرایی، پدیده‌شناسی
جریان فلسفی که شناخت انسان را منحصر به شناخت پدیده‌ها می‌داند - فلسفه‌ای که پیروان آن معتقدند: فقط حادثه‌ها و آثاری که حس می‌شوند حقیقت دارند

فوتوریسم (/fjʊ:tʃərɪzəm/Futurism): **آینده‌گرایی**

این اصطلاح از بُن فرانسوی (futur به معنای آینده) است و نام جنبشی است ادبی و هنری مربوط به قرن بیستم که ابتدا در هنر و ادبیات اروپایی به وجود آمد و بنیانگذاران آن «فیلیپو مارینتی» بود که در سال ۱۹۰۵ نشریه‌ای به نام (Poesia) تأسیس کرد.

مرامنامه اولیه و اصلی فوتوریسم ضمیمه نشریه فیگارو در سال ۱۹۰۹ در پاریس منتشر شد، مرامنامه و اساسنامه فوتوریسم اصرار بر سنت‌شکنی در ادبیات و هنر داشت و هدف خود را دستیابی به شکل‌های جدید، موضوع‌های تازه و روش‌های نو می‌دانست که در خور عصر ماشین باشد - ستایشگرِ: جنبش، حرکت، ماشین، سرعت، جنگ و میهن‌پرستی افراطی بودند و بر این پای می‌فشردند که ادبیات باید: سرعت، قدرت و خشونت را تصویر کند، به شدت با سنت‌های ادبی و هنری، قواعد دستوری و زیبایی و زیباشناسی سنتی مخالف بودند تا آنجا که اعتقاد بر ویران کردن موزه‌ها و ارزش‌های گذشته را داشتند - در سال ۱۹۲۰ نهضت فوتوریسم از نظر سیاسی تبدیل به نهضتی فاشیستی شد.

فوتوریسم در روسیه بیش از جاهای دیگر رشد کرد و بر شعر و هنر روس تأثیر بسزایی گذاشت - ویکتور خلبنیکوف شاعر روسی مروج این نهضت در ادب و هنر روسیه بود. در نهایت فوتوریسم در روسیه به دو شاخه: (کوبوفوتوریسم= Cubo.futurism) و (اگوفوتوریسم= Ego.futurism) تقسیم شد معروف‌ترین شاعر فوتوریست روسی ولادیمیر مایاکوفسکی است که با استفاده از زبان روزمره و زبان روزنامه‌ای شعر را به زندگی مردم و نیازهای انقلابی روزگار خود نزدیک کرد و راهی جدا از فوتوریسم ایتالیایی در پیش گرفت این نهضت اگرچه زیاد نپائید اما در مکتب‌های بعدی: اکسپرسیونیسم، دادائیسم و سورئالیسم تأثیر بسیار داشت

فوریریسم (/'fʊrɪərɪzəm/ Fourierism): **عقیده فلسفی شارل فوریه**

عقیده فلسفی «شارل فوریه» اقتصاددان سوسیالیست و پیروان او را گویند، برابر این

نظریه سوسیالیستی نظام اجتماعی جامعه به گروه‌های کوچک و مشترک و خودمدار تقسیم می‌شود و آینده‌نگری مدنظر است، این فلسفه برپایه تشکیل گروههای: کاری و تولیدی و زندگی اشتراکی قرار دارد

فوزیونیسم (/fju:ʒnɪzəm/ Fusionism): **پیوندگرایی**

تمایل به ایجاد پیوستگی میان احزاب یا دستجات و غیره (سیاست)

فوژئیسم (/fəʊgɪzəm/Fogyeism): **کهنه‌گرایی**

کهنه‌پرستی، طرفداری از مسلک‌های قدیم، مخالفت با پیشرفت

فونکسیونالیسم (/fʌnkʃənəlɪzəm/ Functionalism): **کارکردگرایی**

این مکتب در پی مکتب راسیونالیسم قرن نوزدهم به وجود آمد، پیروان این مکتب عقیده دارند که در هنرهای معماری: مبلمان، تزئین داخل ساختمان و زیبایی اشکال را، عملکرد صحیح و کاربرد درست اجزا تعین می‌کند و یا به تعریفی دیگر، زیبایی هر عنصر بستگی به صحت و کاربرد و عملکرد آن دارد

فیدئیسم (/'fʌɪdɪɪzəm/ Fideism): **ایمان‌گرایی**

۱- نظریه و عقیده‌ای که ایمان را پایه و اساس کلیه شناخت‌های مذهبی می‌داند

۲- فلسفه‌ای که بهترین راه شناخت خداوند را ایمان می‌داند نه عقل و منطق

۳- تعبد را که در مقابل تعقل (راسیونالیسم) قرار دارد پذیراست

۴- قبول خداوند و ایمان آوردن به او بدون چون و چرا

فیزیکالیسم (/fɪzɪklɪzəm/ Physicalism): **فیزیک‌گرایی**

۱- نظریه‌ای که معتقد است: زبان فیزیک باید به عنوان یک زبان جهان شمول بکار گرفته شود

۲- مربوط به اشیاء و امور مادی (در تقابل با اخلاقیات یا معنویات)

فینیتیسم (/'fʌɪnʌɪtɪzəm/ Finitism): **کرانه داشتن، متناهی‌گرایی**

پیروان این نظریه بر این اعتقادند که در جهان چیزی نیست که نامتناهی باشد، بلکه هر چه هست، همه محدود و تابع قانون شمارش است.

«بورل» عقیده دارد که: «نمی‌توان با قوانین ریاضی دلیلی برای اثبات یا عدم تناهی جهان اقامه کرد»



کاپیتالیسم (/kæpɪtəlɪzəm/capitalism): **سرمایه‌داری**

کاپیتالیسم: سیستم یا نظامی است اقتصادی که با انقلاب صنعتی ابتدا در اروپای غربی و آمریکا پدید آمد و سپس به کشورهای غیرغربی نیز راه یافت، در این نظام ابزارهای تولید و وسایل مکانیکی به جای انسان و حیوان نقش درجه اول را دارند و بخش عمده‌ای از نظام زندگی اجتماعی برگرد ضروریات تولید صنعتی سامان می‌یابد، از نظر حقوقی عمدهٔ فعالیت اقتصادی بویژه مالکیت و سرمایه گذاری برای تولید کالا در دست افراد و موسسه‌های خصوصی (غیر دولتی) است که از راه رقابت اقتصادی در جهت کسب سود رهبری می‌شوند. اصطلاح کاپیتالیسم پس از ظهور کمونیسم زیر سوال رفت و فلاسفه کمونیسم این سیستم را مورد حمله شدید قرار داده و برای تخریب آن کوشیدند. به زبان ساده‌تر، کاپیتالیسم یعنی سیستم سرمایه‌داری، در این سیستم وسایل عمدهٔ تولید به واسطهٔ سرمایه‌های شخصی فراهم شده و به مالکیت شخصی صاحبان سرمایه باقی می‌ماند. اداره امور و گردانیدن دستگاه تولیدی نیز در اختیار مالکان کارخانجات است که کارگران را به عنوان روزمزد اجیر کرده و به کار می‌گمارند.

کاتابولیسم (/kə'tabəlɪzəm/ Katabolism) (Catabolisme)

مرحله‌ای از متابولیسم انساج و سلول‌های موجودات زنده است که برای بنای حیات

و ایجاد نیروی لازم حیاتی، قسمتی از مواد سیتوپلاسمی خود را تجزیه می‌کنند و می‌سوزانند و فضولات حاصل را به محیط داخلی دفع می‌کنند.

کاتاریسم (/kaθɑːɪzəm/ Catharism): **مانی‌گرایی**

عقیده کسانی که از نظرات مانی (پیغمبر نقاش ایرانی) در قرون وسطی در قسمت جنوب فرانسه پیروی می‌کردند و در حقیقت فرقه‌ای بودند که در برابر مسیحیت قد برافراشته بودند و می‌گفتند هرچیزی یا خوب است یا بد و به همین علت در برابر هر عملی واکنش مناسب با آن (خوب یا بد) را قائل می‌شدند

کاتاستروفیسم (/kətæstrəfɪzəm/ Catastrophism):**فاجعه هراسی، فروافکندگرایی**

۱- فرضیه‌ای قدیمی در زمین‌شناسی که بر این باور می‌باشد که: تغییرات زمین‌شناسی اکثر ناشی از دگرگونی‌های مخرب و ناگهانی است، نه دگرگونی‌های تدریجی و ملایم

۲- اعتقاد و باور به این که به زودی فاجعه‌ای روی خواهد داد

کاتاکلیسم (/'katəˌklɪzəm/ cataclyism)

کاتاکلیسم به معنای طوفان جهانی و زیر زبر شدن اوضاع زمین و هر حادثه یا واقعه‌ای است که اوضاع زمین یا دستگاه جهان بشری را واژگون سازد. در اصل این اصطلاح برای نزول بلاهای بزرگ و طغیان‌های شدید و رویدادهایی استعمال میشده که اوضاع عادی را در سطح کرهٔ زمین دگرگون می‌ساخته‌اند اما بعداً در حوادث و رویدادهای سیاسی نیز به همین مفهوم بکار رفته است.

کاتولیکیسم (/kə'θɒləsɪzəm/ Catholicism): **کاتولیک‌گرایی**

اعتقادات و رسوم سازمان کلیسای کاتولیک

کارائیسم (/'keərəɪzəm/ Karaism)

عقیده به نص تورات و رد احادیث، پیروی از یهودیان که نص تورات را معتبر می‌دانند و به تفسیر آن عقیده و کاری ندارند

کاراواژیسم (/'kærəvægɪzəm/ Caravagism): **کاراواژگرایی**

سبک نقاشی: «کاراواژ» نقاش ایتالیایی و پیروان او که در این نوع نقاشی محور و اصول کار در راستای سایه و روشن می‌چرخد

کارتزیانیسم (/kɑ:'ti:zɪənɪzəm/Cartesianism): **دکارت‌گرایی**

عقیده پیروان فلسفه دکارت که هیچ پدیده‌ای را جز با دلیل و عقل و منطق قبول نداشته و نمی‌پذیرند

کارلیسم (/'kɑ:lɪzəm/ Carlism): **کارلوس‌گرایی**

مسلک سیاسی که «دون کارلوس» به حمایت و جانبداری از برادر کوچکتر «فردیناند هفتم» برعلیه خواهرزاده او «ایزابل» برپا نمود که بر سنت‌گرایی تکیه داشت، این مسلک و نظریه باعث بروز سه جنگ داخلی در اسپانیا گردید

کاریریسم (/kærɪərɪzəm/Carrierism): **خودگرایی**

عقیده و مرامی که شخص همیشه در جستجوی این است که در کار، حرفه، حزب و... خود به نوعی خود را از دیگران متمایز و شاخص نماید و توجه دیگران را به خود جلب کند و از این راه حس خودخواهی او ارضا می‌گردد

کاستروئیسم (/'kæstrəʊɪzəm/ Castroism): **کاستروگرایی**

این اصطلاح در ارتباط با (فیدل کاسترو) رهبر انقلابی کوبا می‌باشد، آمیزه‌ای است از سنت انقلابی آمریکای لاتین و ایدئولوژی کمونیسم.

جنبش انقلابی کوبا که از ۱۹۵۳ آغاز شد در آغاز ایدئولوژی و نظریهٔ روشنی نداشت و هدف انقلابیون تنها سرنگونی رژیم فاسد باتیستا بود.

در سال ۱۹۶۱ فیدل کاسترو رغبتی به مارکسیسم - لنینیسم پیدا کرد و قسمتی از ایدئولوژی کمونیسم را در جنبش چریکی کوبا ادغام نموده و مد نظر قرار داد، حکومت کاسترو در کوبا بیش از آنکه به جاذبهٔ کمونیست بستگی داشته باشد به کاریزمای شخصی او وابسته است و انضباط آن بر اساس اصل رهبری شخصی قرار دارد نه سانترالیسم دموکراتیک.

کاس‌موپلی‌تانیسم (/ˌkɒzmə'pɒlɪtənɪzəm/ Cosmopolitanism): **جهان‌وطنی، جهان‌گرایی**

ریشه این اصطلاح واژهٔ: کاس مُس (cosmos) به معنای:جهان، هستی و عالم هستی است.

«کاس مو پلی تانیسم» در مورد کسانی به کار می‌رود که اعتقاد بر این دارند که همهٔ عالم هستی وطن آنهاست و همهٔ جهان را وطن خود می‌دانند.

در این فلسفه اعتقاد بر این است که باید به ایده‌آل‌ها و افکار و عقاید ملل و اقوام دیگر احترام گذاشت و به ارزش‌های همهٔ ملت‌های جهان به دیدهٔ احترام نگریست و با آن مدارا کرد، کاسموپولیتانیست‌ها معمولاً تمامی جهان را میهن خود پنداشته و همهٔ مردم جهان را با یکدیگر برادر می‌دانند و از حامیان اصل وحدت جهانند و تا اندازه‌ای آنان را می‌توان با انترناسیونالیست‌ها همردیف دانست.

کالوینیسم (/kælvɪnɪzəm/ Calvinism): **کالوین‌گرایی**

این اصطلاح نام مکتب و فلسفه‌ای است سیاسی مذهبی و منسوب است به «**ژان کالوین** – jean calvin» تئولوژیست و رفورمر فرانسوی در قرن شانزدهم.

کالوینیسم مقاومت در برابر زمامداران سیاسی را مردود می‌دانست و آزادی خواهی (لیبرالیسم) و مشروطه‌طلبی را جایز نمی‌شمرد و در حقیقت خواهان حکومت عده‌ای محدود بود که دارای نفوذند.

کالوین نیز مانند لوتر به اطاعت کورکورانه مردم از دولت معتقد بود و هر جا که فلسفه و محیطی آزاد برای نمو پیدا کرد تشکیل یک حکومت تئوکراسی داد که نوعی الیگارشی بود. پیوریتانها در آمریکا محصول تفکر کالوینیسم اند. حکومت کالوینسیم حکومتی بود بر پایه زور، ارتجاع و به دور از هر گونه آزادی خواهی.

کانتیسم (/'kantɪzəm/ Kantism): **کانت‌گرایی**

فلسفه کانت و پیروان او – فلسفهٔ کانت فیلسوف آلمانی بر محور سه فاکتور زیر دور می‌زد:

۱– آیا چه موضوعی را می‌توانم بدانم

۲– چه عملی را می‌توانم انجام بدهم

۳– به چه چیزی می‌توانم امیدوار باشم

کانگرگاسیونالیسم (/kɒngrɪ'geɪʃnəlɪzəm/ Congregationalism)

کانگرگاسیونالیست‌ها فرقه‌ای مذهبی بودند که در قرن‌های ۱۵ و ۱۶ در انگلستان ظهور کردند و شعبه‌ای بودند از پیوریتان‌ها که آنان را فرقهٔ (اندپاندانت -independents) نیز می‌نامیدند، این فرقه برخلاف کالوینیسم معتقد بودند که: اصلاح کلیسا بدون توسل به دستگاه سلطنت و دستگاه مذهبی یا دستگاه‌های دیگر

میسر می‌باشد، هر دسته کوچک یا بزرگ از مسیحیون می‌توانند یک گروه را تشکیل دهند و آن را یک کلیسای واقعی دانسته، خود کشیش تعیین نمایند و هر شکلی از عبادت را که می‌خواهند انتخاب کنند بدون این که مقامات کشوری یا مذهبی آن را تصویب نمایند زیرا براین باور بودند که ارتباط با خدا و مسیح نیازی به رابطه ندارد.

کانیبالیسم (kænɪbəlɪzəm/Cannibalism): **همجنس‌خواری**

۱- عادت و تمایل به خوردن همجنس (مثل آدم‌خواری در انسان) یا خوردن حیوانی به وسیله حیوان همجنس خودش

۲- تمایل به از هم دریدن و یا شکستن شیء و یا چیزی و دوباره به هم متصل کردن و چسباندن آن

کرئاسیونیسم (/kri:eɪʃnɪzəm/ Creationism): **آفرینش‌گرایی**

یکی از مکتب‌های هنری است که بعد از جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸م) به وجود آمد که تلاش می‌کرد گرایش‌های ادبی و اندیشه‌های زیباشناسانه‌ی جدیدی را تبلیغ کند.

بنیان‌گذار این مکتب «وینسنته هویدوبرو» شاعر شیلیایی (۱۸۹۳-۱۹۴۸م) است که در سال ۱۹۱۶ اندیشه‌اش را در شهر بوئنس‌آیروس آرژانتین بروز داد و در سال ۱۹۱۸ به اسپانیا رفت و آن را به اسپانیایی‌ها شناساند و با توجه به اینکه در اسپانیا استقبال خوبی از این مکتب به عمل آمد اما عمری کوتاه داشت، چندی بعد، مکتب «اولترائیسم» بسیاری از اصول این مکتب را ادامه داد.

«هویدوبرو» در خصوص آفرینش شعر معتقد بود که: همانطور که طبیعت! درخت را می‌آفریند، شاعر هم شعر را! شاعر را خدای کوچکی می‌دانست چنانچه در شعری گفته است: تنها برای شما است - همه آنچه در زیر آسمان زندگی می‌کند، خدای کوچکی است، شاعر!

«خوان لاره‌آ»، «ژرار دودیه‌گو» و «پدرو سالیناس» شاعران اسپانیایی از این مکتب تاثیر زیادی پذیرفته‌اند.

کرافت یونیونیسم (/kra:ft-ju:nɪənɪzəm/ Craft-unionism)

کرافت یونیون عنوان نوعی اتحادیه کارگری است که مرکب است از کارگرانی که در

یک حرفه خاص کار می‌کنند و عضویت آن در انحصار اهل همان حرفه است مثل: اتحادیه آهنگران، اتحادیه نجاران و نمونهٔ آن.
کرافت یونیونیسم در آمریکا پایه یکی از اتحادیه‌های بزرگ است که به فدراسیون کارگران آمریکا معروف است.

کرپر اتیسم،کرپر اتیویسم (Corporativism, /kɔːpərətɪzəm/ Corporatism)

در نظام‌های رسته باوری و صنفی، فلسفه‌ی آنان بر دو اصل استوار است: یکی این که فرد نباید از نظر سیاسی تنها شهروند دولت شمرده شود بلکه باید برحسب وظیفه‌ای که در جامعه انجام می‌دهد، کارگر، کارفرما، کشاورز، پزشک، آموزگار، وکیل و... شناخته شود و چون مسایل کلی سیاست برای توده‌ی مردم که تنها از کسب و کارشان سر در می‌آورند پیچیده است. این افراد باید در مورد شغل خود نظردهی نمایند.
دوم: شایسته حکومت و نظر دهی سیاسی سرامدان حاکم هستند که از امور پیچیده‌ای که بر کل جامعه می‌گذرد آگاهند که به دسته دوم کرپرات گویند.این مفهوم در اساس، افلاطونی است و در عصر جدید متفکران ضد دموکراسی مانند (ادموند برک) و (هگل) از آن جانبداری کرده‌اند، اخیراً با جانشینی رژیم‌های لیبرال، رسته‌بندی جای خود را به اتحادیه‌های آزاد داده است.

کروماتیسم (/krəʊmætɪzəm/ Chromatism)

۱- تأثیر رنگ‌ها در آثار به وجود آمده (نقاشی)
۲- یک سلسله صداهایی که در موسیقی چه در بالا رفتن و چه در پائین آمدن (اوج و فرود) شنیده می‌شود
۳- مقیاسی در موسیقی که دارای ۱۲ تُن (tone) می‌باشد

کریتیسیسم (/krɪtɪsɪzəm/ Criticism): **سنجش‌گرایی**

۱- فلسفه‌ای که براساس شناخت و نحوه شناسایی هرچیز استوار باشد و باور به سنجش، تحقیق و ارزیابی در همه امورات داشته باشد
۲- نقد (ادبی و هنری)، هنرسنجی، سخن‌سنجی
۳- اعتقاد به ارزیابی و سنجشگری

کریستیانیسم (/ˈkrɪstiənɪzəm/ Christianism): **مسیح‌گرایی**

۱- معتقد بودن به تعالیم مسیح و پیرو نظرات او بودن

۲- عیسویت، مسیحیت

کلاسیسیسم (/klæsɪsɪzəm/ Classicism): **کلاسیک‌گرایی**

واژه کلاسیک در هنر و ادبیات به تمامی آثاری اطلاق می‌گردد که مایه افتخار ادبیات و هنر یک مملکت است امّا در طبقه‌بندی مکتب‌های ادبی همیشه کلاسیک بر می‌گردد به قبل از دوران حال و مکتب‌های نوین پدید آمده مثلاً در اروپا مکتب کلاسیک به قبل از قرن پانزدهم و در حقیقت هنر کلاسیک ستودن زیبائی‌ها و ارزش‌های هنر یونان و روم قدیم می‌باشد

کلاسیسیسم مفهومی متضاد با ناتورالیسم و رئالیسم دارد و در دنباله اومانیسم (Humanisme) از قرن پانزدهم تا هفدهم به وجود آمد

از نویسندگان کلاسیک می‌توان به: بوالو (Boileau)- راسین (Racine)- مولیر (Moliere)- لافونتن (Lafontaine)- بوسوئه (Bossuet)- لابرویر (Labruyere)- مادام دولافایت (M.de.Lafayette) اشاره کرد.

در تاتر: گلدونی (Goldoni) و آلفیری (Alfieri) در ایتالیا مشهورند

در آلمان: از اوپیتز (Opitze) شاعر سرشناس این سبک می‌توان یاد کرد

و در انگلستان: میلتون (Milton) از شاعران و پرایدن (Pryden) و بیکن (Bacon) از هنرمندان تآتر این مکتبند.

کلاسیک برگرفته شده از ریشه لاتین (Classicus) است و در روم باستان این واژه به طبقه‌ای از مردم گفته می‌شد که در مقابل قشر کم درآمد وضع مالی خوبی داشتند.

در حال حاضر به اجمال کلاسیک به آثار هنری و ادبی‌ای گفته می‌شود که مال گذشته هستند اما هنوز دارای ارج و اعتبار و ارزشند مثلاً «هملت» اثری کلاسیک برای ادبیات انگلستان و شکسپیر شاعری کلاسیک برای آن کشور است و یا در ایران «شاهنامه» و یا «تاریخ بیهقی» را می‌توان از آثار کلاسیک دانست.

مکتب کلاسیسیسم که مکتبی فلسفی، ادبی و هنری است پس از دوران رنسانس به وجود آمد و پیروان آن ضمن تحقیق در آثار یونان و روم باستان ویژگی‌های آن

هنرمندان را مدنظر قرار داده و به آفرینش آثار خود پرداختند، این ویژگی‌ها که بیشتر برگرفته از کتاب «هنر شاعری» ارسطو و «هنر شعر» هوراس بود عبارت بودند از:

۱- تقلید از طبیعت- (بوالو) در فن شعر خود می‌گوید: حتی یک لحظه هم از طبیعت غافل نشوید

۲- تقلید از قدما (سنت‌گرایی)

۳- عقل‌گرایی (عقل باید به هنرمند بگوید که چگونه بنویسید، چه بنویسید و چگونه عمل کند و عقل است که می‌تواند تخیل هنرمند را به راه درست بکشاند و قوی کند)، باز (بوالو) در کتاب فن شعر بر این عقیده است که: «عقل و منطق را دوست بدارید و پیوسته بزرگترین زینت و ارزش اثرتان را از آن کسب کنید»

۴- وضوح و ایجاز - در عین حال که اثر باید به دور از پیچیدگی باشد، خلاصه و موجز هم باید باشد - می‌گویند (راسین) در آثار خودش بیشتر از هشتصد کلمه بکار نبرده: هنرمند کلاسیک در بکار بردن اصطلاحات بسیار سختگیر و واژه‌ای غیر مصطلح بکار نمی‌برد

۵- حقیقت‌نمایی - در این فاکتور منظور این نیست که هنرمند دقیقاً عین حقیقت را بازگو کند - پیروان این مکتب حقیقت‌نمایی را غیر از «حقیقی» و «ممکن» می‌پندارند، هنر حقیقت‌نما آن چیزی است که عقاید عمومی به آن معتقد است نه آنچه که اتفاق افتاده و نه ذکر وقایع حقیقی

۶- برازندگی و نزاکت (رعایت تناسب و هماهنگی)

۷- رعایت اعتدال (پیروان این مکتب معتقدند که انسان موجودی محدود است و علی‌رغم عقل و منطق نباید از حد معتدل و محدود خود تجاوز کند)

۸- آموزندگی (اثر باید علاوه بر فاکتورهای دیگر جنبه اخلاقی و آموزندگی داشته باشد)

از شاعران و نویسندگان این مکتب می‌توان از: (پیر کورنی، ژان راسین، ولتر، مولیر و ژان دولافونتن در فرانسه) و (جان درایدن، الکساندر پوپ، جاناتان سویفت و دکتر ساموئل جانسون در انگلستان نام برد)

کلریکالیسم (/klerıklızəm/ Clericalism): **روحانی‌گرایی**

۱- عقیده و مرام کسانی که دخالت دین در سیاست و امور عمومی را صحیح

می‌دانند

۲- طرفداری از قدرت روحانیون و نفوذ آنان در امور کشوری

۳- کشیش‌گرایی، روحانی‌گرایی

کلوآزُنیسم (/klwɑ:zɒnɪzəm/ Cloisonnism): **مرزبندی رنگ‌ها**

روش و اسلوبی که در نقاشی گوگن و پیروانش به کار برده می‌شد، این اسلوب با سطح‌های رنگی تخت و خط‌های مرزی تیره مشخص می‌شود و از این رو به نوعی میناکاری موسوم به «کلوآزونه» که در آن سطوح رنگی با تیغه‌های مفتولی از یکدیگر جدا می‌شوند قابل تشبیه است.

امیل برنار خود را مبتکر این اسلوب می‌دانست اماگوگن ادعای او را نمی‌پذیرفت.

کلونیالیسم (/kələʊnɪəlɪzəm/Colonialism): **استعمارگری**

استعمار در لغت به معنای «آباد کردن» و «آبادانی خواستن» است که در این معنا معادل است با معنای اولیهٔ «کولونیزاسیون» که مقصود ومفهوم این است که گروهی از یک کشور مهاجرت کنند و بروند در یک سرزمین جدید و آنجا را آباد کنند، اما امروزه بخصوص از دیدگاه سیاسی، استعمار معنا و مفهوم دیگری پیدا کرده و آن: «تسلط سیاسی یا نظامی یا اقتصادی و یا فرهنگی» ملتی قدرتمند است بر یک قوم یا ملت ضعیف.

مفهوم استعمار امروزه با مفهوم امپریالیسم پیوستگی کامل یافته و استعمار اساساً عمل قدرت امپریالیستی شناخته می‌شود یعنی قدرتی که می‌خواهد از مرزهای ملی و قومی خود تجاوز کند و سرزمین‌ها و ملت‌ها و اقوام دیگر را زیر سلطهٔ خود در آورد، استعمار سرخ و استعمار سیاه از استعمارهای معروفند که استعمار سرخ به نام شوروی رقم خورده و استعمار سیاه به نام قدرت‌های غربی، البته پاکستانی‌ها از استعمار قهوه‌ای در مورد کشمیر یاد کرده‌اند که به امپریالیسم هندی معروف است.

اگر چه مفهوم جدید استعمار را از قرن شانزدهم به بعد می‌دانند اما استعمار پیشینه‌ای کهن داشته و از دیر باز حاکم بوده است و به همین انگیزه استعمار را به چهار دوره می‌توان تقسیم کرد: ۱- دورهٔ باستان ۲- دورهٔ استعمار جهانی ۳- استعمار قرن‌های نوزدهم و بیستم ۴- دورهٔ استعمار نو

کمونیسم (/kɒmjʊnɪzəm/ Communism): **اشتراکی**

بن و ریشه این اصطلاح واژه‌ی لاتین (کمونیس - (Communis) به معنای اشتراکی است و مفهوم این اصطلاح به صورت خلاصه و ابتدایی، مالکیت اشتراکی در همه ی دار ایی‌هاست.

بدین ترتیب مراد از «کمونیسم ابتدائی» این بوده که منابع اقتصادی مانند: زمین، آب، قایق هاو نمونه ء آن به تمامی جامعه تعلق داشته است حتی برخی بر این اعتقادند که کمونیسم ابتدایی مفهومی وسیع‌تر داشته و به امور اقتصادی و اموال و منابع تولید محدود نمی‌شده و شامل اشتراک عمومی زنان و نمونه آن هـم مـی‌شده کـه نباید درست باشد و قطعاً این ادعا از غرض‌ورزی‌های سیاسی است اما مفهوم کمونیسم جدید عبارت است از: «کنترل جامعه به وسیله دولت نسبت به کل حیات اقتصادی، به صورتی که تمامی مردم مشترک مالکیت امور اقتصادی باشند به ویژه نسبت بـه وسایل تولیدی مانند: کارخانجات صنعتی، ماشین‌ها، راه آهن، اراضـی، بـانک‌ها و غیره...»

تا قبل از کمونیسم جدید که با نام و اندیشهٔ (کارل ماکس) همراه می‌باشد، می‌توان از کمونیسم صدر مسیحیت در قـرن شانزدهم، جـامعه اسـپارت بـاستان، جـمهوری افلاطون، آرمانشهر توماس مور، جامعه اشتراکی پیشنهادی فوریه و رابرت آون نام برد.

امروزه کمونیسم معمول، کمونیسم مارکسیسم می‌باشد که مربوط به ایده‌های کارل مارکس (مارکسیسم) می‌باشد که جامعهٔ بی‌طبقه را مد نظر دارد و مالکیت اشتراکی وسایل تولید را ضروری می‌داند، سیاست‌های شوروی سابق، جمهوری خلق چین و کشورهای عضو پیمان ورشو نمونه‌هایی از این اندیشه‌اند.

واژه کومون یا «جامعهٔ اشتراکی» نخستین بار در فرانسه در سال ۱۸۳۹ به کار رفت و هواداران رابرت آون آن را در انگلستان رواج دادند.

اصطلاح کمونیسم برای اولین بار در ۱۸۴۱ به کار برده شد و از آن بـه بـعد عـنوان ایدئولوژی بخش پرولتاریایی و انقلابی جنبش سوسیالیستی شد.

مارکس و انگلس در ۱۸۴۸ مانیفست کمونیست را منتشر کردند، مانیفست به عنوان مرامنامه «جامعه کمونیست» که یکی از جامعه‌های انقلابی بود نوشته شد. مارکس و

انگلس یادآور شدند که: «کمونیست‌ها حزب جداگانه‌ای مخالف با دیگر حزب‌های طبقهٔ کارگر نیستند و اصول جداگانه‌ای برای خود ندارند» بلکه پیشرفته‌ترین و استوارترین بخش حزب‌های کارگری هر کشور را تشکیل می‌دهند که دیگران را به پیش می‌رانند.

کنترووِرسیسم (/kɒntrə'vɜ:ʃɪzəm/Controversism): **عادت‌گرایی**

این اصطلاح عنوان گروهی از روشنفکران آغاز قرون وسطی است که کار آنان! مناظره، بحث و مشاجرهٔ لفظی و منطقی در باب رابطهٔ دولت با کلیسا بود، ولی هدف انقلاب نداشتند و معتقد بودند بر حسب «عادت» باید از آزادی‌های قدیم دفاع کرد، عادت، ارث پدران است و آزادی هم همینطور از قدیم وجود داشته و به ارث رسیده پس باید در برابر قدرت‌ها و زمامداران از این آزادی آباء و اجدادی طرفداری کرد، این فرضیه را نامبردگان از «حقوق طبیعی» می‌دانستند.

کنسپتوالیسم (/kən'septʃʊəlɪzəmConceptualism): **مفهوم‌گرایی**

۱- عقیده و مکتبی که به موجب آن، در درک و فهم هر مسئله‌ای حقیقتی وجود دارد که در بیان حرف و مطلبی نهفته است، بنابراین عقیده، حقیقت و راستی در روان آدمی وجود دارد که کلام یا سخنی می‌تواند معرف آن قرار گیرد

۲- ادراکی بودن اعتقاد براینکه اشیاء در خود شخص وجود دارند

۳- ذهنی کردن، عقلانی کردن، درونی کردن

کنسپتیسم (/kɒnseptɪzəm/ Conceptism)

روشی ادبی در ادبیات اسپانیا که براساس مطالعه و تفحص و پژوهش مبتنی است

کنستروکتیویسم (/kənstrʌktɪvɪzəm/Constructivism): **ساختارگرایی**

جنبش‌های هنری اوایل قرن بیستم در شوروی سابق به ویژه در معماری، مجسمه‌سازی و نقاشی را گویند. ویژگی این جنبش در این بود که در شکل‌پذیری و خلق آثار هنری از طرح‌های هندسی سود برده می‌شد و آثار در ابعاد بزرگ و ستبر تهیه می‌شدند (البته در نقاشی، مجسمه‌سازی و معماری) و همچنین از مواد مختلف صنعتی استفاده می‌شد

کنستی‌توسیونالیسم (/kɒnstɪtju:ʃənəlɪzəm/ Constitutionalism): **مشروطیت**

این اصطلاح عنوان عقیده و مرامی است قدیمی که بنابراین عقیده! قدرت حکومت

بر مردم باید مشروط و محدود می‌شد به اصولی معین و مشخص که به وسیله قانون اساسی تعیین می‌گردید،حکومت‌های مشروطه جدید نشأت گرفته از این ایده و مسلک قدیمی می‌باشند، این حکومت می‌تواند سلطنتی باشد و یا جمهوری ولی در هر حال باید مشروط باشد به شرایطی که در قانون اساسی ذکر شده و در صورت نادیده گرفتن این شرایط حق حکومت از زمامدار یا هیئت حاکمه ساقط می‌گردد و مردم می‌توانند با انتخاب و با رأی اکثریت حکومت را به اشخاص صالح دیگری واگذار نمایند.

کنسرتیسم (/kansətızəm/Consertism): **توافق برقرار کردن بین دو چیز**

کنسرواتیسم (/kən,sə:vətızəm/Conservatism): **محافظه‌کاری**

این اصطلاح عنوان مجموعه ی اندیشه‌هایی است که نمادها و نمودهای کهن و ریشه دار را به آنچه که نو هست و نیازموده ترجیح می‌دهد و با ارزش‌تر می‌داند، محافظه‌کاری در این اندیشه کاربردی وسیع دارد و در تمامی سطوح: مذهب، اجتماع و سیاست ریشه دارد که نمود سیاسی آن واضح‌تر می‌باشد.

کنسرواتیف (Conservative) یا محافظه‌کار، متمایل به حفظ و نگاهداری هر چیز اساسی و با ارزش است که در زمان گذشته در میان ملت وی معمول بوده و تنها ابداعات و نوآوری‌هایی را می‌پذیرد که به نحو مطلق و به ناچار مورد ضرورت تشخیص داده شود و هیچ یک از افکار و سنن اساسی قدیم را مورد انتقاد قرار نمی‌دهد. محافظه‌کاری در برابر تندروی (نک رادیکالیسم) و انقلاب خواهی قرار دارد و این مهم‌ترین و اساسی‌ترین ویژگی آن است، محافظه‌کاری بر اهمیت قانون و نظم، پیوستگی، سنت و احتیاط در نوآوری تکیه دارد و منکر امکان نابودی مطلق بشر از روی زمین است، زیرا ذات بشر را ناقص می‌داند.

در نظام سیاسی انگلستان، حزب محافظه‌کار! همواره یکی از حزب‌های بزرگ بوده و مردانی چون: ادموند برک (Edmund Burke)- کالریج- پیل و دیزرائلی در کمال بخشیدن به سنت محافظه‌کاری سیاسی انگلستان سهمی بزرگ داشته‌اند. عنوان محافظه‌کار در انگلستان از (۱۸۳۵-۴۰) آغاز شد.

کنسومریسم (/kən'sju:mərızəmConsumerism): **مصرف‌گرایی**

۱- حمایت از مصرف کننده (از طریق شناساندن کالاهای بدساخت یا مضر و غیره)

۲- عمل و تدبیر مصرف‌کنندگان در تأمین منابع بیشتر خود در قبال تولیدکنندگان یا توزیع‌کنندگان و فروشندگان
۳- مصرف‌گرایی (اندیشه اینکه ازدیاد مداوم مصرف از نظر اقتصادی سودمند است)

کنسونانتیسم (/'kɒns(ə)nəntɪzəm/Consonantism): سیستم حروف بی‌صدا در هر زبان

کنسی لیاریسم (Cenciliarism): **فرضیه مصالحه**

این عنوان نام فرضیه گیوم دوکام (ویلیام اف دوکام) فیلسوف انگلیسی قرن ۱۴ می‌باشد که بنابراین فرضیه: قدرت‌مطلقه‌ی پاپ در مسایل مذهبی مردود، کفر و شرک دانسته شده و بر این اعتقاد است که:
اولاً در باب مسایل غامض مذهب و نکات مورد شک باید به متن کتاب مقدس رجوع شود و رفع ابهام گردد در صورتیکه پاپ مدعی بود منبع فرامین او الهامات الهی است. ثانیاً پیشنهاد تشکیل شورای عام از دانشمندان مسیحی و اجرای سیستم نمایندگی و حکومت مشروطه را در حوزه کلیسا داد و بدین طریق مقاومت مردم را در قدرت مطلقه سلطنت، حق وجدانی رعایا و ناشی از حقایق مسیحیت شمرد.

کنفورمیسم (/kən'fɔːmɪzəm/Conformism): **تسلیم‌گرایی، همنوایی**

۱- تطابق با یک حالت مطلق که در سنت‌ها وجود دارد، احترام کامل به قوانین و مقررات موضوعه یا دین و مذهب متداول و شایع و رایج
۲- اعتقاد به: همنوایی، دنباله‌روی، همجوری، مطیع و تسلیم و پیرو بودن
۳- همسان و یکدست و هم شیب بودن در مورد لایه‌های زمین (زمین‌شناسی) - منظور این است که این لایه‌ها در موقع تشکیل شدن دستخوش: شکست و در آمیختگی نشده‌اند.

کنفوزیونیسم (/kən'fjuːʒnɪzəm/ Confusionnism): **پریشان‌گرایی**

۱- اشتباه و عدم دید صحیح درباره آنچه پیرامون شخص می‌گذرد که باعث می‌شود نتواند صحیح برخورد و یا قضاوت نماید و تجزیه و تحلیل نماید
۲- گیجی، سردرگمی، آشفتگی، دستپاچگی، عوضی گرفتن، اشتباه فکر کردن

کنفوسیانیسم (/kən'fjuːʃənɪzəm/ Confucianism): **کنفوسیوس‌گرایی**

طرفداری و پیروی از کنفوسیوس (فیلسوف چینی)

کنگرگاسیونالیسم (/kɒngrɪ'geɪʃnəlɪzəm/Congergationalism)

اعتقادات فرقه‌ای از پروتستان‌ها که اقتدار و خود مختاری شوراهای مذهبی ناحیه‌ای را قبول دارند

کنوانسیونالیسم. (/kən'venʃənlɪzəm/ Conventionalism)

معنای این اصطلاح افراط در پیروی از آیین‌ها و قراردادهای کنوانسیون‌ها می‌باشد.

در اصطلاح سیاسی کنوانسیون چند معنا دارد:

۱- موافقت نامه‌ای که بین دو یا چند دولت در امور بازرگانی، اداری، تماس‌های بین‌المللی و دیگر مسایل منعقد می‌گردد که در درجه دوم اهمیت می‌باشند. موافقت‌نامه‌های مهم و درجه اول را پیمان‌نامه و یا عهدنامه می‌نامند.

۲- نام مجلس فوق‌العاده‌ای است که قدرت مستقل به آن داده می‌شود برای ایجاد تغییرات مهم در قانون اساسی مانند کنوانسیون پارلمان‌های سال ۱۶۶۰ که شارل دوم را احضار و بار دیگر به سلطنت رسانید

۳- نام جلسه‌ای از رای دهندگان یک حزب در یک شهر یا بخش برای تعیین کاندیداهای انتخاباتی، برنامه‌ریزی و تعیین هدف‌های حزبی

کوآکریسم (/kweɪkərɪzəm/Quakerism): **مکتب کوآکوها**

نام مکتب «کوآکوها» که عقیده دارند در سکوت و خاموشی و سادگی بهتر می‌توان یکدیگر را درک کرد، در قرن هفدهم میلادی «کوآکوها»انجمنی به نام انجمن دوستان شکل داده بودند و هنوز هم طرفدارانی دارند

کواپراتیسم (/kəʊ'ɒpəreɪtɪzəm/ Cooperatism): **همیارگرایی**

۱- فرضیه‌ای که براساس آن می‌توان مسایل: اجتماعی و اقتصادی را از طریق همکاری و تعاون حل و فصل کرد و به نتیجه رسید

۲- همکاری، مشارکت، تشریک مساعی، همیاری و همدستی

کواتیسم (/kwaɪtɪzəm/ Quietism)

این اصطلاح به معنای بردباری، تحمل و سکوت و در بعضی مواقع به مفهوم تسلیم و ترک نفس و درویشی می‌باشد.

کوبیسم (/kju:bɪzəm/ Cubism): **حجم‌گرایی (هنر)**

کوبیسم یکی از مکتب‌های ادبی هنری قرن بیستم است که در دنباله جدل و بحث و

فحص هنری که پس از مکتب سمبولیسم روی داده بود خودنمایی کرد، بعد از مکتب سمبولیسم، بین هنرمندان دنیا جدالی بی‌سابقه در گرفت، پاره‌ای به دفاع از سنت بر خاستند، دسته‌ای میانه‌روی را جایز شمردند، برخی به تندروی و افراط کشیده شدند و مکاتب ریز و درشتی هم از این درگیری‌ها متولد شد که بعضی زود فراموش شدند و بعضی دوام بیشتری داشتند، افراطی‌ترین این مکتب‌ها مکتب کوبیسم بود که ابتدا وارد عرصه نقاشی شد و بعد کشیده شد به ادبیات و دیگر ابعاد هنری.
نخستین بار لفظ «کوبیسم» را هانری ماتیس (Matisse) بر زبان راند، می‌گویند «ماتیس» روزی هنگام تماشای یکی از تابلوهای «براک» گفت: «اوه! کوب‌های کوچولو را ببینید» -کوب در لاتین معنای مکعب می‌دهد.
در مکتب کوبیسم هنرمند می‌کوشد که گذشته از ظاهر، قسمت‌های پنهان و نامرئی را نیز نشان بدهد، اثر کوبیسم هیچ شباهت ظاهری با آنچه که به چشم می‌بینیم ندارد، کوبیسم بیشتر به نهان و اندیشه و چیزهایی می‌پردازد که با چشم و در ظاهر دیدنی نیستند - کوبیسم بعد از نقاشی به درون ادبیات راه پیدا کرد و «گیوم آپولینز - ۱۸۸۱-۱۹۱۸) اولین شاعر بود که کوبیسم را به شعر و ادبیات کشاند که در نهایت به مکتب «سورئالیسم» انجامید.
از پایه‌گذاران این مکتب می‌توان از پیکاسو (متولد ۱۸۸۱) -براک (متولد ۱۸۸۲) - ماکس ژاکوب (Jacob) - پیر روردی (Reverdy) و ژان کوکتو (Cocteau) در عرصه نقاشی، شعر و ادبیات نام برد

کوزالیسم (/kɔ:zlızəm/ Causalism): **انگیزه‌گرایی**

عقیده و مکتبی که معتقد است برای پیدایش هر پدیده‌ای دلیل و انگیزه‌ای وجود دارد و هیچ چیزی بدون دلیل و به خودی خود بوجود نمی‌آید بلکه باید شرائط و دلائل خاص برای پیدایش آن وجود داشته باشد

کولتیسم (/kʌltizəm/ Cultism)

۱- مکتب هنری نوین بعضی از نویسندگان اسپانیائی قرن هفدهم
۲- سنگریزه و صدف شکسته و غیره که صدف خوراکی در آن زاد و نمود می‌کند، بستر صدف

کولکتیویسم (/kəlektıvızəm/Collectivism): **جمع‌باوری**

به سیستم اجتماعی یا عقیده‌ای گفته می‌شود که کوشش دارد جامعه را به وسیله مسائل جمعی یا همکاری اداره نماید، این اصطلاح اغلب مترادف با «توتالیتاریانیسم» استعمال می‌شود و در برابر «اندیویدوالیسم» به کار می‌رود و شامل سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی دسته جمعی مثل: سوسیالیسم، کمونیسم، سندیکالیسم و حتی فاشیسم نیز می‌شود و کما بیش به انجام امور اجتماعی در شکل استبدادی هم تمایل نشان می‌دهد، این اصطلاح در امور اقتصادی با کاپیتالیسم و سوداگری آزاد مخالف است.

کومانسالیسم (/kə'mɛns(ə)lızəm/ Commensalism)

زندگی بعضی حیوانات که در پناه دیگری قرار دارند و بدون آنکه بدو آسیبی وارد سازند از غذای او استفاده می‌کنند

کیتیسم (/kwəıtızəm/Quitism)

عقیده کسانی که عبادت خداوند را از روی عشق و علاقه انجام می‌دهند و آرامش روان را در این علاقه می‌دانند

کیکسوتیسم (/kwık'sɒtızəm/ Quixotism): **جنون‌گرایی**

خیالبافی - جنون دنبال کردن مقاصد عالی غیرعملی - سلحشوری و فداکاری درحد جنون



گاتیسم (Gatism): وضعیت و حالت کسی که به زمان کودکی برگشته است

گالنیسم (/gə'lenɪzəm/Galenism): **جالینوس‌گرایی**

پیرو عقاید جالینوس طبیب معروف یونانی بودن - او درباره تشریح در علم پزشکی اکتشافات زیادی نمود که این اکتشافات تا دوره رنسانس از اعتبار خاصی برخوردار بود

گالوانیسم (/gæl'vænɪzəm/ Galvanism)

۱- برق تولید شده از طریق فعل و انفعالات شیمیائی، برق مستقیم، برق شیمیائی

۲- انگیزش اعصاب و عضلات به وسیله برق مستقیم (پزشکی)

گالیسم (/'gəʊlɪzəm/Gaullism): **دوگل‌گرایی**

عقاید ژنرال دوگل رئیس جمهور پیشین فرانسه و طرفداران او (گال نام سرزمینی است در عهد باستان که شامل فرانسه و بلژیک و شمال ایتالیا می‌شد)

گالیسیسم (/'galɪˌsɪzəm/ Gallicism): **فرانسوی‌گرایی**

۱- واژه یا عبارت فرانسوی که در زبان دیگری بکار می‌رود

۲- طرز تفکر و رسم فرانسوی

۳- فرانسوی منشی، فرانسوی مآبی

گالیکانیسم (/'galɪk(ə)nɪzəm/ Gallicanism)

۱- استقلال و حاکمیت کلیسای فرانسه نسبت به واتیکان

۲- فرضیه‌هایی که در قرن شانزدهم بوجود آمد و در دوران سلطنت استبدادی لوئی چهاردهم جنبه سیاسی گرفت

گالیه‌ویسم (Galieuism): **گالیف‌گرایی**

این واژه از نام سولتان (سلطان) گالیف رهبر بلشویک تاتارها و معاون استالین گرفته شده که حالا در کشورهای تازه استقلال یافته بعد از فروپاشی شوروی به تاتارهای ناسیونالیست و تُرک‌های مذهبی طرفدار نهضت «پان ترکیسم» معروفند - گالیف افکار تند ناسیونالیستی داشت و از طرفداران نهضت پان ترکیسم بود - در سال ۱۹۱۷ گالیف به منظور ایجاد جمهوری ملی مسلمانان به صف بلشویک‌ها پیوست و موفق شد از طرف استالین در سمت کمیساریای مرکزی مسلمانان داخلی اتحاد جماهیر شوروی به فعالیت بپردازد و سرانجام پس از ۳ سال تلاش در ۱۹۲۰ موجودیت جمهوری خودمختار تاتارستان را اعلام کرد و بالاخره به خاطر داشتن افکار تند ناسیونالیستی و طرفداری از نهضت پان ترکیسم تحت تعقیب قرار گرفت و از سال ۱۹۲۹ از وی اطلاعی نیست، بعضی معتقدند به دستور استالین از صحنه زندگی سیاسی و فیزیکی حذف شده است

گاندی‌ایسم (/'gɑndɪɪzəm/ Gandhiism): **گاندی‌گرایی**

پیروی از عقاید گاندی رهبر استقلال هند که به مهاتما گاندی معروف است (۱۹۴۸-۱۸۶۹)- مقاومت صلح‌آمیز و مدارا

گانگستریسم (/gæŋstərɪzəm/Gangesterism): تبهکاری‌و دزدی‌وشر ارت‌درمقیاسی‌بزرگ

گرادوآلیسم (/grædʒʊəlɪzəm/ Gradualism): **تدریج‌گرایی**

رعایت اصول تدریج - اعتقاد تدریجی سیاسی و اجتماعی (برعکس انقلاب‌گرایی)

گرافیسم (/græfɪzəm/ Graphism)

۱- عمل، اندیشه و اصول فن گرافیک

۲- عمل خط‌کشی و رسم که برای زیبا شدن یک جسم یا اثر بکار می‌رود، بوجود آوردن اشکال زیبا

گرانگریسم (/'greɪndʒərɪzəm/ Grangerism)

۱- مصورسازی کتابی که قبلاً چاپ شده به وسیله عکس‌هایی که از جاها، مراجع و منابع دیگر بریده شده

۲- صدمه زدن به کتاب (از طریق: قطع و جداسازی تصاویر آن)

گرگاریسم (/grɪ'geərɪzəm/ Gregarism)

تمایل به جمع شدن افراد همفکر و همجنس به دور هم برای بوجود آوردن یک دسته و گروه

گشتالتیسم (/gə'ʃtɑ:ltɪzəm/Gestaltism)

باور و اعتقاد براینکه پدیده‌ها مجموعی از عناصری که قابل تجزیه باشند نیستند، بلکه یک (هم پیوست) از واحدهایی می‌باشند که با یکدیگر پیوند و همبستگی درونی دارند لذا شیوه هستی هر عنصری به ساختمان درونی آن وابسته است و جزء واحد مقدم بر مجموع و کل نمی‌باشد

گلوبالیسم (/'gləʊb(ə)lɪzəm/ Globallism): **جهان‌گرایی، جهان‌نگری**

۱- بینش جهانی - سیاست جهانی - هر برنامه‌ای که جنبه جهانی داشته باشد، جهانی‌سازی، اندیشهٔ جهانی داشتن

۲- فرضیه‌ای که عقیده دارد خاصیت یک محموعه همیشه باید مورد مطالعه قرار گیرد، کیفیت و چگونگی یک مجموعه را که در کنار هم قرار دارند باید مورد توجه داشت نه خاصیت تک‌تک عناصر تشکیل دهنده را، کما اینکه ممکن است عناصر تشکیل دهنده یک جسم یا یک مجموعه به تنهایی خاصیت مجموعه را نداشته باشند

گوبی‌نیسم (/'gəʊbɪnɪzəm/ Gobinism): **نابرابری نژاد انسان، نژادگرایی**

این اصطلاح منسوب است به ژوزف گوبینو (Joseph Arthur Gobineau) دیپلمات فرانسوی خاور شناس که معتقد بود: «آریان‌های موخرمائی و جمجمه بلند بر سایر نژادهای انسان برتری دارند» -این فرضیه و فلسفه در آلمان نازی نیز نمود پیدا کرد و هیتلر نیز چنین ادعایی داشت.

گونگوریسم (/gongərɪzəm/Gongorism): **گونگوراگرایی**

سبک ادبی شاعر اسپانیایی (گونگورا - Gongora) که در قرن هفدهم مرسوم بود -

در این سبک از واژه‌های غیر متداول کمتر استفاده شده و بهره برده نمی‌شد، همچنین از استعاره و فاکتورهای غیرمنتظره و نمونه‌های آن

گیلد سوسیالیسم (/gɪld səʊʃəlɪzəm/ Guild Socialism): **سوسیالیسم صنفی**

یکی از انواع سوسیالیسم است که بر این باور بودند که:

۱- معتقدات و ارزش‌ها را مشترکاً جامعه تعیین می‌کند نه افراد

۲- هر موسسه که (شامل اموال شخصی و دستگاه تملک است) باید بر اساس سودجویی و فایده‌بخشی اجتماعی آن سنجیده و بر حق شمرده شود.

این گروه در مورد بدبینی نسبت به نتایج خسته کننده ی کارهای یکنواخت و جاری صنعتی در انسان با مارکس هم عقیده بودند ولی در خصوص لزوم کنترل اقتصادی هنرها در سیستم صنعتی با مارکس مخالف بودند و ایجاد تشکیلات غیر متمرکز صنعت در اصناف «گیلدها» را لازم می‌دانستند.

ل

لائیسیسم (/leɪɪsɪzəm/ Laicism): **غیرروحانی‌گرایی**

غیرروحانی‌گرایی، غیرکشیش‌گرایی، برعکس هواداری روحانیت - در این عقیده و سیاست تلاش می‌شود که قدرت و حکومت در دست افراد غیرروحانی باشد و از محدود کردن قدرت روحانیت هواداری می‌گردد

لاپینیسم (/lɑpənɪzəm/Lapinism): **پُرباروری**

باردار شدن و حامله گردیدن بیش از حد - حاصلخیزی و باروری فوق‌العاده

لاتیریسم (/lɑthərɪzəm/Lathyrism): نوعی مسمومیت به وسیله آرد و سبزیجات

لاتینیسم (/lætɪnɪzəm/ Latinism): برگرداندن جمله به سبک زبان لاتین

لاجیسیزم (/lɒdʒɪkɪzəm/ Logicism): **منطق‌گرایی**

منطق گرایان تمایل دارند که منطق به عنوان علمی مستقل از روانشناسی تلقی شود و علم منطق بر سایر علوم برتری داشته باشد و بر این باورند که عالم وجود و هستی را می‌توان با عقل و قوانین عقل تبیین کرد.

لادیسم (/lʌdɪzəm/ Luddism): **مخالفت با توسعه ماشینی، لادی‌گرایی**

بر اثر توسعه صنایع ماشینی در انگلستان و بیکار شدن تعداد زیادی از کارگران در سال ۱۸۱۱، کارگری به نام «لاد» برای از کار انداختن ماشین‌ها عده‌ای هوادار دور خود جمع نمود و یک جمعیت سرّی تشکیل داد. اعضای این جمعیت با اعلام

موجودیت و اعلام خرابکاری اقدام به خراب کردن، شکستن و از کار انداختن ماشین‌ها نمودند و حرکت خود را دشمنی با سرمایه‌داری تلقی می‌کردند، سرانجام با اقدامات دولت لادی‌ها سرکوب شدند - امروزه صفت «لادی» به کسی اطلاق می‌شود که با مظاهر ماشینی تمدن مخالف است و خواستار بازگشت به صورت‌های ساده زندگی است

لاکسیسیسم (/læksəsɪzəm/Laxicism): **نرم‌گرایی**

سیستم اخلاقی و اندیشهٔ ملایم و برطرف کردن خشکی مقررات و قوانین موضوعه

لامائیسم (/'lɑːməɪzəm/Lamaism): **لاماگرایی**

لاما - lama نام شاخه‌ای از بودیسم است که در تبت و مغولستان رواج دارد و عنوان محترمانهٔ راهبان بودایی نیز هست

لامائیسم ترکیبی است از دوگونه اعتقاد رایج در آئین بودا

نخستین اعتقاد از بودیسم هند گرفته شده و دومین اعتقاد فاکتوری است که در همه شاخه‌های دین بودایی وجود دارد. ساده‌تر می‌توان گفت لامائیسم تلفیقی می‌باشد از این دو باور:

۱- تجلی اقتدار الهی در وجود یک رهبر روحانی

۲- حیاتی تداوم یافته بر اثر تولدی دیگر (تناسخ)

لامارکیسم (/la'mɑːkɪzəm/ Lamarckism): **لامارک‌گرایی**

به فرضیه: لامارک (Lamarck) زیست‌شناس (۱۸۲۹-۱۷۴۴) و پیروان او گفته می‌شود

پندار لامارک بر این بود که تکامل موجودات زنده بستگی به تأثیرپذیری از تغییرات محیط زیست دارد که صفات اکتسابی کم‌کم به صورت ارثی در می‌آیند

لتریسم (/letərɪzəm/Letterism)

۱- سبک و فرضیه‌ای ادبی که به غلبه و نقش صدای کلمات در شعر معتقد است، این کلمات با ترتیب خاصی در شعر قرار می‌گیرند

۲- سبکی در نقاشی که در این سبک از ترکیب شکل‌های حروف استفاده می‌شود

لسبیانیسم (/lezbɪənɪzəm/Lesbianism): **همجنس‌گرایی زنانه** (Lesbose)

۱- همجنس‌بازی زنانه

۲- شهوانی، شهوت‌انگیز
۳- وابسته به جزیره لزبوس

لگالیسم (/li:gəlɪzəm/Legalism): **قانون‌گرایی متعصبانه**

لگالیسم یعنی اعتقاد به قانون، اصول قضایی و حقوقی و یا به تعبیر دیگر به همه چیز از دریچه ی قضایی و حقوقی نگریستن است.

این گونه نگرش از زمان تشکیل دولت قدیمی روم معمول و جزء فلسفه ی سیاسی گردید و تا به امروز مد نظر می‌باشد.

مفهوم لگالیسم در مورد رابطه دولت و مردم این است که:

دولت مخلوق قانون است و در باب دولت و جامعه و کشور نمی‌توان و نباید با اصطلاحات جامعه‌شناسی (سوسیولوژیکی) و اخلاقی (اتیکس) بحث نمود بلکه باید از لحاظ صلاحیت حقوقی و اصالت قانونی و قضایی بحث کرده و مشخص نمود که دولت صالح هست یا نیست. به طور کلی، لگالیسم را در چهار فاکتور زیر می‌توان خلاصه نمود:

۱- پیروی سفت و سخت از قانون‌پرستی متعصبانه
۲- فلسفه‌ی رستگاری از طریق نیکوکاری (الهیات مسیحی)
۳- حساسیت در بکار بردن قانون و متن آن کلمه به کلمه و احترام بدان
۴- اعتقاد به اینکه در نظام‌هائی که تفکیک قوا به ۳ بخش: مقننه، قضائیه و اجرائیه تقسیم شده باید رجحان و برتری از آن قوه قضائیه باشد و تمامی امور از مجرای این قوه در جامعه پیاده شود

لنینیسم (/lɛnɪnɪzəm/ Leninism): **لنین‌گرایی**

لنینیسم: اصول سیاسی عقیدتی ولادیمیرایلیچ لنین رهبر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه شوروی است.

لنینیسم یا بلشویسم شکل خاصی از مارکسیسم است که بیشتر از شکل‌های دیگر رواج یافت، لنین اصلاحات و تغییراتی در بعضی از اصول مارکسیسم بوجود آورد برخی از موارد مارکس را حذف و مواردی را بر آن افزود تا مناسب اوضاع و محیط روسیه گردد و به همین علت هم بیشتر مورد توجه واقع شد و به مارکسیسم لنینیسم

معروف گردید.

لنین خود یک مارکسیسم با ایمان و واقعی بود و تمایلی به تغییرات اصول مارکس نداشت امّا برای این که رفقای جوان وی او را تهدید به ارتجاعی بودن و کهنه پرستی نکنند دست به یک سری تغییرات جزئی در اصول مارکس زد و از جبر باوری اقتصادی (دترمینیسم اقتصادی) به اختیار باوری (ولونتاریسم) روی آورد یا به تعبیر دیگر به جای آنکه شرایط انقلاب پرولتاریایی را تابعی مطلق از شیوه تولید وضع اقتصادی بداند، عامل ذهنی، یعنی خواست انقلابی و سازمان انقلابی را به عنوان یک عامل مهم وارد سیر تاریخ کرد و بر این باور پای فشرد که: بدون نظریه ی انقلابی هیچ عمل انقلابی صورت نمی‌پذیرد.

از آثار و نوشته‌های مهم لنین می‌توان از کتاب‌های: دولت و انقلاب و امپریالیسم آخرین مرحله ی سرمایه داری، نام برد.

لوترانیسم =لوتریسم (/lu:θərɪzəm-lu:θərənɪzəm/ Lutherism-Lutheranism)**:لوترگرایی** به عقاید و نظرات دکتر مارتین لوتر و پیروان او می‌گویند

لوتریسم گرفته شده از نام مارتین لوتر (Marthin Luther – ۱۴۸۳، ۱۵۴۶) بنیانگذار مکتب پروتستانیسم در جهان مسیحیت است، مارتین لوتر دکتر فلسفه، کشیش و استاد الهیات بود که در سال ۱۵۱۵ در مهمترین رساله خود «اختیار خارج از دین یا برتری کتاب مقدس بر پاپ» نوشت: بشریت را باید از اوهام رهانید و با مفاسد کلیساها به مبارزه بر خاست، لوتر در ۳۱ اکتبر ۱۵۱۷ برای اعتراض به اعمال کشیشان درباره: فروش زمین‌های بهشت، عفو گناهان، اخذ وجوه و طلا و جواهر از زنان، دستور انجام کفاره و تزکیه نفس و اعتراف به اعمال جنسی خارج از قاعده و قانون شرع و غیره سؤالاتی مطرح کرد و به عنوان: «کلیسا باید پاسخ بدهد» پخش و توزیع نمود و خود بر درب کلیسای بسیار کهن آلمان نصب می‌کرد، کم‌کم طرفداران فراوانی پیدا کرد و سؤالات طرح شده وی بعد هرکدام موضوع رساله‌ای شد (در مجموع ۹۵ رساله) سؤالات وی به سرعت نظر مردم را جلب کرد و با توجه به اینکه طی ۱۵۰۰ سال از اجحافات کشیشان به تنگ آمده بودند ظرف ۳ یا ۴ سال گروه‌های بزرگی در سوئیس، سوئد، هلند، دانمارک و در دیگر جاها به طرفداری از لوتر بر خاستند در نهایت لوتریست‌ها به دو گروه افراطی: کالوئیست‌ها و آناباپتیست‌ها منشعب شدند و

جمعیت زیادی از این دو گروه به آمریکای شمالی مهاجرت کرده و در منطقه داکوتای آمریکا اقامت گزیدند

لودیسم (/lu:dɪzəm/ Ludism): **قمارگرایی**

طرفداری از قماربازی و قمارباز بودن را گویند

لومینیسم (/lu:mɪnɪzəm/ Luminism)

تمایل به استفاده از آثار نور در نقاشی به منظور تحصیل حداکثر زیبائی و روشنایی

لونگتیسم (Longuettism): **لونگه‌گرایی**

گرایش شووینیستی در سوسیالیسم که از نام: ژان لونگه (۱۸۷۶-۱۹۳۸) یکی از سران حزب سوسیالیست فرانسه گرفته شده، پیروان لونگه در دوران جنگ جهانی اول هوادار دفاع از میهن بودند - در سال ۱۹۲۰ به اتفاق اصلاح‌طلبان از حزب جدا شدند و به انترناسیونال سوسیالیست و کارگری موسوم به «دوونیسم» پیوستند و بعد از انحلال آن مجدداً به انترناسیونال دوم بازگشتند

لیبرالیسم (/lɪbərəlɪzəm/ Liberalism): **آزادیخواهی**

به مجموعه ی روش‌ها و سیاست‌هایی گفته می‌شود که برای فراهم نمودن آزادی هرچه بیشتر فرد به کار می‌رود، پیروان این ایدئولوژی را «لیبرال» گویند.

در مفهومی وسیع‌تر لیبرالیسم در ابتدا بر این اعتقاد بود که انسان آزاد به دنیا آمده و صاحب اختیار و اراده است و باید مجاز باشد خود را به هر اندازه که ممکن است پرورش دهد، تلاش نخست لیبرالیسم بر بیزاری از قدرت خودسرانه (استبداد) بود و بیان آزادی عقاید شخصی، لیبرال‌های اروپائی آغازین اغلب شکاک و ضد دین بودند.

این فلسفه و مسلک از اواخر قرن ۱۸ و ۱۹ در انگلستان به ظهور رسید و پیشوایان آن عبارت بودند:

جرمی بنتهام (جرمی بنتام)- جیمزمیل - جان استوارت میل و هیل گرین.

یکی از اصول اساسی (لیبرالیسم) هواداری از آزادی فعالانه است، یعنی این که فرد فرصت آن را داشته باشد که با پرورش آزادانه ی توانمندیهای خود و همچنین بازگویی آزادانه عقاید خود موجبات رشد و کمال خود را فراهم آورد و از این راه

برای کل جامعه سودمند باشد.

لیبرالیسم با افت و خیزهائی همراه بوده و بخصوص لیبرالیسم اقتصادی، که استقلال افراد در سوداگری و مبادلات شخصی مشکلاتی را در پی داشت و با فلسفه ی بورژوا تقریباً همخوان بود که نهایتاً منجر به این شد که طرفداران افکار لیبرال به دو گروه تقسیم شوند، گروهی محافظه کار (لیبرالیسم - کنسرواتیسم) و طرفدار حفظ وضع موجود و گروهی متمایل به سوسیالیسم (لیبرالیسم سوسیالیسم)، که تملک کارخانجات را از آن دولت می‌خواستند برای جامعه.

لیبرالیسم که در آغاز یک جنبش انقلابی ضد کلیسا و ضد استبداد بود در حال حاضر جزئی از سنت فکری محافظه کاری غربی است و دو حزب بزرگ آمریکا زیر نفوذ آن قرار دارند، در ایالات متحد امریکا که حزب قوی چپ وجود ندارد سیاستمدارانی را «لیبرال» می‌گویند که دارای افکار نزدیک به چپ و هوادار اصلاحات اجتماعی و اقتصادی باشند.

لیریسم (/lɪrɪzəm/ Lyrism): **حماسه‌گرایی**

احساسات شخصی شاعر یا نویسنده (هنرمند) که در خلال اثر او هویدا می‌گردد، این احساس ممکن است از روی خشم، غضب، محبت، عشق و نمونه آن باشد

مائوئیسم (/məʊ,ɪzəm/ Maoism)**: مائوگرایی**

بـه انـدیشه‌ها و ایـدئولوژی (مـائوتسه تـونگ - ۱۸۹۳ - ۱۹۷۶) رهـبر انـقلاب کمونیستی چین گویند.

همچنانکه لنین رهبر انقلاب کـمونیستی شوروی ایـدئولوژی خـود را از بـازنگری اندیشه‌های مارکس سامان داد مـائو نیز از بـازنگری انـدیشه‌های مـارکس + لنین (مارکسیسم - لنینیسم) ایدئولوژی «مائوئیسم» را فراهم آورد و روش انقلابی خود را کاراتر و کارآمدتر از الگوی انقلابی روسیه برای جهان سوم دانست.

اهمیت روش انقلابی مائوتسه تونگ در آن بـود کـه بـه جـای پـیروی از دسـتورات کومینترن (اتحادیه حزب‌های انقلابی مارکسیست) از همان آغاز (۱۹۲۵) بـا گـروه مسکوگرا در حزب در افتاد و آنان را کنار زد و در ابتدا پنهانی و در نهایت آشکارا از فرمان‌های استالین سرباز زد و در نتیجه این درگیری‌ها سبب شد که جنبش‌کمونیستی نخست به دو پاره و سپس به چند پاره تجزیه شود و به ظهور گـروه‌های گـوناگـون «مائوئیست» بینجامد. مائوئیسم بر خلاف تیتوئیسم چالشی از جناح چپ بود و باب طبع هواداران چپِ نو که از بوروکراسی شوروی سـرخـورده بـودند و مـائوئیسم را پناهگاهی برای خود می‌دانستند.

آنچه مائوتسه تونگ و کمونیست‌های چین بر روش کمونیستی مارکس و لنین افزودند

یکی انتقال کانون مبارزه از شهرها به روستاها و دیگری از کارگران شهری به دهقانان روستایی بود، عمل انقلابی در چین به صورت جنگ چریکی در آمد و مائو با مهارت آن را تـا پـیروزی نـهایی در ۱۹۴۹ رهـبری کـرد، در سیاست داخـلی، مـائوئیسم ویژگی‌های خود را در نوآوری‌های سیاسی و اجـتماعی کـه هـدف دگـرگون کـردن جامعه ی سنتی چین از ریشه بود نشان داد که مهم‌ترین آنـها اصـلاح زمـینداری و جمعی کردن کشاورزی و برنامه‌ی «جهش بزرگ به پیش» و «انقلاب فرهنگی» بود.
امـا بـالاخره ضـرورت‌های عـملی سیاسی و اقـتصادی چـین و رو در رو بـودن بـا امپریالیسم و «سوسیال امپریالیسم» چین را مجبور کرد که با آمریکا و غـرب رابـطه برقرار کند و همین سبب شد که از شور و غرور مائوئیست‌ها کاسته شود، به ویـژه سفر نیکسون رئیس جمهور آمریکا به چین و دیدار با مائو.

ماتریالیسم (/mətɪərrəlɪzəm/Materialism): **ماده‌باوری**

مکتب ماتریالیسم با توجه به این که بشر ذاتاً کنجکاو منشاء افکار و اندیشه‌هاست، ریشه‌ای بسیار قدیمی دارد.
ماتریالیست‌ها بر این باور هستند که همه چیز منشاء مادی دارد و تنها ماده است که وجود دارد و عنوان‌های ماوراءالطبیعه و متافیزیک مثل: خدا، روح، فرشته و... تنها حـاصل خـیال و پـندار آدمـی است، مـبنای مـنطق و اسـتدلال «آتـئیست»هـا و ماتریالیست‌ها یکی است، تفاوت این دو مکتب در این می‌باشد که مـاتریالیست‌ها جنبه ی مـثبت ایـن فـلسفه را دنـبال مـی‌کنند و مـی‌گویند: «مـاده وجـود دارد» پس ضرورتی ندارد که تصور کنیم غیر از ماده چیز دیگری هم هست ولی «آتئیست‌ها» به جنبه‌ی منفی فلسفه فکر می‌کنند و می‌گویند: «خداوند وجود ندارد» که در هر حال نتیجه یکی است.
زللر (Zeller) نویسنده و محقق معاصر یونانی ادعا دارد که قریب به اتفاق فـلاسفه یونان قدیم ماتریالیست بوده‌اند، این محقق اضافه می‌نماید که فیثاغورث و افلاطون از جمله معدود کسانی بوده‌اند که به روح اعتقاد داشته‌اند.
پیروزی مذهب مسیح در اروپا تا مدت‌ها ماتریالیسم کلاسیک را منسوخ نـمود امـا برای بار دیگر از اواخر دوره رنسانس ماتریالیست تجدید حـیات نـموده و مـعمول گردید و بیشتر «بیولوژیست‌ها» و روانشناسان به ماتریالیسم گرویدند.

ماتریالیسم دیالکتیک (/ˌdʌɪəˈlektɪk mətɪərɪəlɪzəm/Dialectic Materialism)

این اصطلاح را در ابتدا «مارکس» در برابر «دیالکتیک ایدآلیسم» هگل وضع نمود، اگر چه پاره‌ای آن را از آنِ «فردریش انگلس» می‌دانند. حقیقت این است که قریب به اتفاق محققان، نویسندگان و رهبران مارکسیست و ماده‌باوران فرضیه‌هایی در این خصوص دارند و یا دستکاری‌هایی در این فلسفه نموده‌اند، لنین، پُلخانف، استالین و... امّا انگلس بود که دامنه ی دیالکتیک را به حوزه ی طبیعت گسترش داد و با توجه به اینکه خود انگلس اصطلاح «ماتریالیسم دیالکتیک» را به کار نبرد و این که اکثر متفکران مارکسیست، تنها مارکس را مرجع می‌شناسند شاید این اصطلاح به نام مارکس رقم خورده باشد. مارکس نیروی اقتصادی را پایه و اساس حوادث تاریخ بشر می‌شمرد و نیروی محرک به اعتقاد وی همان نیروی تولیدی و اقتصادی است برخلاف هگل که نیروی روحی را محرک عالم بشری می‌دانست.

ماتریالیسم علمی هابس (/saɪəntɪfɪkmətɪərɪəlɪzəm/Scientific Materialism)

توماس هابس فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم اولین فیلسوف بزرگ قرون جدید است که سعی کرد فلسفه‌ی سیاسی را با فلسفهٔ ماتریالیسم ربط داده و تلفیق نماید.

نامبرده سیاست را جزئی لایتجزا از فرضیه کلی جهان دانست و اعتقاد داشت که: «جهان فیزیکی عبارت از یک سیستم مکانیکی ساده است که تمام آنچه را که در آن واقع می‌شود می‌توان به وسیله تغییر مکان اجسام نسبت به یکدیگر با همان قطعیت و روش هندسی توضیح داده و تبیین کرد».

وی حرکت و قوانین حرکت، یا علت و معلول مکانیکی را تنها مدار گردش عالم و موجب بروز حوادث جهان شمرده و می‌گوید کلیه این آثار ناشی و مشتق از هندسه و مکانیک است.

هابس فلسفه خود را سه قسمت نمود:

۱- آنچه مربوط به اجسام است که امروز به هندسه، مکانیک و فیزیک معروف است.

۲- آنچه مربوط به روان‌شناسی (پسیکولوژی) و وظائف اعضا آدمی است (فیزیولوژی) ۳- آنچه مربوط به مبهم‌ترین اجسام می‌باشد و آن جسمی مصنوعی

است به نام جامعه یا دولت

مارکسیسم (/ma:ksızəm/ Marxism): **مارکس‌گرایی**

عنوان نظریه‌های کارل مارکس (۱۸۱۸ -۸۳) فیلسوف، اقتصاددان و جامعه شناس آلمانی است در باب چگونگی تحول زندگی اجتماعی تاریخی انسان و قوانین حاکم بر آن و برخی هم مارکسیسم را مجموعه نظرات مارکس و فریدریش انگلس (۱۸۲۵- ۹۵) دوست همفکر او می‌دانند، شاگردان روسی مارکس و انگلس، بخصوص: پلخانف و لنین نیز در پُرکردن خلاءهای این مکتب نقش بزرگی ایفا کردند. کارل مارکس وضع کننده فرضیه ی کمونیسم می‌باشد که بعدها شقه‌های مختلف پیدا کرد، مثل لنینیسم، استالینیسم و غیره.

اصول مارکسیسم را به صورت خلاصه می‌توان چنین تعریف کرد:

۱- مارکسیسم دیالکتیک (نک به ماتریالیسم)

۲- کمونیسم (نک کمونیسم)

۳- فرضیه اجتماعی: به عقیده مارکس سیستم تولید اقتصادی، شالوده‌ای است که ساختمان عقاید (ایدئولوژی) و مؤسسات جامعه بر آن بنا شده است

۴- مارکس معتقد است که کشمکش طبقاتی تجلّی دیالکتیک مادی یا اقتصادی در تاریخ می‌باشد به زبانی دیگر: بدون جنگ طبقاتی امید شورش جهانی و تحول و بهبودی اوضاع غیر ممکن است

۵- فرضیه تکامل تمدن: در سیر تکامل تمدن مراحلی پی در پی بوجود می‌آید که در هر کدام یک سیستم خاص تولید و مبادلهٔ اجناس معمول است و روابط انسانی بر اساس این سیستم قرار گرفته است

۶- سوسیالیسم جدید: مارکس در سوسیالیسم قدیم: «جان استوارت میل و توماس هیل گرین» تجدید نظر و آن را اصلاح نمود و آن را سوسیالیسم جدید نامید و اضافه نمود که کاپیتالیسم خالق طبقه کارگر است، در نظر وی کاپیتالیسم به منزلهٔ تز- کارگر: آنتی‌تز و سوسیالیسم در حکم سنتز می‌باشد.

۷- انقلاب پرولتاریا: به عقیده مارکس انقلاب کارگر یعنی بیداری و فشار توده‌های متشکل برای بالا بردن سطح زندگی نه برای تحصیل قدرت سیاسی

۸- جامعه بی‌طبقه: پس از انقلاب پرولتاریا دوره‌ای بوجود می‌آید بنام دیکتاتوری پرولتاریا که دوره فاصل بین کاپیتالیسم و دوره ایدال است و دورهٔ ایدال دوره‌ای است که جامعه بی‌طبقه بوجود می‌آید و دیکتاتوری پرولتاریا به خودی خود از میان می‌رود

۹- سوسیالیم علمی یا فرضیه ارزش مازاد: در تمام اجناسی که به بازار می‌آید یک مادهٔ مشترک، مجرد و همجنس وجود دارد که عبارت است از «کار کارگر». بهای این متاع بر اساس طول مدت کار است و قیمت هر جنس منوط است به شامل کردن بهای این متاع در آن جنس، پس اولاً اجناس باید به مقداری تهیه شود که بتواند مورد مبادله قرار گیرد، ثانیاً قیمت آن بر اساس مقدار کاری تعیین شود که برای تولید لازم است. ارزش مازاد یا قیمت مازاد عبارت است از تفاضل قیمت فروش جنس بر قیمت کار و یا اجرت کارگر

۱۰- تفسیر اقتصادی تاریخ: تاریخ جدال بین طبقات است نه ملت‌ها و حوادث تاریخی تحت فشار نیروهای اقتصادی بوقوع پیوسته، کشمکش اقتصادی تحت فشار نیروهای ایدال تاریخ منتهی به بیداری پرولتاریا می‌گردد که نتیجه نمو کاپیتالیسم است (بر خلاف عقیده هِگل). مکانیسم تاریخ، تقلای انقلابی بین طبقات است (هگل به عکس این عقیده معتقد است و آن را تقلای بین ملل می‌داند)

۱۱- دموکراسی و لیبرالیسم: مارکس! دموکراسی، لیبرالیسم و یوتیلیتاریانیسم را عقاید طبقه متوسط (بورژوا) می‌داند و آن را منسوخ می‌پندارد، آزادی‌های: سیاسی، عقیده، مسکن، شغل و امثال آن را ناقص می‌داند زیرا مسایل اقتصادی را در بر ندارد و به همین جهت مخالف انقلاب سیاسی است)

۱۲- کاپیتالیست و بورژوا - مارکس برانداختن سرمایه دار و طبقه متوسط را لازم می‌داند، سرمایه دار را طفیلی و مفتخوار و بورژوا را آلت اجرای مقاصد سرمایه دار می‌داند

۱۳- تعریف دولت: دولت را مارکس آلت کشمکش طبقاتی می‌شمارد

۱۴- بحران و کسادی متناوب: معتقد به ظهور بحران کسادی متناوب در معاملات و بازار در جامعه کاپیتالیست است که انقلاب کارگر را در پی دارد

۱۵- توزیع ثروت: توزیع ثروت باید طبق شرایط جامعه تعیین شود
۱۶- کولکتیویسم: مارکس مخالف مسلک فردیت (اندیویدوالیسم) است و حکومت کارگر را پیشنهاد می‌کند، در حقیقت طرفدار فلسفهٔ کولکتیف می‌باشد

مارکسیسم - لنینیسم (/mɑːksɪzəm/-lɛnɪnɪzəm/Marxism-Leninism)
اصطلاحی است که پس از مرگ لنین، استالین برای از میدان بیرون کردن مخالفین خود بنا به برداشتی که از نظریه‌های لنین داشت، فرمولبندی جدیدی از مارکسیسم ارائه کرد که به مارکسیسم - لنینیسم معروف گشت (نک استالینیسم)

مارکسیسم نو (/niːəʊ-mɑːksɪzəm/Neo-Marxism)
این عنوان اصطلاحی است که به پیروان مکتب فرانکفورت (فیلسوفانی مثل: هورک‌هایمر، آدورنو و مارکوزه) و برخی از هواداران چپِ نو نسبت داده شده، این عده از مارکسیسم - لنینیسم بریده بودند و به اندیشه‌های خود مارکس روی آورده و اغلب اینان انگلس را نیز مردود دانسته و می‌گفتند که انگلس باعث بدفهمی اندیشه‌های مارکس شده است

مارینیسم (/məˈriːnɪzəm/Marinism): **مارینی‌گرایی**
یکی از مکاتب هنری قبل از دوران کلاسیک (بین قرن شانزده و هفده) و برگرفته از نام (Marini) شوالیه و شاعر ایتالیایی است (۱۵۶۹-۱۶۲۵) که از مکاتب تصنعی هنری است که هنرمندان این مکتب در عمر کوتاه خود تلاش کردند که آثاری را خلق بکنند که زبان مردم نباشد و به راحتی مردم نتوانند آن را درک نمایند و به این جهت این مکتب هم مثل بسیاری از مکتب‌های دیگر که چنین حرکت‌هایی را دنبال می‌کردند بیشتر به خیالپردازی، تصنع و مهمل‌گرایی می‌پرداختند ولی با تمام احوال این مکتب و مکتب‌های نمونه آن باعث تحولی در هنر و ادبیات شدند و مکتب کلاسیک به ناچار متولد شد

مازوخیسم (/ˈmasəkɪzəm/Masochism): **آزارطلبی**
مازوخیسم از نام رُمان نویس قرن نوزدهم اتریش (لئوپولدفون ساخرمازوخ) گرفته شده که قهرمانان داستان‌های وی از مورد آزار واقع شدن از طرف زن‌ها به لذت جنسی می‌رسیدند.

مازوخیسم نوعی بیماری جنسی است که بیمار دوست دارد شریک جنسی، اورا مورد شکنجه، آزار و اذیت قرار دهد و یا تحقیر نماید و یا در خیال و تصور خود را به بند کشیده شده، کتک خورده و تحقیر شده ببیند. مازوخیسم برعکس سادیسم می‌باشد

ماشینیسم (/məˈʃi:nɪzəm/Machinism)

ترکیب ماشین‌ها با یکدیگر ـ به کار بردن ماشین برای بدست آوردن محصول و نتیجه عمل بلا اراده و خودکار ـ در فلسفه عقیده‌ای را گویند که مبتنی بر این است که حیوانات به منزله ماشین محض اند.

ماکزیمالیسم (/mæksɪməlɪzəm/Maximalism)**: کلان‌گرایی**

حداکثرطلبی – قانع نشدن به چیز کم و دست آورد اندک در مدت کوتاه – در سیاست برای رسیدن به هدف به اعمال انقلابی و مستقیم متوسل شدن.

هنگامی که آدمیرال کلچاک ژاپنی در ۱۹۰۴ به روسیه حمله کرد و تزار را شکست داد، طرفداران تزار به اتفاق سایر سلطنت‌طلب‌ها به سرکردگی شخصی به نام «ماکزیمال» جمعیتی از تروریست‌ها را به وجود آوردند، اعضای این جمعیت که بعدها با علامت اختصاری .R.S مشخص شدند در جنگ‌های پارتیزانی علیه ژاپنی‌ها نقش فعال و گسترده‌ای بازی کردند که به خاطر نام رهبرشان به «ماکزیمالیست» مشهور شدند ژوزف استالین در کتابی که برای رد نظریه «تروتسکی» نوشت، ماکزیمالیست‌ها را فاشیست و طرفدار تروتسکی خواند و از کارگران خواست که با این جماعت مثل دشمنان طبقه پرولتر رفتار نمایند

در هنر و ادبیات نیز این مکتب نقطه مقابل خردگرایی است: (زمان از دست رفته، اثر مارسل پروست) و (بیداری فینه‌گان، اثر جیمز جویس) دو اثر ادبی نمونه این مکتبند.

ماکیاولیسم (/ˌmakɪəˈvelɪzəm/Machiavellism)**: ماکیاولی‌گرایی، فلسفه استبداد جدید**

این نظریه سیاسی از آن «نیکولو ماکیاولی» سیاستمدار و اندیشمند ایتالیائی است (۱۴۶۹ ـ ۱۵۲۷).

ماکیاولی نظریه‌های خود را در کتابی تحت عنوان شهریار (Prince) به رشته تحریر کشیده و اعتقاد بر این داشت که هدف عمل سیاسی، رسیدن به قدرت است و هیچ

محدودیت اخلاقی را در این بین جایز نمی‌داند و در این راستا بکار گرفتن هر وسیله و هر کردار و رفتار را برای رسیدن به هدف روا می‌داند حتی اعمال غیر اخلاقی را، چون می‌گوید «زمامدار» اگر بخواهد باقی بماند نباید از شرارت، حیله، خیانت و پیمان‌شکنی واهمه داشته باشد. هدف ابتدایی ماکیاولی تأسیس دولت‌های: متحد، قومی و متمرکز ایتالی بود که تابع کلیسا نباشند- بدبینی (پسی‌میسم) طرفداری از حکومت مطلقه و مستبد، مرام وی بود و اعتقاد بر این داشت که انسان موجودی سیاسی و ذاتاً شرور و خودخواه است پس برای کنترل او باید مقتدر و قوی بود و همیشه بدبینانه به او نگاه کرد و زمامدار برای بقا و ماندن نباید از بد کردن و شرارت بهراسد و می‌تواند از هر حیله و ترفندی استفاده کند و اخلاق و مذهب و سایر پندارهای سیاسی نیز آلت دست خود زمامدار می‌باشد، زمامدار خودش قانون است و هیچ ترازو و مقیاسی برای قضاوت عمل زمامدار در دست نیست مگر موفقیت سیاسی و ازدیاد قدرت.

ماکیسم = ماشیسم (/məˈʃɪzəm/Machism): **برترپنداری مرد، نرینه‌رفتاری**

۱- ایدئولوژی و عقیده‌ای که مرد و جنس نر را بر ماده برتر می‌پندارد و برای آن دلایل فیزیکی و مکانیکی ارائه می‌نماید

۲- رفتار غلوآمیز مردانه همراه با حس برتری بر زنان

مالبرانشیسم (/meɪlbrənʃɪzəm/Malebranshism): **مالبرانش‌گرایی**

عنوان فلسفه‌ای است منسوب به:

نیکلا دو مالبرانش (NicoLas de MaLebraNche) عالم فرانسوی قرن هفدهم که بر این باور بود که مغز و عقل قادر نیست از هیچ چیز اطلاع و یا اندیشه‌ای بدست آورد مگر اینکه عقل و مغز با خداوند ارتباط داشته باشند،این فلسفه در کتاب وی تحت عنوان:«به جستجوی حقیقت» در چهار جلد منتشر شده است.

مالتوزیانیسم = مالتوسیانیسم (/malˈθjuːzɪənɪzəm/Malthusianism): **مالتوس‌گرایی**

پیرو عقیده مالتوس بودن، در سال ۱۷۹۸ مالتوس کشیش و اقتصادان انگلیسی نظر داد که جمعیت، تصاعدی زیاد می‌شود و محصولات روی زمین تکافوی مردم را نخواهد داد، پس از تولید نسل باید جلوگیری کرد، عده‌ای نیز به مخالفت با وی

برخاستند و گفتند چون حوادث غیرمترقبه مثل: جنگ، بیماری، سیل، زلزله و نمونه‌های آن وجود دارد افزایش جمعیت تصاعدی بالا نمی‌رود و از طرفی هنوز زمین‌های بایر و موات در دنیا فراوان است و می‌شود این زمین‌ها را زیرکشت برد

مالکیسم (/məlekɪzəm/Malekism)

یکی از چهار مکتب بزرگ اسلامی (سنی) که در مغرب زمین، به سبب خشونت و کاربرد قوانین اخلاقی شدید و مذهبی حکمفرما شده است

مالیسم (/'malɪzəm/ Malism): عقیده به اینکه در مجموع این جهان! بد جهانی است.

مامونیسم (/'mamənɪzəm/ Mammonism): **مال‌گرایی**

دنیاداری، دنیاپرستی، مال‌پرستی، عقیده کسانی که به دنیا علاقمند هستند و به مال دنیا توجه دارند.

مانتالیسم (/'mæntəlɪzəm/ Mantalism)

نظریه کسانی که در زبانشناسی محتوا را عامل اصلی و سرنوشت‌ساز یک زبان می‌دانند.

مانتیسم (Manetism)

یادآوری افکار و خاطرات پشت سرهم بدون آن که الزاماً به یکدیگر ارتباط داشته باشند.

ماندئیسم (/'mɑ:ndeɪɪzəm/ Mandeism)

جنبش مذهبی که در قرن دوّم میلادی بوجود آمد و هنوز در عراق طرفدارانی دارد.

مانویسم (/mənu:vɪzəm/Manovism)

این مکتب یکی از مکاتب بدوی وحدت وجود می‌باشد و مذهب ناجیان هم گفته شده، در این مکتب اعتقاد بر این است که در هنگام تشکیل حیات، روشنایی با تاریکی پیکار می‌کند و نهایتاً روشنائی پیروز می‌گردد و پس از پیروزی روشنایی، هرکدام به جایگاه و مکان واقعی خود بر می‌گردند

مانیتیسم (مگنتیسم) (/mægnɪtɪzəm/ Magnetism)

۱- خاصیت جذب فلزات، خاصیت آهن‌ربائی، تأثیر جلب و جذب که انسان یا حیوانی داراست و می‌تواند در شخص یا حیوان دیگری کششی به سوی خود ایجاد

نماید

مانیریسم (/mænərɪzəm/ Mannerism): **خودنمایی**

یکی از مکاتب ادبی و هنری قدیمی که تا قرن شانزدهم رواج داشت که در این مکتب هنرمند از واقعیت و طبیعت دور می‌شد و به تصنع، خیالبافی و خودنمایی می‌پرداخت

مانی‌کیسم (/ˌmanɪ'kiːɪzəm/ Manicheism): **مانی‌گرایی**

به عقیده مانی و پیروان مانی گویند - مذهبی که در قرون وسطی به وجود آمد و به مقابله با مسیحیت پرداخت، این مکتب را دنباله روش مزدک دانسته‌اند (کیش مزدک را برخی کیشی الحادی و بدبینانه گفته‌اند که ریاضت و ترک دنیا را تشویق می‌کند)
مانی پنج عنصر: (اثیر، نسیم، نور، آب و آتش) را ترکیبات جهان می‌دانست و اعتقاد داشت که نور با ظلمت می‌جنگد و پیروز می‌شود

متابولیسم (/mɪ'tabəlɪzəm/ Metabolism)

اعمالی را که در سلول‌ها و انساج بدن به منظور عمل اصلی تغذیه و تبادلات مواد غذایی انجام می‌شود متابولیسم گویند که شامل دو مرحله می‌باشد: آنابولیسم و کاتابولیسم.

متاسُماتیسم (/ˌmetə'səʊmətɪzəm/ Metasomatism): **فراتنی**

جابجائی یا دگرگونی مواد معدنی سنگ‌ها یا رده‌های معدنی در اثر رسوخ آب

متاکروماتیسم (/ˌmetəkrəʊmætɪzəm/ Metachromatism): **دگر رنگی**

کیفیت و حالت تغییر رنگ به ویژه در اثر حرارت

متامریسم (/'metəmɪərɪzəmMetamerism): **چندپارچگی**

در شیمی و جانورشناسی به چندپارچگی، چندبخشی و فرابخشی گویند

متامورفیسم (/metəmɔːfɪzəm/Metamorphism): **دگردیسی**

۱- تغییرات شکلی و دگرگونی که بر روی سطح زمین یا سنگ‌ها در اثر فشار یا حرارت حاصل می‌گردد و مثلاً: سنگ آهک را تبدیل به مرمر یا خارا می‌کند

۲- دگرگونی، دگردیسی، دگرریختی

متُدیسم (/meθədɪzəm/Methodism)

جنبش مذهبی پروتستان‌ها که در قرن هجدهم در انگلستان به وجود آمد و طی آن

انجام هرگونه تشریفات یا رسوم را در کلیسای انگلیکان مردود می‌دانستند و آن را نهی می‌کردند

مُدالیسم (/məʊdlɪzəm/Modalism)

اعتقاد به این که: پدر پسر و روح‌القدس هر سه از مظاهر گوناگون یک خدا هستند

مدرانتیسم (/mɒdərətɪzəm/ Moderantism)

در سیاست به حالت و وضعیت کسانی گفته می‌شود که میانه رو و محافظه‌کارند و تندروی را در امور سیاسی جایز نمی‌شمارند. حتی در تعدیل صورت نیز معتقد بر این هستند که به زور نباید صورت پذیرد و باید از حرکات ناگهانی توده‌ها جلوگیری نمود

مدرنیسم (/mɒdənɪzəm/Modernism): **نوگرایی**

اصطلاح مدرن (Modern) یعنی: امروزی، نو، تازه و مدرنیسم به ساده‌ترین صورت یعنی نوگرایی.

مکتب مدرنیسم تأثیرگذارترین و اساسی‌ترین جریانی است که در عالم هنر به وقوع پیوست، اگرچه پاره‌ای از منتقدان، ادیبان، هنرمندان و محققان دورهٔ مشخصی را از آن مدرنیسم دانسته‌اند مثلاً بعضی اواخر قرن نوزدهم را آغاز این دوره و جنگ جهانی دوّم را پایان آن دانسته‌اند و پاره‌ای هم مدرنیسم را یک دوره صدساله از میانهٔ سال‌های ۱۸۷۰ تا ظهور دوران پُست مدرنیسم گفته‌اند، اما در واقع اگر مدرنیسم را به معنای مطلق کلمه، نوگرایی بدانیم، باید گفت مدرنیسم از ابتدا بوده و تا انتها هم خواهم بود، در هر دوره‌ای از تاریخ عده‌ای بوده‌اند که نسبت به اطرافیان خود پندار، رفتار و گفتاری نو داشته‌اند منتها در اینجا مراد و منظور ما دوره‌ای است که به نام مدرنیسم رقم خورده و این دوره با اعلام موجودیت: پُست مدرنیسم خاتمه یافته است، مشخصه بارز تفکر مدرنیسم، نواندیشی بود امّا هنرمند مدرن در این نواندیشی به سنت، واقع‌گرایی، منطق و حتی اخلاق بی‌توجه بود و براین باور بود که سنت! قید و بند خسته کننده‌ای است، هنرمند مدرن بر این اندیشه بود که گذشته را باید فراموش کرد و از لحظه اکنون شروع نمود و به نظر من همین بی‌توجی به گذشته و سنت باعث عرض اندام و ظهور پُست مدرنیسم گردید و شکل گرفت، چون

هنرمند دریافت که بدون توجه به گذشته حرکت و جهش امکان‌پذیر نیست و اگر هم حرکتی صورتی پذیرد کوتاه و اندک است، اگرچه گروهی پُست مدرنیسم یا پسامدرنیسم را خلاف مدرنیسم می‌دانند که اشتباهی فاحش است، و حقیقت این است که پُست مدرنیسم را باید مکتب اصلاحی مدرنیسم دانست و باید توجه داشت که حرکت پُست مدرنیسم در راستای حرکت مدرنیسم است (و اگر از تفاوت‌های اندک دیگر بگذریم) تفاوت عمده پُست مدرنیسم با مدرنیسم در این می‌باشد که مدرنیسم به گذشته و سنت پشت پا زده بود اما هنرمند پُست مدرن به گذشته و ارزش‌های سنت توجه دارد (اینکه می‌گویم توجه دارد نه این است که به سنت و گذشته درحد تقدس نگاه کند، نه! از گذشته و سنت در راستای حرکت خود سود می‌برد)

به طور خلاصه اندیشه و تفکر هنرمند مدرن را می‌توان در این فاکتورها خلاصه کرد:

۱- علاقه شدید به نوآوری و نوجویی

۲- به درون نگریستن و ترجیح ضمیر ناآگاه بر خودآگاه

۳- بی‌توجهی به واقعیات و منطق و اخلاق

۴- نادیده انگاری گذشته و سنت

(روانشناسی فروید ویونگ را منشاء به وجود آمدن مدرنیسم دانسته‌اند)

از هنرمندان دوران مدرنیسم می‌توان در حوزهٔ رمان به: (مارسل پروست- کافکا- دی.اچ لارنس - جیمز جویس -ویرجینا ولف و ویلیام فاکنر) در شعر به: (ازرا پاوند - الیوت - ییتس و ویلیام کارلوس) در تأتر به: (استریند برگ - پیراند للو - برشت - بکت و اوژن یونسکو) اشاره کرد.

مدیوالیسم (/ˌmedɪˈiːv(ə)lɪzəm/ Medievalism): **تفکر قرون وسطایی**

این اصلاح برای تفکر اعتقادات قرون وسطایی بکار می‌رود که شامل تمامی فاکتورهای: سیاسی، اجتماعی، مذهبی و اخلاقی می‌گردد.

مدیومیسم (/miːdɪəmɪzəm/Mediumism): واسطه و وساطت بین ارواح و مردم

مرکانتالیسم (/ˈməːk(ə)ntʌɪˌlɪzəmMercantalism): **اهمیت دادن به صادرات**

اصطلاح و عنوان فرضیه‌ای است بر این اصل که:«یک ملت زمانی می‌تواند از نظر

اقتصادی قدرتمند و توانا باشد که صادرات آن ملت یا کشور بر وارداتش فزونی داشته باشد».

این فرضیه دولت را به حفظ و اهمیت دادن به کارخانجات و صنایع داخلی ترغیب کرده و خواستار ایجاد تسهیلات برای صدور کار است و در عوض انتظارش این می‌باشد که بر واردات و اجناس خارجی مالیات و تعرفهٔ گمرکی تحمیل شود و این عقیده طلاو پول را ثروت مملکت می‌داند و می‌گوید هر چه صادرات فزونی یابد، طلا و پول بیشتر به کشور وارد شده و ثروت کشور فزونی می‌یابد (این فرضیه مربوط به قرون ۱۶ و ۱۷ است که تا قبل از آن مبادلات پایاپای بود و تجارت بین‌المللی با تعویض کالا صورت می‌گرفت و بعد از آن بود که معاملات با پول و طلا رایج شد)

مزدائیسم (/mæzdəɪzəm/Mazdaism)

معتقد بودن به یگانگی، هم‌آهنگی و جداناپذیری دین و پادشاهی

مزدکیسم (/mæzdækɪzəm/ Mazdaquism): **مزدک‌گرایی**

طرفدار عقیده مزدک بودن، (مزدک معتقد بود که نور بالاخره بر تاریکی پیروز می‌شود و پیروزی نور را موقتی و تصادفی نمی‌دانست، بلکه بر این پندار بود که حتمی است - و برخلاف: مانی که پنج عنصر: (اثیر، نسیم، نور، آب و آتش) را ترکیب جهان می‌دانست، مزدک فقط به سه عنصر: (آب، آتش و خاک) اعتقاد داشت

مسمریسم (/məzmərɪzəm/ Mesmerism): **مسمرگرایی**

اعتقاد به معالجه و درمان به وسیله قدرت مانیتیسم، طبق روش و اصول مسمر پزشک آلمانی

مسیانیسم (/ˌmesɪ'anɪzəm/ Messianism): **مسیح‌گرایی**

طرفداری و باور به این نظر که روزی مسیح طبق وعده انجیل باز می‌گردد و در دنیا نظم جدیدی را برقرار می‌نماید

مکانیسم (/mekənɪzəm/Mecanism)

۱ـ تأثیرات متقابل اجزای دستگاهی که برای منظور و غرض خاصی به کار رفته است.

۲ـ مجموعه آلات برای تولید حرکت در یک دستگاه

مکانیکیسم (/mɪkænɪkɪzəm/ Mechanicism): **ساخت و کار**
ساخت و کار یک نظریه فلسفی است مبنی بر اینکه بعضی از حوادث طبیعی و یا تمام حوادث طبیعی منتهی به تعدادی عوامل مکانیکی می‌شوند. ساخت و کار منسوب به‌افزار و یا نتیجه آن است، مانند گلدوزی و یا کاری است که توسط آن به اتمام می‌رسد مانند: محاسبه و یا با آن حرکت می‌کند مانند: نردبان.
ساخت و کار نظریه مترادف اصالت ماده است و مجازاً به اعمالی اطلاق می‌گردد که شامل مراحل متوالی متصل به یکدیگر باشند مثلاً گفته می‌شود: ساخت و کار شناخت، ساخت و کار یادآوری، و ساخت و کار قیاس و نیز به بعضی از اعمال ضروری، برای اشاره به اعمال ارادی اطلاق می‌شود مثلاً گویند: ساخت و کار انتخابات و ساخت و کار تعادل، این اصطلاح اغلب در ردیف ماتریالیسم مورد استفاده قرار می‌گیرد زیرا در ذهن خواننده یا شنونده احساس خشونت و سردی و بی‌رحمی را که از خواص ماشین است می‌نماید، دیگر اینکه این اصطلاح در مواردی استعمال می‌شود که مقصود آن است که در موضوع مورد نظر یک اصل اسرارآمیز مانند آنچه که در زندگی موجودات زنده هست وجود ندارد بلکه مانند یک ماشین فلزی، اجزا و اعمال و روابط اجزاء آشکار است.

مک کارتیسم (/məˈka:θɪɪzəm/Mc Carthyism): **تفکر و اندیشه مک‌کارتی**
اصطلاحی است منسوب به «جوزف مک کارتی۱۹۰۹، ۵۷) سناتور آمریکایی که در سال ۱۹۴۶ از ایالت «وسکانسن» به سناتوری برگزیده شد، مک کارتی نماینده تفکر افراطی راست آمریکایی بود و با سیاستمداران لیبرال در ستیز بود، مک کارتی عده زیادی را در دستگاههای دولتی بخصوص در وزارت امور خارجه به کمونیست بودن متهم کرد و تعداد زیادی از نویسندگان و روشنفکران را به اتهام در فعالیت‌های ضد آمرکایی» در کمیتهٔ سنا به بازجویی کشاند.

ملیوریسم (/ˈmi:lɪərɪzəm/Meliorism): **بهبودگرایی، بهسوی‌گرایی**
باور به اینکه جهان طبیعتاً رو به بهبود می‌رود و کوشش انسان می‌تواند این فرایند را تشدید کند.

مندلیسم (/'mend(ə)lızəm/ Mendelism): **مندل‌گرایی**

نظریه و اندیشه‌های مندل (Mendel) دانشمند اتریشی که به قوانین وراثت مندل معروف است و مرکب از چهار قانون می‌باشد - مندل معتقد بود که برخی از خواص هر موجودی از طریق ژن‌ها به موجود دیگر منتقل می‌گردد

منشویسم (/'menʃıvızəm/ Menshevism)

در سال ۱۹۰۳ حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه شوروی به دو شعبه انشعاب یافت، شعبهٔ اقلیت را «منشویک» و شعبه اکثریت را «بلشویک» می‌گفتند، کشمکش و اختلاف بر سر تسلط بر «حزب سوسیال دموکرات» بین این دو گروه ادامه داشت منشویک‌ها نرمتر از بلشویک‌ها بوده و برای همکاری با دیگر حزب‌های غیر سوسیالیست، برای مبارزه با یکه سالاری تزاری آمادگی بیشتری نشان می‌دادند اما در اکتبر ۱۹۱۷ بلشویک‌ها قدرت را بدست گرفتند و سرانجام در ۱۹۲۲ «منشویک‌ها» را سرکوب نمودند، از رهبران منشویک‌ها می‌توان از: پلخانف، آکسلرود (Axelrod) و ماراتوف نام برد.

لازم به تذکر است در زبان روسی منشویک به معنای اقلیت و بلشویک به معنای اکثریت است.

موتاسیونیسم (/mju:'teıʃnızəm/ Mutationnism): **دگردیسی‌گرایی**

این اندیشه که به فرضیه تکامل معروف است، دگردیسی را دارای نقش اصلی در به وجود آمدن موجودات جدید می‌داند

موتوآلیسم (/mju:tʃʊəlızəm/Mutualism): **آئین همیاری**

نظام تعاون و همکاری و همزیستی بین اشخاص یا گروههای مختلف و ناهمانند.

این نظریه به وسیله (پیر ژوزف پرودون ۱۸۰۹، ۱۸۶۵) یکی از صاحبنظران آنارشیسم مطرح شد، پرودون در آثار اولیه خود نظام سرمایه‌داری را مورد حمله قرار می‌داد ولی بعدها به اصلاح عقیده خود بر آمد.

دکترین تعاون و همکاری متقابل پرودون بر تلفیق دو اندیشه مالکیت خصوصی و مالکیت جمعی استوار است

موتیسم (/'mju:tızəmMutism)

۱- حالت و وضعیت کسی که در ابراز افکار خود خویشتن‌داری کرده و سکوت

می‌نماید
۲- ارتباط مکالمه‌ای بد که معلول اختلالات روانی و عدم توانایی است

مورآلیسم (/mɒrəlɪzəm/Moralism): **اخلاق‌گرایی**

اعتقاد به اخلاق جدا از مذهب - پند اخلاقی - پند و اندرز، درس اخلاقی، آموزش اخلاق

مورالیسم (/'mjʊər(ə)lɪzəmMu.ral.ism)

جریان هنری که در قرن بیستم رُخ نمود و نوشتن شعار یا کشیدن تصاویر را بر روی دیوار معمول داشت

مورمونیسم (/'mɔ:mənɪzəm/ Mormonism)

شعبه‌ای از مسیحیت که در آن بعضی از کارها به طور قطع نهی و منع شده است مثل: (مشروبخواری و زنبارگی) و بیشتر در آمریکا و بعضی ایالات آن متداول است

مولتی‌پارتیسم (/,mʌltɪ'pɑ:tʌɪtɪzəm/ Multipartism): **چند حزب‌گرایی**

وضعیت کشوری که در آن چند حزب و دسته وجود دارد

مولتی کامرالیسم (/mʌltɪ'kæmərəlɪzəm/ Multicameralism): **نظام چند مجلسی**

نظامی که قوه قانونگذاری آن بیش از دو مجلس دارد که در حال حاضر نادر است، در گذشته نظام‌های چند مجلسی وجود داشته مثلاً در فرانسه و برخی دیگر از کشورهای اروپائی، روحانیون دارای یک مجلس، اشراف یک مجلس و عوام هم یک مجلس داشته‌اند.

مولینوسیسم (/mə'lʌɪnɪzəm/Molinossism): **مولینوس‌گرایی**

عقاید مولینوس و طرفداران او (عقاید مولینوس باعث پیدایش نظریه درویشی گردید)

مولی‌نیسم (/mɒlɪnɪzəm/ Molinism): **مولیناژگرایی**

طریقه و نظریه‌ای در خداشناسی که (لوئی مولیناژ ژزوئیت) مروج آن بود - مولیناژ معتقد بود که اراده و اختیار انسان در دست خود اوست و او آزادی کامل در تعیین سرنوشت خود دارد و هر انسانی خود سرنوشت خود را رقم می‌زند

مومیسم (/mɒmɪzəm/ Momism): **مادرگرایی**

۱- احترام و علاقه زیاد نسبت به مادر

۲- دخالت زیادی مادر در امور فرزندان بالغ

مونادیسم (/'mɒnadɪzəm/ Monadism): **مونادگرایی، مونادباوری**

موناد (Monad) در زبان لاتین به معنای: (ذرهٔ زنده، جوهر فرد، واحد، وحدت فرد، و هر چیز ساده نادیدنی) آمده و اصطلاح مونادیسم به باور (موناد) گفته می‌شود - در شیمی به اتم گویند.

مونارشیسم (/mɒnəkɪzəm/Monarchism): **شاه‌گرایی**

سلطنت‌طلبی، طرفداری از اصول نظام پادشاهی، هواداری از سلطنت

موناشیسم (/mɒnəkɪzəm/Monachism): **انزواگرایی**

زندگی در انزوا و تنهایی مانند راهبان، موقعیت و وضع و حال زندگی یک پیشوای مذهبی، نوع سازمانی که توسط روحانیت بوجود می‌آید

موناکیسم (/mɒnəkɪzəm/Monachism): **موناکوگرایی**

علاقه شدید به شهر و کشور موناکو (پایتخت شاهزاده‌نشین موناکو)

مونتاریسم (/mʌnɪtərɪzəm/Monetarism): **مکتب اصالت پول**

۱- اعتقاد به اینکه می‌توان با دستکاری در بخش پولی (مثلاً بالا و پائین بردن نرخ بهره، پخش اوراق قرضه، گسترش یا کاهش اعتبارات بانکی) اقتصاد، مقدار تولید، سرمایه‌گذاری و نمونه آن را تحت‌تأثیر قرار داد - علمای این مکتب مثل: ایروینگ فیشر و میلتون فریدمن: معتقد بودند که می‌توان با بالا و پائین بردن عرضهٔ پول در جامعه! بیکاری، تورم و سایر نابسامانی‌های اقتصادی را علاج کرد.

۲- نظریه‌ای که طبق آن نظریه همیشه باید بین میزان پول در گردش و وضع اقتصادی رابطه‌ای برقرار شد

مونتانیسم (/'mɒntənɪzəm/ Montanism)

مکتب فرقه‌ای از مسیحیت که اعتقاد دارد دنیا به آخرالزمان نزدیک است و فقط ریاضت‌کشی را تجویز می‌کند

مونگلیسم (/'mɒŋg(ə)lɪzəm/Mongolism): **عقب‌افتادگی ذهنی**

۱- گونه‌ای عقب‌افتادگی و عقب‌ماندگی ذهنی و فکری که بیمار مبتلا به آن دورتر از زمانی قرار دارد که در آن زمان زندگی می‌کند و یا نسبت به سن و سالش ذهن او عقب مانده است و به بلوغ روحی و عقلی نرسیده ۲- وابسته به نژاد مغولی که ویژگی آنها

قد نسبتاً کوتاه، موی صاف و سیاه، چشمان نیمه بسته و تیره رنگ می‌باشد - اکثر مردم آسیای خاوری به این نژاد تعلق دارند

۳- وابسته به نژاد زرد، زردپوست، مغول

۴ـ (Mong) مخفف واژه‌های: مغولستان، مغول و مغولی است و (Mongol) به بومی مغولستان گفته شده.

مونوئیدئیسم (/mɒnəʊaɪdɪeɪzəm/ Monoideism): **یک فکرگرایی**

از اختلالات روانی و روحی است و در مورد آدمی صدق می‌کند که تنها یک فکر او را به خود مشغول داشته است

مونوئیسم (/mɒnə(ʊ),θiːɪzəm/ Monotheism): **یک خدایی، یک خداگرایی**

اعتقاد و باور به اینکه: تمامی جهان و هستی آفریدهٔ یک خدای واحد است (یکتاپرستی)

مونوپلیسم (/mə'nɒpəlɪzəm/ Monopolism): **انحصارگرایی**

این اصطلاح در مورد هرگونه تجاوز از حدود قانونی و اخلاقی به کار می‌رود، انحصارگرایان همیشه این حریم را زیر پا می‌گذارند، تا آنجا که آزادی دیگران را مختل کرده، مزایا و امتیازاتی بیش از حد برای شخص یا گروهی خاص اختصاص می‌دهند و یا مانع نمود دیگران و حضور و شرکت آنان در حکومت و یا امورات دیگرند

مونوپیشیسم (/mə'nɒsaɪkɪzəm/ Monopsychism): **یگانه‌پنداری**

عقیده و باور به اینکه همهٔ جان‌ها و روان‌ها و روح‌ها یکی است

مونوتیلیسم (/mə'nɒθəlɪzəm/ Monothelism)

عقیده و مسلک کسانی که برای عیسی مسیح فقط یک اراده و اندیشه ملکوتی قائل بودند

این طرز تفکر که در قرن هفتم پیدا شد به وسیله پیشوایان روحانی که در قسطنطنیه گرد آمده بودند رد گردید و به عنوان کفر و زندقه اعلام شد

مونوژنیسم (/ˌmɒnə(ʊ)'dʒenɪzəm/ Monogenism): **یک نژادگرایی**

نظریه‌ای که بر طبق آن تمام نژادهای انسان در اصل از یک نژاد واحدند و رنگ، پوست و خواص ظاهری و پدیده‌ها ارتباطی با نژاد ندارند

مونوسیلابیسم (/mɒnəsɪləbɪzəm/ Monosyllabism): **تک بخشی**
وضع و حالت کلمات و واژه‌هایی که فقط از یک سیلاب تشکیل شده‌اند
مونوفیزیسم (/məˈnɒfɪsɪzəm/Monophysism)
عقیده‌ای که فقط یک طبیعت خداگونه را برای عیسی مسیح قائل است (به، مونوتیلیسم نیز توجه شود)
مونوکامریسم (Monocamerism)
سیستمی سیاسی که در این سیستم تنها یک مجمع یا مجلس برای وضع قوانین وجود دارد
مونوکُرماتیسم (/mɒnəˈkrəʊˈmætɪzəm/Monochromatism): **کوررنگی، تک رنگ‌بینی**
در پزشکی از اختلالات بینائی است که بیمار تمام رنگ‌ها و آنچه را که می‌بیند به رنگ خاکستری است- کوررنگی
مونوگنیسم (/ˌmɒnə(ʊ)ˈdʒenɪzəm/ Monogenism): **تک تبار باوری**
باور به اینکه همهٔ انسان‌ها از یک مرد و زن اولیه به وجود آمده‌اند (در فرهنگ ما – آدم و حوا)

بنی آدم اعضای یک پیکرند   که در آفرینش زیک گوهرند

(سعدی)

مونولنگوئیسم (/mɒnəˈlɪngwəlɪzəm/ Monolinguism)
حالت و وضعیت: کس، کسان و یا کشوری که در آن فقط به یک زبان سخن می‌رانند
مونولیتیسم (/mɒnəlɪθɪzəm/Monolitism): یکپارچگی و یکدست بودن
مونومتالیسم (/mɒnəˈmetlɪzəm/ Monometalism)
سیستم پولی که بر روی یک فلز (طلا یا نقره) تکیه دارد و ارزش آن به همین معیار سنجیده می‌شود
مونیسم (/ˈmɒnɪzəm/ Monism): **وحدت‌گرایی**
اصطلاحی است در مورد آئینی فلسفی که می‌کوشد تمامی عوارض جهان خلقت را در یک اصل خلاصه کند، این تلاش چه در گذشته و چه در حال حاضر همیشه وجود داشته است. پاره‌ای از فلاسفهٔ و دانشمندان کوشیده‌اند که ثابت نمایند کل وجود

عالم وابسته به یک جوهر و یا مادهٔ اصلی است، عده‌ای جوهر اصلی را حرکت، دسته‌ای: اتم، برخی: الکترون، بعضی ارتعاشات امواج و نظائر آن دانسته‌اند.
فلسفهٔ مونیسم در برابر فلسفه: دوالیسم (اعتقاد به وجود: ماده و قوه) و پلورالیسم (اعتقاد داشتن به بیش از دو اصل مثل: ماده، انرژی، اتم و...) قرار دارد در هر حال مفهوم مونیسم اعتقاد به این است که مبداء همه عالم وجود یک چیز است و اگر حقایق متعددی هم باشد همه بر می‌گردد به یک اصل واحد.

مَهدیسم (/ˈmɑ:dɪzəm/ Mahdism): **مهدی‌گرایی**

نظریه و جنبش ساسی و مذهبی که مسلمانان شیعه به آن معتقدند و بر این باور هستند که عدالت واقعی و جهانی با ظهور حضرت مهدی (ع) میسر می‌گردد

میترائیسم (/ˈmɪθrəˌɪzəm/ Mithraism): **آئین مهرپرستی**

۱- آئین میترائی یا مهرپرستی که دارای منش‌های نظامی است و گویا از ایران به وسیله سربازان رومی به غرب رفته است و هدف از این مکتب این بوده که از راههای مذهبی مثل: (قربانی کردن، غسل تطهیر در خون گاو) به افزایش نیرو و قدرت خود بیفزایند

۲- پرستش ایزد محافظ عهد و پیمان و فروغ و روشنایی، پیروان این آئین عقیده دارند مهر واسطه و رابطه فروغ محدث و فروغ ازلی است که همان رابطه دائمی بین آفریدگار و آفریدگان می‌باشد

میزرابلیسم (/mɪzrəblɪzəm/Miserablism)

تمایل و گرایشی ادبی، هنری که هنرمند در اثر خود بدبختی نوع بشر را به نوعی به نمایش می‌گذارد

میزونئیسم (/ˈmi:səʊnɪzəm/Misoneism)

بیزاری و تنفر از چیزها و پدیده‌های تازه و تغییراتی که صورت می‌پذیرد، مخالفت با پدیده‌های نوظهور

میستی سیسم (/mɪstɪsɪzəm/ Mysticism): **متافیزیک‌گرایی، ماوراءالطبیعه‌ای**

میستیک به معنای: هر چیز اسرارآمیز و معما گونه آمده است که عقل بشری و علوم انسانی از حل آن عاجز باشد، مثل مسایل ماوراء الطبیعه (متافیزیک).

میستی کیسم اعتقاد به ماوراءالطبیعه، موضوع‌های اسرارآمیز و مرموز دارد و بر این باور است که: حقیقت را بدون کمک حس‌ها و دخالت عقل و فکر می‌توان به دست آورد، می‌گوید: انسان می‌تواند با عشق و نفوذ در نفس خویش و فرو رفتن در عالم خلصه خدا را بشناسد و یا به اسرار دست یابد،در حوزه سیاست نیز برخی از مکتب‌های سیاسی به میستی کیسم روی آورده‌اند از جمله فاشیسم.

میکرو ارگانیسم (/maɪkrəʊɔːgənɪzəmMicro-Organism/)

طرز کار و عملکرد میکروسکپی اعضاء بدن: انسان، حیوان و یا نبات

میلیتاریسم (/mɪlɪtərɪzəm/Militanism): **ارتش‌سالاری**

تسلط و نفوذ نظامیان بر همهٔ شئون کشور ـ عقیده به این که آمادگی برای جنگ از اهم وظایف ملت است، در چنین مرامی خدمات و آداب و اخلاق نظامی مهمترین وظیفه افراد محسوب می‌گردد.

میلیتاریسم یا «ارتش سالاری» گاه کامل و گاه نسبی است زمانی ارتش سالاری را کامل می‌دانند که ارتش چهار فاکتور را در کشور دارا باشد.

۱ـ مرام جنگجویی

۲ـ برتری ارتش بر دستگاههای دولتی

۳ـ بزرگداشت سپاهی گری

۴ـ بسیج کشور برای اهداف نظامی.

میلیتاریسم آلمان بهترین نمونه از میلیتاریسم است که در سال ۱۸۷۱ از اتحاد سلطنت پروس با سایر کشورهای آلمان به وجود آمد و همین میلیتاریسم زمینه ساز ظهور نازیسم بود.

مینی‌مالیسم (/mɪnɪməlɪzəm/Minimalism): **خُردگرایی، ایجازگرایی**

مکتب یا عقیده‌ای است در هنر که بر موجزنویسی، اختصار و کم‌گویی استوار است، خُردگرایان بر این عقیده‌اند که: (کم: زیاداست) - کم‌گویی، بی‌پیرایگی حتی سکوت از خصیصه‌های این مکتب است، خُردگرایی از پیکرتراشی و نقاشی مدرن وام گرفته شده و برای آخرین اثر نمایشی (ساموئل بکت) نمایشنامه‌نویس ایرلندی به نام «نفس» به کار رفت - این اثر سی ثانیه بیشتر طول نمی‌کشد، نه شخصیت دارد و نه

گفتگو!

از خُردگرایان می‌توان به: (دونالد بارتلمی، ریموند کارور و آن بیتی) آمریکایی اشاره کرد - در مقابل مینی‌مالیسم، ماکسی‌مالیسم (انبوه‌گرایی) قرار دارد



نئو (/'ni:əʊ/ Neo)

پیشوندی است که بر سر برخی مکتب‌ها و واژه‌ها می‌آید و معنای تازه ونـو بـه آن می‌دهد

نئوآنارشیسم (/'ni:əʊænəkɪzəm/Neo-Anarchism): **آنارشیسم جدید**

این فرضیه نظریه‌ای است در مقابل کمونیسم که معتقد به سه اصل زیر می‌باشد و برپایی این سه اصل را نیز از طریق توسل به زور و قوای قهریه امکان‌پذیر می‌داند

۱- اجتماعی کردن وسایل تولید

۲- ایجاد اتحادیه‌های آنارشیستی

۳- توزیع برابر نعمت‌های مادی جامعه

نئوامپرسیونیسم (/'ni:əʊɪm'preʃənɪzəm/Neo-impressionn): **امپرسیونیسم جدید**

مکتب جدید امپرسیونیستی که براساس دیویزیونیسم پایه‌گذاری شده است

نئوامپریالیسم ('ni:əʊɪm'pɪərɪəlɪzəm/ Neo-Imperialism): **امپریالیسم جدید**

نظارت و سلطه شرکت‌های چند ملیتی بر اقتصاد کشورهای کم رشد، این شرکت‌ها با انحصار دانش فنی در بخش‌های سودده وارد می‌شوند و ضمن ممانعت از تشکیل سرمایه ملی، بیشتر نیازهای سرمایه‌ای خویش را از سرمایه‌گذاری مـجدد مـنافعی

برآورده می‌کنند که در کشورهای کم رشد ایجاد شده است، آنگاه سودهای کلان را به کشور سلطه‌گر و متحدان خویش و حکومت‌های محافظه‌کار میزبان واگذار می‌کنند

نئو پلاتونیسم (/ni:əʊ'pleɪt(ə)nɪzəm/Neo_Platonism): **مکتب فلسفی اسکندریه**

اگر چه این فلسفه را فلسفهٔ جدید افلاطونی دانسته‌اند اما وجه مشترک محسوسی با فلسفه افلاطون نداشته و مرام و مسلکی دیگر می‌باشد. این فلسفه منسوب به مکتب فلسفی اسکندریه است که در قرن سوم میلادی شکل گرفت و ترکیبی بود از افکار یهود، فلسفهٔ یونان و میستی سیسم شرقی که بعدها به روم انتقال یافت و از افکار مسیحیت نیز بدان افزوده شد.

مؤسس اصلی این فلسفه را (پلوتینوس ـ Plotinus) دانسته‌اند که ماتریالیسم را درآن زمان مردود شمرد و به وجود روح معتقد گردید و گفت: «جسم را باید با روح سنجید نه روح را با جسم» و دیگر اینکه: روح از طرف مافوق خود به افکار و از طرف مادون خود به ماده ارتباط یافته است.

نئوپلاستیسیسم (/'ni:əʊplæstɪkɪzəm/ Neoplasticism)

مکتب و نظری هنری که به وسیله موندریان در هنر آبستره به وجود آمده است

نئوپوزیتویسم (/'ni:əʊpɒzɪtɪvɪzəm/ Neo-Positivism)

جنبش فلسفی که در برگیرنده نظرات مختلف فلسفی می‌باشد و شامل تحقیق، پژوهش و تجسس در ابداع یک زبان منطقی می‌باشد.

نئوتومیسم (/'ni:əʊ'təʊmɪzəm/Neo-Thomism): **تومیسم جدید**

نام و اصطلاحی که به تجدید مطالعات درباره خداشناسی به سبک سن توماس در اواخر قرن نوزدهم به دنباله دخالت پاپ لئون سیزدهم داده شد

نئوداروینیسم (/'ni:əʊ'dɑrwɪnɪzəm/ Neo-Darwinism): **داروینیسم جدید**

تئوری و فرضیه جدید تکامل که دگردیسی را منشاء تحولات می‌داند

نئورآلیسم (/'ni:əʊrɪəlɪzəm/Neo-Realism): **رآلیسم جدید**

مکتب سینمائی و هنری ایتالیائی که پس از جنگ دوّم جهانی به وجود آمد و بیانگر آنچه که روی می‌دهد می‌باشد، ولو اینکه پیش پا افتاده و معمولی باشد

نئوفاشیسم (/ni:əʊ'fæʃɪzəm/ Neo-Fascism): **فاشیسم جدید**
برقرار شدن مجدد شیوه‌های فاشیستی که موسولینی خواستار آن بود و بر اثر شکست ایتالیا در جنگ دوّم جهانی از بین رفته بود، احیاء مجدد اختناق و سلب آزادی‌های فردی و دموکراتیک در سال‌های ۱۹۹۳و ۱۹۹۴

نئوکاپیتالیسم (/ni:əʊkæpɪtəlɪzəm/Neo-Capitalism): **کاپیتالیسم جدید**
نوع جدید کاپیتالیسم و سرمایه داری که با توجه به نقاط ضعف کاپیتالیسم به صورت شرکت‌های سهامی و نظایر آن به وجود آمد، در این نوع کاپیتالیسم عوامل اداره کننده و هادی جریان سرمایه‌داری مثل سابق عمل نمی‌کنند بلکه سعی می‌نمایند در جامعه کارگاه‌های بزرگ صنعتی یا مالی، نظیر: بانک‌ها و کارخانجات احداث نمایند و به این طریق همچنان حکومت سرمایه را حفظ نموده و در دست داشته باشند و با نفوذی که از این راه به دست می‌آورند، به کار خود ادامه دهند

نئوکانتیسم (/ni:əʊ'kantɪzəm/ Neo-Kantism): **کانتیسم جدید**
جنبش فلسفی می‌باشد که تغییراتی در فلسفه کانت به وجود آورده است و بر پایه این اصل استوار است که هرچیز را باید به طور دقیق با تفحص و جستجو شناخت

نئوکلاسیسم (/ni:əʊklæsɪzəm/ Neo-Classism): **کلاسیسم جدید**
تمایل ادبی و هنری که در سال‌های (۱۶۶۰و ۱۷۴۰) بوجود آمد و عکس‌العملی بود در مقابل آثار دوره قبل از خود و به طور کلی تلفیقی بود از آثار کلاسیک قدیم با گرایش‌های نو که به احیای هنر و ادبیات کلاسیک معروف است

نئوکولونیالیسم (/ni:əʊkə'ləʊnɪəlɪzəm/Neo-Colonialism): **استعمار نو**
کشورهایی که عملاً قدرت تصمیم‌گیری اقتصادی ندارند و خود نیز در بهبود وضع اقتصاد ناتوانند استعمار اقتصادی قدرتی دیگر را می‌پذیرند، در نئوکولونیالیسم یا استعمار جدید استعمارگر به طور مستقیم حکومت نمی‌کند، بلکه حکومت‌های بومی وابسته‌ای که مورد قبول و محبوبیت مردم هستند بر سر کار می‌آورد و در ظاهر به آنها استقلال سیاسی می‌دهد ولی در باطن وابستگی سیاسی و اقتصادی آنها را حفظ می‌کند

نئو هگلیانیسم (/ni:əʊher'gi:lɪənɪzəm/Neo_Hegelianism): **هگلیانیسم نوین**
فلسفهٔ هگل مورد توجه بعضی از فلاسفه شد به ویژه در اواخر قرن ۱۹ در انگلستان:

توماس هیل گرین و برنارد بوسانکوئه ضمن پذیرفتن فلسفه هگل در آن تغییراتی دادند که به هگلیانیسم جدید معروف گردید

ناتورالیسم (/nætʃrəlɪzəm/Naturalism): **طبیعت‌باوری، طبیعت‌گرایی**

مکتبی است: (ادبی، هنری، فلسفی) که در راستای خواسته‌ها و غرایز طبیعی دور می‌زند - در این مکتب دنیایی غیر از جهان طبیعی که تابع قوانین علم است وجود ندارد و پیروان این مکتب جهان معنوی یا ماورای طبیعی را ساخته و پرداخته ذهن بشر می‌دانند.

در ناتورالیسم بدوی و کلاسیک که دنباله رئالیسم به حساب می‌آید و عده‌ای آن را به «گوستاو فلوبر» نسبت می‌دهند تعریف ناتورالیسم حدوداً تقلید مو به موی طبیعت محسوب شده است و همین تقلید از طبیعت پاره‌ای را به این تفکر واداشته که ناتورالیسم را مکتبی بدانند که فقط به زیبائی‌های طبیعت توجه دارد و زشتی‌ها را نادیده می‌انگارد در حالیکه عده‌ای نیز از ناتورالیست‌ها تلاش براین داشته‌اند که زشتی‌های زندگی را نشان بدهند این مکتب ادبی و هنری چهارچوبهٔ بسیار تنگ‌تری دارد و به مکتبی اطلاق می‌شود که (امیل زولا -Emile Zola) (۱۹۰۲ - ۱۸۴۰) و یارانش بنا نهادند و قریب ده سال (۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰) بر ادبیات جهان اروپا حاکم بود، «زولا» تلاش می‌کرد که ناتورالیسم را مکتب: علم معرفی نماید و به همین جهت هم می‌گوید: «علم دارد نزدیک می‌شود و به انسان نزدیک می‌شود، در این کاربرد علم و در این ادراک اشیاء، هنری تازه، اخلاقی تازه، سیاستی تازه، آئینی تازه هست و امروزه برماست که به جستجوی آنها برخیزیم»

مکتب ناتورالیسم در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ابتدا در فرانسه و سپس در آمریکا، انگلستان و سایر کشورهای اروپایی به وجود آمد. از خصوصیات این مکتب می‌توان از جبرگرایی، پرداختن به جزئیات، تحلیل و تسریع وضع و حال مزاجی، به کارگیری تجربه و مشاهدات و دوری از تخیّل، توصیف بی‌پرده صحنه‌های زننده و چندش‌آور یاد کرد، این جمله «امیل زولا» معروف است: «رذیلت و فضیلت محصولاتی هستند مثل: کات کبود و قند» بنابراین هنرمند ناتورالیست به فعل و انفعالات نیروهائی که بشر تحت‌تأثیر آنهاست توجه دارد و به جای تحلیل‌های روانی به تشریح وضع و حال مزاجی می‌پردازد، به اعتقاد امیل زولا کار هنرمند

ناتورالیست، تشریح و کالبد شکافی زندگی است، هنرمند باید نمونه‌های واقعی انسان را در اثر خویش در موقعیت آزمایشگاهی بگذارد و آنها را مورد بررسی و آزمایش قرار دهد و هیچگونه احساسی نسبت به موضوع مورد آزمایش خود نشان ندهد، زیرا کار او ستایش یا سرزنش نیست. از هنرمندان نویسنده این مکتب علاوه بر «زولا» می‌توان از برادران گنکور (ادموند لویی، آنتوان و ژول آلفرد هوئر) در فرانسه - فرانک نوریس و استیفن کرین در آمریکا- ماکس کرتزر و هوپتمان در آلمان - جورج مور و تاماس هاردی در انگلستان نام برد و در ایران می‌توان به صادق چوبک اشاره کرد که از پیروان این مکتب به شمار می‌رود

ناتوریسم (/neɪtʃərɪzəm/Naturism): **طبیعت‌پرستی**
تمایل به زندگی به طور طبیعی، زندگانی کردن به صورت مادرزادی، طبیعت‌پرستی، آن دسته از مذاهب که برای مظاهر طبیعت شخصیت قائلند

ناتیویسم (/'neɪtɪvɪzəm/ Nativism): **نهادگرایی، بومی‌گرایی**
۱- سیاست ترجیح بومیان بر مهاجران، بومی‌گرایی
۲- بازجانبخشی و حفظ فرهنگ بومی
۳- در فلسفه، به نهادگرایی گویند
۴- فرضیه‌ای که براساس آن: زمان، محیط و فضا بر اثر تأثیرات خود آنها قابل لمسند نه بر اثر تجربه و آزمون (خلاف ژنتیسم)

نارسیسیسم (/'nɑ:sɪsɪzəm/ Narscisism): **خودشیفتگی**
عشق به خود یا به تمایلات دوره طفولیت و بزرگی، این اصطلاح مشتق شده از واژه‌ی «نارسیس» است که نام یک دختر زیبای اسطوره‌ای یونانی است، روایت شده این دختر عکس خود را در آب دید و عاشق عکس خود شد و چون خواست دست در گردن عکس خود اندازد در آب افتاد و غرق شد، سپس خدایان او را به «زهره» تبدیل کردند که هم‌اکنون هم معروف است.

نارکوتیسم (/na:katɪzəm Narcotism): روش ایجاد خواب دارویی، اعتیاد به مواد مخدر

نارودیسم (Narodism): **خلق‌گرایی**
باور بر این که از طریق تشکیل کمون روستایی می‌توان سرمایه‌داری را از میان برداشت و ایجاد کمون را وسیله‌ای برای پیشرفت سوسیالیسم می‌دانند

نازیسم (/'na:zɪzəm/ Nazism): **ایدئولوژی حکومت آلمان در دوران هیتلر**
واژهٔ «نازی» علامت اختصاری «حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان» است و نازیسم عنوانی می‌باشد برای ایدئولوژی، نظریه‌ها، روش‌ها و شکل حکومت آلمان در دورهٔ آدولف هیتلر.
این اصطلاح گاهی در ردیف و معنای فاشیسم برای رژیم‌ها و اندیشه‌های همانند در دیگر کشورهای جهان به کار می‌رود. حزب نازیسم بعد از جنگ جهانی اول شکل گرفت و از ۱۹۳۳ تا ۴۵ بر آلمان حکومت کرد.
اصول نظری نازیسم آینده‌ای بود از فاشیسم ایتالیا، ناسیونالیسم قدیم آلمان، نژاد باوری، و ارتش سالاری و هدفش ایجاد یک آلمان قدرتمند ارتش سالار (میلیتاریست) بود که مرزهای خود را گسترش داده و ملت‌های آلمانی زبان رایگانه کند، روش حکومتی این حزب خشن‌ترین نوع دیکتاتوری و زورگویی زمانه خود بود.
مرام و اندیشهٔ نازیسم پیشینه تاریخی حساب شده‌ای نداشت، ملغمه‌ای بود از نظریه‌های گوناگون که در مدتی کوتاه به هم تنیده و سامان داده شد، تنها فاکتوری که نازیسم را از فاشیسم ایتالیا جدا می‌کند برتر شمردن نژاد آریایی است، رهبری حزب نازی را هیتلر به عهده داشت، هیتلر در سال ۱۹۲۳ اقدام به کودتا نمود که منجربه زندانی شدن وی گردید، در زندان، کتاب «نبرد من» را نوشت که این کتاب چند سال بعد کتاب مقدس مرام نازی شد، هیند نبورگ رئیس جمهور آلمان در سال ۱۹۳۳ هیتلر را به صدر اعظمی برگزید، پس از این انتخاب هیتلر به سرعت به غیر از حزب نازی تمامی احزاب و جمهوری را منحل کرد و مخالفان را به اردوگاهها و تبعیدگاهها فرستاد.
سیاست گسترشگری نازی به جنگ دوم جهانی انجامید و نهایتاً در سال ۱۹۴۵ خاک آلمان به تصرف متفقین در آمد، هیتلر خودکشی کرد و بسیاری از سران نازی در دادگاه نورمبرگ محاکمه شدند.

ناسیونالیسم (/næʃnəlɪzəm/nationalism): **ملیت‌باوری، ملی‌گرایی افراطی**
حس وفاداری و داشتن شور و اشتیاق به مظاهر ملی (نژاد، زبان، سنت‌ها، عادت‌ها، فرهنگ، ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی، آب و خاک و نمونه‌های آن) و نازیدن به آن

را گویند، معمولاً در این مرام هر ملتی خود را ملت برتر می‌داند و نژاد و فرهنگ و هنر ادب و زبان و دیگر نمادهای خود را از دیگر ملت‌ها متمایز و با ارزش‌تر می‌شمارد، حس ناسیونالیستی افراطی هیتلر او را واداشت که مدعی گردد نژاد مردم آلمان بر تمامی ملت‌های جهان رجحان دارد و ثمرهٔ آن جنگ جهانی دوم بود.

نانیسم (/nænɪzəm/ Nanism)

ضعف و ناتوانی کوتوله‌ها که در اثر توارث یا سوخت و ساز و نظائر آن پیدا می‌شود

نپوتیسم (/nepətɪzəm/ Nepotism): **پارتی‌بازی، تبعیض به نفع خویشان**

انتصاب و به کار گماردن قوم و خویش، دست پروردگان و دوستان در پست‌های مهم یا دادن امتیازات غیرواقع به آنها و نمونهٔ آن که یکی از اشکال‌های مهم فساد در قدرت است

نستوریانیسم (/ne'stɔ:rɪənɪzəm/ Nestorianism): **فلسفه نستریوس**

نظریه پیشوای دینی به نام «نستریوس» که می‌گفت مسیح دارای یک شخصیت ملکوتی و انسانی نبود بلکه او دارای دو صفت و شخصیت ملکوتی و انسانی بود که در او هر یک به نوبه خود و به نحوی تجلی می‌کرد

نگاتیویسم (/negətɪvɪzəm/Negativism): **منفی‌گرایی**

۱- منفی‌گرایی، سرسختی، منفی‌کاری، نفی‌گرای

۲- نگرش و طرز عمل منفی که فرد همواره جنبه منفی امور را می‌بیند و معمولاً از ابراز امیدواری اجتناب می‌ورزد

نوترالیسم (/nju:trəlɪzəm/Neutralism): **بی‌طرفی، سیاست عدم تعهد**

بی‌طرفی سیاسی - وابسته نبودن به هیچ بلوک سیاسی - عقیده و سیاستی که معتقد است که دنباله‌رو و پیرو هیچ قدرت و مسلکی نباید بود - مقاومت و مخالفت خود به خود در اجرای هر تحریک و انگیزش داخلی یا خارجی

نودیسم (/nju:dɪzəm/ Nudism)

لختی، برهنگی، تمایل به زندگی در طبیعت و وارسته از قیود ظاهری و لباس

نومادیسم (nəʊmædɪzəm/ Nomadism)

چادرنشینی، میل زندگی در چادر به طور موقت یا همیشگی، صحرانشینی، خانه به‌دوشی، بدویت

نومینالیسم = نامینالیسم (/nɒmɪnəlɪzəm/Nominalism): **مکتب اصالت اسم**
مکتب نامینالیسم یا نومینالیسم به وسیله دو فیلسوف انگلیسی به نام‌های «دانس اسکات – Duns scott» و ویلیام آو کام William Of Com در اوایل قرن سیزدهم شکل یافت.
در این مکتب مباحث قدیمی، چگونگی تکوین عالم، هدف از موجودیت، و این که همه چیز در عالم یک اسم بیشتر ندارد و ما انسان‌ها هستیم که به آنها نام‌های گوناگون می‌دهیم، مورد بحث قرار می‌گیرد و در واقع می‌توان گفت که این مکتب دارای اولین نشانه و نظریه‌های ماتریالیستی جهان در قرون وسطی بود، پیروان این مکتب معتقد بودند: جهان گوهری مادی دارد و طبیعت به منزله نقطهٔ عطف زندگی است و به همین دلیل مقدم بر روح و شعور است

نون کنفورمیسم (/nan-kən'fɔ:mɪzəm/ Non-Conformism): **ناهماهنگی با جماعت**
تمایل به عدم توافق با آنچه که مرسوم شده – عدم تطابق: رفتار، گفتار و کردار با هنجارهای پذیرفته شده اجتماعی – آنارشیسم یا دولت ستیزی

نیچایفیسم (Nechayevism): **نیچایف‌گرایی**
این واژه از نام: «سرگی گنادیویچ نیچایف، ۱۸۴۷–۱۸۸۲» آنارشیست و تروریست انقلابی روسی گرفته شده است. نیچایف برای مبارزه با رژیم، استبدادی تزاری اقدام به ایجاد دو گروه متشکل از دانشجویان افراطی کرد، او دستور داده بود که یاران و پیروانش برای مبارزه از تمام وسایل و روش‌های (حتی ضد اخلاقی) استفاده کنند، این مکتب در ادبیات سیاسی چپ به کمونیسم پادگانی یا سربازخانه‌ای معروف است

نیهیلیسم (/'naɪ(h)ɪlɪzəm/ Nihilism): **هیچ پنداری**
در زبان لاتین «نیهیل» به معنای «هیچ» است و فلسفه نیهیلیسم در حقیقت بیهوده‌انگاری می‌باشد، هیچ چیز را باور ندارد و منکر هر نوع ارزش اخلاقی است، شکاکیت و نفی وجود، اصل فرضیه را در بر می‌گیرد گروهی از آنارشیست‌های قرن نوزدهم روسیه را نیز «نیهیلیست» خوانده‌اند.
مهم‌ترین نظریه‌پرداز این مکتب «د.ای.پیسارف D.I.Pisarev» است که در زمان تورگنف (بازاروف) تصویر شده، پیسارف با افتخار عنوان نیهیلیست را پذیرفت و

بسیاری از انقلابی‌های نسل بعد، از او پیروی کردند بزرگترین شخصیت نیهیلسیت میخائیل باکونین بود که هر نوع نظامی را رد می‌کرد و ایدئولوژی اوسه فاکتور داشت: ۱ـ تبلیغ بی‌دینی ۲ـ نابودی دولت ۳ـ برگزیدن طغیان به جای عمل سیاسی

و

وآیوریسم (/vwʌ'je:ɪzəm/ Voyeurism)

انحراف جنسی که در آن شخص با دیدن مناظر شهوت‌انگیز لذت می‌برد

والونیسم (/wɒ'lənɪzəm/Wallonism): **والون‌گرایی**

نظریه‌ای که طرفداران آن خواهان به کار گرفتن زبان والون در بلژیک و شمال فرانسه می‌باشند

وامپیریسم (/'vampʌɪərɪzəm/ Vampirism)

توانگر شدن از دسترنج دیگران - اعتقاد داشتن به وجود خون‌آشام‌ها

واندالیسم (/vændəlɪzəm/Vandalism): **ویران‌گرایی**

تمایل به: ویرانگری، آسیب رساندن به بناهای تاریخی و غیره و اصولاً تباهی ارزش‌ها

وجتاتیسم (/vedʒɪ'tətɪzəm/ Vegetatism): **نباتی‌خواری مطلق**

تفاوت این اصطلاح با اصطلاح (Vegetarism) در این است که پیروان این عقیده صرفاً و فقط از نباتات و فرآورده‌های نباتی استفاده می‌کنند، مثل: سبزی، میوه، غلات و نمونه‌های آن.

وجتاریسم (/vedʒɪ'tərɪzəm/ Vegetarism): **نباتی‌خواری**

این اصطلاح مشتق شده از واژه لاتین (Vegetus) به معنای مقوی است و گرایندگان

این اندیشه از نباتات و پاره‌ای مواد حیوانی مانند: شیر، تخم‌مرغ و... تغذیه می‌کنند.

ودیسم (/veɪdɪzəm/ Vedism)

شکل اولیه مذهب برهمائی

وربالیسم (/vɜ:bəlɪzəm/ Verbalism): **لفاظی، واژه بازی**

پرگویی بدون محتوا - انتقاد لفظی، دقت زیاد در کلمات، لفاظی کردن، درازگویی، شهوت کلام داشتن، لغت بی‌معنی در جمله

ورتریسم (/'vɜ:tərɪzəm/Wertherism): **ورترگرایی**

اصطلاحی است برگرفته از کتاب معروف گوته به نام «غم‌های جوانی ورتر» - ورتر قهرمان این رمان جوان: حساس، عصبی و سودایی مزاجی است که با اجتماع هماهنگی ندارد و با عشقی بی‌امید درگیر است، ورتر گرایان معمولاً جوانان هستند که از اعتماد به نفس بی‌بهره‌اند و افسرده و بیقرار می‌باشند

ورتی‌سیسم (/'vɔ:tɪsɪsm/ Vorticism):**جنبشی هنری در مقابل: کوبیسم و فوتوریسم**

این اصطلاح عنوان جنبشی هنری می‌باشد که بر علیه کوبیسم و فوتوریسم در انگلستان شکل گرفت.

این عنوان پیشنهادی بود که «ازراپاند» شاعر! پیشنهاد کرد اما طراحی‌های قوسی و تیزه‌دار «ویندم‌لوییس» پیش‌درآمدی بر آن بود، نمایشگاهی از آثار: رابرتز، ودزورت، نوینسن، گدیه و بژسکا، با این عنوان بر پا شد (۱۹۱۵) نشریه وابسته به جنبش مذکور با نام «بلَست» با ویراستاری «لوییس» فقط در دو شماره انتشار یافت (۱۹۱۴) و به سبب اوضاع زمان جنگ جهانی اول، این جنبش خیلی زود متوقف شد.

ورناکولاریسم (/və'nakjʊlərɪzəm/ Vernacularism): **زبان‌گرایی بومی**

تمایل به بکار بردن زبان محلی یا مادری، تمایل به گویش زبان بومی

وریسم (/vɪə'rɪzəm/Verism): **واقعیت‌نمایی، راستین‌نمایی**

این مکتب ادبی، هنری تقلید و تلفیقی از مکتب رئالیسم و ناتورالیسم فرانسه است که در ایتالیا به وجود آمد و پس از چند سال هم از میان رفت، مؤسس و پایه‌گذار آن نویسنده زبردست سیسیلی (جووانی ورگا- Giovanniverga) (۱۸۴۰-۱۹۲۲) بود که در جوانی داستان‌های عامه‌پسندی نوشت ولی در سن کمال به نویسنده‌ای

زبردست تبدیل شد، اگرچه این مکتب در زمان تولد زود فراموش شد اما امروزه در هنر داستان‌سرایی ایتالیا از نمونه‌های بارز هنری است، از دیگر نویسندگان پیرو این مکتب می‌توان به: لوئیچی کاپوآنا - ماریو پراتزی - ماتیلد سرانو و خانم گراتسیا دلدا اشاره کرد

وسترنیسم (wetənɪzəm/Westernism): **غرب‌گرایی**
طرز فکر خاصی که به پذیرش هرچه و هرچیز که غربی باشد تمایل دارد و از هرچیز سنتی و شرقی بیزار است

وکالیسم (/vəʊkəlɪzəm/Vocalism/): سیستم و طرز استفاده از حروف صدادار در هر زبانی

ولتریانیسم (/voltɑrɪzəm Voltairism/): **ولترگرایی**
پیرو عقیده و مرام ولتر بودن (ولتر مخالف دخالت کلیساها در امور اجتماعی و سیاسی بود)

ولگاریسم (/vʌlgərɪzəm/Vulgarism/)
بیان حالت و وضع کسی که با بکار بردن زبان عادی مردم کوچه و بازار مطلبی را بیان می‌کند - واژه یا عبارت (زننده، رکیک، زشت) پستی، بی‌معرفتی، بی‌نزاکتی (در گفتار، رفتار و کردار)

ولونتاریسم (/valəntərɪzəm/ Voluntarism/): **اراده‌گرایی**
۱- مکتبی که مبتنی بر اصالت اراده است و عمل را بالاتر از اندیشه می‌داند
۲- تمایل و اراده شخصی را اساس تحلیل و عمل قرار دادن و واقعیت را نادیده گرفتن
۳- در سیاست به معنی برخورد ذهنی با مسایل و گاهی نیز مترادف ماجراجوئی به کار رفته است

وهابیسم (/wə'hɑ:bɪzəm/Wahhabism/)
جنبش سیاسی مذهبی که تمایلات قشری دارد و در بین بعضی اعراب مسلمان رایج است

ویتالیسم (/vaɪtlɪzəm/ Vitalism/)
این اصطلاح در علم الحیات (بیولوژی) مفهوم آئینی را می‌رساند که مدعی است:

مبدأ و منشأ حیات در اصل و یا نیروئی نهفته است که نه مادری است و نه عضوی.
و در فلسفه عقیده‌ای می‌باشد مبنی بر این که اصول آزادی، استقلال نفس، اختیار (در برابر جبر)، قدرت آگاهی و وجدان بشری اساس هستی‌اند.
هانری برگسون فیلسوف فرانسوی سردمدار این مکتب: استنباط و الهام را مافوق قریحه پنداشته و عالم هستی را موجودی انگاشته است که خود به خود در حال تکامل می‌باشد بدون هیچ گونه دخالت و تقدیر قبلی و در روانشناسی مفهومی دیگر دارد و آن مفهوم به طور خلاصه چنین تعریفی است: «نمو عضوی موجودات زنده تابع نیرو یا عاملی می‌باشد که تنها در موجودات زنده اثر دارد و این نیرو با نیروهای فیزیکی و شیمیائی اختلاف دارد. این مکتب در برابر مکانیکیسم قرار دارد

ویریلیسم (/ˌvɪrɪlɪzəm/ Virilism): ظاهر شدن اثار مذکر در یک فرد مؤنث، مردنمائی

ویزاژیسم (/ˈvɪzɪdʒɪzəm/ Visagism): مجموعه تکنیک‌ها برای زیبا ساختن صورت

ویگیسم (/vɪgɪzəm/ Wiggism): **عنوان حزب لیبرال انگلیس قبل از قرن ۱۹**

«ویگ درلغت به معنای شیر ترش است، در اواخر قرن ۱۷ در زمان شارل دوم دو حزب در انگلیس به وجود آمد، یک حزب طرفدار شاه و دربار و یک حزب مخالف آن، مخالفین دربار برای تمسخر، موافقین را «ویگ» لقب دادندو حزب موافق دربار هم به مقابله به مثل برخاست و حزب مقابل خود را «توری Tories) خواند که به معنای:« به من بده» می‌باشد، این دو حزب به همین نام‌ها سال‌ها از مهمترین احزاب پارلمان انگلیسی بودند.

ویگیسم در نهایت اصطلاحی شد برای مرام و مسلک حزب آزادی خواه (لیبرال) انگلیس که تا قرن ۱۹ به همین نام خوانده می‌شد و همچنین گروه میهن پرستان آمریکا در زمان انقلاب و حزب ضد جکسن (رئیس جمهوری آمریکا در سال ۱۹۳۷) همین نام را یدک می‌کشیدند.



هالوفیلیسم (/'halə(ʊ)fʌɪlɪzəm/ Halophilism)

ساز واره، سازگاری و حالتی برای طلب نمک برای ادامه حیات یا حراست از خود

هبرائیسم = عبرائیسم (/'hi:breɪɪzəm/ He.bra.ism)

۱ـ واژه یا عبارت یا اصطلاح عبری

۲ـ ویژگی‌های: اخلاقی، فلسفی و... یهود

۳ـ یهودی‌گری، عبری‌گری

هپاتیسم (/hɪ'patɪzəm/ Hepatism): اختلالات ناشی از خوب کار نکردن عضوی از اعضای بدن

هترومرفیسم (/ˌhet(ə)rə(ʊ)'mɔ:fɪzəm/ Heteromorphism): پیدا کردن خواص مختلف و بسیار متفاوت در یک موجود بخصوص

هتریسم (/hɪ'tʌɪrɪzəm/ Hetairism): ازدواج اشتراکی در قبایل نخستین

هدونیسم (/'hi:d(ə)nɪzəm/ He.don.ism): **لذت‌گرایی، مکتب اصالت لذت**

۱– در فلسفه (خوشی بهترین خوبی دنیاست و می‌تواند بهترین انگیزه‌ی عمل باشد)

۲– در روانشناسی (انگیزه‌ی عمل انسان گریز از درد و دستیابی به خوشی است)

۳– لذت‌جویی، خوشگذرانی، عیش و نوش، عشرت‌طلبی

هرمافرودیسم (/hə:'mafrədɪzəm Hermaphrodism)

دارا بودن اعضائی در بدن (انسان) که بتواند دو آلت تناسلی مخالف را به وجود آورد

هرمتیسم (/hə:'metɪzəm/ Hermetism)
وضعیت و حالت کسی که پی بردن به افکار و عقاید و اندیشه‌هایش بسیار مشکل باشد

هژمونیسم (/hɪ'dʒɛmənɪzəm/ Hegemonism): **برتری‌طلبی**
سیاست قدرت‌هایی که با تهدید، خواهان تسلیم و اطاعت همسایگان یا وابستگان و اصولاً همه هستند ریشه این اصطلاح واژه «هژمون» یونانی به معنای رئیس و فرمانرواست

هگلیانیسم (/hɪ'gi:lɪənɪzəm/Hegelianism): **فلسفه هگل**
این اصطلاح عنوان فلسفه هگل فیلسوف معروف آلمانی در قرن ۱۹ می‌باشد که تأثیرات عمیقی در افکار سیاسی و فلسفی اروپا گذاشت و منجر به ظهور چند مکتب مهم دیگر گردید منجمله: کمونیسم و فاشیسم.
اصول فلسفه هگل وسیع، مفصل و تا اندازه‌ای غامض می‌باشد و نمی‌توان در چند سطر آن را خلاصه کرد لذا جهت آشنایی خوانندگان فقط فهرست وار به چند فاکتور از نظرات وی اشاره می‌کنم.
۱ـ یک عقل برتر یا عقل جهانی مطلق در عالم هستی وجود دارد که از هوش و درایت هر فرد والاتر است، این عقل جهانی کل نیروی محرکه عالم و گردانندهٔ نظام گیتی می‌باشد
۲ـ دولت محصول فعل و انفعال فرد و جامعه در یکدیگر است، مانند اختلاط دو جسم شیمیائی با یکدیگر که جسم ثالثی به وجود می‌آورد که خاصیت هر دو جسم اول را دارد.
۳ـ هگل با اصالت فرد (اندیویدوالیسم) مخالف بود و ضعف امپراطوری آلمان را نتیجه رواج فردیت می‌دانست.
۴ـ هر فرد باید خود را طوری در جامعه حل نماید که ارادهٔ جامعه ارادهٔ وی باشد
۵ـ رئیس دولت باید روحیه نظامی داشته باشد (هگل معتقد به قدرت مطلقه نظامی بود)
۶ـ در خصوص تعریف تاریخ مدعی بود که: تاریخ مظهر تجلی عقل جهانی است و

تنها منجر به کشمکش‌های جنگی نبوده بلکه کشمکش عقاید و جنگ افکار می‌باشد.

۷ـ از مذهب چنین یاد می‌کند: مذهب ابتدا از پرستش طبیعت برخاسته و بعد مبدل به پرسش مظاهر غیر مادی گردیده، مسیحیت را عادی‌ترین نمونه مذهب می‌داند و معتقد است (در مسیحیت) مسیح در آن واحد، هم خداست و هم انسان، یعنی در وجود وی، وحدت طبیعت با انسان و همچنین وحدت روح با ماده تحقق می‌پذیرد

۸ـ به ناسیونالیسم و روح ملی ارزش قائل است، جنگ را جایز می‌شمارد و ترقی بشر را در جنگ می‌داند.

۹ـ اراده عامه مورد نظر هگل است و هر نوع تغییررا با اراده و خواست عامه قبول دارد

۱۰ـ به نظر هگل: حق و قدرت یکی است و قدرت است که حق را به وجود می‌آورد.

هلنیسم (/heˈliːnɪzəm/ Helenism): **یونانگرایی**

ویژگی‌های: اندیشه، فرهنگ و هنر یونانی - تمدن و فرهنگ یونانی که در خارج از کشور یونان رواج دارد - وابستگی به فرهنگ و هنر و اندیشه یونان باستان

هلوتیسم (/ˈhelətɪzəm/Helotism): **برده‌زیستی**

بندگی، اسارت، آن که وجود خود را وابسته به وجود دیگری می‌داند - در زیست‌شناسی به نوعی همزیستی نیز گفته شده مثلاً میان برخی مورچگان که گونه‌ای به گونهٔ دیگر چیره بوده و از آن گونه کار می‌کشد

هموسکسوآلیسم (/ˌhɒmə(ʊ)ˈseksjʊəlɪzəm/Homo-Sexualism): **همجنس‌بازی**

در روان‌شناسی به بیمارانی نسبت داده می‌شود که شدت ارضای جنسی آنان در ایجاد رابطه با همجنس است، چنین کسانی از نظر روحی بیمارند که با مراجعه به پزشک متخصص و پی‌گیری می‌توانند معالجه شوند.

هندوئیسم (/hɪnduːɪzəm/ Hinduism): **هندوگرایی**

عقیده و مرام هندوها که در حقیقت تلفیقی از مذهب بودائی و برهمنی است

هنوتئیسم (/ˈhenəʊˌθiːɪzəm/ Henotheism): **یکی از چند خداپرستی**

۱- ستایش چند خدا به نوبتی (یکی پس از دیگری)

۲- پرستش یک خدا بدون انکار خدایان دیگر

هومانیسم (/hju:mənɪzəm/Humanism): به اُمانیسم رجوع شود

هیپربولیسم (/haɪ'pə:bəlɪzəm/ Hyperbolism): **گزافه‌کاری**

گزافه‌پردازی، اغراق‌گویی، لاف‌زنی را در ادبیات گویند - به کار بردن گزافه، گزافه‌کاری

هیپنوتیسم (/hɪpnətɪzəm/Hypnotism): **خواب القایی**

دانش هیپنوتیزم، انگیخت خواب‌شناسی، خواب مغناطیسی، عملیاتی که تحت شرایط خاصی کسی به کار می‌برد و یک نفر و یا افراد دیگری را به خواب مغناطیسی فرو می‌برد.

هیتلریسم (/hɪtlɛrɪzəm/ Hitlerism)

عقاید هیتلر و پیروان او که براساس ناسیونال سوسیالیسم و تبعیض نژادی استوار بود

هی‌تنیسم (/'hi:ð(ə)nɪzəm/Heathenism): **کفرگرایی، شرک‌گرایی**

این اصطلاح در راستای کفر و شرک دور می‌زند و به کافر کنندگان، کافرشدگان و در مورد کسانی که در این تفکر هستند به کار می‌رود و برمی‌گردد به گذشته و کسانی که خدای بنی اسرائیل را پرستش نمی‌کرده‌اند و امروزه در خصوص بی‌دینان معنا می‌دهد، غیرمسلمان، غیریهودی، غیرمسیحی، لامذهب، خدانشناس، تاریک دل و...

هیلمورفیسم (/ˌhaɪlə(ʊ)'mɔ:fɪzəm/ Hylemorphism): **صورت و ماده‌انگاری**

این اصطلاح مرکب از دو جزء می‌باشد، یکی «هیل» به معنای ماده و دیگری «مورف» به معنای صورت.

در فلسفه ارسطو و فلسفه‌ی قرون وسطی و فلسفه‌ی اسلامی، پیدایش اجسام را توسط دو اصل: صورت و ماده توجیه و تفسیر می‌کنند.

هیومنیتاریانیسم (/hjʊˌmanɪ'teərɪənɪzəm/Humanitarianism)

اعتقاد به انسان دوستی و نوع پرستی و این که طبیعت انسان به خودی خود می‌تواند به کمال برسد.

طرفداران این اصطلاح مسیح را تنها فرد والای بشریت می‌دانند(برخلاف عقیده تثلیث یا کسانی که مسیح را خداوند و یا شریک خداوند پنداشته‌اند).

هیومنیتا ریان وظیفه انسان را در نیکی و حسن عمل نسبت به دیگران و علاقه داشتن به خیر و سعادت عامه می‌دانند.

هیومنیسم (Humanism)

۱ ـ نام نوعی اندیشه و منش است که در آنچه مربوط به انسان می‌گردد مطالعه و تحقیق می‌نماید مثل: تشریح، فیزیولوژی، روانشناسی، علوم پزشکی، اخلاقی، جامعه‌شناسی و... (به امانیسم مراجعه شود.)

۲ ـ به فلسفهٔ: شیلر (F.cs:shiller) که نوعی از فلسفهٔ سوبژکتیویسم است نیز گفته شده (رجوع شود به سوبژکتیویسم)

هیومیسم (/ˈhju:mɪzəm/ Humism)**: عنوان فلسفه هیوم**

اصطلاحی است فلسفی مربوط به: دیوید هیوم فیلسوف انگلیسی قرن هیجدهم که در زمرهٔ فلسفه‌های شکاکین جای دارد، مبنای فلسفه وی بر این اصل استوار است که علم و دانش انسان فقط منحصر به نتایج تجربه است، با توجه به گستردگی نظریه‌های هیوم به چند فاکتور اساسی از فلسفه او بسنده می‌شود: ۱ ـ طرفدار آزادی فردی می‌باشد و در عین حال از جامعه نیز جانبداری می‌کند.

۲ ـ محافظه‌کاری، میانه‌روی و اعتدال را توصیه می‌نماید.

۳ـ شکاک است، علم را منحصر به تجربه می‌داند و منکر اثبات حقیقت مسایل است

۴ ـ مادی‌گراست و منکر وجود خداوند و بر این باور است که اثبات وجود خدا غیر ممکن است

۵ـ به ناسیونالیسم توجه دارد و اقدام به احساسات را ضروری می‌داند

۶ـ انگیزه‌ها و هدف‌های واقعی را به لحاظ سودجویی و استفاده، برتر از محرک‌های خیالی می‌پندارد

۷ـ تقوی را نوعی خاصیت یا عمل دماغی می‌داند که مورد قبول مردم واقع شده است و مذهب و مسلک عقلی را موهوم می‌شمارد.

۸ ـ عقل را برده و غلام شهوات دانسته و می‌گوید عقل و عقلیت در رفتار انسان استعمال می‌شود اما در طبیعت وجود خارجی ندارد، مهم‌ترین فاکتور فرضیه هیوم همین فاکتور عقل است که آن را به سه قسمت تجزیه می‌کند (عقلیات ـ واقعیات ـ

ارزش‌ها و عقاید) قسمت اول را حقیقت عقلی یا حقیقت ریاضی می‌خواند (مانند ریاضیات) قسمت دوم را رابطهٔ علت و معلول می‌شمارد (مانند فیزیک و شیمی و دیگر علوم تجربی) و قسمت سوم را شامل علوم اجتماعی و مذهب و سیاست و اخلاق می‌داند یا به تعریفی دیگر اولی را نتیجه عقل ریاضی، دومی را نتیجه عقل تجربی و سومی را نتیجه عقل نسبی می‌پندارد.

یوتوپیا (/ju:'təʊprə/ Utopia)

در زبان فرانسه به معنای: ایده آل، نظر سیاسی یا اجتماعی که با واقعیت منطبق نباشد، ادراک یا تصویری که قابل بیان کردن نیست ـ نام جزیره‌ای است تخیلی در کتابی از «توماس مور» ایرلندی. (نام کتاب نیز همین است.)

یوتوپیانیسم (/ju:'təʊprənɪzəm/Utopianism)

یوتوپیا (Utopia) که در اصل ریشه یونانی دارد در زبان انگلیسی به معنای: خیال واهی است، سرتوماس مور انگلیسی در سال ۱۵۱۶ این واژه را از زبان یونانی گرفته و کتابی به همین نام به رشته تحریر در آورد و این عنوان را به جزیره‌ای مفروض و خیالی در جایی دور دست داد که ملل مشترک‌المنافع خیالی در آن جای دارند. بعد از تحریر کتاب «مور» این اصلاح باقی ماند و در مورد افکار ایدالی و آرزویی به کار می‌رود.

در هر حال این اصطلاح که بسیار هم شایع می‌باشد عنوان و نام یک جامعهٔ مطلوب و ایدآلی است که عاری از هر عیب و نقصی است و فلاسفه و دانشمندان و نویسندگان و شعرا و متفکرین همیشه خواب آن را می‌بینند و در عالم خیال آن را تصویر می‌کنند، بسیاری از فلاسفه، متفکران، سیاستمداران، شعرا و نویسندگان از این آرزوی خیالی حرف زده‌اند، منجمله: افلاطون در کتاب «جمهوری»ـ سر فرانسیس

بـاکـون در کـتاب «آتـلانتیس جـدید» - هـارینگتون انگـلیسی در کـتاب «ملل مشترک‌المنافع اوسیانا»ـ تـوماسوکامپانللا ایـتالیایی در کـتاب «شـهر آفـتاب» ـ و.ح. هودسون در کتاب «یک قرن بلورین» ـ بـلورلیتتون در کـتاب «نـژاد آیـنده» ـ ادوارد بللامی نویسنده کتاب «نظری به عقب و مساوات» ـ ح.ج. ولز نویسنده کـتاب «یک یوتوپیای جدید» ـ پاره‌ای از سوسیالیست‌ها نیز وعدهٔ این جامعهٔ ایدآلی را در آینده داده‌اند از جمله: فوریه ـ کابه ـ رابرت اوون و... ویلیام موریس

یوتیلیتاریانیسم =اوتیلیته (/ju:tɪləte-ju:tɪlɪ'teərɪənɪzəm/Utilite-Utilitarianism)

نام فلسفه‌ای است سیاسی که در قرن ۱۹ به وسیله گروهی از لیبرال‌های انگـلیسی رقم زده شد، شاید این فلسفه را بتوان فایده‌گرایی دانست، بنابراین فلسفه: هر گونه رفتار و کردار آدمی در صورتی نیک و پسندیده است که این کردار و یا رفتار، حداکثر خوبی وفایده را برای اکثریت جامعه در پی داشته باشد.

این جماعت اعتقاد دارند که انسان تحت تسلط دو عامل است: یکی لذت و دیگری درد و باید کوشش نمود که از درد دوری نموده و دست به اعمالی زد که بـه کسب لذت بینجامد، البته مفهوم، این مطلب از لذات، شهوت‌رانی و هـرزگی و نـمونه آن نیست بلکه فاکتورهایی است که لذت و خوشبختی حداکثر جامعه را فراهم نماید.

از معروف‌ترین پیشوایان این مکتب باید از: جرمی بنتهام ـ جیمز میل ـ جان استورت میل ـ دیوید ریکاردو و جان آستین انگلیسی در قرن ۱۸ و ۱۹ نام برد.

یوهمریسم (/ju:hi:mərɪzəm/Euhemerism)**: یوهمرگرایی**

یـوهمرگرایـی، عـقیده و روش «یـوهمروس» نـویسنده یـونانی است (۳۰۰ق.م) و مضمون آن عبارت از اینکه: خدایان افسانه‌ای (اساطیری) قهرمانان انسانی هستند که زندگی واقعی داشته‌اند اما مردم: خلق و خوی این قهرمانان را بعد از مرگ آنها بزرگ کرده‌اند و به تدریج آنها را به اسطوره تبدیل نموده‌اند.

پی‌نوشت

آریستوکراسی (/ærɪ'stɒkrəsɪ/ Aristocracy): **حکومت اشرافی، حکومت کسان بهتر**

در بعضی از تفسیرها، آریستوکراسی حکومت اشرافی معنا شده که در این حکومت قدرت و حاکمیت در دست عده‌ای است که مقام سیاسی آنها براساس قدرت اقتصادی یا نظامی و یا موقعیت اجتماعی و یا روحانی یا سن یا نژاد و یا تربیت خاص و نمونه‌های آن است و طبقه حاکمه چنین حکومتی را آریستوکرات گویند.

اصطلاح آریستوکراسی از ریشهٔ یونانی (aristos kratia) به معنای: بهترین حکومت گرفته شده و در نهایت معانی: حکومت کسان بهتر، حکومت سرآمدان را می‌توان از آن گرفت و بنابراین تعریف حکومت باید در دست کسان بهتر باشد و این کسان بهتر چون اکثراً براساس وراثت و شرف خونی مدنظر بوده‌اند این حکومت به حکومت اشراف مشهور شده است و یا حکومت نژاده سالاری، امّا در حقیقت بهترین کسان می‌توانند کسانی غیر از اشراف هم باشند و در خصوص این بهترین‌ها نظریه و فلسفه‌های زیادی وجود دارد که با توجه به این که شناخت این بهترین‌ها مشکل می‌نماید در نتیجه امروزه این نوع حکومت در جهان به گونه‌های مختلف دیکتاتوری تبدیل شده است.

در فلسفهٔ قدیمی سیاسی یونان «آریستوکراسی» به معنای حکومت کسانی است که به کمال انسانی از همه نزدیک‌ترند، ارسطو و افلاطون در خصوص شناسایی بهترین کسان در رساله‌های خود زیاد تلاش نموده‌اند، ارسطو معتقد بود که بهترین گونهٔ حکومت: پادشاهی، آریستوکراسی و حکومت قانون است و بر این پندار بود که

گزینش کسان حکومت براساس ثروت را: «اولیگارشی» و گزینش براساس فضیلت را: «آریستوکراسی» می‌گفتند، ولی کمابیش از روزگاران قدیم، (آریستوکراسی) و (اولیگارشی) هم‌معنا جلوه نموده‌اند.

ائتلاف: پیوستگی

در لغت به معنای به هم پیوستن، با هم شدن، الفت یافتن و پیوستگی است.
در سیاست به هم‌پیمانی‌هایی گفته می‌شود که گروه‌ها و احزاب سیاسی بدان مبادرت می‌ورزند. این ائتلاف معمولاً زمانی صورت می‌گیرد که هر گروه یا حزب به تنهایی قادر نیست به هدف برسد لذا دو یا چند حزب و یا گروه سیاسی برای مدت زمانی که گاه این مدت کوتاه هم هست متحد می‌شوند تا به هدف برسند. ائتلاف پارلمانی غالباً برای بر سر قدرت نگه داشتن و یا برای پدید آوردن یک حکومت ویژه انجام می‌پذیرد و گاه نیز ائتلاف حالت منفی دارد و برای سقوط یک نظام و حکومت پا می‌گیرد.

اُپوزیسیون (/ɒpəˈzɪʃn/ Opposition)

این واژه از واژهٔ اُپوزه (oppose) فرانسوی گرفته شده و به معنای: شاخ به شاخ، رو در رو، روبرو و مقابل یکدیگر قرار گرفتن است.
در فرهنگ سیاسی نیز اپوزیسیون به همین معنا به کار گرفته شده و به گروه‌ها و دسته‌هایی گفته می‌شود که رو در روی حکومت می‌ایستند و با آن مخالفت می‌کنند و این مخالفت به هر دلیلی می‌تواند باشد: اختلاف سلیقه، ایدئولوژیکی، اقتصادی، مذهبی، اجتماعی و...
گروه‌های اپوزیسیون هم می‌توانند در داخل مملکت باشند و هم در خارج مملکت و علاوه بر این، جمعیت اپوزیسیون می‌توانند از اتباع کشوری دیگر هم باشند یعنی مردم کشوری دیگر هم می‌توانند در حالت اپوزه با کشوری دیگر قرار بگیرند. ولی براساس عرف بین‌الملل هیچگونه اقدام فیزیکی دال بر حمایت تدارکاتی علیه آن کشور نمی‌توانند انجام بدهند. به طور کلی موضع‌گیری در مقابل نظریات و رفتار یکدیگر و ایجاد مانع در مقابل انجام هر عملی را اپوزیسیون آن عمل می‌خوانند. در نظام‌های پارلمانی به گروه نمایندگان مخالف دولت گویند و در مجموع به جمع افراد

متشکلی که با سیاست دولت موافق نباشند.
به زبانی دیگر می‌توان گفت در نظام‌های حکومت پارلمانی، اپوزیسیون به گروه یا دسته‌ای گفته می‌شود که موجودیت آن به رسمیت شناخته شده امّا با حکومت همسو نیست و از دولت حمایت نمی‌کند فقط خود را به قانون اساسی وفادار می‌داند، اپوزیسیون در کار حکومت نظارت مستقیم دارد و افکار عمومی را در جریان می‌گذارد و مظهر حکومت احتمالی آینده است، اپوزیسیون جزء مکمل نظام‌های پارلمانی در کشورهای سنتی لیبرال، مانند: انگلستان، فرانسه و سوئد است که معمولاً دو حزب اصلی در آنها وجود دارد که به نوبت نقش حاکم و اپوزیسیون را به عهده می‌گیرند. در نظام‌های تک‌حزبی اپوزیسیون به صورت رسمی و قانونی وجود ندارد و در صورت بروز، مخالفت با نظم عمومی، قانون اساسی و دولت محسوب می‌شود.

اتوکراسی (/ɔ:'tɒkrəsi/ Autocracy): **یکه سالاری**

به گونه‌ای از قدرت گویند که فرمانروا اختیار تام دارد و کسی یا قانونی نظاره‌گر اعمال او نیست و در حقیقت آن را نوعی دیکتاتوری باید دانست، یکه‌سالاری دارای حالات متعددی است: ۱ـ ممکن است قدرت یکه‌سالار متکی بر ترسی باشد که اتباع او از وی دارند ۲ـ گاه وفاداری باطنی فرمانگزاران دال بر یکه‌سالاری است ۳ـ یکه‌سالار ممکن است قدرت خود را از راه رسوم و سنت‌های اجتماعی کسب کرده باشد.
در موارد ۲ و ۳ «یکه‌سالاری» را مشروع گفته‌اند و در خصوص بند (۱) دیکتاتوری است، حکومت‌های استبدادی از نوع حکومت‌های یکه‌سالارند.
تفاوت این اصطلاح با (اتوریتاریانیسم) در این است که در اتوکراسی تنها یک نفر مالک قدرت نامحدود و سیاسی است امّا در (اتوریتاریانیسم) ممکن است قدرت در دست یک نفر و یا چند نفر باشد.

اتونومی (/ɔ:'tɒnəmi/ Autonomy): **حق خودگردانی**

به حق تصمیم‌گیری برای ادارهٔ امور داخلی (سیاسی، اقتصادی و فرهنگی) که به یک منطقه، سرزمین و یا گروهی قومی در درون یک کشور می‌دهند «اتونومی» یا

خودگردانی گویند، «خودمختاری» غالباً نهایت «خودگردانی» است خودگردان‌ها در سیاست خارجی و ادارهٔ ارتش و برنامه‌ریزی کلی اقتصادی تابع دولت مرکزی هستند.

أُجرَتُ المُسَمّیٰ

مبلغی است که در عقد اجاره برای اجاره‌بها معین می‌گردد.

أُجرَةُالمِثل: ارزش معادل

در حقوق به مبلغی گویند که پس از انقضای مدت اجاره از روی نظایر و اقران مورد اجاره تعیین می‌شود ـ این واژه این روزها کاربرد فراوانی دارد به خصوص در مورد مسائل حقوقی و منظور بر این می‌باشد که مبلغ، بها و ارزش مورد اجاره را به نرخ روز و از روی معادلی مثل خود مورد اجاره می‌سنجند و تعیین می‌کنند، به عنوان مثال: مهریه زنی در ۴۰ سال قبل ۲ تومان یا ۵ تومان بوده و حالا تحت عنوانی این زن می‌خواهد طلاق بگیرد، قاضی مهریه را نسبت به زمان حال برآورد می‌کند، نمی‌شود به این زن گفت چون مهریه‌ات ۲ تومان بوده، همان ۲ تومان را بگیر و برو. یک راه این می‌باشد که قاضی ببیند اگر زنی مثل همین زن (با در نظر گرفتن خصوصیات ۴۰ سال قبل زن) الان بخواهد عروس شود چقدر مهریه دارد، یا خواهر جوان این زن یا دختری دیگر از خانواده که همطراز زن است الان با چه مهریه‌ای عروس شده یا می‌شود، این مهریه سنجیدنی را «اجرةالمثل» گویند یا قاضی حساب می‌کند که ۴۰ سال قبل با ۵ تومان، چند مثقال طلا می‌شده خرید، قیمت همان مقدار طلا در حال حاضر می‌شود مهریه زن. اجرةالمثل ابعاد گسترده‌ای دارد و منحصر به مهریه نیست، در خصوص انواع اجاره‌ها، قراردادها و نمونه‌های آن صدق می‌کند.

ارتداد

از دین برگشتن و رد کردن دین، خروج از دین اسلام، انکار همه یا یکی از ضروریات دین.

اَرواحُنا فِداه

جمله فعلی دعایی است به معنای: روان‌های ما فدای او باد ـ جان‌های ما به فدای او.

استراتژی (/'stratıdʒi/ Strategia-Strategy): **تاکتیک**

در زبان یونانی به معنای سرداری یا سپهسالاری است و در اصطلاح نظامی سنجش

وضعیت خود و حریف و پیاده کردن نقشه و طرح مناسب برای روبرو شدن با حریف در بهترین حالت، فرصت و مناسبت است و در سیاست به معنای بسیج همهٔ امکانات و تغییر دادن شرایط در جهت مناسب برای رسیدن به یک هدف اساسی می‌باشد.

این واژه در گذشته برای بیان و نشان دادن: وضعیت، موقعیت، عملکرد و فن رهبری جنگی ارتش‌ها به کار می‌رفته که به آن سیاست: اداری نظامی هم می‌گفتند.

در حال حاضر به زبانی ساده‌تر، استراتژی را می‌توان: فن رهبری، خط مشی و عملکرد سیاسی هر حزب و دسته و نهادی برای رسیدن به هدف دانست.

اَظهَرُ مِنَ‌الشَمس

آشکارتر از آفتاب، هویداتر از خورشید.

اِلتقاط

برچیدن ـ از زمین برگرفتن چیزی را ـ دانه چیدن مرغ و جز آن، چیدن مرغ دانه را ناگاه، سر چیزی رسیدن، ناگاه سر چیزی شدن، آگاه و دیده‌ور شدن به چیزی بی‌جستجو، سخن چیدن، قسمتی از گفتار یا سخن کسی را گرفتن (این معانی از فرهنگ دهخدا اخذ شده که دهخدا نیز از فرهنگهای گونه‌گون برگرفته است) ـ امروزه و در فرهنگ سیاسی، التقاطیون به کسانی گفته می‌شود که از هر مکتبی قولی و یا قسمتی را برداشته و مکتب جدیدی به وجود می‌آورند و یا با ادغام نمودن حرف، سخن و فسلفه‌های مختلف مکتب و یا اظهارنظر جدیدی عرضه نمایند.

اِلحاد

از حد درگذشتن در حرم (کعبه) و میل کردن به ظلم در آن و رعایت نکردن و هتک حرمت آن.

شریک برای خدا قائل شدن، شک کردن درباره خدا.

از حد درگذشتن در حرم و پاس فرمان نکردن یا شریک گردانیدن با خدای یا ستم کردن یا نگاه داشتن غله را جهت گران فروختن (فرهنگ منتهی الارب)

میل کردن و شرک نمودن در حرم و غله نگه داشتن تا گران شود و در حرم قتال کردن و ستم کردن (فرهنگ آنندراج).

لحد ساختن در گور (منتهی الارب) ـ گور را لحد ساختن، لحد ساختن در گور، در لحد نهادن (فرهنگ آنندراج).
کندن لحد برای مرده (اقرب الموارد) ـ میل و عدول (فرهنگ تاج‌العروس).
از دین برگشتن، از دین حق برگشتن (فرهنگ آنندراج)
انحراف و میل و عدول از دین و جز آن و طعن و بدگوئی در آن (فرهنگ اقرب الموارد)
کفر و بدعت در دین، بت‌پرستی (فرهنگ ناظم اطباء)
عیب کردن کسی را و دروغ بر وی بستن (فرهنگ منتهی الارب)
پست شمردن کسی را و سخن نادرست گفتن درباره او (اقرب الموارد)
برگشتگی از دین و بی‌دینی و کفر و بدعت در دین و بت‌پرستی، خصومت و جدال نمودن و از دین برگشتن (فرهنگ نفیسی)

اَنارَ اللهُ بُرهانَه

جمله فعلی دعایی ـ خدای حجت او را به او بیاموزاد ـ خدای حجت او را بر زبان او نهد.

انتلکتوئل (/ˌɪntəˈlektʃʊəl/ Intellectuals): **روشنفکران**

معادل واژهٔ «انتلکتوئل» در فارسی تقریباً می‌توان از «روشنفکر» استفاده کرد، در دوران مشروطیت «مُنوّر الفکر» ترجمه شده و به طور کلی اگر این واژه را بخواهیم تفسیر کنیم چنین چیزی است: کسانی که اهل قضاوت عقلی و سنجش‌گرانه در امور هستند.

اوپک (OPEC): **سازمان کشورهای صادر کننده نفت**

این سازمان در ژانویهٔ ۱۹۶۱ در کارکاس (ونزوئلا) تشکیل شد و کشورهای: ایران، عربستان، عراق، کویت، قطر و ونزوئلا به عضویت آن درآمدند و سپس، اندونزی، لیبی، ابوظبی و نیجریه به آن پیوستند.
بنیادگذاران این سازمان تصمیم گرفتند که: ۱ـ از شرکت‌های نفتی بخواهند که قیمت‌ها را ثابت نگاه دارند ۲ـ از صدور نفت اضافی یا افزایش قیمت چنانکه خلاف رأی اکثریت اعضای سازمان و به زیان هر یک از اعضای آن باشد، خودداری کنند.

البته بعدها این تصمیمات دچار نوساناتی شد.

بالفعل

مقابل بالقوه، چیزی است که هست، فعلاً، در حال حاضر، اکنون، در حال.

بالقوه

مقابل بالفعل، چیزی است که می‌تواند باشد، به قوّت، به حالت قوّت.

بانک جهانی: بانک بین‌المللی عمران و توسعه

در ژوئیهٔ ۱۹۴۴ کنفرانسی مالی از سوی ملل متحد با شرکت ۴۴ دولت در «برتون و ودز» ایالات متحد امریکا تشکیل شد که در نهایت منجر به شکل‌گیری بانک جهانی و «صندوق بین‌المللی پول» گردید.

هدف این بانک کمک به کشورهای عضو برای رشد اقتصادی است. این بانک معمولاً به دولت‌های عضو و یا مؤسسات خصوصی آن دولت‌ها وام می‌دهد، سرمایه اسمی این بانک با ۱۱۷ عضو در ۱۹۷۱ مبلغ ۲۴ میلیارد دلار بوده.

بدعت

بدعت در لغت به معنای: نوآوری است، به معنای تازگی است و به کسانی که این بدعت را موجب شده‌اند: «اهل بدعت» می‌گویند. مثلاً در شعر، در هنر، در فلسفه و... کس یا کسانی می‌آیند و تازگی‌هایی ایجاد می‌کنند، این نوآوری و تازگی را بدعت گویند.

بدعت در عرصه‌ها و حوزه‌های مختلف بجز عرصه دین اشکالی ندارد و معمولاً هم خوب و مثبت و باارزش است. امّا بدعت در دین جایز نبوده و حرام است و اصولاً چیزی از دین کم کردن و یا چیزی به دین اضافه کردن و به هر گونه دخل و تصرف در دین که جزء ذات دین نباشد بدعت می‌گویند، یعنی: کسی بیاید و چیزی را که جزء دین نیست، مال دین نیست وارد دین بکند به طوری که مردم خیال بکنند این جزو دین است و یا برعکس کسی چیزی را از دین کم بکند و یا از دین بردارد به طوری که مردم گمان کنند این چیز مال دین نبوده و یا نیست.

به ادعای علی محمّد باب که روزی گفت من نایب خاص امام زمان هستم بدعت می‌گویند و به خود علی محمد باب: «اهل بدعت».

شهید مرتضی مطهری در مجموعه آثار سه (ص ۴۴۴) برای بدعت در دین مثالی می‌آورد که عیناً نقل می‌شود:
ابوهریره حاکم مکّه بود، مرد بیچاره‌ای پیاز از عکّه آورده بود که در مکّه بفروشد امّا کسی از او نمی‌خرید و نزدیک بود پیازهایش خراب شود، دست به دامان ابوهریره شد، ابوهریره روز جمعه بالای منبر رفت و گفت: [«سمعت من حبیبی رسول الله من اکل بصل عکة بمکة و جبت له الجنة» یعنی: شنیدم از رسول اکرم که هر کس پیاز عکه را در مکه بخورد بهشت بر او واجب می‌شود] مردم هم بعد از سخنان ابوهریره مثل مور و ملخ ریختند و تمام پیازها را خریدند، عمل ابوهریره نوعی بدعت است.

بَقیةُالله

باقی ماندهٔ خدای، باقی گذاشته خدا.

بلوک شرق

مجموعهٔ کشورهای کمونیست اروپای شرقی و آسیای شرقی را گویند.

بلوک غرب

مجموع کشورهای اروپای غربی و امریکای شمالی را گویند.

بورژوا (/bɔ:ʒwɑ:/ Bourgeois)

شهری، شهرنشین، سرمایه‌دار، شهرنشین مرفه و ثروتمند، ارباب.

بورژوازی (/bɔ:ʒwɑ:'zi:/ Bourgeoisie)

طبقه سرمایه‌داری که با در دست داشتن وسایل تولید و سرمایه زندگی مرفه دارند. بورژوا و بورژوازی در دوره‌های مختلف تفسیرهای گونه‌گونی را به دنبال داشته، در قرون وسطا به شهرنشینی که نه ارباب بود و نه دهقان «بورژوا» می‌گفتند، در سده‌های هفده و هیجده، ارباب یا کارفرما را در برابر دوره‌گردان، و کارگران، و بازرگانان را در برابر پیشه‌وران بورژوا می‌نامیدند و از سدهٔ نوزدهم به بعد رفته رفته در مباحثات سیاسی «بورژوازی» معنای خاص و وسیعی به خود گرفت، از نظر اقتصاد و سیاست بورژوازی را طبقه‌ای: باز، ماجراجو و انقلابی شمردند، در اصطلاح مارکسیستی «بورژوازی» معنای: سرمایه‌داری، سوداگری، پیشه‌وری و دارندگان مشاغل آزاد به خود گرفت در برابر «پرولتاریا» – نویسندگان از مولیر تا

بالزاک همه بورژوازی را نمودی از آزمندی، پستی طبع، پول‌پرستی و بی‌ذوقی دانسته‌اند.

بوروکراسی (/ˌbjʊ(ə)ˈrɒkrəsi/ Bureaucracy): **دیوانسالاری**

به معنای: دستگاه اداری است که بر طبق نظام و مقررات معین، امور جاری مؤسسه‌ای (وزارتخانه، شرکت، دولت، دانشگاه و...) را اداره می‌کند و هدف‌های آن را پیش می‌برد.

پروتکل (/prəʊtəkɒl/Protocol): **قرارداد**

۱ـ پیش‌نویس قرارداد و یا صورت جلسه مذاکرات که بعداً به شکل پیمان‌نامه و عهدنامه درمی‌آید و به امضا می‌رسد

۲ـ ثبت مذاکرات که گواه بر موافقت بین طرفین مذاکره باشد

۳ـ رسوم و آیین تشریفات دیپلماتیک مثل: لباس مناسب، آداب غذا خوردن، ترتیبات شرکت در کنفرانس‌ها و نظایر آن (در روابط بین‌المللی، چه در برخوردهای نمایندگان دیپلماتیک کشورها، چه در مکاتبات سیاسی بین دولت‌ها، اصول شخصی و ثابتی وجود دارد که به این اصول هم که همان تشریفات است پروتکل می‌گویند).

پرولتاریا (/prəʊlɪˈteərɪət/Poroletariya): **طبقه کارگر**

پرولتاریا در لغت و در زبان لاتین به معنای: «فرزندمند» است. این واژه گویا در قرن ششم پیش از میلاد رخ نموده و وجه تسمیه آن هم این است که مردم جامعه آن روز باید با دادن مالیات به دولت کمک می‌کردند و کسانی که فقیر بودند و نمی‌توانستند مالیات بپردازند باید فرزندان خود را به سربازی می‌فرستادند.

در سدهٔ دوم مسیحی این واژه منسوخ شد و برای بار دیگر در سده‌های پانزده و شانزده نمود پیدا کرد و این بار در خصوص کسانی به کار رفت که زمین‌های خود را از دست داده و تنها با نیروی کار باید زندگی می‌کردند ـ در سدهٔ نوزدهم نویسندگان سوسیالیست مانند: سیسموندی، کابه، لویی بلان و پرودون در نوشته‌های خود این واژه را به کار گرفتند و نویسنده‌ای آلمانی به نام لورنز فُن اشتاین (Lorenzvonstein) آن را رواج بخشید، با تمام این اوصاف واژهٔ پرولتاریا به نام «مارکس» رقم خورده است.

مارکس در کتاب نقد فلسفهٔ حق هگل (۱۸۴۳) از پرولتاریا به نام «طبقه‌ای در بندهای سخت» سخن به میان آورده و در کتاب «مانیفست کمونیست» پرولتاریا را در برابر «بورژوا» قرار می‌دهد و پرولتاریا را چنین تعریف می‌کند: «مقصود از پرولتاریا طبقهٔ کارگران مزدور جدیدی است که مالک هیچ وسیله تولیدی نیست و نیروی کار خود را برای تأمین زندگی می‌فروشد».

پرولتر (/ˌprəʊlɪˈtɛːrɪən/ Proletarian - Proletaire)

۱- وابسته‌ی به طبقه کارگر، رنجبری، کارگر، رنجبر

۲- کسی که تلاش و کوشش می‌کند که برای تأمین خود و خانواده‌اش کسب درآمد کند، از نظر سیاسی و سیوسیالیست‌ها، کارگر به کسی گفته می‌شود که فقط از طریق کار کردن و بدون سرمایه زندگی خود را اداره می‌کند

تئوکراسی (/θɪˈɒkrəsi/ Theocracy): **یزدان سالاری**

به گونه‌ای حکومت گفته می‌شود که قدرت مطلق سیاسی در دست مرجع عالی روحانی (نبی، خلیفه، پاپ) می‌باشد و نظر بر این است که حکومت در چنین نظامی از جانب خداوند می‌باشد که به وسیله وحی به مرجع می‌رسد و مرجع فرامین خدا را تفسیر و به وسیله دستگاه اداری و قضایی به مورد اجرا می‌گذارد.

تُذِلُّ مَن تَشاء

(خداوند) هر کسی را بخواهد خوار سازد (جمله فعلی) ـ مأخوذ از آیه ۲۵ سوره ۳ آل عمران.

تَسامُح

آسان گرفتن ـ مدارا کردن ـ کوتاهی کردن ـ فروگذار کردن ـ سهل‌انگاری و در اصطلاح سیاسی «رواداری» تفسیر شده است. (به تساهل رجوع شود)

تَساهُل

به معنای سهل گرفتن بر یکدیگر ـ آسان گرفتن ـ به نرمی رفتار کردن ـ آسان گفتن و سهل‌انگاری است.

در اصطلاح سیاسی قبول وجود عقاید و نظریه‌های مخالف و گوناگون سیاسی، دینی، اجتماعی، فلسفی، هنری و... را در درون یک نظم سیاسی و اجتماعی،

«رواداری یا تساهل» گویند، با توجه به این اصل «رشد جامعه و پرهیز از خشونت و زور، زمانی میسر است که جامعه و قدرت حاکم بر جامعه «رواداری» را پذیرفته باشد و نظریه‌های گوناگون و نشر و تبلیغ آنها را تاب آورد و سرکوب نکند».
(این گفته ولتر است: من با آنچه شما می‌گوئید مخالفم اما تا پای جان از حق شما برای گفتن آن دفاع خواهم کرد).

تُعِزُّ مَن تَشاء

(خداوند) کسی را که بخواهد گرامی گرداند (جمله فعلی) ـ مأخوذ از آیه ۲۵ سوره ۳ آل عمران.

تعزیر

۱ـ نکوهش کردن، ملامت کردن، مالیدن، گوشمال دادن، ادب کردن، مجازات کردن
۲ـ تأدیب و مجازاتی است که اندازه و مقدار آن مشخص نشده و بستگی دارد به نظر حاکم شرع و امام و موقعیت زمانی و مکانی، پاره‌ای اندازه تعزیر را کمتر از حد شرعی دانسته‌اند (اندازه و مقدار مجازات حدا مشخص و تعیین شده است و قاضی نمی‌تواند اندازه مجازات را کم یا زیاد بکند اما در تعزیر نظر قاضی و حاکم شرع منظور می‌گردد و صلاحدید قاضی مجازات را تعیین می‌نماید).

تقیّه

واژهٔ تقیه مأخوذ از واژهٔ (وَقی) به معنای نگهداری است و به طور ساده و خلاصه تاکتیک و روش معقولی است که بنا به احکام اسلام در امر به معروف و نهی از منکر، در مبارزه و تنگناها و گرفتاری‌ها فرد مسلمان می‌تواند از آن سود جوید که جان خود و نیروی تحت امر خود را حفظ کند.
لازم به ذکر است که روش اتخاذی باید معقول و پسندیده باشد، دست یازیدن به هر گونه ترفند، دغل و اعمال زشتی که با ذات مسلمانی همگون نیست تقیّه محسوب نمی‌گردد.

تکنوکراسی (/tek'nɒkrəsi/ Technocracy)**: فن سالاری**

این اصطلاح ساخته و پرداختهٔ «ویلیام هنری اسمیت» نویسندهٔ امریکایی است، اساس این فلسفه سیاسی متکی بر این است که جامعه با صنعت به پیش می‌رود لذا

قدرت سیاسی و حقیقی باید از دست نمایندگان برگزیدهٔ مردم به دست کارشناسان فنی سپرده شود، در عین حال که قریب به اتفاق دانشمندان و سیاستمداران اذعان دارند که نقش فن سالاران در حوزه تصمیم‌گیری‌های اقتصادی، پژوهش و طرح‌ریزی‌های استراتژیک سیاسی و نظامی و پیشبرد دانش پوشیده نیست امّا مشکل می‌شود قبول کرد که حکومت اهل فن بتواند جانشین نظم سیاسی جهان آینده شود.

تَنفیذ

نفوذ دادن ـ نفوذ کردن و عبور از چیزی، مثل: تیر از نشانه ـ روان کردن (فرمان، نامه) ـ اجرا کردن ـ امضاء کردن ـ گذراندن ـ تأیید کردن ـ فرستادن (حکم، نامه) ـ استوار کردن ـ ارسال.

توتالیتر (Totalitaire /ˌtəʊtælɪˈtɛːr/): **فراگیر**

«توتالیتر» صنعتی است برای رژیمی که این مشخصات را داشته باشد:
۱ـ نظارت دولت بر فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی ۲ـ اداره و در دست داشتن قدرت سیاسی به وسیلهٔ یک حزب حاکم و مخالفت با نظارت آزادانهٔ جامعه ۳ـ سرکوبی مخالفان و دست یازیدن به ترور و خشونت برای حذف ناراضیان و مخالفان ۴ـ بسیج همهٔ نیروهای جامعه در راه هدف‌های حزب واحد و دولت ۵ـ از بین بردن آزادی‌های فردی ۶ـ نظارت بر فعالیت‌های ادبی و هنری و در دست گرفتن رسانه‌ها و هدایت آنها به سوی ایدئولوژی حاکم.
نازیسم و فاشیسم دو نمونه بارز حکومت فراگیرند.

توشیح

آراستن ـ زینت دادن ـ حمایل به گردن بستن ـ میان بند نهادن ـ نوشته‌ای را به مهر و امضای خود مزیّن کردن ـ سرودن شعری که چون حروف اول هر مصراع یا هر بیت را در کنار هم قرار دهند نام شخص یا چیزی به دست آید.

جهان سوم (Third World /θɜːd wɜːld/)

جهان سوم اصطلاحی است که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ رواج یافت و مقصود از آن مجموعهٔ کشورهای تازه استقلال یافته قاره‌های: آسیا و افریقا و همچنین مجموعهٔ کشورهایی است که نه در شمار کشورهای توسعه یافته سرمایه‌داری هستند و نه در

شمار کشورهای توسعه یافته کمونیست مثلاً کشورهایی نظیر: چین، کره شمالی، ویتنام، کامبوج و... که رژیم کمونیستی دارند شامل این اصطلاحند، از عنوان‌های همردیف جهان سوم می‌توان از اصطلاحات: توسعه نیافته، کم‌توسعه یا رو به توسعه نیز استفاده کرد، برخی از نویسندگان غربی پا را فراتر گذاشته و در تقسیم‌بندی تازه خود کشورهای رو به توسعه دارای منابع طبیعی غنی مانند کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه را «جهان چهارمی» نامیده‌اند.

حَدْ

حد در لغت به معنای: حایل میان دو چیز، کنارهٔ چیزی، انتها، کرانه، مرز، تیزی، اندازه و نمونه آن است.

حَد در فقه و شرع! مجازاتی است که اسلام برای فرد خاطی، گنهکار و در کل برای مجرم تعیین نموده که میزان، مقدار و اندازه آن مشخص و قطعی است، یعنی: نه می‌شود آن را کم کرد و نه زیاد، مثل زدن تازیانه به زناکار یا شرابخوار که معروف است به «حد زدن»

گفت: باید حَد زند هشیارِ مردم مست را
گفت: هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست

(پروین اعتصامی)

زدن تازیانه ـ سنگسار ـ پرت کردن از بلندی ـ قطع انگشت، قطع دست و پا ـ انواع قصاص ـ نفی بلد ـ آویختن از دار نمونه‌هایی از حدود اسلامی هستند.

لازم به ذکر است که در شریعت اسلام دو گونه مجازات داریم که یکی همین «حد» می‌باشد که ذکر آن رفت و دیگری «تعزیر»! در حد، هیچ کس حق هیچ دخالتی ندارد، اندازه، مقدار و مرز آن مشخص شده و قطعی است، مثلاً کسی را که باید از دار آویخته شود، نمی‌شود به گونه‌ای دیگر اعدامش کرد، در برخی فرهنگ‌ها هم به همین مناسبت اشاره شده که حد باید به صورت تنبیه بدنی اجرا گردد.

امّا در تعزیر تعیین میزان مجازات بنا به تشخیص امام یا قاضی می‌باشد. به طور کلی تفاوت مجازات‌های حد با تعزیر در فاکتورهای زیر است:

۱ـ در حد میزان و اندازه مشخص و قطعی است امّا در تعزیر، صلاحدید امام یا قاضی شرط است

۲ـ اندازه و میزان مجازات تعزیر، به نسبت باید کمتر از حد باشد
۳ـ اجرای حد با شبهه ساقط می‌شود امّا تعزیر با شبهه ساقط نمی‌شود (یعنی در حد حتماً باید یقین حاصل شود)
۴ـ حد بر کودک روا نیست اما تعزیر بر کودک لازم است
۵ـ حد بر ذِمّی جاری شود امّا تعزیر نه

حَصر

در لغت به معنای: محاصره کردن، احاطه کردن، تنگ گرفتن، شمردن و شمارش آمده است و در فقه اسلامی ممنوع شدن شخص محرم است از رسیدن به خانه خدا (مکه) یا عرفات و مشعرالحرام به علت مریض بودن، چنین کسانی حیوانی حلال گوشت را به عنوان قربانی به مکه می‌فرستند تا در منا ذبح شود. و در معنای وسیع کلمه به هر گونه در تنگنا قرار دادن، محدود کردن، محروم کردن فردی از حق و حقوقش حصر گویند.

حَقُّ‌الله

اجرای اوامر خداوند ـ طاعت و عبادت خداوند ـ حقّی که از آنِ خداوند است و وظائفی که انسان نسبت به خداوند دارد (این حقوق از جانب خداوند بخشیده می‌شود)

حَقُّ‌النّاس

حقی است که انسان‌ها، افراد، نسبت به یکدیگر دارند و باید آنها را رعایت کنند مانند: عدم تجاوز به مال و ناموس یکدیگر و...
حق‌النّاس گویند قابل عفو و بخشایش نیست، خداوند حق‌الله را می‌بخشاید امّا حق‌الناس را نه!

حَمیّت

مردانگی ـ مروّت ـ غیرت ـ رَشک ـ تعصّب داشتن در خصوص چیزهایی که محافظت از آنها واجب است.
حمیّت قسمتی: تعصب و غیرتی که هر فرد نسبت به آنچه بدان وابسته است باید داشته باشد مثلاً در ارتش تعصبی که پرسنل در خصوص قسمت خود باید دارا باشند.

دامَ اِجلالُه

جمله فعلی دعایی است مبنی بر: بر دوام باد بزرگداشت او، پیوسته باد بزرگواری و بزرگقدری او.

دامَ اِقبالُه

(جمله فعلی دعایی): بر دوام بادش روی کردن دولت، پیوسته باد دولت و طالع و نیک‌بختی او.

دامَت اِفاضاتُه

(جمله فعلی دعایی): پیوسته باد فیض‌رسانی‌های او.

دامَت بَرَکاتُه

(جمله فعلی دعایی): بر دوام و پیوسته باد برکت‌های او.

دامَت تأییداتُه

(جمله فعلی دعایی): پیوسته و بر دوام باد تأییدهای او.

دامَ ظِلُّه

(جمله فعلی دعایی): سایه‌اش پاینده باد، بر دوام و پایدار باد سایهٔ وی.

دیالکتیک (Diyalektik /ˌdʌɪəˈlektɪk/) (Dialectique)

جدل، روش مجادلهٔ منطقی ـ مناظره ـ منطق مکتب کارل ماکس.

دیپلمات (Diplomat /dɪpləmæt/)

کسی که از امور سیاسی مطلع باشد، آگاه در مسائل سیاسی ـ سیاستمدار ـ نماینده دولت یا کشوری در کشور دیگر.

دیپلماتیک

منسوب به دیپلمات ـ سیاسی. به مجموعهٔ نمایندگان دولت‌های خارجه در یک کشور نیز گفته شده.

دیپلماسی (Diplomacy/dɪpləʊməsɪ/)

سیاست ـ علم سیاست ـ مجموعهٔ قواعدی که از روابط بین دولت‌ها بحث کند. دیپلماسی را می‌توان مترادف مذاکره دانست، مذاکره‌ای که در پی رسیدن به سازش صورت می‌گیرد.

ذِمّه: ضمانت، پیمان

ذِمّه در لغت به معنای: کفالت، ضمانت، عهد، پیمان، زینهار و نتیجه‌ای می‌باشد که از تعهّد حاصل شود، و یا به تعبیری وصفی است که انسان بدان وسیله، اهلیت پیدا می‌کند برای وجوب حقوق.

از نظر فقهی و حقوقی ذِمه تعهد کافر یا غیرمسلمان اهل کتاب است به مسلمان، یعنی: غیرمسلمان اهل کتاب تعهد می‌سپارد، سوگند می‌خورد که در جمع مسلمانان مواردی را رعایت کند که در مقابل، این حق به او داده شود که آسوده‌خاطر و راحت در سرزمین مسلمانان زندگی نماید.

به کافر یا غیرمسلمانی که شرایط ذِمه را بپذیرد و رعایت نماید «ذِمّی» یا اهل ذِمه گویند که معاهد هم گفته شده.

ذمّه شرایطی دارد که به پاره‌ای اشاره می‌شود:

۱ـ پرداخت جزیه (مالیات) به حکومت اسلامی ۲ـ تصمیم نداشتن به جنگ با مسلمانان ۳ـ جاسوسی نکردن و کمک نرساندن به کفار ۴ـ تجاوز نکردن به جان و مال و ناموس مسلمانان ۵ـ پناه ندادن به جاسوس‌های کافر ۶ـ علنی انجام ندادن منکرات ۷ـ نساختن کلیسا در بلاد اسلام و به صدا درنیاوردن ناقوس ۸ـ بلند نکردن ساختمان‌های خود بر ساختمان‌های مسلمانان ۹ـ رعایت کردن شئونات اسلامی.

رَحمَةُالله عَلَیه

جمله فعلی دعایی است و به معنای: بخشایش خدای بر او باد.

روحی فِداک

جملهٔ اسمی دعایی است و به معنای: روان من فدای تو باد، جان من به فدای تو

جان داد رو به روضهٔ پاک رسول و گفت   روحی فداک ای صنم ابطحی لقب!

(حبیب‌الله معرف در وفات هاتفی)

زَندقه: زندیقی

زندقه: بی‌دینی، بی‌مذهبی، انکار قیامت و نمونه آن معنا می‌دهد.

به گروهی از مجوس که خدای را دو گویند یا قائل به نور و ظلمت‌اند، یعنی نور را مبداء خیر و ظلمت را مبداء شر می‌دانند. زِندیق با کسر (ز) گفته شده (دهخدا) و به

احتمال قوی زندقه هم که امروزه به معنای بی‌دینی و بی‌مذهبی به کار می‌رود باید ریشه در واژه زندیق داشته باشد که نام همین طایفه مجوس بوده حالا چرا حرف (ز) زندیق کسره گرفته شرح مفصلی دارد که علاقه‌مندان را به لغت‌نامه دهخدا حوالت می‌دهم.

ژئوپولیتیک (/dʒɪəʊ'pɒlətɪk/ Geopolitic)

اگرچه نفوذ شرایط جغرافیایی در سیاست بین‌المللی و فن جنگ از گذشته همیشه مورد مطالعه قرار می‌گرفته امّا اصطلاح ژئوپولیتیک عنوان و نام علم جدیدی می‌باشد که تقریباً می‌توان گفت: پس از جنگ جهانی اوّل متولد شده است و اصولاً در حال حاضر به مطالعه و تحقیقی که به روابط بین جغرافیا (موقعیت جغرافیائی امکنهٔ روی زمین) و حیات قدرت‌ها و امپراطوری‌های بزرگ می‌پردازد، ژئوپولیتیک گویند.

این اصطلاح را ابتدا کجلن (Kjellen) دانشمند سوئدی پس از جنگ جهانی اول وضع نمود و بعد از وی، از دریادار ماهان (Mahan) آمریکائی می‌توان نام برد که کتابی در خصوص قدرت دریائی نگاشته و دیگری سر هالفورد میکندر (Sir Halford Mackinder) که فرضیه‌های خود را براساس قدرت زمینی بنا نهاده است، یعنی: کنترل جهان از قلب یوریشیا (Eurasia ـ مجموع قارهٔ اروپا و آسیا). بالاخره علمای جغرافیا و علمای علوم سیاسی و نظامی آلمان (ژئوپولیتیک) را مبدل به علمی جدید نمودند و ناسیونال سوسیالیسم آلمان به تدریج این علم را به عنوان ابزار سیاست خود پذیرفت و با افکار توتالیتاریان و عقاید نژادی آمیخت و آن را یکی از تعلیمات اجباری برای سران و مأمورین رسمی حزب نازی قرار داد.

علم ژئوپولیتیک نظریه‌ای است که سیاست را وابسته به عوامل یا محیط جغرافیائی می‌داند، در علم ژئوپولیتیک اثر عوامل جغرافیائی مانند: وضع جغرافیائی یک کشور یا فراورده‌های طبیعی آن بر سیاست آن دولت یا ملت و اینکه اختراع‌ها و کشف‌ها چگونه ارزش عوامل جغرافیائی را دگرگون می‌کنند بررسی می‌شود مثلاً: اثر وجود عامل نفت در خاورمیانه در سیاست دولت‌های آن و سیاست دولت‌های بزرگ نسبت به آن و همچنین هنگامی که یک منبع انرژی جانشین برای نفت پیدا شود که

آن را از اهمیت بیندازد.

سابوتاژ (Sabotaz /ˈsabətɑ:ʒ/) (Sabotage)

خرابکاری عمده در کارخانه، معادن، قطار و غیره ـ تخریب پل‌ها، جاده‌ها و نمونه‌هایی این چنینی.

سَفسَطه

مغالطه، استدلال و قیاس باطل برای دگرگون نشان دادن حقایق ـ انکار حسیات و بدیهیات ـ در فلسفه گویند: قیاسی است که مرکب باشد از وهمیات و بعضی قیاسی از مشبهات دانسته‌اند (معین).

سفسطه کردن: مغالطه کردن ـ گمراه کردن و به غلط انداختن: (حریف، خصم، مخاطب) و ساکت کردن او.

شانتاژ (Chantage (Blackmail) /tʃa:ntaʒ blækmeɪl/): **هوچی‌گری، باج‌گیری**

این واژه فرانسوی به معنای: گفتار و اعمال تهدیدآمیز به قصد تحقیر کردن یا تخریب و رسوا نمودن اشخاص به‌ویژه شخصیت‌های سیاسی برای مجبور ساختن آنها به سکوت یا تغییر سیاست و یا باج گرفتن و نمونه آن به کار می‌رود.

فدراسیون (Federation /fedəˈreɪʃn/)

الف ـ در ورزش به سازمانی گفته می‌شود که اداره کنندهٔ یک رشته ورزشی است مثل: فدراسیون کشتی، فدراسیون فوتبال

ب ـ در فرهنگ سیاسی به اتحاد چند کشور یا چند ایالت فدراسیون گفته می‌شود البته با این شرایط:

۱ـ واحدهای کوچکتری که فدراسیون از اتحاد آنها به وجود می‌آید در امور داخلی حق خودمختاری و خودگردانی دارند ولی امور خارجی زیرنظر فدراسیون است

۲ـ قانون اساسی فدراسیون حدود اختیارات داخلی واحدهای تشکیل دهنده فدراسیون را معین می‌کند و تغییر قانون اساسی با موافقت شمار معینی از ایالت‌ها صورت می‌گیرد، تفاوت فدراسیون و کنفدراسیون در همین مسئله است، در فدراسیون سازمان مرکزی بر تمامی واحدهای متشکله فدراسیون نظارت و فرمانروایی دارد امّا در کنفدراسیون دولت‌های عضو در سیاست داخلی و خارجی

خود آزاد می‌باشند و جنگ میان خود را نیز ناروا می‌دانند.

ج ـ واحد سیاسی متشکل از چند واحد سیاسی کوچکتر که دارای حکومتی به نام حکومت فدرال است. در حکومت‌های فدرال هر یک از واحدهای کوچک که معمولاً ایالت نامیده می‌شوند پاره‌ای از اختیارات خویش از قبیل: روابط خارجی، ضرب سکه، اعلان جنگ و صلح را به حکومت مرکزی واگذار می‌کنند.

فراکسیون (Faraksiyon) (/'frakʃ(ə)n/ Fraction)

دسته یا گروهی از اعضای یک (حزب، مجمع، مجلس) را گویند.

فَعّالٌ ما یُرید

آنکه آن کند که خود خواهد (خدا) ـ مأخوذ از بخشی از آیه ۱۰۹ سوره ۱۱ (هود)

فَعّالٌ ما یَشاء

کنندهٔ آنچه که بخواهد (غالباً صفت خداوند است) ـ این ترکیب در زبان فارسی در مقابل فعال لما یرید ساخته شده و باید در اصل، فعال لما یشاء باشد زیرا عمل فعال مباشرةً ضعیف است و باید لام تقویت بر سر معمول درآید (فرهنگ معین).

قُدِّسَ سِرُّه

(جمله فعلی دعایی): گور او پاکیزه باد، خاک او مقدس باد.

کشور تحت‌الحمایه

به کشوری گفته می‌شود که در امور داخلی خودگردان است امّا در مناسبات خارجی کشوری دیگر بر او نظارت دارد.

کشورهای غیرمتعهد

به مجموعهٔ کشورهایی گفته می‌شود که عضو دو پیمان اصلی (ورشو، ناتو) و پیمان‌های منطقه‌ای نظامی مثل (سنتو و سیتو) نیستند و در سیاست خارجی از سیاست عدم تعهد یا سیاست مستقل از دو بلوک (شرق و غرب) پیروی می‌کنند، اکثر این کشورها که به جهان سوم تعلق دارند هر کدام مدعی ایدئولوژی خاص خویش است و فاکتور مشترک این کشورها کوشش برای از میان بردن استعمار و پشتیبانی از آزادی‌خواهی است، پیشرو این جنبش در جهان نخست هند و یوگسلاوی بودند و سپس مصر و اندونزی به آنها پیوستند و پس از آن بسیاری از

کشورهای تازه استقلال یافته آسیا و آفریقا.

کنفدراسیون (/kənˌfedəˈreɪʃn/ Confederation)

اتحاد چند دولت را برای همکاری و همیاری کنفدراسیون می‌خوانند.

کنفدراسیون برخلاف فدراسیون دارای یک قدرت مرکزی نیست که بر شهروندان همه دولت‌های متحد فرمانفرما باشد، دولت‌های عضو در سیاست خارجی و داخلی خود آزادند.

ایالات متحد آمریکا پیش از آنکه به صورت فدراسیون درآید از ۱۷۷۸ تا ۱۷۸۷ کنفدراسیون بود، آلمان از ۱۸۱۵ تا ۱۸۶۶ و هلند از ۱۵۸۰ تا ۱۷۹۵ به صورت کنفدراسیون بودند. کشورهای عضو کنفدراسیون در روابط بین‌المللی به صورت کشورهای جداگانه و با سیاست خود حرکت می‌کنند امّا جنگ را میان خود ناروا می‌دانند و آن را جایز نمی‌شمرند.

گروه فشار

۱ـ گروهی که دارای هدف یا قصد و غرض مشترک باشند و برای رسیدن به هدف از هر راهی استفاده نمایند، این افراد به قانون و اصول پایبندی نداشته و تنها به خاطر نفع و هدف خود پیکار و ستیز می‌نمایند

۲ـ گروه و دسته‌ای که برای هدفی مشترک دست به اقداماتی مثل (تخریب، کشتار، ترس و ارعاب، بر هم زدن نظم و آرامش و امثالهم) می‌زنند، گروه‌های فشار، گاه خودسر و خودمختارند و گاه وابسته به قدرت یا نهادی هستند که علیه قدرت یا نهادی دیگر پیکار می‌کنند، در هر دو صورت گروه‌های فشار خارج از مدار قانون حرکت می‌کنند.

لیدر (/liːdə(r)/ Leader): **رهبر، پیشوا**

به شخصیتی گفته می‌شود که به سبب استعداد، دانش، تجربه، مکارم و سجایای برجسته آدم متمایزی است و مورد قبول اکثریت است و می‌تواند نقش عمده‌ای در ارشاد مردم ایفا کند و رهبری مردم را به عهده بگیرد.

محارب: جنگ کننده

محارب اسم فاعل از مصدر حَرب به معنای: جنگ کننده، رزمنده، نبرد کننده و نمونه

آن است اما در فقه اسلامی محارب به کسی گفته می‌شود که به قصد ترس و ارعاب و سلب امنیت و گرفتن اموال مردم مسلح شود و در میان مردم ظاهر گردد، به عمل محارب: محاربه گویند.

مُدَّ ظِلُّه (Modda-Zell-o-h)

کشید باد سایهٔ او ـ توضیح این که این جمله دعایی «مد ظله» که پس از ذکر نام علمای اعلام گفته می‌شود به ضم میم و ضم لام «ظل» صحیح است و اگر میم «مد» را به فتح تلفظ کنیم باید لام «ظل» را منصوب کنیم زیرا «مد» فعل متعدی است. اگر معلوم باشد مفعول و اگر مجهول باشد نایب فاعل می‌خواهد و می‌دانیم که در عربی مفعول منصوب است و نایب فاعل مرفوع (معین).

مدینه فاضله: جامعه آرمانی، آرمانشهر (/ju:'təʊpɪə/ Utopia)

مدینه فاضله (مدینه + فاضله) ـ در زبان عرب، مدینه به معنای: شهر و فاضل: فزونی یابنده، آنکه در دانش و ادب بر دیگران برتری دارد، دانشمند، دانا معنا شده است و در همین راستا، مدینه فاضله اشاره و کنایه به شهر یا جامعه‌ای دارد که از هر گونه عیب و نقص و کاستی به دور باشد ـ اشاره به جامعه‌ای است که از هر نظر مطلوب و ایده‌آل و پسندیده باشد ـ منظور جامعه و شهری است که ساکنان آن تلاش کنند که سعادت و خوشبختی حقیقی را به دست آورند، ادارهٔ چنین شهر و جامعه‌ای باید به دست حکیمان و فاضلان باشد. (جهت اطلاعات بیشتر به یوتوپیا « Utopia» مراجعه شود)

مُرتَد: از دین برگشته، کافر شده

مُرتَد کسی را گویند که از دین اسلام برگشته و کفر اختیار نموده، برابر احکام اسلام اگر این شخص از نطفه مسلمان به دنیا آمده و خود نیز مسلمان بوده و بعداً کافر شده او را «مرتّد فطری» گویند، توبه این شخص قبول نیست، حاکم می‌تواند او را بکشد و اموالش را بین ورثه تقسیم کند امّا اگر از نطفه پدر و مادر غیرمسلمان به دنیا آمده باشد و پس از بلوغ مسلمان شده و بعد کافر شده باشد او را «مُرتَّد ملّی» گویند، توبه این شخص مورد قبول است و اگر توبه نکند باید کشته شود، زن چه (مرتد فطری) و چه (مرتد ملّی) نباید کشته شود.

معارفه

یکدیگر را شناختن، به هم معرفی شدن، با هم اظهار آشنایی کردن، شناخت یکدیگر.

مُلحِد: منکر خدا، بی‌دین

۱ـ از راه حق برگشته، فاسق و بی‌دین (فرهنگ آنندراج)

۲ـ طعنه زننده، جدل کننده در دین (فرهنگ اقرب الموارد)

۳ـ آنکه از دین بازگشته یا عدول کرده یا منحرف شده، یا آنکه چیزی را در دین درآورده که در دین نیست و وجود ندارد (فرهنگ دهخدا)

مَهدور الدَم

مهدور الدم واژه‌ای ترکیبی و عربی است که از دو قسمت «مهدور» و «دم» شکل گرفته، «مهدور» اسم مفعول از مصدر «هَدَر» به معنای: هدر شده، باطل و رایگان شده، از دست شده (رفته) و «دَم» به معنای خون است که در مجموع مهدور الدم یعنی: کسی که خون او باطل و رایگان شده است، کسی که حق و خون و زندگی او باطل گردیده و در آئین شرع و برابر احکام اسلام مهدور الدم به کسی گفته می‌شود که خونش حلال است، خونش مباح است و کشتن او موجب قصاص یا فدیه نمی‌باشد و متأسفانه همین مسئله باعث گردیده که عده‌ای خودسر تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر اقدام به کشتن عده‌ای دیگر کرده و در دادگاه و محکمه هم عنوان نمایند که این جماعت مهدور الدم بوده‌اند، این تذکر و توضیح را ضروری می‌دانم که به استحضار برسانم:

«برابر احکام شرع: نه امر به معروف و نهی از منکر در صلاحیت هر کسی می‌باشد و نه تشخیص مهدور الدم بودن آدم‌ها»! در متن هر دو فاکتور: «امر به معروف و نهی از منکر و تشخیص مهدور الدم» دهها نکته باریک‌تر از مو وجود دارد.

ناصبی

ناصب به معنای: نصب کننده، برپا کننده و قائم کننده است و به آن کس گویند که چیزی را نصب و برپا کند و در پاره‌ای از فرهنگ‌ها مثل: آنندراج ـ ناظم‌الاطباء و غیاث‌اللغات به معنای دشمن دارنده نیز آمده است و با توجه به همین معنا به طایفه و قومی از خوارج که علی (ع) را دشمن می‌داشتند ناصبی گفته شده است و امروزه

ناصبی به کسی گفته می‌شود که علی ابن ابیطالب را انکار کند و دشمن بدارد (ناصبی غیر از سنی می‌باشد، اهل تسنن ناصبی نیستند).

وتو (/ˈviːtəʊ/ Veto): **حق رد**

به حقی که اعضای دائمی شورای امنیت برای نفی تصمیمات آن دارند «حق وتو» می‌گویند.

وتو واژه‌ای لاتین است به معنای: «جلوگیری می‌کنم» ـ وتو جلوگیری کردن از عمل است و «حق وتو» داشتن توانائی است برای جلوگیری.

این واژه در راستای فعالیت‌های سازمان ملل متحد معنای خاصی دارد و آن معنا این است که هر عضو دایمی شورای امنیت برای جلوگیری از تصویب اقدامی به وسیلهٔ اعضای دیگر حق وتو دارد یعنی: حق مخالفت، حق جلوگیری از تصویب نظرات دیگران.

ماده ۲۷ منشور ملل متحد چنین می‌گوید: جز در مورد امور نظامنامه‌ای و حل مسالمت‌آمیز اختلافات ـ که در این صورت طرف دعوا حق رأی نخواهد داشت ـ تصمیم‌ها با رأی مثبت ۹ دولت عضو دائمی شورای امنیت گرفته خواهد شد ـ بنابراین حق وتو در شورای امنیت حق یک یا چند عضو دائمی برای جلوگیری از عمل شور است، هنگامی که دست کم هفت رأی موافق برای تصویب وجود داشته باشد.

به آنچه در عرف جامعهٔ ملل «قاعدهٔ اتفاق آراء» می‌گویند در اصطلاح سازمان ملل «حق وتو» نامیده می‌شود.

وجههٔ ملی (/pɒpjʊˈlærəti/ Popularity)

محبوبیت عمومی و نفوذ و اعتبار در میان مردم ـ مورد لطف و عنایت مردم بودن.

هِبِه: بخشش، انعام، بخشیدن

در فقه و حقوق به عقدی گفته می‌شود که به موجب آن یک نفر مالی را مجاناً به کس دیگر می‌بخشد.

فهرست منابع

۱ـ پست‌مدرنیسم چیست؟ (چارلز جکنز) ترجمه فرهاد مرتضایی، نشر مرندیز (مشهد) چاپ اول

۲ـ تاریخ هنر نوین (یور وارد ورهاروارد آرناسن) ترجمه: محمد تقی فرامرزی (انتشارات زرین، انتشارات نگاه) چاپ دوم - تهران ۱۳۷۴

۳ـ دانشنامه سیاسی- داریوش آشوری- انتشارات مروارید، چاپ پنجم- تهران ۱۳۷۸

۴ـ دایرةالمعارف ادبی- عبدالحسین سعیدیان- انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۹

۵ـ دایرةالمعارف هنر- روئین پاکباز- انتشارات فرهنگ معاصر- تهران ۱۳۷۸

۶ـ ساختار و تأویل متن- بابک احمدی - نشر مرکز، تهران ۱۳۷۰

۷ـ سمبولیسم (چارلز چدویک) ترجمه مهدی سحابی - نشر مرکز، چاپ اول، تهران ۱۳۷۵

۸ـ فرهنگ استاد- شرح واژگان گزیده آثار مکتوب استاد مطهری - به کوشش مهدی خلیلیان - دنیای هنر، چاپ اول ۱۳۷۸

۹ـ فرهنگ اصطلاحات سیاسی (جمال برکات) ترجمه: دکتر صادق آئینه‌وند، دکتر فیروز حریره‌چی- نشر فرهنگی رجاء، چاپ اول تهران ۱۳۶۸

۱۰ـ فرهنگ اصطلاحات (علمی، اجتماعی) محمد آراسته‌خو- نشر گستره، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۰

۱۱ـ فرهنگ اصطلاحات فقه‌اسلامی-محسن جابری عربلو-امیرکبیر، چاپ‌اول-۱۳۶۲

۱۲ـ فرهنگ اصلاحات فقهی - عمران علیزاده - چاپ اول ۱۳۶۸

۱۳ـ فرهنگ (بازرگانی، اقتصادی، بانکداری) - دکتر علاءالدین بازارگاری- انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۹

۱۴ـ فرهنگ پیشرو آریان‌پور (انگلیسی، فارسی)

۱۵ـ فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول - عیسی ولایی - نشر نی، چاپ اول ۱۳۷۴

۱۶ـ فرهنگ جامعه‌شناسی (انگلیسی فارسی) - (دکتر باقر ساروخانی، طاهره میرسارو) - انتشارات سروش- چاپ اول- تهران ۱۳۷۹

۱۷ـ فرهنگ جامعه‌شناسی (نیکلاس آبرکرامبی- استفن هیل- برایان.اس. ترنر) ترجمه حسن پویان، چاپ اول ۱۳۶۷ـ انتشارات چاپخش، تهران

۱۸ـ فرهنگ خاص علوم سیاسی- حسن علیزاده- انتشارات روزنه- چاپ اول ۱۳۷۷ تهران

۱۹ـ فرهنگ دانش سیاسی (محمد رضا محمدی‌فر) - انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی - ۱۳۷۸

۲۰ـ فرهنگ علوم سیاسی (دکتر بهمن آقایی، غلامرضا علی‌بابایی) نشر ویس- جلد اول، چاپ

اول، تهران ۱۳۶۵
۲۱ـ فرهنگ علوم سیاسی-علی آقابخشی- انتشارات پگاه- چاپ دوم- ۱۳۶۶
۲۲ـ فرهنگ علوم سیاسی (علی آقابخشی - مینو افشاری راد) - انتشارات مرکز اطلاعات موسسه اندیشه و فرهنگ دینی- چاپ دوم- تهران ۱۳۷۵
۲۳ـ فرهنگ فرهیخته- دکتر شمس‌الدین فرهیخته، انتشارات زرین، چاپ یکم، تهران ۱۳۷۷
۲۴ـ فرهنگ فلسفی- تالیف دکتر جمیل صلیبا- ترجمه: منوچهر صانعی دره بیدی- انتشارات حکمت، چاپ اول ۱۳۶۶
۲۵ـ فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی- دکتر مهدی نوروزی خیابانی- نشر نی، چاپ اول، تهران ۱۳۷۰
۲۶ـ فرهنگ مردم‌شناسی (میشل پانوف- میشل پرن) ترجمه اصغر عسکری خانقاه - چاپ اول ۱۳۶۸- تهران نشر ویس
۲۷ـ فرهنگ معین
۲۸ـ فرهنگواره داستان و نمایش (دکتر ابوالقاسم رادفر) انتشارات اطلاعات، چاپ اول ۱۳۶۶
۲۹ـ فرهنگ واژگان سیاسی- حسن حواصلی آشتیانی- انتشارات ندای اندیشه- چاپ اول، تهران ۱۳۸۰
۳۰ـ فرهنگ واژه‌ها- عبدالرسول بیات با همکاری جمعی از نویسندگان- انتشارات موسسه اندیشه و فرهنگ دینی- چاپ اول- قم ۱۳۸۱
۳۱ـ فرهنگ واژه‌های مکتب‌های (سیاسی، فلسفی، مذهبی، هنری، ادبی) امیر مسعود خدایار- انتشارات خورشید- چاپ اول، تهران ۱۳۶۷
۳۲ـ فرهنگ و اصطلاحات نقد ادبی از افلاطون تا عصر حاضر- دکتر بهرام مقدادی- انتشارات فکر روز، تهران ۱۳۷۸
۳۳ـ کلاسیسیزم- (دمینیک سکرتان) ترجمه حسن افشار- نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۵
۳۴ـ مکتب‌های ادبی- رضا سیدحسینی- (انتشارات نیل، انتشارات نگاه) چاپ نهم، تهران ۱۳۶۶
۳۵ـ مکتب‌های سیاسی- دکتر بهاءالدین پازارگاد- انتشارات اقبال، چاپ سوم، تهران
۳۶ـ واژگان فلسفه و علوم اجتماعی- (انتشارات آگاه، پژوهشگاه علوم انسانی) - (طیبه رَئیسی، یونس محمدی) تهران، ۲۵۳۵
۳۷ـ واژه‌نامه هنر شاعری- میمنت میرصادقی- کتاب مهناز- چاپ اول ۱۳۷۳ تهران
۳۸ـ همگامی نقاشی با ادبیات در ایران - ترجمه روئین پاکباز- نوشته: م.م. اشرفی- انتشارات نگاه، چاپ اول- تهران ۱۳۶۷
۳۹ـ فرهنگ روابط بین‌الملل - جک سی. پلینو، روی آلتون - ترجمه حسن پستا- فرهنگ معاصر- چاپ اول ۱۳۷۵